

بسم الله الرحمن الرحيم

استاد بهجت پور جلسه (۱)

تفسیر تنزیلی و پیشینه آن^۱

بحث در زمینه مباحث نظری تفسیر به ترتیب نزول است، حدوداً از قرن ۱۴ مسأله تفسیر بر اساس سیر طبیعی نزول در بین مفسرین مطرح شد و گروهی از قرآن پژوهان به نظرشان رسید که یکی از بهترین راه های فهم معارف قرآن این است که قرآن را بر اساس ترتیب نزول سوره ها و آیه ها به مطالعه بنشینند، مراد از تفسیر تنزیلی یعنی تفسیری که بنا دارد قرآن را بر اساس آن شکل طبیعی نزولش بر پیامبر عظیم الشان مورد بررسی و مطالعه قرار دهد.

تفسیر تنزیلی تلاشش بر این است که تا می تواند، به فضا و جو نزول سوره های قرآن بر پیامبر نزدیک شود و با استفاده از ارتباطی که بین متن آیات و فضا و جو نزول سوره ها و آیات برقرار می کند بخش هایی از مراد های خدا را به دست بیاورد که تصور می شود به دلیل بی توجهی به این شرایط از دست ما خارج شده است.

در تفسیر بر اساس ترتیب نزول:

الف: افزون بر رابطه ای که مفسر با متن قرآن

ب: و سپس با فضا و جو فرهنگی اجتماعی نزول توجه می کند

ج: به نقش پیامبر اکرم به عنوان رهبر تحول نگاه ویژه ای می کند، یعنی سعی می کند ایشان را کسی را کسی که از طرف خدا مأمور است که افزون بر اطلاعاتی که در اختیار مردم قرار می دهد، به عنوان راهبر تحول در جامعه بشناسد و ویژگی ها و خصوصیات او و چالش هایی که برای او به وجود آمده و نسبت بین چالش ها و پیام ها و دعوتی که دارد انجام میدهد به خوبی برقرار کند،

^۱. تفسیر تنزیلی از ص ۱۵ به بعد

متن قرآن ویژگی هایی دارد که نباید از دست مفسر خارج شود، فضای فرهنگی نزول و دغدغه هایی که وجود داشته و تحریک های بر ضد قرآن و ضد دعوت پیامبر، کنش و واکنش هایی که در فضای اجتماعی صورت می گرفت همه این ها دخالت داشت تا آیات قرآن و سوره ها نازل شود، مفسر نمی تواند این بعد از شرایط را نادیده بگیرد، همان طور که مفسر نمی تواند نسبت به مخاطبین بی توجه باشد، گاهی مخاطب مومن است گاهی کافر است گاهی شک کننده است، گاهی خود پیامبر است، و گاهی گروهی هستند که تجمع کرده اند که با اسلام همراهی کنند یا مخالفت کنند، همه این ها در هنگام نزول مورد توجه بوده اند و قرآن با همه این ها سخن داشته است، مفسر در تفسیر نزول سعی می کند که این فضا ها را شناسایی کند و پیام های خدا را تبیین کند، خود پیامبر به جهت این که گاه سخنگو هست، گاه رهبر تحول است و گاهی مسئول جنگ و صلح است حالات مختلفی داشته است، در هنگامی که دعوتی را مطرح می کرده است ویژگی های ایشان و آمادگی های ایشان کمال دخالت را داشته است.

هنگامی که برخورد را شروع کرده است چالش هایی برایش به وجود آمده که دقیقاً بین آن چالش و این دعوت کمال ارتباط است که این مثلث را مفسر باید دقت کند.

به نظر می رسد مفسرین در تفسیر تنزیلی سعی کرده اند که خود را به این خصوصیات نزدیک کنند و به هدف تفسیر که کشف مراد جدی خداست نائل شوند.

در واقع وقتی به گذشته تفسیر نگاری مسلمان ها هم مراجعه می کنیم می بینیم که همیشه مسأله مصحف مورد توجه بوده است و شخصیت هایی مثل ابن ندیم و ابن جزئی کلبی و .. وقتی از این مصحف یاد کرده اند گفته اند که: این مصحف که در واقع روزنگاری از مطالب قرآن بود، نقش بسیار مهمی در فهم داشت و ای کاش به آن دست پیدا می کردیم که علم بسیار ارزشمندی را تحصیل می کردیم،

اگر به راستی این ویژگی ها دخالتی در تفسیر نداشت حضرت امیر این گونه نمی فرمود که:

در باب قرآن از من پرسید چون من می دانم هر آیه کجا و در چه شرایطی و درباره چه کسی نازل شده است. یعنی خصوصیات انضمامی در آیات حتما دخالت در فهم داشته که حضرت امیر به آن مباحثات می کرد و خود را یگانه ای می دانست که می تواند در خدمت مردم برای پاسخ گویی به معارف قرآنی باشد

۱. در جمله ای از ملا حویش که در قرن ۱۴ اولین مفسری است که قرآن را بر اساس ترتیب نزول تفسیر کرد، نسبت به مصحف حضرت امیر و فوایدش گفته است: «اراد ان تعلم العامه تاریخ نزوله و مکانه و زمانه و کیفیت انزاله و اسباب تنزیله و قاعده و حوادثه و مقدمه و موخره و عامه و خاصه و مطلقه و مقیده و ما یسمی بناسخه و منسوخه بادی الرأی، دون تکلف لمراجعة او سوال و لمقاصد آخر...»^۲

حضرت علی علیه السلام با این مصحفی که علاقه داشت در اختیار مردم قرار دهد، می خواست چنین اطلاعاتی در اختیار مردم قرار دهد.

می خواست مردم مکان و زمان نزول و کیفیت نزول و وقایع و حوادثی که باعث شد آیاتی نازل شود و چه آیه ای مقدم و چه آیه موخر، چه آیه ای عام و چه آیه ای خاص و..

حضرت می خواست با این کارش بخش عظیمی از بار فهم آیات را از دوش مردم بردارد. حضرت می خواست مردم در اولین برخورد ناسخ و منسوخ را بشناسند.

امروز چون تفسیر قرآن بر اساس سیر نزول نیست ما با اولین برخورد با آیات چنین اطاعتی در اختیار ما قرار نمی گیرد، در اولین برخورد باید بدانیم این آیه ناسخ و آن آیه منسوخ است و این آیه عام و آن آیه خاص است. چون نظامش به گونه دیگر است.

نکته اصلی این است که اگر تفسیری از قرآن ارائه بدهید که بر اساس سیر نزول چیده شده باشد و این اطلاعات را در جای خود قرار دهد، شخص با مواجه با قرآن به آسانی و در اولین برخورد با

۲. عبد القادر ملا حویش آل غازی، بیان المعانی، ج ۱، ص ۳

قرآن به این نظام واره و این اطلاعات دست پیدا می کرد و هزینه تفسیر و فهم قرآن بسیار راحت می شد. به نظر می رسد یکی از فواید ارزشمندی است که ایشان توجه کرده است.

سوال:

ممکن است کسی بگوید: شما می دانید که در گذر زمان، یکی از نگرانی هایی که مطرح بوده است دست بردن در قرآن بوده است، شما وقتی سبک تفسیر را عوض می کند و از قرآن در یک سبک و نظام دیگر سخن می گوئید باعث میشود فردا مسأله دست برد در قرآن پیش بیاید و کسانی بیایند و به این بهانه در قرآن رسمی مسلمانان دخل و تصرف بکنند

جواب:

ما در همین آغاز توضیح می دهیم که آنچه انجام میشود تفسیر قرآن است، ما برای پاسخ به برخی از سوالاتمان خودمان را ملزم می بینیم تا نظامی را که سوره ها در آن سوره ها نازل شده را بازبینی کنیم و پیام ها را در بیاوریم، و ما هیچ گاه این عمل تفسیری را مجوزی نمی دانیم برای این که کسی دست به قرآن موجود بزند، وحدت امت اسلامی بر این است که مصحف از زمانی که در دروه صدر اسلام با اجماع صحابه تنظیم شد این مصحف به هیچ وجه با وجود حتی ناراستی های رسم الخطی که زمینه ای هست برای این که کسی تحریک بشود و در آن دست ببرد

ما بنا را بر این گذاشته ایم که هیچ گاه دستی به این قرآن برده نشود چون حضرت امیر فرمود: «لا يهاج القرآن من بعد هذا اليوم و لا يحول» بعد از کاری که در زمان عثمان شد کسی اجازه ندارد قرآن را به هیجان در آورد و در آن تحولی ایجاد کند به بهانه اینکه می خواهد اشکالات رسم الخطی را درست کند یا این که بخواهد بر اساس ترتیب نزول بچیند، خیر ما اجازه نداریم، هر آنچه اجازه هست در حوزه تفسیر است مثل تفسیر موضوعی، شما اجازه دارید بالاتر از تفسیر، قرآن را بر اساس ترتیب نزول بخوانید، اما اجازه دست زدن به این کتاب و تغییر مصحف رسمی مورد اتفاق مسلمانان را نداریم، این قاعده کلی همه مسلمانان است تا زمانی که حضرت بقیه الله تشریف بیاورند و اگر

خواستند تغییری در ساختار مصحف انجام دهند، اما بنای امت اسلامی بر این است که بر مصحف رسمی پایبند بماند و دست بر این کتاب نزنند

۲. دروزه دومین نفری است که در تفسیر نزول وارد شده گفته است: تفسیر مصحف، تلاوت نیست، می خواهیم بفهمیم، فهم چیزی است و مصحف چیزی دیگری است، ما می خواهیم یک عمل فنی و علمی انجام دهیم و می خواهیم مرادها را بفهمیم و نظرم آن این است که با این سبک مراد خدا را بهتر می فهمیم، وقتی از مصحف حضرت امیر یاد می کنیم یک تفسیر از قرآن است، او مخالف با تلاوت مرسوم نبود، نمی خواهد بگوید مصحف ها تغییر بکند، سخن ایشان درست است به جهت این که بین مصحف و تلاوت فرقی قائل شویم هر چند آن قلتی می توان به ایشان وارد کرد چون تلاوت مشکل ندارد

علت انتخاب سبک تفسیر تنزیلی

سوال:

چرا سبک را می خواهیم عوض کنیم؟ ۱۵۰۰ سال مفسرین عزیز ما از سوره حمد شروع کردند و به سوره ناس ختم کردند، چرا ما می خواهیم به یک تغییری دست بزنیم؟

جواب:

اگر نتیجه ادعاهایی که در مباحث نظری عرض می کنم مخصوصا در بخش مبانی، واقعا میزان فایده مندی و ثمره دهی این تغییر را توجیه نکند به نظر می رسد، تغییر سبک تفسیر هیچ ارزشی نخواهد داشت و مقرون به صرفه دنیای علم و تفسیر نخواهد بود.

مثلا فرض کنید ۱۰ یا ۱۵ درصد در فهم ما اتفاق بیفتد، اگر این مقدار باشد تفسیر بر اساس ترتیب نزول فایده ندارد و نباید سبک را عوض کرد، برای تغییر سبک باید دلایل خیلی محکمی داشته

باشیم، بنا نداریم که در جامعه علمی زمینه های اضطراب بی جهت ایجاد کنیم تا امروز اینگونه و از فردا آن گونه، بعد بگویند حاصل چه بود؟ بگوییم هیچی تفنن است

رساله آیات عظام از طهارات شروع می شود تا دیات، حالا ما صرفاً برای تفنن جابه جا کنیم، هیچ ارزشی ندارد

اگر ما می خواهیم به عنوان یک سبک تفسیر ترتیب نزول را مطرح می کنیم باید بتوانیم در قد و قواره تغییر سبک ها، دفاع از فواید و کار آمدی هایش داشته باشیم، اگر نتوانیم از این سبک دفاع کنیم کار کم فایده ای است و حیف است که جامعه علمی خود را درگیر چنین تغییری بکند

بنده سال ها در این زمینه تأمل کرده ام و فکر کرده ام که چه خلأی را با این سبک می خواهیم پر کنیم؟ این که قرآن یک سیر طبیعی داشته است، و حضرت امیر مصحف بر اساس ترتیب نزول داشته است، و این که برخی از اهل سنت وارد تفسیر نزول شده اند و حیف است که ما دیده نشویم هیچ یک از این ها نمی تواند انگیزه برای تفسیر بر اساس ترتیب نزول شود

آنچه باعث می شود تفسیر بر اساس ترتیب نزول را توجیه پذیر می کند این است که در ذات عمل به فوایدی دست پیدا کنم که این فواید بی بدیل و بی نظیر است

بنده مثلاً باید بدانم با توجه به این سبک می توانم روش هایی به دست بیاورم که بر آن اساس شیوه های تثبیت یک عنصر فرهنگی یا گرفتن یک عنصر ضد فرهنگی را فرابگیرم

من باید بتوانم در پرتو این متن شیوه گذر از چالش ها و شیوه جامعه پردازی و جامعه سازی را فرابگیرم، من باید در پرتو این سبک بتوانم به خوبی مفاهیم دین را دارای یک نظم منطقی کنم که تقدم و تأخر هاش هزینه طرحش را در جامعه و میزان دل دادگی مردم با قرآن و مفاهیم قرآن را بالا ببرد،

من در این سبک باید بتوانم روش های احیای معارف قرآنی را و جامعه سازی قرآنی را به خوبی پیاده کنم، چیزی که فکر می کنم به دلیل نا دیده شدن تفسیر قرآن بر اساس ترتیب نزول از دست رفته است

من باید بتوانم در این سبک، سبک سازی زندگی اسلامی را فراگیرم

من باید بتوانم در این سبک، بسیاری از مدل های حل مسائل علوم انسانی را در تغییر این سبک معمول به سبک پیشنهادی به دست آورم

اینها چیزهایی بوده که ذهن ما را آماده کرده است.

بنده وقتی با این سبک مواجه بودم و دربارش فکر می کردم به نظرم رسید که فضلا و علما یک منبع بسیار بسیار غنی و لایزالی در اختیار دارند که به سرعت می تواند جامعه مارو و مجموعه انقلابی مارو و مکتب اهل بیت رو در نقطه تمدن ساز بنشانند، اگر این فکر نبود ما وارد تفسیر بر اساس ترتیب نزول نمی شدیم

به نظر بنده الان هم با وسواس تمام کار آمدی این سبک مورد مطالعه قرار بگیرد و دوستانی که در محضرشان هستیم و بخشی از دوستان به این نتیجه می رسد که خوب است که مطالعه و پژوهششان در این مسیر باشد باید به این میزان از اعتماد و کار آمدی این روش برسند

نباید سر جامعه علمی را گرم بکنیم، مثلا بحث کنیم نزول دفعی بوده یا نبوده؟ بعد بگوییم نزول تدریجی در اختیار ما قرار گرفته است، یا مثلا مقدمه واجب واجب است یا نه مدتی بحث کنیم و بعد بگوییم یک بحث عقلایی است و معلوم است. نباید این طور باشد

تأکید می کنم با حساسیت و با وسواس کارکرد هایی این سبک را پیگیر شوید و قانع شوید و تا قانع نشدید از کنار آن نگذرید

ما به دنبال این هستیم که روش ها و مهندسی را به دست بیاوریم و بخش ناگفته تعلیمات دینی یا مستخرج نشده از منابع اسلامی، یعنی روش ها و مهندسی ها را در دستور کار خودمان قرار بدهیم بحث مهندسی یک مرحله اش این است که این متن را در دوره صدر اسلام مطالعه می کنیم، متن قرآن ناظر به معاصرین نزول است و خداوند با معاصرین نزول سخن گفته برخی موافق و برخی مخالف بودند، تا به مدینه رسیدند

ما این اطلاعات را به عنوان یک تجربه می خواهیم نگاه کنیم، قرار نیست در تاریخ بمانیم و بنا نیست معارف ما در تاریخ دفن شود این سبک وقتی کار آمد خواهد شد که همه دستاوردها از طریق جری و تطبیق به فضای حاضر منتقل شود.

ما در تفسیر بر اساس نزول مثل برخی گرفتار تاریخی دیدن قرآن نخواهیم شد، امام صادق فرمود قرآن بر این اساس نازل شده است: نزل القرآن بایاک اعنی و اسمعی یا جاره، به در می گوید که دیوار بشنود.

ما وقتی از تفسیر بر اساس نزول سخن می گوئیم نمی خواهیم قرآن را تاریخی نگاه کنیم و در تاریخ دفن کنیم، بلکه می خواهیم وارد تاریخ شویم تا از تاریخ پل و معبری برای امروز بسازیم و این کار بزرگی است، آن وقت است که این روش گره گشای بسیاری از مسائل امروز می شود.

تا وقتی ما جری و تطبیق را به همان محدوده ای که اهل بیت فرموده اند مورد توجه قرار ندهیم این سبک دستاوردهاش نهایتاً دستاوردهای تاریخی خواهد بود.

در حالی که ما می خواهیم این را جریان دهیم که چه باید بشود، که باید جری و تطبیق انجام شود

انگیزه ها در تفسیر تنزیلی

نکته دیگر:

آنهايي که وارد تفسير بر اساس تفسير نزول شده اند کم نبوده اند، با انگيزه های مختلف وارد اين روش شده اند. آيا ما هم مثل آنها فکر می کنیم؟

۱. شرق شناسان وارد شده اند هدفشان چه بوده است؟ مطالعه انتقادی در متن، دانشی را تحت عنوان کرونولوژی مطرح کرده اند، تاریخ گذاری قرآن و گفته اند هر بخشی از قرآن کی نازل شده است، هدفشان اين بوده که تطور شخصیت پیامبر را کشف کنند، یعنی این که نگارنده این متن پیامبر است و پیامبر روز به روز تجاربش زیاد می شودو مطالب را بیان می کرد و برای این که دستش رو نشود مجموعه مطالب را درهم کرد و ما می خواهیم نعوذ بالله میچ پیامبر را باز کنیم، بگوییم که ای پیامبر این را در شرایطی گفتی که یارت کم بود و می ترسیدی، این را وقتی گفتی که یارانت زیاد شده بودند و قدرت داشتی، اینجا عواطف انسانی تو را به تند خویی دعوت کرد، کرونولوژی دنبال این است، تاریخ گذاری قرآن و زمان را هم دخالت می دهد تا زمان تحولات شخصیت پیامبر را تشخیص دهد، از این قرار که بخش های مختلف آیات مختلف سوره ها را جدا کند و دوباره به نظم جدیدی در بیاورد و به جامعه ارائه دهد

۲. بودند افرادی از مسلمان ها تحت تأثیر همین نگاه وارد قرآن شده اند، زمان را در قرآن دخالت داده اند، ولی ما این نظر را نداریم، آيا ما می خواهیم در تفسير تنزیلی نظرات مجتهدانه خود را بر قرآن تحمیل کنیم و بگوییم قرآن امری تاریخی است و مطالبش در تاریخ مانده است و مرز دانشی که ارائه کرده است برای جامعه بسیط آن روز است و امروز ما می آییم و این دانسته ها را به سه قسم تقسیم می کنیم که ناصر ابوزید گفت؟

يا برخی تحت عنوان جوهر و عرضی دین مطرح کرده اند؟ محبت و عدالت جوهر است و این ها در آن زمان گذاره های هماهنگ با محبت و عدالت بوده ولی امروز نیست، پس امروز قرآن را به سه بخش تقسیم کنیم،

الف: گذاره های حقیقی که قابل انتقال به امروز است

ب: گذاره های حقیقی دیروز که امروز مجازی می شود

ج: گذاره های تاریخی

این هم یک مدل است، آیا ما هدفمان از ورود به تفسیر تنزیلی این است ابدًا

۳. یا کسانی صرفاً تحت جاذبه این سبک وارد شده اند و بدون توجه به دانش تفسیر و روش های مشروع تفسیر، مدل های حل مسأله در دانش تفسیر شروع کرده اند به برداشت از آیات، کم هم نیستند، کسانی که صرفاً بر اساس جا به جایی در سوره و آیات بر اساس توهم خودش شروع می کند به برداشت کردن آیه بدون این که شرایط برداشت یا ظرفیت و توانایی آن را داشته باشد

۴. قطعاً ما این گونه عمل نخواهیم کرد، تفسیر بر اساس نزول فقط میدان حضور دوستان حوزوی قوی آشنای به مبانی و قواعد و آشنا به تفسیر نیست و غریبه ها هم در این میدان وارد شده اند و ما باید با تیز هوشی در این میدان وارد شویم و به گونه ای این عرصه را قوی ارائه دهیم تا راه برای سوء استفاده از قرآن فراهم نشود، من بین فرث و دم به تعبیر قرآن یعنی برای خورندگان لبنا خالصاً سائغاً گوارایی را آماده کنیم. فریب این افراط و تفریط ها را نباید بخوریم و در صراط مستقیمش حرکت کنیم.

نکته دیگر این است که ادبیات این دانش نیاز به

۱. مباحث نظری دارد

۲. دو تفسیری از قرآن از ابتدا نزول تا انتها تا بتواند کل جریان تحول در زمان پیامبر را برای ما ترسیم بکند

۳. تفسیری موضوعی تا بتواند ماجرای هر یک از عناصر فرهنگی و عناصر تحول را در قرآن برای ما بازگو کند

این سه را لازم داریم اگر این سه به حد وفور فراهم شود خیالمان راحت است که ادبیات علمی این رشته از دانش فراهم شده است،

در طول این دو سه دهه که مشغول به تلاش در این عرصه بوده ایم سعی شده است در هریک از این ساحت ها اقداماتی انجام شود که به تدریج تقدیم خواهد شد.

بسم الله الرحمن الرحيم

استاد بهجت پور جلسه ۲

کلیات^۳

واژه های کلیدی (مبانی، اصول، فواید، مسأله)

تفسیر تنزیلی مثل هر بخش از دانش قاعدتا دارای:

۱. یک سری مبانی

۲. و یک سری اصول

۳. و یک سری فواید

۴. و یک سری مسأله است

دانش وقتی شکل می گیرد حتما این ۴ مرحله را گذرانده است

مسأله

من با مسأله تفسیری شروع می کنم، یعنی با آیه ای مواجه می شوم این آیه ابهامی دارد و مقصودش برام روشن نیست تلاش می کنم که به مراد خدا در این آیه برسم، بعد از این که چند مسأله را حل

^۳.تفسیر تنزیلی، ص ۲۵

کردم به دنبال این هستم که این حل مسأله در چهار چوبی مورد اعتماد باشد، لذا برای مسأله قاعده درست می کنم، قاعده تفسیر، ضوابط و روش های حل مسأله تفسیر است، بالاتر از مسأله قاعده این است که ما برای کلیت این دانش چهار چوب هایی مشخص می کنیم که مثل یک منطق برای دانش تفسیر عمل می کند که اسمش را اصول می گذارند.

وقتی دانش پیشرفت می کند و به پختگی می رسد سعی میشود به یک سلسله از هست ها و مبانی دست پیدا کنند که بر اساس آن وارد تفسیر شوند.

دانش از مسأله شروع می کند تا به مبنا برسد، اما هنگامی که دانش تدوین می شود به عکس می شود، یعنی اول می گوید مبانی چیست؟ آن هست های کلانی که عملیات مثلا تفسیر در آن توجیه می شود.

این دانش مشروعیت و فواید و منابع و یک سلسله از هست های بزرگ که توجیه گر این دانش است در بخشی به نام مبانی مطرح می شود.

در کتاب سعی شده است مبانی را از اصول جدا کنیم و توضیح دهیم که مبانی یعنی شرایطی که آن شرایط خارج از ذات دانش است ولی موثر در دانش است مثل مباحث علمی کلامی فلسفی و .. که موثر هستند در این که یک دانش تولید شود

این ادبیات اگر در یک مثال بخواهد پیاده شود مثلا یک گلدان اگر بخواهد رشد کند هوا خاک آب و نور و.. لازم دارد

مبانی

ولی اگر بخواهم مقدارای روشن تر بیان کنم، برای دانش یک سلسله هست وجود دارد که این هست ها توجیه گر دانشی است به نام تفسیر، این هست ها گاهی مبانی صدور هستند و گاهی مبانی دلالتی هستند، همه مباحثی که در علوم قرآنی خوانده اید از مبانی دانش تفسیر هستند، بعد

این مبانی را به مبانی قریب و بعید و مبانی عام و خاص، مثلاً مبانی را تقسیم می‌کنم به مبانی خدا شناختی هستی شناختی و انسان شناختی، جامعه شناختی، معرفت شناختی و..

منتهی در سبک تفسیر تنزیلی زیل دانش تفسیر عمل می‌کنیم، وقتی ما یک سبک هستیم، در بین این هست ها تعدادی از هست ها را انتخاب می‌کنیم که تفسیر بر اساس نزول را توجیه کنند. لازم نیست از مبانی دانش تفسیر خارج باشد، برخی از مبانی هست که با توجه ویژه به آن ها به این نتیجه می‌رسیم که حتما قرآن را باید بر اساس ترتیب نزول تفسیر کنیم چه این هست هستی باشد که در دانش تفسیر برای دیگر سبک ها هم توجیه دارد ولی این را ما جلا می‌دهیم، و در این جا بسیار مورد توجه هست

الان در بحث ما مراد هست هایی است که در بین مبانی اهمیت ویژه ای دارد، ما می‌توانیم موارد زیادی را به عنوان مبانی مطرح کنیم: مثلاً الهی بودن الفاظ قرآن، مفسر باید بپذیرد عباراتش الهی است، عدم رهیافت خطا در فرایند وحی بر پیامبر

این ها مربوط به علوم قرآن است که قبلاً حل کردیم ولی هستی است که بر اساس آن حرکت می‌کنیم مثل:

الف: معصوم بودن پیامبر در گرفتن و القای وحی به مردم،

ب: عدم ورود تحریف به قرآن،

ج: جواز تفسیر قرآن توسط غیر معصوم و تفسیر پذیری قرآن

اما وقتی ما از تفسیر بر اساس ترتیب نزول سخن می‌گوییم برخی از این مبانی را برجسته می‌کنیم که این سبک توجیه شود

تأکید می‌کنم رو این واژه مبنا که مراد از مبنا هست هاست

اصول:

و مراد ما از اصول باید‌هاست که این دانش را شکل می‌دهد.

مثلا باید به از علوم ادبی استفاده کنید، باید به قرائن مقامی و حالی توجه کنید، باید به اسباب نزول توجه کنید باید به خود قرآن توجه کنید، منطق تفسیر در باید ها شکل می‌گیرد

از دل این باید ها، قواعد و ضوابط بیرون می‌آید

مثلا در بحث استفاده از علوم ادبی در قرآن، قواعد ادبی را چگونه باید به کاربریم که روش حل مسأله را به ما آموزش می‌دهد؟

روش و قاعده

پس ما یک سری هست ها و باید ها و روش هایی داریم، روش از دل باید ها بیرون می‌آید، مثلا گفتیم برای گذر از فضای نزول به زمان حال قاعده جری و تطبیق مطرح می‌شود، حالا مطرح می‌شود که جری و تطبیق چگونه عملی شود؟، روش های جری و تطبیق چیست؟ روش جری اجتماعی چیست؟ روش جری فردی چیست؟ کجاش باید عوض شود؟ این ها در قاعده مطرح میشود

اگر گفتیم تفسیر قرآن به قرآن باید بشود این یک اصل است، حالا ضوابط تفسیر قرآن به قرآن برای اینکه تفسیر تنزیلی انجام دهم چیست؟ آیا می‌توانم از هر جای قرآن استفاده کنم؟ این ها روش و قاعده است

این سوالات محدوده استفاده از قرآن را برای ما توضیح می‌دهد، ما چند جلسه مبانی را توضیح می‌دهیم، دوم بحث هایی از باید ها خواهیم داشت، و بعد از یک سری قواعد که بر آن اساس مسائل تفسیری را حل می‌کنم، مسأله تفسیری من برای رسیدن به مراد جدی خداوند است

اگر درست عمل کنیم، روش و سبک درستی از دانش را ارائه کرده ایم

تعریف تفسیر

سه نوع می توان تفسیر کرد

۱. نا نگاه مصدری، زدودن ابهام های عارض شده بر قرآن، یک مفسر ابهام های عارضی را

باید دفع کند

۲. گاهی حاصل مصدر تعریف می کنیم من این اقدامات را انجام میدهم که به کشف مراد

جدی خدا برسم

۳. گاهی تفسیر را به علم تفسیر کرده ام، مثل سیوطی تفسیر علمی است که در آن از لغات

قرآن از اسباب نزول سخن گفته میشود از روایات نازله در باب دین سخن گفته میشود و

.. همه دانش هایی که به کار می برم را بیان می کنم

تفسیر علمی است که در آن از...

در همه این تعارف محور بحث الفاظ و عبارات بود، ولی تفسیر حوزه گسترده تر از این هم دارد

که به آن فرا تفسیر می گوئیم، مثلاً جری و تطبیق، معانی باطنی، دعوای کلامی و شبهات، پیام

های نوینی که بر اساس دانش ها می گیریم، این ها فرا تفسیر است،

تفسیر یعنی قرآن از سه ناحیه در حال گسترش است،

۱. یک از ناحیه علمی، قرآن مثل طبیعت است که هر چه جلوتر می رویم سوالات ما بیشتر می

شود، قرآن هم چنین است که هر چه دانش انسان توسعه پیدا کند و به قرآن مراجعه کند

می بیند که قرآن در این ساحت ها مطالب ارزنده ای دارد، این تعبیر حضرت امیر که فرمود:

بحر لا یدرک قعره» یعنی همیشه قرآن جلو از دانایی ماست، ما بر اساس دانایی قرآن را به

نطق در می آوریم، بعد ساکت می شود، ذلک القرآن فاستنطقوه به قدر سوالم به نطق در

بیاورم، قرآن توسعه علمی دارد، به تعبیر علامه طباطبایی در هر دو سال باید تفسیر جدیدی

بر قرآن نوشته شود، چون دانش بشر در حال پیشرفت است و به همین مناسبت برداشت ها

هم توسعه پیدا می کند.

۲. یکی از ساحت های توسعه، توسعه مفهومی است، قرآن وقتی نازل شده، بر یک فضای خاصی نازل شده به تعبیر علامه مثل است، این مثل، مثل ضرب الامثال زمینه ای فراهم می کند که ما با تنقیح مناظ و .. در موارد بسیار زیاد دیگری مفاهیم قرآن را توسعه دهیم، فلینظر الانسان الی طعامه، انسان به غذایش نگاه کند که چه کسی آورد و سر این سفره نشاند، حالا اگر کسی بگوید فلینظر الانسان الی علمه، چه کسی تو را به این مقام علمی رساند، این دانایی را چه کسی به تو داد؟ فلینظر الانسان الی نفسه کی خودت رو به خودت داد؟ فلینظر الانسان الی ابویه چه کسی این ها را به تو داد؟ این که در شیعه مطرح شده به عنوان ظاهر و باطن یعنی همین، یعنی قرآن این توسعه را می پذیرد و این ظرفیت را دارد.

۳. ظرفیت سومی هم قرآن دارد، و آن ظرفیت توسعه مصداقی است، قرآن با افراد و گروه ها تماس می گیرد و با آن ها سخن می گوید ولی به آنها محدود نمی شود و این به افراد و گروه های جدید قابل توسعه است، مثلاً تبت یدا ابی لهب، می گوید بریده باد دست فهد لیهلک الحرص و النسل می گوید معاویه است با این که آن زمان نبوده است، و امثال معاویه مثل یزید و هر حاکمی که سرمایه های امت اسلام را نابود کند. این آیه توسعه دارد مثل داعش عربستان و طالبان و .. این توسعه مصداقی است

وقتی ما درباره تفسیر قرآن سخن می گوئیم به این توسعه توجه می کنیم البته این توسعه جزو توسعه قلمداد نمی شود و فرا تفسیر است.

ما وقتی از تفسیر تنزیلی سخن می گوئیم می فهمیم توسعه مفهومی را و می فهمیم توسعه علمی را و می فهمیم توسعه مصداقی را و می دانیم قرآن این ظرفیت را برای همیشه دارد، ما نمی خواهیم منجمد بمانیم.

اصطلاح تفسیر را به کار می بریم مربوط به لفظ و عبارت، اما می دانیم این توسعه را در حوزه فهم مراد های خدا می توانیم مطرح کنیم و این ها را فرا تفسیر عبارت می توانیم به حساب می شماریم.

بر اساس آنچه گفتیم چند نکته مطرح می کنیم

نکته اول:

تفسیر تنزیلی تابع اتجاه تفسیری است

تفسیر تنزیلی نه روش است و نه گرایش، اصلاً تفسیر تنزیلی روش اصطلاحی نیست، مراد از روش در علوم قرآن یعنی استفاده مفسر از منبع خاصی است در تفسیر مثلاً شما از خود قرآن و سنت پیامبر و سنت اهل بیت و گفته های صحابه و تابعین و عقل رشید و عرفانی تجربی و .. همه منابع تفسیر هستند و مفسر از همه این ها استفاده خواهد کرد.

اتفاقی که در تفسیر تنزیلی می افتد برجسته شدن برخی از منابع است علاوه بر استفاده عام از منابع، مفسر در تفسیر تنزیلی اصرار دارد که بین متن و وقایع پیرامونی حداکثر قرابت را ایجاد کند و تا ممکن است به آن شرایط نزدیک شویم.

ما در تفسیر چیزی تحت عنوان اتجاه تفسیری داریم یعنی جاذبه ای از بیرون که در ذهنیت مفسر تأثیر می گذارد، چرا المنار اجتماعی نوشته شد و بحث از دانش در حوزه اسلام کرد، به جهت این که در غرب مسأله مهمی مطرح شد به این که دین قدرت مدیریت اجتماع را ندارد، دین با علم منافات دارد، المنار تلاش کرد تا به این سوالات پاسخ دهد، مراد از اتجاه تفسیری یعنی خواست و مطالبه بیرونی است که ذهن مفسر را تحت تأثیر قرار می دهد، انعکاس آن اتجاه در فارسی رویکرد می شود، یعنی تلاش می کنم در تفسیر که به آن سوال جواب دهم، وقتی از تفسیر تنزیلی سخن می گوئیم نمی خواهیم بگوئیم ما روش و گرایش هستیم بلکه ما یک رویکرد هستیم که تحت تأثیر یک اتجاه هستیم، به جهت اینکه به ما می گویند اسلام برای روش کاری نکرده است، یا می گویند برای نظام سازی کاری نمی کنید و می گویند اسلام برای علوم انسانی حرفی ندارد، می گویند علوم تربیتی را باید از ما یاد بگیرید، به من بر می خورد یعنی چه من باید به این جواب دهم قرآنی که حکیمانه بوده و نزولش تدریجی بوده برای اینها پاسخ نداشته باشد، ما برای این وارد این شدیم

پس ما یک اتجاه تفسیری تحت تأثیر قرار داده و یک رویکرد دارم گاهی این رویکرد قوی است که من را در مطالعات تفسیری وادار می کند که سبک تفسیریم را عوض کنم سبک تفسیری ریختی است که مفسر هنگام تفسیر به مطالعه اش می دهد، مثلاً آیات چگونه باشد سوره ای یا موضوعی؟ یا مثلاً دیدگاه خدا در باب نماز در قرآن چیست؟ این سوال یک اتجاه است اگر بخواهیم به این سوال جواب دهیم به سبک ترتیب نزول آن را مورد بررسی قرار می دهیم

یا می گویند زن در اسلام و قرآن جایگاه ندارد، ما با استفاده از سبک موضوعی جواب می دهیم که قرآن نظام حقوق زن دارد.

سبک تفسیر تنزیلی نیز این گونه متولد شد خودش اصالت ندارد چون در پاسخ به یک اتجاه است و یک رویکرد است این رویکرد وادار می کند تا بگویند من می خواهم قرآن را بر اساسی مطالعه کنم که مهندسی و کیفیت تحول جامعه را از آن بیرون بیاورم، بدون اینکه من در منابع تفسیر و گرایش های تفسیری دستی بزنم همان است فقط برخی از منابع برجسته میشود.

اگر آن سوال نبود و ذهنم درگیر نبود اصلاً وارد این سبک نمی شدیم،

شاید کسی بگوید بدون این سبک می تواند به این سوال جواب دهد، خیلی خوب دست مریزاد چه اشکال دارد؟ خیلی هم خوب است.

پس سبک تفسیری تابع اتجاه است، نه این که اتجاه تابع سبک باشد، اول سوال در ذهنم پر رنگ می شود و ما را به این مسیر می آورد.

می گویند شما می خواهید با این ترتیب مخالفت کنید؟ خیر

شاید کسی قائل به توقیفیت ترتیب سوره ها باشد ولی سوالی در ذهن او هست که، روشی که قرآن برای ایجاد تغییر ایجاد کرد و پیاده کرد تا اینکه و آن کانونا من قبل لفی ضلال مبین را تبدیل کند به

یک جامعه متمدنی که پیش رو تمدن ها شد، این روش کدام بود؟ برای پاسخ باید سراغ سیر تفسیری برویم

تفسیر تنزیلی (موضوعی و سوره ای)

ما سبکی بر آمده از رویکرد هستیم، پیش بینی این معنا که این سبک عین تفسیر ترتیبی و موضوعی شود عین همین را در تفسیر تنزیلی می توان دانست.

یک وقت سوال ما این است که جامعه ای گرفتار بسیاری از رفتار ها و گرایش های تاریک بود، چگونه دین آمد او را پالایش کرد و اصلاح کرد تا از او یک جامعه قرآنی ساخت «يعجب الزراع ليغیظ بهم الکفار» کل جریان را می خواهیم سوال کنیم چاره ای نداریم جز اینکه کل قرآن را مطالعه کنیم

یا از من سوال میشود چگونه هر یک از عناصر در جامعه نهادینه شد؟ مردم چگونه حلیم و صابر و متوکل و خرد ورز و .. شد؟ و چگونه پیش رفت کرد؟ اگر با این سوال مواجه شویم باید این سوال رو در رابطه با موضوع، در سیر خاص به این موضوع و لوازم این موضوع تعقیب بکنم این تفسیر تنزیلی موضوعی می شود،

پس تفسیر تنزیلی موضوعی می توانیم فرض کنیم و تفسیر تنزیلی سوره ای هم می توانیم در نظر بگیریم

با توجه به آن رویکرد می توانیم دو مدل تفسیر پیشنهاد بدهیم و هر دو را انجام دهیم موضوعی و سوره ای تنزیلی

نکته دوم:

تفسیر تنزیلی بهترین روش برای کشف مراد خداوند متعال

کسی که می خواهد تفسیر ارائه بدهند، باید بداند تفسیر قرآن یک عمل روشمند است، از ابتدا گفته اند من فسر القرآن برأیه فلیتبوا مقعده من النار کسی که تفسیر به رأی کند مقعد خود را برای آتش آماده کند.

بنابر این از ، روز اول جرأت و جسارت تفسیر به رأی را نداریم، به دنبال روش مشروع هستیم و دنبال مجوز هستیم، وقتی تفسیر بر اساس نزول را مطرح می کنیم اولین و مهمترین مسأله، مشروعیت این روش است، باید مشروعیت این روش را اثبات کنیم، اگر مفسر نتواند مشروعیت این سبک را اثبات کند، زحماتش هیچ پشتوانه علمی یا حجیت شرعی یا حجیت قابل قبول نخواهد داشت. این مبنای اول است

در اصول قاعده ای مهمی داریم به نام اصالت الظهور، همه قواعد لفظی بازگشتش به این اصالت الظهور است. در رابطه با قرآن حجیت ظواهر قرآن و قرائن حالیه و مقالیه را جمع می کنیم تا به ظهور برسیم.

تفسیر بر اساس ترتیب نزول باید بتواند به این ظهورات برسد و الا استحسان است. قواعد حل مسأله باید دقیقا در راهی قرار بگیرد تا بتواند ظهورات را برای ما کشف کند، پس ما بر پایه یک مشروعیت و پذیرش اصالت الظهور باید تلاش کنیم تا توضیح دهیم که تفسیر بر اساس ترتیب نزول سبکی است مشروع و روشمند و قادر است بهترین و بیشترین حد کشف قرائن کاشف ظهورات آیات و الفاظ و عبارات خداوند را به دست بدهد.

بسم الله الرحمن الرحيم

پیشینه بحث تفسیر تنزیلی^۴

در رابطه با تفسیر تنزیلی یکی از مباحث مقدماتی این است که ادبیات علمی این دانش هم در مباحث نظری و هم در مباحث سوره ای تا حدودی انجام شده و بنده آغاز گر این نیستم

تفسیر تنزیلی حدود ۱۲ منبع در مباحث نظری و سوره ای دارد

۱. اولین نفر عالمی از اهل سنت به نام ملا حویش در سال ۱۳۸۳ قمری کتابی تحت عنوان بیان المعانی تفسیری سه جلدی در قرآن نوشت، در مقدمه چند بحث را مطرح کرد و گفتند که مشروعیت این بحث به جهت مصحف حضرت امیر است.

سه فایده برای این سبک مطرح کرد:

الف: رفع اختلاف در اسباب نزول

ب: ناسخ و منسوخ

ج: مصونیت مفسر در خطای برداشت از آیات

۲. همزمان با ایشان شخصی به نام محمد عزت دروزه که از مبارزین فلسطینی بود بین سال های ۱۳۸۱ تا ۱۳۸۳ تفسیری نوشت در ۱۰ جلد تحت عنوان التفسیر الحدیث، تفسیر ایشان هم در جامع التفاسیر هست.

ایشان درباره فواید این سبک مباحثی مطرح کرده اند

الف: رابطه قرآن با سیره نبوی

ب: رابطه قرآن با مسائل اجتماعی مخاطبان

ج: نقش این سبک در اصطلاح برخی برداشت های لغوی

د: بیان اساس معرفت های قرآن در سوره های کوچک

ه: نقش سیاق سوره ها و آیات در فهم آیات و رفع مشکلات

و: اسباب نزول

ض: نواقص تفاسیر غیر تنزیلی

ایشان هم در مشروعیت به مصحف امیر اشاره کرده و می گوید من برای این سبک از دو مفتی سوری کسب اجازه کرده ام،

۳. بعد از ایشان آقای بازرگان کتابی تحت عنوان پا به پای وحی در دو جلد مطرح کرد، به نظرم از نظر انگیزه و تحلیل مطالب خوبی است، منتهی راهی را رفت که راهی را اشتباه کرد و سوره ها را تکه تکه کرد، بر اساس جدول های موهوم جلو رفت،

چرا و چگونه آیات و تعالیم قرآن تدوین شد؟ رسالت به دست فرستاده اش به چه ترتیب و روش انجام شد؟ اصل سوالش این بود و سعی کرد تفسیرش پاسخ به این باشد، منتهی روشی را رفتند که در کتاب سیر تحول قرآن توضیح دادند، یک مهندسی طولانی که بر اساس طول موج آیات سال های نزول را تعیین کرد و قرآن را تکه تکه کرد و به هم ریخت

۴. بعد از ایشان حسن حبکه میدانی تفسیری در ۱۰ جلد که در سوره های مکی است تحت عنوان «معارج التفکر و دقائق التدبر» نوشت که سعی کرد با رویکرد تربیتی تفسیری از قرآن بنویسد، ۴۰ قاعده تدبر را هم در کتابی جداگانه نوشت که رویکرد تفسیر تنزیلی رو در آن نشان داد

۵. بعد از ایشان یا همان سال ها از بین خود ما در مباحث نظری آقای نکونام کتابی تحت عنوان در آمدی بر تاریخ گذاری قرآن و کتابی تحت عنوان مصحف امام علی علیه السلام و سعی کردند تاریخ گذاری و کروئولوژی غربی ها را با توجه به منابع اسلامی درباره اش مطالبی بگویند

۶. یکی دیگر از دانشمندان اهل سنت به نام محمد عابد الجابری در سال ۲۰۰۸ میلادی تفسیری سه جلدی به نام فهم القرآن الحکیم التفسیر الواضح حسب الترتیب النزول نوشت و دلیل

کارش را سخنی از شاطبی در موافقات قرار داد، شاطبی در بین اهل سنت عالم بزرگ و با ارزشی قلمداد می شود، شاطبی گفته است: مطالبی که در قرآن آمده است تا در سوره قبل خوانده نشود فهمیده نمیشود. هر سوره ای با سوره قبل مرتبط است، لذا در جلد اول تفسیر تحلیلی خوبی دارد

۷. بعد از ایشان استاد عزیز ما آیت الله معرفت در کتاب التفسیر و المفسرون در جلد دوم که بررسی تفاسیر عصری پرداخته این بحث را مطرح کرده است و از دو ناحیه بحث کرده است

الف: رسیدن به جدول ترتیب نزول سخت نیست و در التمهید هم آورده اند

ب: این تفاسیری که می بینم تفاوتی فراتر از تفاسیر به سبک مصحفی ندارند.

ایشان کار را تأیید می کردند و می فرمودند باید نواقص را رفع کنید.

بنا بود جلد اول را با تقریظ ایشان باشد که توفیق نشد، ایشان به درستی کار گذشتگان را دیده بود و فرموده بود که کارشان حاصلی ندارد و بزرگان را هم نقد کردند که به جداول سست استناد کرده اند.

۸. علامه طباطبایی به فواید این سبک اشاره کرده اند در بحث دعوت نبوی و این که ما از این طریق می توانیم سیره پیامبر و شرایط دعوت و شرایط سیاسی و اجتماعی زمان پیامبر را به دست بیاوریم مع الوصف می فرماید اینها نسبت به دستاورد چندان زیاد نیست لذا این مقدار توجیه نمی کند که تفسیری بر اساس ترتیب نزول داشته باشیم

۹. آقای اسکندرلو کتابی تحت عنوان مستشرقان و تاریخ گذاری قرآن نوشته اند که تلاش شرق شناسان را گزارش داده اند و انتقاداتی وارد کرده اند

۱۰. از جمله کسانی که وارد بحث های نظری نشده اند بلکه وارد عمل شده اند، آقای جلال الدین فارسی است که سه جلد کتاب نوشته اند، به نام ها «پیامبری و انقلاب، پیامبری و جهاد، پیامبری و حکومت» با توجه به ترتیب نزول سعی کرده اند پیامبر را بررسی کنند که انقلاب مال مکه است و جهاد و حکومت مال مدینه است، عزت دروزه نیز کتابی تحت

عنوان سیره الرسول، صور مقتبسه من القرآن الکریم، سیره پیامبر را بر اساس ترتیب نزول بررسی کرده است

۱۱. از گذشتگان ما هم زرکشی در البرهان و سیوطی در الاتقان عمدتاً جدول های ترتیب نزول را مطرح کرده اند

کاری که ما انجام می دهیم یا انجام خواهیم داد، سعی کرده ایم که مباحث نظری این سبک را مطرح کنیم، در دو کتاب تفسیر تنزیلی و اصول تحول فرهنگی با الهام از نزول تدریجی قرآن، در زمینه مباحث نظری مقالاتی هم چاپ شده است از جمله نشریه راهبرد که نقشه مهندسی فرهنگی را از کل منابع اسلامی را در ۴ ساحت توضیح داده ام که تکمله ای است بر این مباحث و همچنین در مقدمه همگام با وحی به این بحث پرداخته ایم

در تفسیر شیعه هنوز تفسیری بر اساس ترتیب نزول نوشته اند، ان شالله بتوانیم این مجموعه ۱۷ جلدی را در اختیار دوستان قرار دهیم

ما مباحث نظری را توضیح دادیم، تفسیر موضوعی را هم که چند کارش مثل مهندسی پوشش اسلامی، مهندسی پاکدامنی و عفاف، نوشته شده است، اهداف قرآن در قرآن به ترتیب نزول نوشته شده است. و بسیاری از دانش پژوهان بر این سبک پایان نامه نوشته اند. و شناخت نامه نیز معرفی اجمالی این سبک است.

آیت الله مرعشی نجفی تقریظی بر تفسیری نوشته بودند که: این سبک انقلابی در فهم است

مبانی تفسیر تنزیلی^۵

در این جلسه مبانی تفسیر تنزیلی مطرح میشود، مراد از مبانی، پیش فرض ها و هست هاست که بر اساس این مبانی ترتیب نزول سوره ها قابل توجیه و توضیح است.

بنا نیست مبنای جدیدی مطرح شود بلکه تصور ما این است که این ها ابعادی از مبانی و هست های تفسیر است که تنها پرتوی از آن مورد توجه قرار می گیرد:

مبنای اول: مشروعیت تفسیر تنزیلی

۱. مشروعیت تفسیر تنزیلی در سیره پیامبر

اولین و مهمترین مبنا «مشروعیت» است، مشروعیت از کجا معلوم میشود؟ هر عملی مشروعیت آن از دو راه قابل اثبات است:

الف: از طریق عقل و گزاره های قطعی عقل اثبات شود.

ب: یا درسیره و سنت و یا در منابع اسلامی توصیه، تأکید یا تأییدی بر آن باشد.

سبک تفسیر بر اساس ترتیب نزول از نظر مشروعیت قطعی ترین سبک مشروع در جهان اسلام است، چرا؟ به جهت این که اصولاً سیره پیامبر اسلام در تفسیرقرآن بر اساس ترتیب نزول بوده است.

چه اتفاقی درباره قرآن افتاد؟ قرآن نزولش تدریجی بود، نزول تدریجی به این معنا بود که خداوند متعال بر اساس ضرورت ها و مصالح بخشی از آیات را نازل می فرمود، پیامبر دریافت میکرد و

^۵. مراجعه شود به کتاب تفسیر تنزیلی (مبانی، اصول، قواعد و فواید)

برای مردم می خواندن و نکات علمی و عملی آن را برای مردم تشریح می کرد، در طول ۲۳ سال همین حادثه مکرر اتفاق افتاده است، در سوره قیامت می فرماید: (ان علینا جمعه و قرآنه ثم ان علینا بیان) خداوند متعال می فرماید: پیامبر من، جمع آیات در یک واحد نزول کار من است وقتی نازل کردم طبق قرائت من قرائت کن و بیان این آیات هم کار من است.

مثال های زیادی نه از باب دلائل بلکه به عنوان نمونه در کتاب تفسیر تنزیلی بیان شده است.

مورد اول: مثلاً امام علی علیه السلام می فرماید: سوره مائده نازل شد و حال حضرت منقلب شد و بعد نزول سوره حضرت آیات را برای ما خواند و نکاتی که باید عمل کنیم می فرمود و همه عمل کردند.^۶

مورد دوم: ابی ابن کعب نقل می کند: وقتی سوره ملک نازل شد پیامبر در نماز جمعه این سوره را خواند و نکاتی را بیان کرد، وقتی من این سوره را خواندم، دیگر صحابه ایراد و اشکال گرفتند، من آن ها را سرزنش کردم که شما نبودید که حضرت این سوره را خواندند و نکاتی را بیان کردند.^۷

اگر بناست در تفسیر سبکی به سیره پیامبر نسبت داده شود، سبک تفسیر قرآن بر اساس تفسیر نزول است. و کسانی که قرآن را بر اساس تفسیر مصحف و ترتیبی تفسیر می کنند باید دلیل بیاورند، ولی در سیره و تاریخ اهل بیت نداریم که به صورت ترتیبی تفسیر کرده باشند. تفسیر ترتیبی مشکلی ندارد ولی دلیلی از سیره اهل بیت نداریم، ولی می توان تفسیر تنزیلی را از قرآن و سیره پیامبر اثبات کرد

مورد سوم: در رابطه با سوره های مفصلات که حضرت برای تازه مسلمانان سوره های آماده کرده بودند نزد صحابه گذاشته بودند که تازه مسلمانان را ارجاع می دادند. بر اساس حدس قوی بر اساس

^۶. بحار الانوار، ج ۱۸، ص ۲۷۲

^۷. سنن ابن ماجه، ج ۱، ص ۳۵۲

ترتیب نزول بوده است چون اجمالی از کل قرآن است. حداقل بر خلاف روش عمومی ایشان نداریم که روش دیگری را بیان یا امضا فرموده باشند.

۲. مشروعیت تفسیر تنزیلی در زمان اهل بیت علیهم السلام.

پیامبر نگارش تفسیر را به صحابه خود دیکته می کردند، مصاحف صحابه تفسیر صحابه از قرآن یعنی مطالب قرآن به همراه نکاتی که حضرت فرمودند. مهمترین این تفاسیر تفسیر علی ابن ابی طالب علیه السلام است. مطابق روایتی در اصول کافی باب اختلاف حدیث از سلیم ابن قیس در باب تفسیر روایتی نقل می کند که حضرت می فرماید: من کامل ترین تفسیر را از پیامبر نوشته ام، و هر روز صبح و شب دو دیدار داشتم و اکثرا در خانه ما بود. و اگر در منزل حضرت بود زنان بیرون می رفتند چون مطالب خصوصی بود هر مقدار آیه نازل می شد پیامبر بر من دیکته می کردند و من می نوشتم و تأویل و محل نزول و تنزیل و ناسخ و منسوخ و همه علومش را بر من تعلیم می کرد و دست بر سینه من گذاشتند و دعا کردند که این ها را فراموش نکنم و از آن پس فراموش نکردم. خواستم ننویسم ولی حضرت فرمود بنویس این ها فقط مربوط به تو نیست و این تفسیر همه خلفا و اهل بیت است^۸

حضرت علی علیه السلام فرمود آیه ای نازل نشد مگر این که جزییات آن را حضرت به من می فرمود. ابن کوا به حضرت علی علیه السلام عرض می کند، شما برخی اوقات مسافرت می رفتید، اگر آیه نازل می شد و شما نبودید چگونه مطلع می شدید؟ حضرت فرمود وقتی برمی گشتم حضرت رسول برایم جزییات آن را می گفت.

این که ما از پیامبر نگارشی داریم مثل تفسیر که مثل روز نگار است که هر چه نازل می شد و اتفاق می افتاد می نوشت. شاید کسی بگوید ترتیب سوره ها هم مطرح بوده است. خیر اصلا چنین چیزی نداریم.

^۸. البرهان، ج ۱، ص ۱۴۲

۳. ترغیب اهل بیت به فهم قرآن بر اساس ترتیب نزول

روایت صحیح السندی از امام باقر نقل شده است که چادر هایی پشت دروازه کوفه می زنند برای تعلیم قرآن و بعد می فرماید آن روز بر کسانی که قرآن را فراگرفته اند تعلیم قرآن سخت است بعد می فرماید: «لانه یخالف التألیف» با این چینش عوض می شود.

شاید بفرماید چرا اهل بیت به این روش استناد نکرده اند؟ روایاتی از باب نمونه در کتاب آورده شده است استیعابی در این باره انجام نشده است:

چند روایت داریم با عبارت «کما انزل» مثلاً ابی بکر حضرمی از امام صادق نقل می کند: «لو ان الناس قروا القرآن کما انزل ما اختلف اثنان».^۹

در معنی «کما انزل» سه احتمال مطرح شده است:

الف: وحی های قرآنی و وحی های تبیینی

قرآن با آن تفاسیر بود، جنایتی کردند و با سوزاندن مصاحف وحی های تبیینی را از مسلمانان گرفتند. در کتاب تحریف ناپذیری مطرح کرده ایم، و از شیعه دفاع کرده ایم و این که گفته شده قرآن تحریف شده است مراد وحی تبیینی است وحی دو قسم است (وحی متلو و وحی غیر متلو) حرف این است که وحی های غیر چه کرده اند؟ کجاست آن وحی ها که تفسیر قرآن بود و مجملات قرآن را بیان می کرد.

دو: تحریف قرآن به نقیصه: مثل حاجی نوری بگوییم بخش هایی از قرآن حذف شده است (که این را نمی پذیریم)

سوم: وحی های قرآنی همان گونه که نازل شده است.

^۹. بحار الانوار، ج ۸۹، ص ۴۸

چون روایت دارد که «قرء» به معنی خوانده شود و تفسیر شود، کدام یک از این سه معنا را می توان از این روایت برداشت کرد؟ روشن است که معنی سوم درست است یعنی چیزی که هست ترتیبی داشته است، نمی توان به راحتی از کنار آن گذشت،

حرفی که ملا حویض زد که مصحف حضرت رسول به گونه ای بود که اختلاف فهم در آن نبود.

۴. تفسیر تنزیلی، سبک اهل بیت در تفسیر قرآن

میرسیم به ائمه اطهار، وقتی اهل بیت می خواستند قرآن را تفسیر کنند می فرمودند «نزل هذا بعد هذا»

الف: از امام صادق از کلمه عفو در آیه «یسئلونک ما ذا ینفقون قل العفو» سوال می کنند مراد از عفو چیست؟ می فرماید: در سوره فرقان آیه ۶۷ مراد از عفو بیان شده است، «نزل هذا بعد هذا» سوره بقره مدنی است (۸۷) و سوره فرقان مکی (۴۲)، در سوره مکی حدود عفو بیان شده است «الذین اذا انفقوا لم یسرفوا و لم یقتروا»

ب: وقتی از حضرت درباره آیه ۱۵ و ۱۶ سوره نساء (نزول ۹۲) سوال شد که حکم حبس و اذیت را مطرح کرده است، حضرت فرمود در سوره نور (نزول ۱۰۳) مقدار صد تازیانه معین شده است «نزل ذلک بعد ذلک»

ج: ابو حنیفه به مومن طاق اشکال کرد که ازدواج موقت که در سوره نساء آیه ۲۴ مطرح شده است توسط آیه ۳۱ سوره معارج نسخ شده است، مومن طاق جواب داد: سوره نساء مدنی است و سوره معارج مکی است، مگر می شود آیه مکی، آیه مدنی را نسخ کرده باشد؟ «نزل ذلک بعد ذلک».

لذا نتیجه می گیریم تفسیر تنزیلی قرآن، سبک و روش اهل بیت علیهم السلام بوده است.

مبنای اول: مشروعیت تفسیر تنزیلی

اولین سوال در تفسیر تنزیلی بحث مشروعیت بود، که پایه های مشروعیت مطرح شد:

۱. سیر تعلیمی پیامبر بر اساس ترتیب نزول بوده است

۲. مصحفی که اولین مصحف جهان اسلام است یعنی مصحف حضرت امیر بر اساس ترتیب نزول بوده است

۳. خود اهل بیت ترغیب به حتی تلاوت قرآن بر اساس ترتیب نزول می فرمودند

۴. گاهی برای حل معضلات فکری و تفسیری به ترتیب نزول تمسک می کردند.

۵. امکان تفسیر تنزیلی بر اساس سبک تفسیر موضوعی^{۱۰}

در بین علمای مسلمان مخصوصا در دو قرن اخیر تفسیر قرآن به شکل موضوعی مورد پذیرش قرار گرفته است و بخش هایی از اراده های قرآن را مفسرین با خارج کردن آیات از سیاق سوره ها و با برهم زدن نظم سعی کرده اند بفهمند و مرادها را در اختیار ما قرار دهند

قاعدتا خروج از فهم فعلی مصحف و ارائه آن در سبک های دیگر از جمله موضوعی و حمایت از این سبک و عدم مخالفت با آن، نشان از این است که بین تعلیم قرآن به عنوان تفسیر و تعلیم قرآن به عنوان این که من این متن را باید از مصحف به این شکل تحویل بگیرم تفاوت است، من می توانم در عین حال که به این مصحف اعتقاد دارم از آن خارج شوم و آیات را به نحو دیگری بررسی کنم.

نکته مهمتر در این مقایسه این است که اصولا تفسیر تنزیلی از تفسیر موضوعی ساده تر است، زیرا قرآن وقتی نازل شد همین سبک نازل شده است نمی آییم قرآن را در سبکی قرار دهیم که تولید ذهنی شماست. بلکه می خواهیم قرآن را در سبکی بفهمم و مطالعه کنم که نازل شده است و تفسیر شده است، مشکل تفسیر تنزیلی از تفسیر موضوعی کمتر است.

^{۱۰}. تفسیر تنزیلی به ترتیب نزول، ص ۶۶ تا ۶۸

در سامانه ای که به آیات قرآن در تفسیر موضوعی می دهی این سامانه را از کجا میگیریم؟

مثلا استاد مصباح یزدی می فرماید خدا محور است بر اساس این نظر من بحث های معرفتی قرآن را بر ۷ بخش تقسیم می کنم لذا بر این اساس تفسیر موضوعی ایشان شکل می گیرد، یا منطق یک دانش را مفسران پذیرفته اند مثلا در دانش کلام یا اخلاق یا احکام مثلا آیات الاحکام وقتی موضوعی می بینند بر اساس کتاب های فقهی بر اساس آنچه در کتب فقهی تنظیم شده است آیات را از سیاق ها در می آورند و بر اساس منطق دانش می چینند، یا مثلا محقق و مفسر ما مباحث اعتقادی را بر اساس دانش کلام، محور بحث خود قرار می دهد توحید ذات و صفات و افعال و توحید عبادت، وقتی به پیام قرآن و منشور جاوید و معارف قرآن و تفسیر موضوعی علامه جوادی منطق منطق دانش کلام است.

سوال: آیا این منطق، همه مراد خدا را بیان می کند یا شما مطالب را در نقشه راهی که این دانش ها در اختیار شما قرار داده بیان می کنید؟ و احتمال دارد مطالبی است که در این دانش ها مطرح نشده ولی قرآن بیان کرده است.

مثلا مسأله توحید می تواند مسأله معرفتی محض باشد چنانچه در دانش کلام چنین است که دنبال خداشناسی و معاد شناسی و امام شناسی هستیم اگر کسی گفت تفسیر موضوعی من بر اساس دانش کلام است باید هدف و جهت گیری دانش کلام باید سمت شناخت برود ولی قرآن کتابی است برای موحد سازی فرد و جامعه.

در این نگاه مباحثی که شکل آموزشی گرفته اند به تفسیر موضوعی منتقل می شود اما مباحثی که برای کار بست های اندیشه توحیدی است و در تربیت توحیدی فرد و جامعه هزینه می شود این اتفاق نمی افتد و آن بخش ها خالی می مانند. در این جا نمونه و مثال زیاد داریم این مشکل تفسیر موضوعی است که باید سر جای خودش بحث شود، باید سعی کنیم از این معزله رها شویم این که ساختار های دانش های دیگر را اصل برای بررسی آیات قرار دهیم خارج شویم

باید در تفسیر موضوعی از این معزله هم خارج شویم، دانش تفسیر موضوعی به این بلوغ خواهد رسید، آنچه در تفسیر تنزیلی انجام می دهیم این زمینه را فراهم خواهد کرد، ساختار هم از خود قرآن باید گرفته شود. باید ساختار جامعی که همه آیات را بتواند در خود جای دهد نزدیک شویم و این اتفاق در تفسیر موضوعی مصطلح نمی افتد.

اگر بخواهیم از جهت آسیب مقایسه کنیم، تفسیر تنزیلی با آسیب کمتری مواجه است.

چطور می شود در تفسیر موضوعی اجازه داریم، اما در تفسیر تنزیلی اجازه نداریم؟ در حالی که ما ساختار نزول را بررسی می کنیم کسی هم منع نکرده است، وقتی تلاش می کنید که قرآن را بر اساس آنچه از پیامبر گرفتید بفهمید. این مشکلش کمتر میشود.

از زاویه دیگر بیان کنیم، سبک ها در تفسیر، تابع سوال کلیدی و اصلی و لوازم آن سوال است که شما دارید، اگر تنازل کنید که تفسیر به ترتیب نزول، یک تفسیر موضوعی است.

سوال: پیامبر اکرم وقتی خواست مفاهیمی را کلی یا جزئی در جامعه نهادینه کند چگونه عمل کرد؟ چه فرایندی را طی کرد؟

جواب: راه دیگری جز مطالعه سوره ها و آیه های قرآن همانگونه که نازل شده است و گزارش این تحول بر اساس این نزول دارید یا نه؟ به نظر اگر هوشیارانه با مسأله ترتیب نزول برخورد شود جایی برای تردید در مشروعیت و اعتبار دستاوردهای تفسیر تنزیلی باقی نمی ماند.

سوال: از کجا معلوم این دستاورد من حجت باشد و بتوانم به آن استناد کنم

جواب: سبک نزول تدریجی چون مستند به خداست بر خلاف تفسیرهای موضوعی فعلی که باید برای مشروعیت آن فکر کرد و توضیح داد، ولی تفسیر تنزیلی هیچ نیازی به توضیح ندارد

سوال: ممکن است بگویید شاید شما مشروعیت را زمینه ای برای تغییر قرآن قرار می دهید؟

جواب: اصلاً چنین نیست چون تفسیر چیزی است و قرائت چیز دیگر چون قرائت و تفسیر چیزی است و کتابت چیز دیگر، چون کتابت و قرائت و تفسیر چیزی است و مصحف چیزی دیگر، کسی در محضر حضرت امیر سوره واقعه را و طلع منضود خواند همین که هست حضرت فرمود طلع چیست، این طلع است، به ایشان عرض کردند آقا عوضش کنیم؟ حضرت فرمود هیچ کس حق ندارد تغییری در قرآن انجام دهد.

هر چقدر هم اختلاف باشد که چینش آیات یا سوره ها توقیفی هست یا نه؟ ولی احدی حق تصرف و تغییر آن را ندارد، از زمانی که مصحف را نوشتند علی رغم اشکالات هیچ کس اجازه تغییر نداده است و همین درست است، بحث ما در فهم قرآن است، مثلاً کسی بگوید من می خواهم بر اساس ترتیب نزول بخوانم یا بفهمم و تفسیر کنم اشکال ندارد.

سوال: آیا هر کار مشروعی را باید انجام دهم؟

شاید جواب بدهند که ره چنان رو که رهروان رفتند، ولی اگر مبنای دوم یعنی فایده های تفسیر تنزیلی را بدانیم این حرف را نمی زنیم.

مبنای دوم: فایده مندی^{۱۱}

باید ثمره این تفسیر به حدی باشد که ما را قانع کند که قرآن را بر اساس ترتیب نزول تفسیر کنیم، اگر فایده مهم و تأثیر گذاری بر آن مترتب نباشد، تفسیر بر اساس ترتیب نزول فایده ندارد.

این فواید به دو دسته تقسیم میشود

الف: شما باید تفسیر را بر اساس ترتیب نزول بگویید و بنویسید و تولید کنید به دلیل حجم مباحثی که باید شما آن را در تفسیر تنزیلی ببینید.

^{۱۱} تفسیر تنزیلی، ص ۳۴۹ تا ۳۵۴

ب: برخی از فواید این سبک این گونه نیست و کافی است مفسر مثلاً در تفسیر موضوعی و ترتیبی به تفسیر تنزیلی توجهی هم نکند.

حدود (۱۴ فایده) برای تفسیر تنزیلی می توان مطرح کرد:

۱. روش تحول دینی

فرایند زمان بر که از یک نقطه شروع می شود و تا زمانی ادامه دارد. مثلاً در سوره لقمان نکاتی تربیتی مطرح شده است این هم ممکن است، ولی اگر تربیت را فرایند و جریان ببینیم که همه ابعاد وجود انسان مورد توجه باشد، باید همه با هم دیده شود و به خوبی در کنار هم سامانه آن دیده شود و گام بعدی و بعدی هر کدام به چه مقدار.

در بحث تربیت قرآنی آیا به صرف نکته های قرآنی و موضوعی در یک سوره یا یک آیه اکتفا می کنید؟ یا اگر می خواهیم رابطه انسان با خدا شکل بگیرد که رضایت و توکل و خضوع و خشیت و خلوص نیت داشته باشد همه را با هم داشته باشد و به تدریج به دست آورد، سوال این است که مدل و فرایندی که قرآن طی کرد که ما به این نقطه برسیم از طریق نزول تدریجی قرآن پیگیری کنیم آیا در تفسیر ترتیبی این سیر را می توان به دست آورد؟

این جامعه چگونه تشکیل می شود و تبدیل به گروه و اجتماع میشود و چگونه آسیب ها پاسخ داده می شود؟

اما در حوزه تحول، که برنامه رو به پیشرفت در همه زمینه ها مثلاً در ابعاد دینی اجتماعی و سیاسی، جامعه مطلوب می خواهیم و مقام معظم رهبری خواسته اند، چگونه می توان برنامه پیشرفت این کشور را برنامه ریزی کرد؟ از کجا می توان این مدل پیشرفت را به دست آورد؟

خداوند متعال از افرادی که فی ضلال مبین هستند دستشان را گرفت و عربهایی که به فرمایش حضرت امیر: «و انتم یا معاشر العرب علی شر دین و شر دار» اگر به واسطه قرآنی بود که هدایت پیدا کردند، می خواهیم ببینیم این مسیر را قرآن چگونه طراحی کرد؟ همچون آیه آخر سوره فتح

مثلا روش امر به معروف و نهی از منکر را به دست آوریم به جای این که همیشه از بهشت و جهنم بگوییم.

قرآن همان طور که بر محتوی تأکید می کرد: لو تقول علينا بعض الاقاویل لاخذنا منه باليمين... ثم لقطعنا منه الوتين، در روش نیز چنین است: لا تحرک به لسانک لتعجل به ان علينا جمعه و قرآنه» به همان اندازه که گفتیم بگو (روش در کنار محتوی مهم بوده).

حالا می خواهیم این روش را کشف کنیم، نمی خواهیم انحصارگری کنیم ولی یکی از بهترین روش ها برای کشف روش تربیت مطالعه روش تحول در قرآن است، قرآن به خوبی توانسته است اثر خود را بگذارد و جامعه را متحول کند، ما هم می خواهیم این را بومی سازی کنیم

مشهور است که پیامبر دعوتش مخفی بود تا این که دستور رسید «و انذر عشیرتک الاقربین» رفت پیامبر اقربا را جمع کرد و دعوت کرد، تا این که دستور داده شد «فاصدع بما توامر» دعوت خود را علنی کن،

اگر سوال کنیم آیه و انذر عشیرتک الاقربین در چه سوره ای است می گوید شعراء عرض می کنیم شعرا (نزل ۴۷) هست، سوال می کنیم فاصدع در چه سوره است؟ جواب می دهند: سوره حجر (نزل ۵۴) آمده است، می گوییم تا این جا خیلی کارها و رفت آمد بین مشرکین آمده است این ها را چه کار می کنید؟ در سوره مدثر که سوره ۴ هست ولید ابن مغیره وقتی قرآن خواند او گفت «ان هذا الا سحر یوثر ان هذا الا قول البشر، لیستیقن الذین اوتوا الکتاب» پس این مومنین گیاهستند و دعوا با کی هست؟

سوره مزمل (نزل ۳) «انا ارسلنا الیکم رسولا شاهدا علیکم کما ارسلنا الی فرعون رسولا، فعصی فرعون الرسول فاخذناه اخذا ویبلا» در این جا تهدیدی خدا در سوره سوم نسبت به مشرکین دارد، پس این دعوت مخفی کجا بوده است؟ ۴۷ سوره ای که تا سوره شعرا است از مخفی بودن خبری نیست، کسی هم نگفته که این بعدا نازل شده و بعد ملحق شده مگر در تاریخ.

در مجله قبسات مقاله ای در مورد تحدی چاپ شد، وقتی به ترتیب نزول نگاه می کنیم می بینیم این ترتیب درست در نمی آید و این سیر وجود ندارد، در سوره اسرا نزول ۵۰ تحدی به مثل قرآن شده است، یونس نزول ۵۱ اگر شک دارید یک سوره مثل آن بیاورید، هود نزول ۵۲ ده کتاب، طه مثل این کتاب، در بقره یک سوره بیاورید.

وقتی روشی به خدا نسبت می دهیم باید این ها را درست کنیم یا نه؟ ما حتی برای رد روش های ادعایی یا اثبات روش های ادعایی باید سمت روش تفسیر تنزیلی برویم و تکلیف این ها را مشخص کنیم درست یا غلط کار نداریم، نتیجه پژوهش هر چه شد. باید روش به قرآن نسبت داده شود، یکی از امتیازات و ثمرات روش تفسیر تنزیلی این است که ما را در روش قدرت می دهد. چه موردی و چه عام.

بسم الله الرحمن الرحيم

استاد بهجت پور (جلسه ۶)

فواید تفسیر تنزیلی^{۱۲}

۱. بهترین روش فهم تحول دینی بر اساس تفسیر تنزیلی

قرآن دارای ظرفیت های روشی است که یکی از بخش های مربوط به کشف مراد جدی خدا، کشف روش هاست، خیلی ها توجه ندارند که خداوند متعال پیام های خود را هم با محتوا و هم با روش منتقل کرده است، وظیفه مفسر این است که محتوی و روش را استخراج کند.

^{۱۲}. تفسیر تنزیلی ص ۳۴۹ به بعد

سوال: شاید کسی سوال کند شما وقتی از فواید تفسیر تنزیلی سخن گفتید، و گفتید که یکی از مهمترین فواید تفسیر تنزیلی، فواید در روش است هر آنچه استخراج می کنید مربوط به عرب های زمان نزول قرآن است، پیامبر در مکه بود و بعد به مدینه منتقل شد، و قرآن در آن بستر فرهنگی نازل شد، این روش چه ربطی به ما دارد؟

جواب: اولاً: عرض می کنیم اگر بناست آن روش را نفی کنیم که مخصوص آنها بوده است و شامل ما نمی شود باید آن روش را کشف کنیم و بعد نفی کنیم مثل اینکه برای رد و نفی فلسفه باید فلسفه را بخوانم تا بتوانم نقد کنم، اگر می خواهم بگویم آن روش مخصوص زمان نزول است باید آن روش را مطالعه کنم و بعد نقد کنم

ثانیاً: اما نکته مهم که نکته اثباتی است این مطلب است که خدای متعال در قرآن با انسان فطری سخن می گوید، عرب ها بهانه بوده اند، اما صادق می فرماید: نزل القرآن بایاک اعنی و اسمعی یا جاره، من با تو سخن می گویم ولی شما ها بشنوید، وقتی قرآن چنین وضعیتی دارد، و خداوند قبل از اینکه با عرب سخن گفته باشد با انسان سخن گفته باشد، از طریق قرآنی که رسالتش جهانی است ان هو الا ذکر للعالمین، و اگر فطری شد، فطره الله التي فطر الناس علیها، به طور طبیعی دین پاسخ به نیاز های فطری است، به تعبیر آیت الله جوادی دین می شود آب می شود و خورشید می شود که از بیرون، نیازهای درونی گیاه را پاسخ می دهد، دین پاسخ به نیاز فطری بشر است، یعنی تو ظرفیتی داری ای انسان که با توجه به ظرفیت این نیاز را در غالب این محتوی و این روش در اختیارت می گذارم، بنابر این خداوند متعال از طریق روش هم با انسان سخن گفته است، حالا باید بررسی کنم این قرآن چقدر با انسان فطری و چه قدر با عرب معاصر سر و کار دارد؟ این یه بحث دیگر است، ممکن است برخی از این ویژگی ها را جدا کنیم، شاید برخی از روش ها برای ما در شرایط جدید وجود نداشته باشد.

بنا بر این اصل اولیه ای تولید می کنیم که روش ها چون بر اساس فطرت است روش ها هم باید بر اساس فطرت باشد مگر این که دلیلی بر خلاف باشد،

۲. کشف هندسه تحول دینی

فوائد تفسیر تنزیلی را مطرح می کردیم، ۱. یکی این بود که به ما قدرت روش شناسانه می دهد، ما می توانیم در پرتو قرآن روش های تحول را بفهمیم و بر همان اساس اقدام کنیم.

۲. یک فایده دیگر از همین سنخ، هندسه تحول است، مستحضرید تحول امر بسیطی نیست، مثلاً برای یک تحول فردی خانوداگی اجتماعی، روحی و علمی و عقلی ده ها مولفه کار می کند، گاهی صدها مولفه کار می کند که ترکیب این ها باعث میشود که تحول ایجاد شود،

سوال: این ده ها یا صدها مولفه چگونه کنار هم قرار می گیرند تا تحول شکل بگیرد؟ و ارتباط بین عناصر تحول؟ برای فهم این راهی ندارم جز این که برویم نگاه کنیم ببینیم وقتی حضرت رسول از غار حرا پایین آمد چه مطالبی فرمود و همچنان که جلو رفت چه مفاهیمی آمد، و مجموعه شبکه مفاهیمی که بسته شد چگونه شکل گرفت؟

مثلاً مصالحی که ساختمان را تشکیل می دهد که چند عنصر اصلی دارد: آجر و آهن و سیمان و.. ولی با این ها که ساختمان تشکیل نمی شود مهمتر از این کیفیت ترکیب این هاست، تقدم و تأخر قرار گرفتن اینهاست کنار هم و الا ساختمان شکل نمی گیرد، هندسه تحول هم همین طور است باری به هر جهت که نمی شود تحول را رقم زد، یک سازه و یک سیستم است، این مجموعه باید با هم و در کنار هم و با نسبت های مشخص باید در کنار هم قرار بگیرد تا هندسه تحول به خوبی شکل بگیرد و نتیجه آن تحول واقعی و مستقر باشد،

مثلاً اگر از کسی بپرسیم اولین گام در تحول دینی مردم چیست؟ یا اول گامی که پیامبر برای تحول مردمش برداشت چه بود؟ دوم گام و سوم گام و همین طور چه بود؟ از کجا می توان جواب را به دست آورد؟

کتاب انزلناه الیک لتخرج الناس من الظلمات الی النور باذن ربهم الی صراط العزیز الحمید، پیامبر این کتاب را به تو دادم تا مردم را از تاریکی بینش و گرایش و رفتار تاریک بیرون بیاوری و وارد گرایش و بینش و رفتار نورانی بکنی، این کتاب وسیله فهم این تحول است.

برای فهم این تحول باید با این کتاب همراه شویم، وقتی سراغ این کتاب می آییم می بینیم موحد سازی مردم با توحید ذات شروع نمی شود، هیچ وقت خدا نمی گوید من یکی هستم و یا با ضرورت دین شروع نمی شود آنچنان که کلام گفته است، قرآن از مسیر دیگه ای رفته است مثلاً روی توحید ربوبی به عنوان دال مرکزی سرمایه گذاری کرده است، یعنی اگر شما گفتمان قرآن را در مقابل گفتمان جاهلی بگذاریم گفتمان قرآنی دال مرکزیش توحید ربوبی است و با آن شروع می کند و چه در حوزه عقیده و رفتار و الزامات روی همین توحید ربوبی بنا می کند و جلو می رود.

ملاحظه کنید چند گام را سوال می کنم منطقش چگونه باید باشد بر اساس آنچه از قرآن در آورده ایم، مثلاً احساس فقر به پروردگار، احساس ترس و دغدغه از عمل و فرجام آن، تقاضای هدایت از پروردگار، اقبال به قرآن، برنامه رستگاری، این ها پنج مفهوم هستند این مفاهیم چه نسبتی می توانند با هم داشته باشند؟ آیا اگر در سیر نزول قرآن همراه با قرآن نباشیم این ها قابل فهم است و می توانیم منطق ارتباطی بین این ها را می توانیم کشف کنیم؟ ابداً

ما اگر خودمان باشیم بر اساس روش همیشگی می گویند اول عقاید بر اخلاق و بعد احکام را درست کنید مجموعه مفاهیم دینی را به سه دسته کردن و با این ترتیب بیان می کنیم ولی وقتی سراغ قرآن می آییم در سیر تحول مسیر دیگری را طی کرده است، حدود ۱۲۰ گام تحول در قرآن رصد کرده ایم، که اگر بناست جامعه ای پیشرفته و متحول داشته باشیم باید این ۱۲۰ گام برداشته شود، در همگام با وحی این گام های تحول مطرح شده است که همچون زنجیره ای این تحول را شکل می دهد، مثلاً:

الف: اول خدا می فرماید شما ربی دارید که اگر در برابر آن احساس فقر نکنید سرکشی می کنید، شما به عنوان کسی که می خواهید مردم را متحول کنید گام اول این است که شناخت نسبت به رب و رابطه انسان با این رب باید برقرار کنید، مردم باید احساس کنند که صاحب دارند و زیر چتر این صاحب باید قرار بگیرند،

ب: به دنبال این از زبان این رب به مردم باید گفت که این عملی که انجام می دهید ناجی شما نیست، نگران‌شان کنید، این عملی که انجام می دهید این ره ره سعادت نیست، من دغدغه مند شدم، اول رب را شناختم و از زبان این رب دغدغه مند شدم،

ج: حالا می گویند حالا که دغدغه مند شدی، نقش های رب را که می دانی برو سراغ این رب و بگو یارب راه را به من نشان بده که مسیر را کج نروم، من رفتم سراغ رب و از رب راه را خواستم خداوند باید راه را به من نشان دهد، بگوید برای این که راه را پیدا کنی به این برنامه عمل کن،

د: حالا وارد می شوم در آن برنامه، مهمترین جامع ترین برنامه به اجمال باید به من گفته شود

پس اول شناخت رب و احساس نیاز به آن، بعد نسبت به آینده باید دغدغه مند باشم، بعد برم سراغ رب، راه هدایت را از او بخواهم او باید راه هدایت را به من نشان دهد، در سیر نزول این فهمیده میشود

وقتی سوره ها را نگاه می کنم، میبینم در اولین سوره یعنی علق پیامبر را مأمور می کند که ویژگی های رب را بگو تا مردم به این رب احساس نیاز کنند اگر کسی احساس نیاز نکند، سرکشی می کند، اقرا بسم ربك الذی خلق کلا یعنی قاعده این شناخت این است که مردم مطیع شوند، کلا ردع است یعنی اگر انسان این نیاز را به رب احساس نکرد ان الانسان لیطغی: این انسان طغیان می کند.

تا می رسد به سوره مدثر، مردم باید دغدغه مند شوند یا ایها المدثر قم فانذر هشدار به آنها بده و کبریای رب را به آنها بگو، پیامبر که آنجا نبوده باید از زبان کسی این ها را بگوید.

حالا من دغدغه مند شدم میرویم به سوره پنجم یعنی سوره حمد ایاک نعبد و ایاک نستعین، راه را به من نشان بده و به من بگو، در رابطه با خودم و تو و دیگران و هستی چه کنم راه به من نشان بده، هدایت کن، این که سوره حمد را مرتب می خوانیم به این دلیل است و در این سوره راه را می خواهم همه روابط من در هدایت پروردگار شکل بگیرد چون اوست که قوام دارد و استوار است.

گام چهارم باید برداشته شود مردم برای اینکه قوام بگیرند فاین تذهبون کجا میروید؟ این ور و آن ور نروید، ان هو الا ذکر للعالمین لمن شاء منکم ان یستقیم، این سوره هفتم است سوره تکویر هر کسی می خواهد سرپا بایستد سراغ قرآن بیاید، من برنامه شما را در قرآن دیدم

بعد سوره هشتم سوره اعلی انسان دغدغه مند باید راهی برای نجات از دغدغه داشته باشد قد افلح من تزکی و ذکر اسم ربه فصلی، کل برنامه رستگاری همین است بعد شرح میشود یعنی کل قرآن شرح همین جمله است، این اصول در سیر تحول چنان در کنار هم چیده می شود که ما یاد بگیریم وقتی می خواهیم جامعه را متحول کنیم روی چی باید دست بگذاریم بعد می دانیم این راه استوار است،

من بر این اساس می توانم هندسه تحول را به خوبی در بیاورم، بگویم اگر می خواهید جامعه را پیشرفت دهید باید ۱۲۰ گام بردارید ولی تقدم و تأخر دارد و هر کدام زمینه برای بعدی است و روی مصالح گذشته این ساختمان باید بالا رود این کاری است که ما باید انجام دهیم، ما اگر بخواهیم الان سراغ قرآن در شکل موجود برویم و اصول تحول را در بیاوریم می توانیم از سوره بقره و حمد و آل عمران در بیاوریم ولی نظم منطقی را نمی توان از این ها در بیاوریم.

مثلا کتاب های آموزش و پرورش این همه مفاهیم را براساس سلیقه به مخاطب منتقل می کنیم، اگر ما به یک شهر دعوت شویم و هیچ کدام از دیگری خبر نداشته باشیم و به ما بگویند یک حوزه یا دانشگاه یا مدرسه یا خوابگاه هست و بگویند از این جا شروع می کنیم و این جا نماز بخوانید و سخنرانی هم بکنید، ۵۰ یا ۶۰ موضوع گفته می شود که هیچ منطقی بین این ها بر قرار نیست این مشکل ماست،

امروز مقام معظم رهبری می فرماید برنامه تحول کشور را طراحی کنید، آیا ما باید بگوییم چه می خواهیم؟ یا باید بگوییم افزون براین که چه می خواهیم، چگونه می خواهیم؟ برای پاسخ به این که چگونه و با چه ترکیبی و برای چه مخاطبی می خواهیم قاعدتا باید دنبال یک هندسه باشیم، یک تجربه الهی متکی به فطرت خداوند متعال به ارزانی در اختیار ما گذاشته است چرا از این ثروت و منبع استفاده نکنیم؟

تفسیر بر اساس ترتیب نزول این قدرت را به ما می دهد که هندسه تحول دینی را استخراج کنیم و این کار بسیار بزرگی است الان ما وشما فرزندانمان را به مراکز مشاوره و روان شناسی تا شخصیت آنها را بازسازی کنند و مشکلاتشان را بر طرف کنند، شما که قرآنتان پر از این روشهاست چرا نباید ما از این محتوای ارزنده با استفاده از روش نزول تدریجی قرآن به گونه ای سامان دهیم که به ما کمک کند تا روش های تحول را به خوبی در جامعه پیاده کنیم روش هایی که استوارترین روش هاست به ادعای خود قرآن، به این ها باید خیلی توجه میشد

۳. کشف مراحل تغییر، تحول و تثبیت ارزش های اسلامی

اگر بخواهیم به فواید دیگری اشاره کنیم، یکی مراحل تغییر و تحول و تثبیت است، مراحل یعنی چه؟ دوستان عزیز وقتی می خواهیم یک جامعه را متحول می کنیم باز نمی توانیم این گونه عمل کنیم، تربیت و تحول نه آموزش، برخی خیال می کنند اگر آموزش دادند تحول ایجاد کرده اند و مردم را متحول کرده اند آموزش زمینه تحول است، خیال می کنند اگر چند روز درباره صبر و تقوا

و اخلاص گفتیم مسأله تمام است، ابدا این طور نیست، هر مفهومی خودش مراحل تکاملی دارد، مثلا عنصر تقوا یعنی خویشتن داری در میدان های مختلف نیاز است که به میدان بیاید، و در برخی از میدان ها که سخت است برای این که تقوا حفظ شود برنامه ریزی باید کرد و بینش های نوی به فرد داد تا میزان استقامتش بالاتر رود، به عبارت دیگر ممکن است افراد درجه ای از ایمان داشته باشند، اما سوال این است این درجه از تقوا در همه جه به همین مقدار کافی است؟ یا در مواردی این مقدار تقوا برای کنترل کافی نیست؟ مثلا اگر ما با یک دو چرخه با سرعت ۲۰ میروم همین ترمز ها کافی است، اما اگر سرعت ۸۰ شد، یا اگر این سرعت ۸۰ در شیب شد آیا همان ترمز جواب می دهد؟ یا این را فراوری می کنند و تقویت میکنند و سیستم را کارآمد تر می کند؟ قاعده این است که هر چقدر شرایط تغییر می کند وضعیت لنت و ترمز متفاوت می شود، مثلا وقتی شما به هواپیما می رسید مدل ترمزی او فرق می کند

در تقوا هم من باید انقدر متقی باشم که خدا را بپذیرم و از خدا اجمالا بترسم یا قبل از آن خویشتن دار باشم و اهل یله گی نباشم، اما در مواردی در مسیری که حرکت می کنم دشمن به من هجوم می آورد در این جا حتما تقوای بیشتری می خواهد، چون با آزار و اذیت هم مواجه شدم، آنجا به من می گفتند رها نباش و خویشتن دار باش و پیامبر را بپذیر این تقوا میشود، ولی وقتی گفتند حالا که تو ایمان آوردی بگیرد که آمد و دشمنی ها شروع شد و برادر و خواهر و همه بر علیه تو شدند، قطعاً درجه تقوای بیشتری می خواهد، حالا بناست جامعه یک ظرفیتی داشته باشد که تحمل قوانین الهی را داشته باشد و در رفتار الهیش این را نمود دهد در این جا باز حد تقوا فرق می کند

آیا می شود همه این بحث ها را روز اول مطرح کرد؟ اصلاً می شود؟ فایده ای دارد؟ حکیم این کار را نمی کند؟ اگر بخواهی شجاع شود میگوی از لولو نترس، بعد می گویی از شب نترس، از قبرستان نترس، از عرصه های اجتماعی نترس و بیان حق نترس و هر چه دامنه وسیع تر میشود، شجاعی که شما انتظار دارید تفاوت می کند، حتی یک مفهوم یکجا بیان نمی شود در نظام تحولی.

سوال: قرآن وقتی جامعه را متحول می کند در خود تقوا چقدر می خواهد، مقدار مورد نیاز تقوا در این مرحله چقدر است، در مرحله دوم چقدر است؟ وقتی علنی می شویم چقدر است؟ وقتی جامعه سازی می شود چقدر است؟ وقتی متدین علیه متدین می شود چقدر است؟ وقتی چهره دنیا بر ما چشمک می زند چقدر است؟ وقتی قدرت دست ماست چقدر است؟

جواب: این ها را باید در سیر نزول مطالعه کنیم.

مثلا برخی درس اخلاق ها رو ببینیم مثال ها و توضیح های ما و توصیه هامون به مثال آیت الله بهجت و سید علی قاضی طباطبایی و آیت الله بهاء الدینی است برای طلبه ای که ۱۴ سالشه و تازه وارد حوزه شده، یا کسی می خواهد صرف و نحو بگوید حالا به بهانه این که یک فعل را بیان کند به نظرش می رسد کل ابواب مرتبط با آن صیغه را به نظرش می رسد که باید بیان کند این ها حکیمانه است؟

من اگر می خواهم جامعه ای را متحول کنم چاره ای ندارم که بر اساس ظرفیت های جامعه و چالش های جامعه چقدر باید بگویم و این از سیر حکیمانه نزول فهمیده میشود

وقتی این سیر را طی می کنید می بینید مومنینی که در ابتدای راه به سختی شناسایی می شدند و در ابتدای راه بودند یک حجمی در اختیار آنها گذاشته می شود و روز به روز کامل میشود

آیا او امر بالتقوا که در اولین سوره است و احتمالا مربوط به قبل از رسالت پیامبر است، با ذلک الكتاب لا ريب فيه هدى للمتقين یکی است؟ آن تقوا که در سوره ۸۷ اولین سوره مدنی یکی است تقوا در سوره بقره را با ۶ خصوصیت مطرح می کند ولی در سوره علق تقوا قبل از رسالت است و نه کتابی و نه نمازی است فقط می خواهد بگوید یله و رها نباشید

یکی از فواید تفسیر نزول همین است که به شما این قدرت را می دهد که تشخیص دهید در مراحل و فرایند چه چیزهایی را باید گفت، سخن در این زمینه خیلی زیاد است، اخیرا که تفاسیر موضوعی تنزیلی را کار می کنم می بینم که از یک آیه هم بسیار پیام می گیرید.

در مسأله پوشش اسلامی نهایتاً یک آیه درباره پوشش وجود دارد فرض کنید دو آیه، یکی در سوره احزاب و یکی در سوره نور، درباره حجاب زن مومن نه حجاب زنان پیامبر که آن حجاب نیست، اگر این آیه را بدهیم دست استادی که بر اساس تفسیر موضوعی فعلی را بگوید تقریباً هیچ برداشتی ندارد مگر این که خود آیه را توضیح دهد، وقتی کل موضوع حجاب دو آیه دارد چه چیزی گیرم می آید؟

اما وقتی بر اساس ترتیب نزول بررسی کردیم به من وقتی می گویند احزاب سوره ۹۰ است به ذهنم می رسد چرا در سوره ۹۰ مطرح شده و تا الان صبر کرد چرا در مکه مطرح نشد؟ چرا بعد از بقره انفال آل عمران در مدینه گفته شد؟ چرا آیه ۵۹ قرار گرفت و قبلش درباره زنان پیامبر سخن گفت؟ این ذلک ادنی ان يعرفن فلا یؤذین چه نسبتی با دوره مدینه دارد؟ این خطابی که به زنان مدینه شده است چه نصابی از ظرفیت ایمانی برای زنان مومن است چرا این نصاب مخصوص زنان نشد؟ قل لازواجک و بناتک و نساء المومنین یعنی زن و مرد، این ها همه برای من سوال می شود، حالا این ظرفیت ایمانی در طول این ۹۰ سوره چه بوده است؟

این یک آیه است ولی بر اساس ترتیب نزول شروع می کنم به بررسی هایی که به گذشته معطوف است و اصلاً آیاتی وارد می شود که در مراحل تغییر و تحول و تثبیت به درد من می خورد و اگر یک واژه باشد مثل پاک دامنی باشد مثل عفت می بینم که در سیر نزول در مجموعه ۲۰۰ آیه ای که درباره پاک دامنی است با چه نسبت و تناسبی کنار هم آمده است و این تعاقب و تعقیب چه پیامی دارد؟ با چه چیزی زمینه سازی شده؟ به وسیله چه چیزی ارزش گذاری شده؟ به چه وسیله ای هنجارسازی شده؟ و در چه زمانی پایش و مراقبت شده است؟ و آسیب شناسی شده است؟ این فایده ای است خیلی قوی و ارزشمند برای افرادی که می خواهند قدرت ایجاد تحول در جامعه و مدیریت فرهنگی در جامعه را داشته باشند.

بسم الله الرحمن الرحيم

استاد بهجت پور جلسه ۷

فواید تفسیر تنزیلی

۴. سیر تثبیت قلب پیامبر ﷺ در سیر نزول آیات الهی^{۱۳}

در مبانی تفسیر تنزیلی بودیم و عرض کردم یکی از مبانی مهم تفسیر تنزیلی، مشروعیت این سبک است و مبنای دوم که از آن اهمیتش کمتر نیست بحث فایده مندی است، حالا ما تفسیر تنزیلی را پذیرفتیم واقعا دستاوردش برای ما چیست؟

در نوبت های گذشته برخی از دستاوردها توضیح داده شد از جمله

الف: روش که در کنار محتوی دین بسیار مهم است و نادیده گرفتنش برخی از مرادهای خدا را از دست ما خارج می کند،

ب: تا بحث مربوط به هندسه تحول، که مجموعه مفاهیم و نسبت تناسب این مجموعه باید دیده شود،

ج: تا سیر تحول (به این معنا که چگونه یک مفهوم به تدریج وارد یک جامعه می شود و ظرفیت سازی می شود)، این ها همه در پرتو تفسیر به ترتیب نزول امکان دارد که به آن دست پیدا کنیم. به این معنا که ما بفهمیم که در آن دوره به مدد قرآن و تلاش پیامبر چگونه این مفاهیم را درونی سازی در جامعه کرد و تثبیت کرد،

باز از فواید این سبک مسأله مربوط به سیر تثبیت و سکونت قلب پیامبر است،

^{۱۳}. تفسیر تنزیلی ص ۳۶۷

کافران یکی از اشکالاتش این بود که لولا انزل علیه القرآن جمله واحده؟ چرا قرآن یکباره بر پیامبر نازل نشد؟ خداوند متعال فرمود: کذلک لنثبت به فؤادک من می خواهم دلت را محکم کنم و رتلناه ترتیلا، رتل الاثنان یعنی منظم سازی قرآن، وقتی از نظام موجود در قرآن سخن گفته میشود گاهی شما می خواهید بگویند خدا از ابتدا نظامی را اعلام می کند و آن را پیاده می کند،

گاهی این گونه نیست وقتی ما با قرآن جلو آمدیم به پشت سر که نگاه می کنیم می بینیم چقدر منظم است، مدل این آیه این است که من خورده خورده نازل می کنم ولی وقتی برمی گردید قبل را نگاه می کنید می بینید چقدر منظم است، مدلی که ما در قرآن داریم عمل می کنیم کشف آن نظام است، و لا یأتونک بمثل الا جئناک بالحق و احسن تفسیرا، هر آنچه کافران علیه تو مطرح کرده اند، من پرده برداری کنم و انگیزه هاشان را توضیح دهم و جوابشان را بگویم،

سوال این است، این را همه پذیرفته ایم که در قرآن خدای متعال برای تثبیت قلب پیامبر کار کرده است، سوال این است بین سیر تحول و مفاهیم تحول آفرین و مراتب تثبیت قلب پیامبر چه ارتباطی برقرار است؟ یعنی تثبیت ها متناسب با سیر تحول ها کجاست؟ چرا این مطرح میشود؟ چون ما بر این باوریم که ولکم فی رسول الله اسوه حسنه، ما بر این باوریم که رهبران دین در موقعیت ها و مسئولیت هایی که دارند دقیقا پا را جای پای پیامبر می گذارند و نقش هایی را بازی می کنند که پیامبرانه است با حذف موارد اختصاصی، یعنی آنهایی که مربوط به گرفتن وحی است و رسالت، شخصیت پیامبر به معنی یکی از الگوهای رهبران و اصلاحگران و مربیان جامعه است که تحت هدایت های خدا جامعه را متحول می کند

سوال: متناسب با چه مفهومی و حلقه ای از حلقات تحول چالش هایی متوجه پیامبر می شد و راه گریز از این چالش ها چه بود؟

برای این که یک تحول شکل بگیرد گاه پیامبر را آماده می کردند، آن زمینه هایی که باعث می شد تا پیامبر عزیز ما بتواند در وقت خودش درست عمل کند چه چیزی بوده است؟

شما اگر بخواهید بین این مراتب تثبیت شخصیت پیامبر و سیر تحول جامعه ارتباط برقرار کنید چاره ای ندارید مگر این که ترتیب نزول را بخوانید چون مراتب چالش این ها همیشه در همان سوره مطرح نشده، گاهی در سوره ای چیزی مطرح شده و در سوره های بعد تداوم پیدا کرده است، لذا ما لازم داریم برای پیدا کردن مهارت های رهبری جامعه و مهارت های دینی جامعه دقیقا بین جریان تحول و حوادثی که برای پیامبر به عنوان رهبر پیش آمد، و خداوند متعال او را مستحکم کرد ارتباط برقرار کنیم و این ارتباط بهترین راهش این است که به سیر نزول توجه کنیم

قرآن همیشه بین سه ضلع حرکت کرده است:

۱. یک ضلع جریان همراه

۲. یک ضلع جریان معارض

۳. یک ضلع جریان پیامبر است

پیامبر مثل یک قاعده مثلث است و پیامبر سنگ زیرین آسیاب است و همیشه مورد توجه است، حدود ۷۰ درصد سور مکی خطاب مستقیمش با پیامبر است، مثلاً علق، قلم، مزمل، مدثر، حمد (عمومی)، مسد (با عمومی پیامبر است) سوره تکویر (عمومی است ولی باز درباره پیامبر بحث می کند: و ما هو علی الغیب بضنین و ما هو بقول شیطان رجیم)، سوره اعلی خطاب به پیامبر است، سوره لیل (عمومی) سوره فجر خطاب به پیامبر (الم تر کیف فعل ربک بعاد... ارجعی)، سوره ضحی و شرح هم که با پیامبر است، ببینید چقدر پیامبر مورد توجه است، مفهوم این جمله ها یعنی این که اهمیت تربیت و تقویت رهبران برای حضور مستحکم در میدان، این برنامه دارد، مبارزه را چگونه شروع کند؟ چگونه پیش برود؟ چالش ها را چگونه کنار بزند؟ اول خودش مطرح است مردم و مومنین ابتدا اصلاً مطرح نیستند، رهبر هیچگاه از مردم خرج نمی کند، سیر عجیبی دارد اگر به قرآن اینگونه نگاه کنیم، در این سیر آن مفاهیم کلیدی و گام های تحول آمده است، بسیاری از مطالبی که با پیامبر مطرح شده است چالش هایی بوده که با ایشان در این مراحل پیش آمده و توانایی سازی های بوده که در این مراحل لازم داشته است،

من اگر سیرنزل را بخوانم می دانم مهارت های رهبری را در مراحل مختلف به خوبی می توانم فرا بگیرم، این چیز کمی است

امروزه ما برای رهبران (حتما لازم نیست بگوییم رهبر انقلاب) و مراتب رهبری مردم که یک شبکه است باید برنامه های مهارت افزا داشته باشیم باید دست این ها را بگیریم و راه را نشان دهیم و محک بزنیم قابلیت ها و توانایی ها و قوت و ضعف هایشان را، یکی از بهترین راه هایی که ما را در این زمینه توانا می کند ترتیب نزول است.

مثل پیامبر مثل یک باغبان است که باز خداوند حکیم مدتش این گونه است، مثل آموزش ضمن خدمت، ظرفیت دارد می شود رهبر ظرفیت دارد می شود رسول، بعد از آن این ظرفیت حین کار رو به افزایش است، مثل یک باغبان یک ظرفیت باغبانی دارد حالا که یک باغ را مدیریت می کند مهندس به او می گوید، این نوع درخت این گونه باید آبیاری شود، این مقدار سرما و گرما نباید ببیند، در تابستان می گوید این گونه جلو آسیب دیدگی را کاهش بده، دقیقا کنار باغبان در میدان عمل مهارت های باغبان را افزایش می دهد، کاری که خداوند متعال با پیامبر عزیز ما در راهبری ایشان انجام داده و تثبیت قلبشان این گونه بوده است، این کار خیلی مهمی است اگر بفهمیم و بتوانیم تحلیل کنیم، صرف این نیست که چند نکته تاریخی در بیاوریم که این درست است یا غلط، مسأله مهم این است که مسأله رهبری را یاد بگیریم چگونه می توانیم در مردم طوفان و خیزش به پا کنیم و در فشار ها به آنها استقامت بدیم، کجا باید استقامت بدیم و کجا باید با مردم حرکت کنیم و کجا نباید بزاریم مردم هزینه بدهند؟

به نظر بنده کسی که اهل پژوهش باشد در قرآن ۵ یا ۶ جلد مطلب پیرامون مهارت های رهبری می توان مطلب در آورد.

گاهی باید آماده اش بکند قبل از اینکه پیامبر وارد بشود، پیامبر می خواهد به عنوان منذر اعلام خطر بکند خداوند متعال در سوره مزمل می فرماید: آماده شو بناست کار بزرگی بکنی، انا سنلقی علیک

قولا ثقیلا، این را انداز می دانم، این که نازل میشود که قرآن است، اما این نه یعنی قرآن بلکه دستور و انداز است که در سوره مدثر آمده است، قم فانذر برای اینکه آن ظرفیت ایجاد شود، الان در سوره مزمل برایش برنامه اعلام میشود وقتی شروع می کند که یا ایها المدثر قم فانذر و ربک فکبر چون می خواهد هشدار گر باشد بیان می کند که لباس باید چگونه باشد، رفتارت باید چگونه باشد، اینها همه لوازمی است که وقتی می خواهد رهبر به عنوان اصلاحگر وارد جامعه شود،

دقیقا قرآن ایشان را کلمه به کلمه متناسب با برنامه تحول جلو برده است، در سوره علق اولین سوره که فرمود مردم را با خدا آشنا کن، فرمود ای پیامبر خوش خیال نباش ها، مخالفت می شوی، این کلا ردع است از ذهنیتی که برای پیامبر ایجاد شده، ان الانسان لیطغی ان راه استغنی، بعد مثالی می زند که دیدی ابوجهل چه بلایی سر تو آورد بعد دلداری می دهد که در این درگیری من حامی تو هستم و پدر او را در می آورم،

این پیش بینی تمام میشود پیامبر در چالش درگیری با مردم قرار می گیرد و سوره قلم نازل میشود و به او دیوانه می گویند، کل سوره قلم برای همین نازل شد، رابطه این چالش با بیان ربوبیت خدا چه بود؟ چون ربوبیت خدا را مطرح کرد به او گفتند که تو مجنون و دیوانه هستی،

(و دوا لو تدهن فیدهنون) این ها می خواهند نرمش کنی، نرمش نکنی،

در چالش دست پیامبر را می گیرد و نمی گذار منفعل بشود، وقتی یک انسان در برابر یک جامعه جاهلی متعصب قرار می گیرد کارش خیلی سخت است دائم باید به تناسب تقویت بشود، اگر بخواهید از این منظر قرآن را ببینید شما را در فهم مهارت های رهبری و چالش های رهبری توانا می کند، اینکه در هر گامی برای تحول باید منتظر چه حوادثی باشید سیر نزول به شما این را می گوید؟

سوالم این است که آیا واقعا فهم این ظرفیت و مسلط شدن بر این اطلاعات چیز کمی است؟ خط سیر و تحول را رصد کند و ظرفیت سازی های خود شخص رهبر را بتواند تعقیب بکند مگر چیز کمی است؟

۵. شناخت مراحل هنجارسازی و رفع موانع آن^{۱۴}

فایده دیگری هم که باید مطرح کنیم، گاهی شما برخوردی می کنید مخاطب شما واکنش یکسانی نشان نمی دهد، مفاهیمی که پیامبر وارد جامعه مردم می کرد با واکنش متفاوتی مواجه میشد، وقتی می خواست تحول ایجاد کند، واکنش های مردم یکسان نبود، یکی تأیید می کرد یکی شک می کرد یکی اول تأیید می کرد وبعد عقب می کشید، برای کسانی که می خواهند در علوم انسانی کار کنند این ثمره خیلی مهم است

دانش علوم انسانی ترکیبی است از توصیف و تجویز، یعنی توصیف هایی می کند و بر اساس آن رفت و آمد ها برای اینکه آن توصیف ها پیاده شود تجویز هایی دارد، این تجویز ها در بستر اجتماع رفت و آمد هایی دارد تا یک چیزی تثبیت شود،

اگر بنا دارید مدل تثبیت یک ارزش و هنجارسازی یک ارزش یا کنار زدن یک ضد ارزش را و ناهنجارسازی یک ضد ارزش را تعقیب کنید بهترین مدل این است که ببینیم قرآن چگونه یک مفهوم را وارد زندگی مردم کرد و بعد رصد کرد و منتظر ماند تا ببیند مردم چه می کنند، واکنش ها را مدیریت کرد یکی همراهی کرد او را برد، یکی همراهی نکرد ماند با او بحث کرد، چگونه بحث کرد؟ او چه مسأله ای در ذهنش بود و قرآن چگونه جواب داد؟ این ها در سیر نزول منعکس شده است

وقتی سیر نزول را بررسی می کنید مثلا توحید ربوبی، عده ای همراهی می کنند که جلو می برند و عده ای همراهی نمی کنند، قرآن این ها را مطرح کرده است

^{۱۴} تفسیر تنزیلی ص ۳۶۴

قرآن با هر گروه متناسب با آن برخورد کرده است و این ها در سیر نزول منعکس شده است وقتی سوره ها را اینگونه تنظیم می کنید، می فهمید که این گام تحول بوده و این چنین واکنش هایی را به همراه داشته است، بر اساس این واکنش رفت و آمد هایی شکل گرفته تا مفهوم ارزشی تثبیت شده است و اگر گروهی همراهی نکرده اند تا مدینه با آنها وارد بحث شده است، و به دنبال این که مفهوم اول تثبیت شده وارد مفهوم دوم شده و همین طور سوم و چهارم،

به خوبی رابطه بین تحول و فرهنگ سازی و روش های نهادینه سازی و حل چالش ها را از سیر نزول می توانیم در بیاوریم و این مثال های خیلی زیادی دارد.

مثلا سراغ سوره اعلی: به پیامبر می فرماید شما وظیفه ات را انجام بده و تذکر بده فذکر ان نفعتم الذکری ولی زود می فرماید واکنش ها یکی نیست سیدکر من یخشی و یتجنبها الاشقی .. بعد که می فرماید قد افلح من تزکی یعنی این برنامه همگانی است ولی عده ای همراهی نمی کنند، چرا بل توثرون الحیوه الدنیا یعنی این چالش هست باید این چالش را حل کنی

جلو تر که می آید می فرماید برخی از مفاهیم و عناصر جامعه را برای مرحله بعد آماده می کند مثلا بعد از اینکه مسأله تزکیه و توجه به رب و نماز را وسیله رستگاری معرفی می کند در سوره لیل می فرماید: رفتن به سمت دین و اجرای این برنامه توفیق می خواهد برخی را با توجه به چند ویژگی این ها را ما سوق می دهیم (اما من اعطی و اتقی و صدق بالحسنی فسینسره للیسری) اما عده ای مسأله شان چیز دیگری است (اما من بخل و استغنی و کذب بالحسنی فسینسره للعسری) این ها دو گروه هستند این ها باید مشکلات را حل کنند تا مشکلات را حل نکنند امکان ندارد که شیب علاقه شان سمت دین داری بیاید، با وجود همه فایده ای که در رستگاری دارد،

بعد به ما یاد می دهد اگر می خواهید جامعه سمت رستگاری برود اول کاری کنید مردمتان اهل دهش و خویشتن داری باشند و آنچه عقل و فطرتشان به عنوان نیکویی بیان می کند بپذیرند، اگر این سه مسأله را درست نکنیم دین فایده ای ندارد، کاملا بین این ها ارتباط برقرار می شود، بین این

مفاهیم و این که چه چیزی مانع چه چیزی است و این که چه چیزی عامل چه چیزی است؟ ما برای این که بتوانیم جامعه را مدیریت فرهنگی و تربیتی بکنیم صرفاً کافی نیست که بدانیم چه عناصری عناصر مثبت فرهنگ ساز هستند باید بدانیم چه چیزی مانع میشود و چه چیزی ذهن افراد را به خود مشغول می کند و نمی گذارد همراهی بکنند این ها را باید بدانیم و تدبیر بکنیم ما با مردمی که هر چه گفتمی همه گوش کنند که مواجه نیستیم، تفسیر به ترتیب نزول این سری اطلاعات را در اختیار ما می گذارد و امروزه اینها را لازم داریم اگر این ها را از آیات بیرون بیاوریم کم چیزی صورت نگرفته است.

بسم الله الرحمن الرحيم

استاد بهجت پور جلسه ۸

۶. کاربرد رعایت ترتیب نزول حتی در تفسیر مصحفی^{۱۵}

هدف مفسر کشف مراد جدی خدای متعال است هرچقدر بتوانیم مراد جدی خداوند رو بهتر و بیشتر بفهمیم توفیق خود را در بهره وری از این کتاب بیشتر کردیم

تفسیر بر اساس ترتیب نزول به معنای تخطئه زحمات تفسیری گذشتگان نیست شما اگر در یک بند و یک آیه و یک سوره از قرآن تمرکز کنید، معارف ارزشمندی نصیب شما خواهد شد، اما تفسیر بر اساس ترتیب نزول می گوید اگر قرآن را بر اساس سیر نزول بچینید دانش افزون در اختیار شما قرار می گیرید، تفسیر تنزیلی برای بالا بردن سهم ما از قرآن است نه تخطئه گذشته، گذشتگان ما زحمات بسیار زیادی کشیده اند، امروز با سوالاتی مواجه هستیم که در گذشته کمتر نیاز یا مورد

^{۱۵}. تفسیر تنزیلی ص ۳۷۴ به بعد

توجه بود، چطور در تفسیر موضوعی وقتی سراغ فهم نظریه ها رفتیم، بحث تفسیر موضوعی مطرح شد، خواستیم بدانیم نظریه قرآن در باب علم و عقل و بهشت و شفاعت چیست؟ آیات مرتبط را در کنار هم قرار دادیم و به نتیجه رسیدیم و دانش افزونی نصیب ما شد،

تفسیر تنزیلی هم اینگونه است، با وجود این تفسیر تنزیلی می تواند برخی از فهم ها را حتی در تفسیر مصحفی بالاتر ببرد، اگر ترتیب مصحفی را عوض نکنم و تفسیر معمولی انجام دهم اگر به مسأله ترتیب نزول توجه کنم علوم اضافی در اختیارم گذاشته میشود و برخی از مشکلات تفسیری را رفع می کنم، ۵ تا ۶ ثمره را در این باره در کتاب مطرح شده است که از باب نمونه به چند مورد اشاره می کنیم:

۱. درک بهتر کاربرد الفاظ مترادف

همیشه سوال میشود که در قرآن مترادف وجود دارد یا نه؟ آیا در قرآن کلمه ای هست که اگر ما بخواهیم می توانیم مترادفش را به کار ببریم یا در قرآن مترادف به معنای مصطلح و همراه با تسامح وجود ندارد؟

سوال: مثلاً به عنوان نمونه واژه فلاح و فوز، استاد مصباح در اخلاق در قرآن می فرماید ما یک هدف نهایی داریم گاهی با واژه فوز و گاهی با واژه فلاح از آن یاد شده است، درست هم هست، علامت این که هدف نهایی هستند این است که هیچ گاه بعد از این که قرآن توصیه کرده است به این ها برسید، نفرموده است این کار را بکنید که به فلاح برسید تا چه شود، این علامت ذاتی بودن یک هدف است، اگر خواستیم ذاتی بودن چیزی را بفهمیم این است که ذاتی باشد و الذاتی لا یعلل، برای ذاتی علت بیان نمی شود فلاح و فوز هر دو به هدف نهایی اشاره دارد

سوال: چرا گاهی واژه فوز اصحاب الجنه هم الفائزون، آیا می توان به جای آن از فلاح استفاده کرد؟ یا در سوره اعلی فرمود قد افلح من تزکی، حالا که مترادف هستند می توانست به جای آن از فوز استفاده کرد؟

به ظاهر مترادف هستند ولی وقتی سیر نزول را می بینید، به عنوان مفسری که این سوره را تفسیر می کنیم دنبال ترتیب نزول هم نیستیم بررسی می کنید واژه فلاح به معنی رستن و رستگاری از مشکلات است که لازمه آن رسیدن به لذت است اما در فوز وصول و رسیدن به مطلوب است، در فلاح یک رستن و رها شدنی هست که از مشکلات رها میشود.

سوال این است وقتی ما در سیر نزول دقت می کنیم می بینیم خداوند متعال می فرماید اوضاع آینده اوضاع خطرناکی است، انسان مراقب باش جهنمی و خطری در پیش است و جلو می آورد تا این که می فرماید: قد افلح وقتی سیر نزول را می بینیم متوجه میشویم که قرآن ابتدا ما را ترسانده است، به پیامبر در سوره مدثر فرموده که هشدار بده قم فاندز، خب من ترسیده ام ، باید به من بگویند راه نجات از این ترست چیست؟ به همین جهت باید از واژه فلاح استفاده کند لذا قرآن نمی آید از واژه فاز استفاده کند، چون دغدغه من را می داند از فلاح استفاده می کند، لذا این کلمه در برخی از نظرات هست که اگر این کلمه را در بیاوری کلمه دیگر نمی توان به جای آن گذاشت، الان شرایط جوری است که مردم را ترسانده ایم الان باید راهی برای آن مشخص کنیم و برنامه نجات از دغدغه ها را برایش مطرح کنیم لذا از واژه فلاح استفاده کرده است، وقتی مفسر ترتیب نزول را ببیند می تواند در توضیحاتش اضافه کند، ولو تفسیر بر اساس ترتیب نزول ننویسد.

۲. تشخیص صحت و سقم روایات اسباب نزول

در عالم اسلام اسباب نزول یکی از مباحث مهم از یک طرف و دردسر ساز از یک طرف است، مهم است به جهت این که اسباب نزول شرایط پیرامونی را در اختیار ما قرار می دهد چون این متن قرآن ناظر به بیرون بوده است هر چقدر اطلاعات در آن مورد داشته باشیم در فهم مراد یا افزونی مراد خداوند متعال توفیقات دقیق تری پیدا می کنم،

من روایاتی دارم این روایات سبب نزول انقدر دست تحریف و تصحیف و قصه سرایی در آن دخالت کرده است که شخصی مثل احمد ابن حنبل می گوید: ثلاثه لا اصل لها یکیش روایات اسباب

نزول است المقاضی و الملاحن و التفسیر روایاتی که مربوط به پیش بینی فتنه های آینده و روایات مربوط به جنگ ها و روایات مربوط به تفسیر، خیلی مشکل است

شما به تفاسیر مراجعه کردید، مجمع و نمونه را ببینید، ابوالفتوح، اسباب نزول واحدی را ببینید مواجه می شوید با انواعی از اسباب نزول، تکلیف را نمی دانید که راست است یا دروغ، شما یک چیز می گوید از فرقه های دیگر هم سبب نزول متفاوتی می آورند

اگر ما به سبب نزول توجه کنیم برخی از این ابهامات کنار گذاشته میشود، مثلاً در سوره نحل که ۷۰ سوره مکی است سیوطی بعد از اینکه روایات احمد ابن حنبل را نقل می کند و تأیید می کند و می گوید من می گردم هر چی اطمینانی است می آورم، ۲۵۰ روایت سبب نزول جمع کرد به نام «لباب النقول» یکیش این است می گوید پیامبر وقتی در بالین همزه قرار گرفت قسم خورد که من ۷۰ مشرکین را خواهم کشت و مثل حمزه مثله خواهم کرد که آیه نازل شد که «فمن اعتدای علیکم فاعتدوا علیه بمثل ما اعتدی علیکم» و اگر صبر کنید برای شما بهتر است

حالا صرف نظر از مباحث کلامی، برای من مفسر خوب است که متوجه باشم که سوره نحل سوره مکی است و هنوز ۱۶ سوره مانده که سوره های مکی تمام شود و قصه جنگ احد در مدینه است و ۴ سال هم در مدینه گذشته است مگر می شود آن حادثه سبب نزول آیه ای در مکه شود؟ خوب نیست این را بیاوریم زیر تفسیرمان

با یکم دقت تاریخی این مباحث حل میشود و اشتباهاتی که باعث میشود که ما به دردسر بیفتیم این مسأله را چگونه حل کنیم با توجه به ترتیب نزول این ها را حل کرد ولو اینکه من تفسیر مصحفی انجام دهم

۳. کشف مراد استعمالی واژه ها در آیات

یکی از مهمترین و زیباترین و متقن ترین تفاسیر، تفاسیر قرآن به قرآن است، واقعا بهتر از این تفسیر وجود ندارد، لا اقل پایه فهم درست قرآن از اینجاست، منتهی نکته این است که وقتی می خواهیم قرآن را بفهمیم به من می گویند که برای فهم آن سراغ آیات دیگر بروید؟

سوال: من در سوره علق از پیامبر عزیز می شنوم که ایشان مردم را به تقوا سفارش می کرد، من مفسر قرآن به قرآن مراجعه می کنم، تقوا یعنی چه؟ در سوره بقره با ۶ ویژگی آن را تعریف کرده است، می توان گفت پس پیامبر می فرمود که متقی باشید یعنی این ۶ ویژگی را داشته باشید؟ آیا می توان از ابهام هایی که در آیات دارم اینگونه عمل کنم

یا مثلا در سوره مزمل و رتل القرآن ترتیلا، تفسیر نمونه و ابن عاشور و .. را ببینید که می گویند قرآن را با ترتیل بخوانید،

آیت الله مکارم شیرازی می فرمایند: یعنی قرآن را به ترتیل بخوان، انا سنلقى عليك قولاً ثقیلاً هم مراد قرآن است، قرآن را به ترتیل بخوان، چون ما می خواهیم بر تو قرآن را نازل کنیم، اگر این معنایش باشد چطور می تواند قرآن معنای اصطلاحی باشد؟

من می گویم قرآن زبان عام و خاص است، یعنی گاهی اصطلاح به کار برده است قرآن مصدر است، مصدر کثرت قرائت، علامه طباطبایی (ره) متقن این نکته بوده است می فرماید: این قرآن به معنی قرآن مصطلح نیست، چرا؟ چون فرموده قرآن آن اصطلاح لازم را تا سوره اسرا هم پیدا نکرده است و مراد از قرآن الفجر هم مراد نماز است

اصطلاحات را نمی شود دقیقاً گفت همان مراد است که در کل قرآن هست، باید ببینیم با توجه به ترتیب نزول این واژه چقدر رشد کرده است؟

محسنین و مومنین همین طور است، ما اگر سوال ۴۲ قم را تحلیل کردیم و گفتیم انقلابیون در خانه امام جمع شده اند، مراد از انقلابیون کسانی نیستند که در جبهه شرکت کرده اند و کسانی نیستند که

شاه را سرنگون کردند و در جهاد سازندگی و سپاه و.. نیستند، انقلابی سال ۴۲ محدوده خواصی داشته است که بعدا گسترده تر شده است.

تفسیر قرآن به قرآن وقتی صورت می گیرد مفسر باید دقت کند که آیه نباید هنگام نزول ابهام داشته باشد، اجمال عیب ندارد باشد، این که مطلبی را مجمل بگوید، ولی این که مبهم بگوید و بعد بگوید چند سال صبر کن تا این ابهام روشن شود این درست نیست.

پس مفسر باید در واژه ها دقت کند، برخی اوقات این واژه ها واژه های عرفی است و قرآن اصلا وارد اصطلاح سازی نشده است.

۴. فهم بهتر روایات تطبیقی

قرآن وقتی نازل شده است، این آیه ای که نازل می شد گاهی به تناسب افرادی بود که حضور داشتند ولی چون قرآن ظرفیت جری و تطبیق دارد، افرادی که مشابه این ها هستند هم به آن ملحق میشوند، مثلا «اذا تولى سعى فى الارض ليفسد فيها و يهلك الحرث و النسل» در روایات ما می فرماید مراد از این معاویه است، آیا معاویه در زمان نزول آیه چنین بوده است؟ خیر، اصلا مسلمان نبوده است این اول مدینه است و معاویه آخر مدینه مجبور شد ایمان بیاورد، این تطبیق است، یکی از عویصه ها در فهم همین ها ست یعنی روایاتی هست که تطبیق آیه است نه تنزیل آیه،

مثلا «فلیدع نادیه» در سوره علق می فرماید دوستان خود را فراخواند، روایت هست در ذیل این آیه که وقتی ابوطالب فوت کرد، ابوجهل به یارانش گفت برویم به پیامبر حمله کنیم چون یاورش از بین رفت، خب قضیه فوت ابوطالب در سال دهم است و این در اولین سوره است، پس این روایت تطبیقی است، یکی از فواید این سبک این است که به ما بگوید با توجه به این که این آیه مال فلان سال است و این روایت بعد از آن است پس معلوم میشود که این روایت تطبیقی است.

یا مثلاً «ما انت بنعمت ربک بمجنون» روایت هست که وقتی حضرت علی را به عنوان جانشین خود معرفی کرد به او این گونه نسبت دادند، زمان این روایت با سوره قلم سازگار نیست، از این رو باید بگوییم که این روایت هم تطبیقی است.

۵. تقلیل احتمالات تفسیری

مفسر کارش پرده برداری از روی احتمالات تفسیری است، مفسری همچون طبرسی در سوره فجر می گوید: برای رفع این ابهام می گوید ده تا احتمال است:

شفع یعنی آدم و حوا وتر یعنی خدا، شفع یعنی همه مخلوقات وتر یعنی خدا، صفا و مره و وتر یعنی کعبه، و همین طور احتمالات را مطرح می کند.

همه این مطالب ۸ تاش مطالبی است که مربوط به آیاتی است که هنوز طبق نزول نازل نشده است، بخشی تطبیق است که باید آنجا مطرح شود، و برخی نمی تواند گره را باز کند.

من وقتی ترتیب نزولی می شوم این احتمالات را کنار میزارم و در نهایت می گوئیم دو احتمالش می تواند مورد قبول باشد

مثلاً عرب ها به مکه و کعبه و اعمال حج احترام می گذاشتند و از سراسر منطقه می آمدند، آن صفا و مره و این کعبه، فجر یعنی عید، و لیال عشر یعنی شب های منجر به آن عید، و الشفع صفا و مروه و الوتر یعنی کعبه، در بین این دوازده احتمال این نزدیک تر است.

۶. کشف انسجام بین سوره ها

حضرت آیت الله مرعشی نجفی در تقریظی که بر تفسیری نوشته اند و رابطه سوره ها را بر اساس ترتیب نزول نوشته اند، می فرمایند: این یک انقلاب است. و از این اتفاق خیلی مشعوف بودند.

یکی از مطالبی که فایده تفسیر تنزیلی است به شما یک قدرت در تفسیر می دهد که انسجام درونی آیات در سوره ها را به خوبی بر قرار کنید که در باب غرض بیان خواهیم کرد.

سوره ها یک گفتارند، اما این گفتار در بین یک مجموعه گفتار است و ۱۱۴ حلقه است این حلقه ای که بین این حلقات است اگر حکیمانه است به شما انسجامی را بین این مضامین منتقل می کند یا نه؟

اصلا با انسجام سوره ای با سوره دیگر نداریم، باشه

مگر باتوجه به سوره های قبلی انسجام و مطالب بهتر فهمیده نمیشود؟ بله

شاطبی حرف دقیقی و بلندی در موافقات دارد می گوید: هر سوره ای که نازل شده است زمینه را برای سوره بعد فراهم کرده است، و تا ما آن سوره را نخوانیم علت این ترتیب را نمی توانیم بفهمیم، لازم نیست تفسیر بر اساس ترتیب نزول بکنم ولی اگر قرار است سوره اسرا را بحث کنم چرا سوره قصص که قبلش نازل شده را تورقی نکنم

شاید در سوره قصص که درباره بنی اسرائیل و موسی است که در سوره اسرا هم هست ما را در فهم آن کمک کند، معلوم میشود این مضامین سلسله وار به هم ارتباط دارد و مفسر باید این ارتباط را بفهمد،

این ها که در چند جلسه مطرح شد به نظرم مبنای دوم است. این مبنای فایده مندی که بخش های آن مطرح شد، معتقدم اگر بخواهیم بهره خود را از قرآن بالا ببریم یکی از راه ها تفسیر تنزیلی است، در حوزه فرهنگ سازی روش سازی فهم سیستم و تربیت تفسیری است بی بدیل و بی نظیر، در فهم عادی سوره ها هم موثر است،

اگر این فایده ها اندک است از تفسیر تنزیلی صرف نظر کنیم ولی اگر قابل چشم پوشی نیست چاره ای نداریم که روی این سبک تأکید کنیم.

بسم الله الرحمن الرحيم

استاد بهجت پور جلسه ۹

مبنای سوم: هدایت مالی قرآن^{۱۶}

در مبانی و هست‌هایی که بر اساسش تفسیر نگاری اتفاق می‌افتد در بین مبانی که پذیرفته شده است هم در بین همه سبک‌ها، برخی از مبانی در زمینه سبک تفسیر تنزیلی می‌تواند ما را یاری کند یعنی با توجه به آنها ضرورت این سبک را می‌توانیم توضیح دهیم و توجیه کنیم.

دو مبنای قبل اختصاصی بود:

الف: مشروعیت نشان میداد که این سبک سیره پیامبر بود.

ب: یا در بحث فواید عرض کردم این فایده‌ها از طریق تفسیر تنزیلی به دست می‌آید،

اما مبانی هست که به هر مفسری بدهی بگوید ما هم با این مبنا همراه هستیم، الان باید توضیح دهیم که الان چگونه این مبنا را در اختیار سبک تفسیر تنزیلی می‌دانیم.

هدایت مالی قرآن

یکی از مبانی تفسیر هدایت مالی تفسیر است، قرآن کتاب هدایت است، هدایت به این معنی است که شخصی را از نقطه‌ای که مطلوب اوست یا از مطلوب اول به مطلوب دوم و مرغوب تر برسانیم، برای اینکه هدایت اتفاق بیفتد اول کار این است که یاد آوری کنند فرصت‌هایی که در اختیار دارد، شخصی که بناست هدایت شود متذکرش می‌شوند مطالبی را که خودش در سویدای وجودش به آنها توجه داشته است ولی به دلیل از آن غفلت کرده است، بهترین هادیان کسانی هستند که بتوانند دست بگذارند روی خواست‌هایی که در جان افراد وجود دارد، لذا معمولاً هدیات با ذکر همراهی می‌کند، یعنی یک هادی قبل از هر چیزی متذکر است و یاد آوری می‌کند آن چیزی را که مردم می‌خواهند، معمولاً آرمان‌ها در درون مردم ساخته شده است، به دنبال آن کاری که اتفاق می‌افتد این است که شرایط نامطلوبی که شخص در آن است و نسبت به نقطه مطلوب، شرایطی را به او متذکر می‌شوند و برنامه‌ای به او می‌دهند که ایصال الی المطلوب اتفاق بیفتد.

^{۱۶}. تفسیر تنزیلی، ص ۹۰

ما وقتی به مسأله هدایت در قرآن به عنوان یکی از موضوعات مورد توجه دانشمندان می‌رسیم می‌بینیم غالباً این بحث خیلی مبهم مطرح شده است، حدود ۲۹ هدف برای قرآن بیان شده است، بررسی کردم در کتاب‌ها و مقالاتی که در زمینه هدایت در قرآن نوشته شده است، تعدادی از بزرگان ما به هدف قرآن که همان هدایت باشد توجه کرده‌اند،

دیدگاه‌هایی را توضیح خواهیم داد و بحث مربوط به مبنا بودن را عرض می‌کنم.

ما بر اساس یک دریافت فطری همه به این نتیجه رسیده ایم که تلاش انسان بر این است که سختی در زندگی نداشته باشد، کسی نیست که درد و رنج را پذیرا باشد مگر اینکه درد را برای رسیدن به مطلوب و مرغوب تحمل کند، در این صورت تحمل می‌کند، اگر بداند راهی هست که به مطلوب برسد که درد سر نداشته باشد حتماً از آن راه می‌رود، تمام تلاش‌ها و انتخاب‌های برای این انجام شده که انسان درد و رنج را از خودش دور کند، همان‌طور که برخی تلاش‌ها برای این صورت گرفته است که لذت و بهره بیشتری به دست آورد.

این همه تلاش و پیشرفت پزشکی و تلاش برای ساخت اجتماعی زندگی و تنظیم روابط خانواده و برنامه تربیتی افراد، اگر تحلیل کنیم روی این دو موضوع است که درد و رنج را دور کند و بهره و لذت را بیشتر کند، کاری که دین و هر صاحب مکتبی می‌کند این است که به مخاطب بگوید من درد و رنج تو را می‌دانم که به دنبال سعادت هستی، من منزل سعادت را برای تو می‌توانم تأمین کنم، کار ادیان در این است که کانون این لذات را بیشتر بکنند، و باز نشان دهند که کانون رنج‌ها کجاست، به یک هم‌ذهنی با مخاطبین برسند و بعد از اینکه ذهنیت مشترکی پیدا کردند حرکت را در این مسیر آغاز کنند، خدا متعال همین کار را با ما کرده است، وقتی سراغ قرآن می‌ایم اولین هدفی که قرآن برای خود مشخص کرده است و ما هو الا ذکر للعالمین که در دومین سوره یعنی قلم نازل شده است، یعنی به شما و نیاز شما توجه کرده است، شما می‌خواهید در نقطه‌ای باشید که این نقطه از سویدای وجودتان بیرون می‌آید و قرآن یادکرد آن است، اولین هدفی که قرآن مطرح کرده ذکر است، اصلی‌ترین هدفی که قرآن برایش نازل شده و بی‌هیچ قید و شرطی مورد توجه قرار داده همین است که با این تعبیر فرموده است: و ما هو الا ذکر للعالمین، مسأله مهمی است که من و نیازهای من را توجه کنند، قرآن آمده تا نیازها و مطلوب‌های من را توجه کند

بعد از توضیحاتی که داده است فرموده است کانون شقاوت و کانون سعادت داریم، درد و رنج آن است که بیاید و نرود و لذت آن است که بیاید و نرود، این‌ها شقاوت و سعادت هستند، در سوره هود مطرح کرده است، «و اما

الذین شقوا ففی النار، و اما الذین سعدوا ففی الجنه» خانه ای که رنج دائمی در آن است جهنم است و بهشت خانه ای است که لذت آن دائمی است، بعد فرموده شما باید از شقاوت دوری کنید و به سعادت رسیده اید.

پس مطلوب را نشان داد و برنامه را بیان کرد و راه را در اختیار گذاشت این کار دین و قرآن است، بیان کرد برای ما که این عمل است که شما را گرفتار می کند و ما باید بتوانیم این عمل را اصلاح کنیم، در این صورت مشمول سعادت خواهیم شد. این مدلی است که قرآن در پیش گرفته است،

این که از آن به فوز و فلاح از آن یاد شده است، اینها به اصطلاح مبنایی است که بر اساس آن باید سراغ قرآن بیاییم، قرآن کتابی است برای رساندن انسان از شقاوت به سعادت، این یک هدف نهایی است ولی ایستگاه و مواقفی دارد.

اگر بخواهم توضیح دهم که در این مسیر سعادت چه اتفاقاتی باید بیفتد و چه موقعی می توانم حس کنم که در جاده سعادت هستم، وقتی حرکت کردم ایستگاه اول و دوم و سوم من کجاست؟ آسیب های این مسیر چیست؟ و چه باید بکنم؟ این مبنا به من می گوید وقتی برای مردم تفسیر می کنی به گونه ای تفسیر کن که به خوبی بتواند این جریان را نشان دهد، قرآن کتابی است که نزولش تدریجی است و هدایتش هم در دو بعد ارائه طریق و ایصال الی المطلوب انجام شده است، وقتی می خواهی مخاطب را مطمئن کنی که در صراط مستقیم هستند قاعدتا باید قرآن را به گونه ای بچینی و مراد خدا را در بیاوری که برنامه تا سعادت را نشان دهد، قرآن از نقطه ای شروع کرده و به نقطه ای ختم کرده است، من در این مسیر با تغییرات و تحولاتی مواجه هستم، این تحولات به مفسر می گوید قرآن را باید بگونه ای بفهمی و بفهمانی که این مسیر را از ابتدا تا انتها نشان دهد، این مبنا به من می گوید که باید تفسیر را بر اساس ترتیب نزول انجام دهی، من بر اساس این مبنا می توانم این سوالات را پاسخ دهم،

چگونه موجودات مختار بیدار و از غفلت خارج می شوند؟ برخی اوقات امور فطری شخصی خاموش می شود که قرآن آن را بیدار می کند

قاعدتا این مبنا به من می گوید سبکی از تفسیر باید انتخاب کنی که مدل بیدار کردن مردم را در آغاز و تذکر دادن مردم به خواست های فطری را روشن کند، که این سبک همان سبک تفسیر نزول است

چگونه و با چه نظامی روابط انسان مورد باز بینی قرار بگیرد؟

قرآنی که نزولش تدریجی است و یک برنامه است باید طوری خوانده شود که در این خوانش به انسان هایی که ترکیبی شده اند از فرهنگ و ضد فرهنگ راه تفکیک این دو بخش و راه اصلاح مواردی که باید اصلاح شود و تزین به مواردی که باید تحلیه شود اتفاق بیفتد

چگونه انسان در دو ساحت فردی و اجتماعی مهارتی پیدا کند که به سعادت برسد؟

این مهارت زندگی می خواهد و قرآن کتاب زندگی و مهارت برای کسب سعادت است، این مبنا به من می گوید باید قرآن را طوری بخوانی که به این سعادت برسی

چگونه انسان ها با ظرفیت های گوناگون به اصلاح اعمال پردازند؟

مخاطبین پیامبران که یک گونه نیستند، برخی از این ها باید چندین نوبت باید مداوا شوند و انگیزه در آنها ایجاد شود و از طریق موعظه باید آرام شوند، چگونه بناست این اتفاق افتد، این مبنا به ما می گوید که قرآن کتابی است که نجات از شقاوت و رسیدن به شقاوت را بیان کرده است و باید مراد خدا را کشف کنی، حالا من بخواهم مراد خدا را در قرآن کشف کنم این اقتضا می کند که به این سبک طی مسیر کنم

من در این مسیر سعادت چگونه حرکت کنم و با چالش ها چگونه برخورد کنم؟ این وظیفه مفسر است که با تجربه گیری از قرآن این را به دست آورد

همه مفسرین پذیرفته اند که قرآن آمده است تا در بینش گرایش و رفتار تغییر ایجاد کند، من اگر برخی از عبارت بزرگان را در این باره بخوانم روشن می شود که به نظر این بزرگان چه جامعیتی در هدایت قرآن وجود دارد

- **استاد مصباح** به هدایت قرآن پرداخته و به سه قسم بینش و گرایش و رفتار اشاره کرده است، اهداف در

بعد بینش را نوع عنوان دانسته اند، که همه این ها آیه دارد، ۱. غفلت زدایی ۲. یاد آوری فراموش شده ها ۳. ارائه بینش های صحیح و ضروری ۴. ارائه ادله روشن ۵. تبیین حق از باطل ۶. تدبیر در آیات قرآن ۷. وادار کردن انسان به تفکر ۸. خرد ورزی ۹. آگاهی از یگانگی خدا و توحید در ربوبیت، در کنار این ۹ هدف بینشی را مطرح کرده است و به نظر ایشان این ۹ هدف به همین ترتیب دنبال شده است. در اهداف گرایش ۵ مورد را مطرح کرده است و در بعد رفتار و عمل نیز ۹ مورد را مطرح کرده است، شکر گذاری، دآوری درمسائل اختلافی تثبیت مومنان و نلغزیدن برپایی جامعه عادلانه حاکمیت قانون خدا و چیرگی دین حق بیرون بردن مردم از تاریکی هدایت به راه های امن ورود به رحمت ویژه الی

از منظر آیت الله مصباح بین این ها ترتیب بر قرار است، به نظر وی نخست قرآن را از جهت عقلی و بینشی سیراب میکند، سپس انگیزه های قلبی او را در این مسیر جهت می بخشد،

از این بیان فهمیدیم که بینش بعد گرایش و بعد رفتار را باید اصلاح کنیم، این به نظر من از کامل ترین دسته بندی هاست

استاد:

اتفاقی که اینجا افتاده شاید در کلانش درست باشد ولی در مدل هدایتی قرآن خود این مدل اولاً دقیقاً اینگونه که بیان کردند نیست، ثانیاً این مدل به قطعات متکثر بسیار زیاد تقسیم شده است، یعنی به خرده بینش و خرده گرایش و خرده رفتار ها تقسیم می شود، گاهی انذار و تبشیر برای وادار کردن به بینش مطرح شده است، شما به عنوان مفسر اجازه ندارید بر اساس تقسیمی که استاد مصباح فرمودند یک روش تقسیم بندی شده را به قرآن نسبت دهید، بلکه باید به خوبی بنشینیم که آیا قرآن به گونه ای که تقسیم کرده اند مطرح کرده است

به نظر ما قرآن کتاب هدایت است و مواردی که فرموده اند را در دل خود دارد ولی مطابق نظامی که مطرح کردند نیست، از شما انتظار هست وقتی از طرف قرآن می خواهید راه را نشان دهید بگوید چه مقدار از بینش در چه مخاطبی و با چه ترکیبی از انذار و هشدار و بشارت می تواند موثر باشد،

برخی از این بزرگواران وقتی اهداف را گفته اند اهداف اجتماعی را اصل قرار داده اند مثل شهید صدر، بنده معتقدم درست است این هم هست

- آیت الله جوادی می فرماید: هدف قرآن این است که انسان نورانی تربیت کند، عرض می کنم بله این هم هست، اما این تقدم و تأخرش باید چگونه باشد

اگر از شما سوال کنند که این دستگاه هدایتی چگونه باید باشد؟ این را از دین بفرمایید، از قرآن بفرمایید؟ جواب می دهید که من این مبنا را پذیرفته ام ولی اگر بخواهم الزاماتش را بگویم الزام اول این است که من این سیر را در قرآن مطالعه کنم و با اطلاعی که از همه این قطعات دارم آن را مطرح کنم، باید به این سوال پاسخ دهم که این برنامه چگونه شکل می گیرند، به نظر بنده این مسیر الزاماتی دارد که در سبک تفسیر تنزیلی به دست می آید

مبنای چهارم: حکیمانه بودن قرآن^{۱۷}

^{۱۷}. تفسیر تنزیلی، ص ۷۶

خداوند متعال خودش و قرآنش و پیامبرش حکیم هستند و دریافت پیامبر هم حکیمانه است و نزولش هم حکیمانه است، این مبنا الزامی می کند که اگر این جریان حکیمانه است پس لازم است بر مفسر که به ساختار مربوط است برای فهم مراد حکیمانه خدا سیر تدریجی نزول آیات و سور را هم بررسی کند این الزام بر مفسر است، ما از مفسرین سوال می کنیم، شما که می گوئید نزول قرآن حکیمانه است پس چرا این حکیمانه بودن را در نزول مورد توجه قرار نمی دهید؟ این مبنا انتظاری را از مفسر ایجاد می کند که مراد های حکیمانه ای که در این بوده است را توضیح دهید.

بزرگان ما در لغت حکمت

ممنوعیت و باز داشتنی است که با هدف اصلاح صورت می گیرد، رسیدن به حق و درست از طریق علم و عقل را حکمت می گویند، احکام به معنی لجامی است که به اسب می زنند و جلو حرکتش را می گیرند حکمت این است، وقتی می گویند خدا حکیم است یعنی خدا علم به اشیاء دارد و در نهایت استواری آنها را ایجاد می کند، وقتی می گوئیم خدای حکیم جهان را بر اساس حکمت آفرید یعنی بر اساس دانایی مطلق آفریده است، لذا فیلسوفان اتقان خلق را بحث می کنند، چون خدا حکیم است، این را به عنوان یک مبنا پذیرفته ایم

آیاتی از قرآن را که به حکیم بودن اشاره می کند:

- تمام آیات قرآن حکیم است: تلك آيات الكتاب الحكيم، کتاب حکیم است یعنی کاملاً علمی و بر اساسی درست در همه ابعاد هست.

- در سوره یس و القرآن الحکیم یعنی خود قرآن از جهت محتوی و ساخت و بافت بسیار متقن و استوار است

- این قرآن وقتی نزول اول را پیدا کرد و در ام الكتاب قرار گرفت و انه فی ام الكتاب لدینا لعلی حکیم
- وقتی پایین تر می آییم و دریافت پیامبر مطرح می شود انک لتقی القرآن من لدن حکیم علیم، این کتاب وقتی دریافت شده دریافتی بوده که حکمت در آن دخالت داشته است، یعنی حکیم هم بر اساس دانایی و هم بر اساس استواری این کتاب را در اختیار تو قرار داده است،

- ریزتر شویم در نزول مرحله مرحله ای، دریافتی که انسان از آن دارد، تنزیل الكتاب من الله العزیز الحکیم این کتاب نازل شده از طرف خدای عزیز است (این نظم که این کتاب نازل شده است نظم غالبی است که مغلوب هیچ نظم دیگری قرار نمی گیرد) و حکیم است یعنی حکمت هم در آن دخالت داشته است

- ذلک نتلوه علیک من آیات الله و الذکر الحکیم راجع به محتوی و هم تنزیلش
- تلک آیات الکتاب الحکیم این ها آیات کتاب حکیم است

اگر ما باشیم این چند آیه، در نزولش، در محتوی و در تنزیلش حکیمانه است، خداوند متعال با ظهور این اسمش این اتفاق را رقم زده است بر اساس این برداشت، حالا فکر کنیم این مبنا چقدر می تواند در اصول تفسیری و قواعد تفسیری ما و در برداشت های تفسیری ما موثر باشد.

بسم الله الرحمن الرحيم

استاد بهجت پور جلسه ۱۰

حکیمانه بودن قرآن^{۱۸}

در مبانی تفسیر یک سری هست ها داریم که مورد توافق همه مفسرین است و بر اساس این هست ها قاعدتا یک انتظاراتی وجود دارد که توجه به این الزامات باعث شده است که گاهی سبک های تفسیری از هم جدا شود

در دو مبانی که در ابتدا مطرح کردیم یعنی مشروعیت و فائده مندی، این ها مبانی اختصاصی سبک تفسیر تنزیلی است

اما وقتی از هدایت مآلی قرآن سخن می گوئیم، الزاماتی دارد که هر مفسری باید تلاش کند که بر اساس آن التزام آن سیر و مراتب و مراحل هدایت و آسیب ها و چالش ها و مخاطبین هدایت را بیرون بکشد چون این مبنا را پذیرفته است، تفسیر تنزیلی روی این دست می گذارد و روی آن تأکید می کند و تلاشش این است که برنامه را به دست بیاورد.

^{۱۸}. تفسیر تنزیلی ص ۷۷

یکی دیگر از مبانی حکیمانه بودن قرآن بود، همه مفسرین پذیرفته اند، این متن حکیمانه به گونه ای است که هم در تمامیتش هم در قرار گرفتنش در ام الكتاب هم در تلقی و دریافتش هم در محتوی و هم در تنزیلش در همه اینها در نهایت استواری و اتقان است، وقتی این را پذیرفتیم یک الزامی دارد، و آن اینکه شما همچنان که در محتوی قرآن تلاش می کنید که حکیمانه باشد، سوال این است که چرا به نظم نزولی این سوره ها که این آیه شاملش می شد تنزیل من الله العزیز الحکیم خدای حکیم در حکیمانه بودن این نزول هم دارد با ما سخن می گوید،

سوال: بر اساس ترتیب نزول بله درست است، اما الان چینش قرآن عوض شده است، با فرض توقیفیت این چینش، پیام های ترتیب نزولی به حاشیه برود.

جواب: اثبات شی نفی ما عدا نمی کند، وقتی می گوئید ما از ترتیب تنزیل باید دانش و استواری هایی را در ساختار ببینم و به مخاطب بدهم چون آیه قرآن فرموده است اثبات این نفی ما عدا نمی کند، یعنی اگر ترتیب سوره ها توقیفی باشد، و کسی بتواند نظام جدیدی بیرون بیاورد و پیام هایی را از ارتباط سوره ها در مصحف رسمی به دست بیاورد چه اشکالی دارد، مثل قرآن همچون جدول ضرب هاست که در هر دو پیام است، نکته مهم این است که وقتی به شما می گویند از بخش افقی پیام بگیری معنایش این نیست که از بخش عمودی نمی توانید پیام بگیرید، آنچه از مفسر مطالبه می شود، این است که می توان از مفسر مطالبه کرد ترتیب سوره ها در وضعیت فعلی مصحف توقیفی می باشد و خداوند دریافت های ما را از این ترتیب توقیفی حجت دانسته است و توصیه ای و لو به التزام در این زمینه داشته اند یا نه؟ اگر توانستیم به عنوان مبنا پذیرفتیم مفسر باید برود در مصحف فعلی بین سوره ها ارتباط را کشف کند و پیام ها را بیرون بیاورد و نظام واره ها را بیرون بکشد و در اختیار مردم قرار دهد، چون متعدد این مبنا شده است، و مفسر باید جوابگوی مبنای خود باشد،

بارها عرض کردم که اگر فراغتی حاصل شود، این کار را انجام می دهم که آیا در ترتیب مصحف فعلی می توان نظامی را بیرون کشید،

ما از ترتیب نزول پیام می گیریم، حالا اگر بتوانیم از ترتیب مصحف فعلی نیز پیام و نظام بیرون بکشیم این منافاتی ندارد، هیچ گاه تلقی نشود که بناست سبکی در برابر سبکی بنشیند بلکه سبکی در کنار سبک دیگر است،

در بحث احکام و مبنای حکمت آیه دیگری هست که خیلی معنا دارد و آن آیه ابتدایی سوره هود است: «**کتاب احکمت آیاته ثم فصلت من لدن حکیم خبیر**» این آیه خیلی می تواند الهام بخش باشد، می گوید این کتاب آیاتش مرحله احکامی داشت سپس زمانی برد شاخ و برگ پیدا کرد، این احکام و این تفصیل از جانب حکیم خبیر است، برخی گفته اند: کتاب احکمت آیاته یعنی قرآن مقام احکامی دارد و ثم فصلت یعنی وقتی نازل میشود و وقتی تبدیل به سوره و آیه و عربیت می شود ولی به نظرم این آیه نمی گذارد ما این تلقی را داشته باشیم، چون لفظ آیه دارد، احکمت آیاته، بین احکام و تفصیل بزرگان ما خوب کار کرده اند، به راغب و المیزان و مراغی و تفسیر هدایت مراجعه کنید خوب توضیح داده اند، در این رابطه احکام و تفصیل می گویند آیات یک مرحله دارد روی آن فکر شده، جمع بندی و عصاره گیری شده است، و یک تفصیلی دارد و شاخ و برگ پیدا کرده است.

- آقای مدرسی می گوید: احکام یعنی معرفت و تفصیل یعنی شاخ و برگ فقهی و دستوریش

استاد:

اصل این که احکام یعنی گرد آوری و تفصیل یعنی شاخ و برگ این را می پذیریم، اما این که یکی معرفت و دیگری دستورات فقهی این از کجا به دست آمد؟ ثانیاً: این ثم پر زور است، بعدش نه در حالی که معرفت است شاخ و برگ هم دارد

تعدادی از گفته ها را بخوانم چون در فهم مفسر از قرآن می تواند کمک کند

- **علامه طباطبائی:** ایشان به قرینه مقابله احکام و تفصیل فرموده اند: چون تفصیل به معنای فصل بین اجزای یک چیز است که اجزایش متصل به هم بودند، و مراد از احکام یعنی همه آیات به هم دیگر بر می گردد، اگر کتابی دارای چنین احکامی باشد و چنین تفصیلی باشد به طور قطع این ها به جهت معنای و مضامین آن است.^{۱۹} کل قرآن به گونه ای است که می شود به یک بر گرداند، ایشان جمله ای دارد که کل دین به یک کلمه بر می گردد و آن کلمه لا اله الا الله است، پس معنی آیه این است که آیات قرآن با هر اختلافی که دارد به یک معنای بسیطی بر می گردد و همه غرض واحدی را دنبال می کند.

- **مراغی** در تفسیرش گفته است: این کتاب ارزشمند والا آیاتش داری نظمی محکم است که جای هیچ شک و تأویل را ندارد و در در قالب فصل هایی جدا شده قرار داده شده است، گویا تکه طلایی هستند که میان لولو و جواهرات فاصله می اندازند.^{۲۰}

- **در تفسیر نمونه** نیز همین گفته شده است، مجمع البیان هم مطلبی دارد که حتما در کتاب ملاحظه خواهید فرمود.

نتیجه این فرمایشات این است که قرآن روح واحدی دارد که کل توضیحات به آن بر می گردد آن روح ساری در همه این ها وجود دارد.

با این مطلب مخالف نیستیم فقط این آیات ذهن ما را درگیر می کند، این آیه و این ثم چه نقشی در این کلام دارد؟ بله یک مجموعه منسجم و مرتبط هستند اما این کتاب که فرموده احکمت ثم فصلت یک پیامی برای ما دارد که آن پیام وحدانی در برخی از آیات است، و آن حالت تفصیلی هم در برخ دیگر از آیات است هر دو در قرآن است، هر دو آیه است، آیه ها برخی احکامی است و برخی تفصیلی است برخی کاملاً منسجم و منعطف است و مجمل است و برخی تفصیل پیدا کرده

^{۱۹}.تفسیر تنزیلی ص ۷۸

^{۲۰}.تفسیر تنزیلی ص ۷۹

و شاخ و برگ پیدا کرده است، ثم برای ترتیب و تراخی است، اگر مسأله ای را بگویم اول به اجمال می گویم و بعد به تفصیل می گویم.

چرا پیامبر وقتی شخصی تازه مسلمان بود حضرت پیش صحابه می فرستاد مفسلات را به او آموزش بده؟ چرا بقره یا آل عمران را آموزش نمی داد؟ چون در سوره های مفسلات اجمال پیام آیات نهفته است، خودش دو دسته است، بخشی احکامی است یعنی روی چند سوره متمرکز بشویم می توانیم در بیاوریم، ثم فصلت یعنی همین به تفصیل در آمده است. بنا بر این خود قرآن یک ماهیت دو قسمتی دارد، ماهیتی که بخشی مطالبی را به اجمال بیان می کند و بخشی به تفصیل آن را بیان می کند، مطالبی که به تفصیل بیان می کند، پس مطالبی است که به اجمال آمده است. اگر این فهم درست باشد نمی خواهد به من بگوید که قرآن مطالبش را در دو ساحت و در دو سطح بیان می کند؟ ابتدا به اجمال و سپس به تفصیل می گوید؟ شاهدش آیه سوره هود است:

نمونه هم از احکام اول و هم تفصیل دوم باید بیان کنم، شما ملاحظه می کنید در قرآن همان طور که در اهداف ذکر کردیم ۲۹ هدف مطرح شده است، من وقتی می گویم تنزیل من الله العزيز الحمید از شما سوال می کنم، سرورانی که نشستند کتاب یا مقاله یا فصلی از کتاب را تحت عنوان اهداف نزول قرآن نوشتند این سوال را پاسخ ندادند که چرا این اسامی در بین ۱۱۴ سوره توزیع شد؟ چرا این اسامی بخشی در مکه و بخشی در مدینه است؟ چرا برخی از این اسامی تکرار شد؟ چرا برخی از این اهداف تکرار شد؟ رابطه این اهداف و مخاطبین چیست؟ چرا توضیح نداند؟ گاهی برای مومنان گاهی مشرکان و اهل کتاب و منافقان و..

وقتی این تنزیل را حکیمانه فهمیدیم و به عنوان مبنا و پیش فرض شد، وقتی این مبنا را در ۲۹ هدف تعقیب می کردیم این سوال ها را به دست نمی آوردیم؟ شما همه نوشته هایی که در این باب است را نگاه کنید به این موضوع وارد نشده اند.

به عنوان نمونه در باب خلقت:

راجع به همین کتاب احکمت آیاتہ ثم فصلت است، مثلا در باب خلقت قرآن چیکار می کند؟

۱. وقتی مسأله خلقت را مطرح می کند اقرا بسم ربک الذی خلق خلق الانسان من علق مطلق و مجمل بیان می کند،

۲. جلو که می آید خلقت انسان و خلقت هستی را در دو فاز به مناسبت های مختلف تفصیل و شاخ و برگ می دهد، مثلا در سوره اعلی دومین جایی است که بحث خلقت مطرح می شود: الذی خلق فسوی و الذی قدر فهدی یعنی تسویه و اندازه گیری و مدیریت بالفعل سازی ظرفیت ها در خلقت دیده شده است،

۳. مثلا در بحث سوره لیل راجع به انسان سخن می گوید: و ما خلق الذکر و الانثی، خلقتی که مطلق بود به مذکر و مونث مطرح کرد،

۴. سوره عبس سوره ۲۴ است : قتل الانسان ما اکفره من ای شی خلقه من نطفه خلقه فقدره ثم السبیل یسره ثم اماته فاقبره ثم اذا شاء انشره

۵. سوره قیامت سوره ۳۱ : ایحسب الانسان ان یترک سدی الم یک نطفه من منی یمنی ثم کان علقه فخلق فسوی

۶. بعد در سوره مرسلات ۳۳ همین انسان و خلقت آن را تفصیل می دهد: الم نخلقکم من ماء مهین فجعلناه فی قرار مکنون الی قدر معلوم.

مدل قرآنی همان طور که می آید هی شاخ و برگ می زند، چقدر به ما کمک می کند که بفهمیم این یک مطلب بود که بنا بود بیان شود،

پس به طور مستمر می بینید مباحثی که به اجمال بیان میشود به تفصیل در می آید وقتی مبنایی را داریم درباره یک هست، به ما می گوید که معارفی که در قرآن دارید اجمال ها را در آینده به دنبال تفصیلش باشید، خود قرآن شاخ و برگ می زند و روشن می کند و این در فهم های تفسیری خیلی مفید است، علامه هم فرمایشی دارند که بر اساس همین یفسر بعضه بعضا، این جا ملاحظه ای بود

که جلسه قبل عرض کردم در رابطه اجمال درست ولی در ابهام دلیلی نداریم، از خود علامه هم عرض کردم در ضوابط بیشتر سخن خواهیم گفت

بسم الله الرحمن الرحيم

استاد بهجت پور جلسه ۱۱

مبنای پنجم: فطری بودن دین و قرآن^{۲۱}

از جمله مبانی تفسیر تنزیلی که باید مورد توجه باشد و قطعا در فهم تفسیری تأثیر دارد مسأله فطری بودن دین است، قرآن هم کتابی است که زبان دین است، قاعدتا باید بتواند این ظرفیت فطری را در خود نشان دهد، اگر بخواهیم با ادبیات مبنا به معنی هست یا پیش فرض تفسیری یاد کنم قرآن با فطرت انسان هماهنگ است و عرب و عجم، معاصر و غیر معاصر ندارد، این مبنا بخشی از آن نظری است و بخشی از آن عملی و تطبیقی است،

همه ما می دانیم در سوره روم آیه ای است که پیامبر را توصیه فرموده که سمت و سوی خود را طبق دین بگذارد: «فاقم وجهک للدين حنیفا فطرت الله التي فطر الناس علیها» فطرت خلقت ویژه است، خدا انسان را طبق فطرت خاص آفریده و دین با این فطرت هماهنگ است و این فطرت تغییر نخواهد کرد و این دینی است که برپا کننده انسان است، در رابطه با تحلیل فطری بودن دین بزرگان ما زیاد زحمت کشیدند و ما هم در کتاب تفسیر تنزیلی بخشی از فرمایشات علامه و شهید مطهری و استاد جوادی را آورده ایم، در این کتاب و در بیانات بزرگان توضیح داده شده که وقتی گفته میشود دین فطری است به چه معناست، مشهور است که فطری بودن یعنی هر آنچه شما دارید

^{۲۱}. تفسیر تنزیلی، ص ۶۸

با آنچه در دین مطرح میشود هماهنگ است و آنها در شما وجود دارد و شما دریافت های فطری خود را به وسیله قرآن می بینید که به آن ارشاد می کند

استاد:

ولی به نظر این برداشت دقیقی نیست، در لسان حضرت علی علیه السلام، یکی از رسالت های پیامبر عزیز ما این بوده که فطرت ها را بیدار کند و مردم را به فطرت ها برگرداند، «فَبَعَثَ فِيهِمْ رَسُولَهُ وَاتَرَ إِلَيْهِمْ أَنْبِيَائَهُ لِيَسْتَأْذِنَهُمْ مِثَاقَ فِطْرَتِهِ وَيَذْكُرَهُمْ مَنْسَى نِعْمَتِهِ.. وَيَتَرَوْا لَهُمْ دَفَائِنَ الْعُقُولِ»^{۲۲} ميثاق فطرتی وجود دارد که مردم باید آن را ادا کنند کار پیامبران این است که مردم آن ميثاق را ادا کنند، پیامبر نمی آید چیزی را بر مردم تحمیل و اضافه کند، بلکه کار پیامبران این است که یک ميثاق فطری رو که در وجود بشری شکل گرفته است این را کاری بکند که مردم به انگیزه ای برسند که این ميثاق را ادا کنند.

تحلیل اول

- این تحلیل می خواهد، هر چند مقداری با بحث فاصله دارد ولی در نتیجه به گونه ای است که در خدمت فهم تفسیری باشد، ميثاق فطرت که بین خدا و انسان وجود دارد در سوره اعراف بیان شده است، در قصه عالم ذر وقتی ذریه بنی آدم را از پشت پدرانشان بیرون کشیدیم و گفتیم که الست بر بکم قالوا بلی آیا من رب شما نیستم رب را به معنای صاحب اختیار و مالکی که از منظر مالکیتش به امور فرد رسیدگی می کند می دانیم گاهی این تعبیر فطری بودن خدا شناسی آمده است، که به نظر بنده تعبیر دقیقی نیست، خدا شناسی فطری نیست، بلکه رب شناسی فطری است، و اگر از یک گرایش از آن بخواهیم تعبیر کنیم گرایش به پروردگار فطری است چون می فرماید الست بر بکم، از الله خبری نیست، الست انا الله که فرمود، رب هم مالک و صاحب اختیاری است که از منظر مالکیتش به تدبیر امور

^{۲۲}. نهج البلاغه خطبه اول

مربوبش می پردازد، انا رب الابل و للکعبه رب، در قصه عبد المطلب با ابرهه، اگر این مطلب را خوب بفهمیم در این صورت بسیاری از روایات که به دلیل تسامح خوب فهمیده نمیشود حل میشود، مثلاً من عرف نفسه عرف ربه، یعنی اگر به شناخت خود دست پیدا کند خود به خود به رب رسیده است، چون رب شناسی فطری است، آن روایت هم که می فرماید: العبودیه جوهره کنهه الربوبیه، اگر انسان درک ربوبیت خدا را بکند عبودیت می کند، این معنایش است، نه این که از عبودیت به مقام ربوبیت می رسد، چون ائمه فرمودند نزلونا عن الربوبیه، این می گوید اگر می خواهید حقیقت ربوبیت را بشناسید در ربوبیت است، تا انسان ربوبیت خدا را نفهمد و نپذیرد، عبودیت شکل نمی گیرد، لذا علامه جعفری می فرمود: عبودیت این است که انسان به اختیار خود تحت ربوبیت خدا برود.

پس کار پیامبران این است که دست مردم را بگیرند و آرام آرام میثاق فطرت را یادشان بیاوردند که در سویدای وجود خودتان رب شناسید، وقتی رب را شناختیم، باید خودتان را به آن صاحب بسپاریم و میثاق فطرت را ادا کنیم و تازه شروع می شود، و تازه ما می شویم و ما خلقت الجن و الانس الا ليعبدن، باید اطاعت کنیم، یا ایها الناس اعبدوا ربکم الذی خلقکم مسأله رب است و پیامبران آن میثاق را یاد آوری می کنند و من بر اساس این میثاق یک سری نیاز دارم.

تحلیل دوم

- یک تحلیل دیگر بکنم که از مرحوم مطهری است: این که روانشناسان می گویند در فطرت انسان میل به علم و زیبایی و قدرت و هنر و جستجوی حقیقت هست که چند بعد از ابعاد فطری انسان است، شهید مطهری می فرماید: نه این طور نیست این ها همه جلوه هایی از میل فطری به شناخت رب است، وقتی انسان کمال خواه است، کمال مطلق است که او را به سمت علم و زیبایی و قدرت مطلق می کشاند، این مدل است پس ما یک میل فطری

اصلی داریم که مصادیقی دارد نه این که متعدد باشد، ما یکی داریم و آن خدا خواهی و پرودگار خواهی است که متکی بر الست بر بکم است،

بر این اساس وقتی می‌گوییم دین فطری است معنایی دارد با این ویژگی که خدای متعال نیازهایی را که یک عبد برای اینکه شکوفا شود از شقاوت رها شود و از رنج‌ها فاصله بگیرد و به سعادت برسد آن نیازها را تأمین می‌کند، باغبان نمی‌آید چیزی را بر ظرفیت‌های زرد آلو اضافه کند، بلکه نیازهای زرد آلو را تأمین می‌کند، به تعبیر علامه جوادی آملی مثل ما مثل یک گل است، این گل یک سری نیاز دارد برای این که شکوفا شود، آب و مواد و خورشید و اکسیژن می‌خواهد کار باغبان این است که این را تأمین کند، فطری بودن دین یعنی به نیازهای انسان پاسخ می‌دهد، نه این که هر آنچه در قرآن و روایت دیدید یعنی همان است که در درون شما وجود دارد، این مفهوم فطری بودن دین و قرآن است، و اگر این کلمه را که در آیه بیان شد لا تبدیل لخلق الله در آیه ۳۰ سوره روم، اگر در این خوب دقت شود معنایش این است که این تأمینی که دین یا قرآن از نیاز فطری بشر کرده است ربطی به عرب و عجم و باسواد و بی‌سواد و معاصر نزول و غیر معاصر نزول ندارد، چون با آفرینش ویژه انسان سرو کار دارد، و آفرینش ویژه انسان تبدیلی در آن اتفاق نمی‌افتد، لا تبدیل لخلق الله، اگر دینی مطابق فطرت بود مطابق این انسان و مطالبات خلقتی این انسان مطالبی گفته است. ذلک الدین القیم: دینی که بناست انسان را سرو پا کند این است، قیم یعنی موادی که می‌تواند این گل و زرد آلو را سرو پا کند، همین دین است، فرموده است: «ان هو الا ذکر للعالمین لمن شاء منکم ان یستقیم» ای کسانی که دنبال قوام هستید سراغ این متن بیایید، من وقتی سراغ این متن آمدم، این مبنا به من می‌گوید اگر در قوام یافتگی شما صرفاً محتوی لازم بود محتوی را در اختیار شما می‌گذاشتند ولی وقتی می‌گوید که قرآناً فرقناه لتقرأه علی الناس علی مکث: یعنی در این درنگ نوع درنگ و تقدم و تأخر درنگ با خلقت ویژه انسان من او را بر پا می‌کنم، تخصیصش به گروه خاص دلیل می‌خواهد، این که انسان‌ها با درنگ این را باید بچشند. در درخت آقای باغبان بگوید این چه کاری است ما بناست این مقدار آب و کود و هوا و.. بدهیم تا

به نتیجه برسد خب همه را یکجا به او بدهیم خب می سوزد، خلقت ویژه درخت اقتضا می کند باغبان آب را روی حساب به او بدهد نور را رو حساب به او بدهد، چطور شد خلقت انسان فقط در محتوی شد و دیگر نظام و تدریج و درنگ ندارد؟ یا فقط مال عرب هاست مال ما نیست؟ این تخصیص از کجا؟

وقتی بنا شد قیم من، من را بر پا کند بر اساس محتوایی که به صورت خاصی توزیع شده و ارائه میشود، وقتی من به عنوان مفسر نشسته ام باید کارم این باشد که این روش و شیوه را از قرآن بیرون بکشم، **فرقناه لتقرأه علی الناس علی مکث**، با توجه به ظرفیت ویژه انسان با او دارم سخن می گویم بله یک وقتی بفرمایید ویژگی های انسان مشترک است و ویژگی های مختص، ما با ویژگی های مشترک کار داریم، شما به عنوان مفسر می گوید من وظیفه ام است که قرآن را از این منظر مطالعه کنم و ویژگی های مشترک را در بیاورم که زمان بردار نیست، و ویژگی های مختص را هم از قرآن بیرون بکشم بگم این ویژگی های مختص به من می گوید هر مردمی یک خصوصیت و چالش های مخصوص دارند آنها اینها چالش هاشان بود یاد بگیر اگر خواستی قیم مردم باشی نیازهای عصری را در نظر بگیر ولی مختصات نباید باعث شود بگوییم هیچ مشترکی بین انسان ها وجود ندارد، این چیزی است که به مطالعات روشی در قرآن آسیب زده است، خداوند برای اینکه انسان را برپا کند برنامه داشته است، این برنامه برپا سازی بخشی از راه محتوی و برخی از راه روش و این روش باید دیده میشد، **ذلک الدین القیم**،

آن وقت قرآن در این زمینه می فرماید: **ان هذا القرآن یهدی للتی هی اقوم**، یعنی کتاب های دیگر هم در این زمینه ها وارد شده است، این جا سوره اسرا است قبلش درباره تورات سخن گفته است وقتی به قرآن رسیده است می فرماید: در برپا سازی از این بهتر نمیشود در روش و محتوی هر آنچه برای انسان لازم بوده است قرآن بهترین را بیان کرده است

من بر اساس این مبنا کاری که خواهم کرد این است که محتوی و روش های برپا سازی را استفاده و استخراج کنم، مثلاً در آیه: الحمد لله الذی انزل علی عبده الكتاب و لم يجعل له عوجاً قیماً
لینذر بأساً شدیداً

این کتاب قیم است این کتاب با تمام ویژگی هایش قیم است، بی مهری هایی که برخی در روش قرآن مطرح می کنند، واقعا مسئولیتی است که باید پاسخ بدهند.

درباره تطبیق و نمونه اش هم باید مقداری سخن بگوییم

بسم الله الرحمن الرحيم

استاد بهجت پور جلسه ۱۲

اصول تفسیر تنزیلی^{۲۳}

در نوبت گذشته عرض شد، تفسیر همچنان که مبانی و پیش فرض دارد که اصول موضوعه ای هستند که بر اساسش تفسیر و رویکردها و سبک ها و اتجاهات تفسیری توجیه می شوند، همچنین باید گفت تفسیر دارای اصولی است یعنی الزاماتی دارد که باید با مبانی و هست ها ارتباط داشته باشد و از دل آنها بیرون بیاید.

بنا نداریم مبانی و اصول مشترک را بیان کنیم بلکه به جنبه هایی تفسیر تنزیلی را توضیح می دهد توجه می کنیم لذا تمرکز می کنیم بر روی اصولی که قادر خواهند بود ساختار و روش تفسیر تنزیلی را تا حدودی موجه کنند، کاری که در اینجا وارد خواهیم شد بیان چنین اصولی است

اصل اول: تربیت محوری

^{۲۳}. تفسیر تنزیلی ص ۱۳۳

تفسیر باید با رویکرد تربیت محور شکل بگیرد، امروزه می توانیم برای سبک های آموزشی مدل های گوناگونی را توضیح دهیم

الف: آموزش بر مدار آموزش

ب: آموزش بر مدار پژوهش

ج: آموزش بر مدار تربیت

آموزش ها وقتی گفته می شود تربیت مآل یا تربیت مدار یا تربیت محور است، البته هر یک از این ها هم معنای مخصوص خود را دارد، به ما می گوید در این آموزش به نحوی مسأله تربیت دیده میشود یا بناست به یک تربیتی ختم شود، زمینه یک تربیت را فراهم کند، آموزش تربیت محور بنابر این خواهد بود که اصل را به جای آموزش تربیت قرار دهد.

در مبانی تفسیر عرض کردیم قرآن هدفی را تعیین کرده است و آن هدف این است که انسان را از شقاوت به سعادت برساند و در این مسیر برنامه ای را طراحی کرده است که از یک نقطه شروع و به نقطه ای ختم میشود، نجات از شقاوت و رساندن به سعادت هر چند ایده نهایی است ولی ایستگاه های میانی و جزئی و مقدماتی می توان برایش فرض کرد.

آن بحثی که در مبانی داشتیم، الزامی را متوجه ما می کند و آن این است که وقتی وارد تفسیر قرآن می شوید باید نگاهتان به تفسیر نگاه تربیت محور باشد، چون این کتاب، کتاب تربیت و هدایت و تحول است، وقتی کتاب، کتاب تحول است باید به گونه ای این متن را بخوانید که گویا متن تحولی و هدایتی و تربیتی را می خوانید، اگر این گونه نباشد بین مقصود گوینده سخن و خوانش شما از این متن تفاوت ایجاد میشود، پس الزامی برای ما ایجاد می شود و آن الزام این است که باید قرآن را در محور تربیت مطالعه کنیم، تفسیر باید تفسیر تربیتی باشد، ما وقتی از هدایت سخن گفتیم توضیح دادیم که هدایت می تواند دو مدل باشد، هدایتی که ایصال الی المطلوب است و هدایتی که ارائه طریق است، قرآن هر چند بخشی از هدایت هاش از نوع نشان دادن راه و مسیر و قله هاست اما بخش قابل توجهی از آیات قرآن توجهش به این معناست که انسان را دستگیری کند و انسان را از نقطه ای به نقطه دیگر برساند و رانش و حرکتی اتفاق بیفتد.

برای نمونه و شاهی بر این نکته، حضرت علی علیه السلام می فرماید: (خدا پیامبر را هنگامی فرستاد که پیامبران حضور نداشتند و دوره که فترتی از انبیا داشتیم و امت ها در خواب غفلت بودند و رشته های دوستی و انسانیت از هم گسسته بود، پیامبر با نوری هدایت گری کرد که همه باید اطاعت کنند و آن نور قرآن کریم است)

تعبیر ها صرفا روی مسأله نادانی و جهالت و بی اطلاعی نیست، بحث روی مسائلی از قبیل از هم گسستگی رشته انسانیت رفته است، این تعبیر کاملا ایصال الی المطلوب و رساندن به نقطه کمالی مورد توجه بوده است،

وقتی می گوئیم کتابی تربیت است، معنایش این است که آموزش هم اگر باشد آموزش در یک توزیع و دسته بندی و تقسیتی قرار می گیرد که تربیت را توجیه کند.

ما بحمد لله بر اساس تلاش های گسترده ای که قرن ها مطالعات و اندیشمندان مسلمان صورت گرفته است تونسته ایم مجموعه معارف را به سه قسم تقسیم کنیم، (مباحث اخلاقی، عقایدی و افعالی) هر یک از این بحث ها هم خود یک نظام پیدا کرده است، وقتی توحید را بحث می کنید از واحد بودن خدا توحید ذات صفات افعال شروع می کنید، در نبوت نظم بسیار منطقی دارید و دانش را بسیار خوب تقسیم بندی کرده اند، نبوت عام نبوت خاص، ویژگی های نبی، ادله اثبات نبی، معجزات، و هم چنین در نبوت خاص.

همچنین در اخلاق که بر اساس ۴ صفت شکل می دهند و همه را ختم به حکمت و شجاعت و عدالت می کنند، خیلی منظم و عالی است. مثلا جامع السعاده و معراج السعاده را ببینید چه نظم خوبی بین صفات برقرار شده است، وقتی وارد فقه می شویم، بعد از قرن ها امروزه در رساله ها، مسائل فقهی هر باب، چه برسد به ابواب فقهی، نظم پیدا کرده است، و می دانیم بعد از این مسأله چه مسأله ای طرح شده است.

این بخش بسیار خوب است برای یک نظام آموزش مدار، یعنی اگر بخواهید مجموعه آموزش را سازمان دهید و به مخاطبین انتقال دهید راهی جز این راه نیست.

اما نکته این است که بین روش قرآنی و این توزیع و تقسیت و تنظیم روش ها در حوزه های دانشی تفاوت معنا داری هست، یعنی اگر شما الان سراغ توحید بروید، مثلا اصل وجود خدا و توحید ذات کجاست؟ اصلا چقدر از توحید ذات سخن گفته است؟ انقدر محدود است که بزرگی مثل علامه طباطبایی می فرماید: خداوند در قرآن از توحید ذات سخن نگفته و اثبات نکرده و دلیل نیاورده است، مباحث مربوط به توحید و نبوت توزیع شده است، هماهنگ با دانش نیست، خب این را چطور می توانیم توجیه کنیم؟ توجیهش قاعدتا این است که چون این کتاب،

کتاب تحول است، کتاب تحول بنا ندارد که یک سری آموزش متمرکز انجام دهد و بعد بگوید حالا بیاید وارد کار بشید، یا در دانشگاه ببرد یک مدرکی بدهد و بگوید شما مسلمان شدید حالا بیاید عمل کنید

در مقام تربیت وقتی به قرآن نگاه می کنیم می بینیم مدل کار قرآنی مدلی با مدل تربیت است و آموزش ها به حد و مقداری داده میشود که تربیت و مقدار تربیت را توجیه کند، مثل اینکه شما این جمع را بخواهید صفری به عتبات و عالیات ببرید، در اینجا مسئول اردو غیر از آقای قمر زاده عمل می کند که بیاید بنشیند و بگوید سر وقت بیایید و سر جای خود بنشینید و.. وقتی شما می خواهید سمت عتبات حرکت کنید مسئول اردوه توصیه های کلی می کند، مبنی بر این که ما مسیر سفرمان چه خواهد بود اول کجا و بعد کجا می رویم و بعد توصیه هایی در مورد حفظ نظافت و هماهنگ بودن زائران و رعایت آلودگی های صوتی می کند، چرا؟ چون بناست مثلا ۱۵ ساعت در کنار هم باشیم، باید دستوراتی بدهند که این مسافت را به خوبی طی کنیم، یک جایی اتراق می کنیم برای نماز لازم است راجع به پیدا کردن قبله روش هایی گفته شود، نمی آیند یک دوره احکام بگویند، فقط می گویند در این شرایط چگونه قبله را پیدا کنید.

قاعده کار این است، آموزش ها به قدری خواهد بود که یک تربیت در آن اتفاق بیفتد، قرآن دقیقا این گونه عمل کرده است، آموزش هایش تابعی است از تربیتش. باید ببینیم الان چه مقدار لازم داریم، چه در نگاه سوره ای و چه در نگاه چند سوره ای و چه در نگاه بخش ها، وقتی نگاه می کنید کاملا مطالب هماهنگ است با مقدار تربیتی که انتظار می رود و بر این اساس ما وقتی سراغ تفسیر می رویم باید مراقب باشیم که نگاهمان تخصص هایمان قرآن را از حالت یک متن تربیتی و هدایتی خارج نکند، این طور نباشد که وقتی تفسیر را دست می گیرید می بینید همه چیز یاد گرفتید غیر از تربیت، بلکه فقط لغت و ادبیات و اختلاف قرائت و چند معنایی و نکات بلاغی و کلامی مطرح میشود، همین، در حالی که این متن، متن تربیت است، جهت گیری و ترجمه ها باید کاملا متوجه به این جهت باشد، اگر من بخواهم این الفاظ و عبارات را با رویکرد تربیتی دنبال کنم و تربیت یک پدیده فرایندی است، یعنی از یک نقطه شروع و به نقطه ای ختم می شود، یکی از الزامات این مطالعه که روشی است این است که باید سیر ترتیب نزولیش را رعایت کنم و ببینم و تلاش کنم ببینم این پدیده تحول و تربیت چه عام و چه عنصریش، چگونه در سیر نزول پیش رفته است؟

شاهدی بر تربیتی بودن قرآن و پیام های قرآن و این که این ها تعاقب دارند، و یکی کمک می کند تا زمینه برای مسأله تربیتی دیگر و عنصر تربیت دیگر فراهم شود در قرآن کم نیست، یکی دو نمونه عرض می کنم

مثال اول: ابراهیم آیه ۵ و ذکرهم بایام الله، ای موسی مردم را به ایام الله متذکر شو، بلاخره مردم فراموشی می کنند، جاهایی خدا بروز و ظهور کرده و گرهی از زندگیشان باز کرده است و بنی اسرائیل هم که زیاد مشمول این عنایت بودند، و این ها را خدا نجات داد، لذا خداوند به موسی می فرماید مردم را به ایام الله متذکر شو، در ادامه می فرماید: ان فی ذلک لآیات لکل صبار شکور، برای آدم هایی که به مقام صبر فراوان و شکر فراوان رسیده اند، می توانست آیه این گونه باشد: ان فی ذلک لآیات لبنی اسرائیل، همه بنی اسرائیل می توانند از این پند بگیرند، اما فرمود لکل صبار شکور، یعنی تا مردم به این مرحله از صبر و سپاس گزاری نرسیده باشند از دل این آیات و ایام الله به خدا و بندگی خدا و خضوع در برابر خدا نخواهند رسید، این تذکر بر همه تأثیر نخواهد داشت، بلکه بر کسانی که پیش از این به مقام صبر و شکر رسیده باشند موثر است، پس باید ابتدا مردم را به مقام صبوری و شکوری رسانده باشیم تا وقتی تذکر ایام الله می دهیم در آنها موثر باشد، پس یک تذکر معطوف به یک تربیت و رشد و بلوغ تربیتی است که اگر نباشد این زحمتان هم به جایی نخواهد رسید،

مثال دوم: در سوره اعلی آیه ده می فرماید: سیدکر من یخشی، پیامبر مردم را به وسیله آیات متذکر شو، البته همه مردم از این آیات متذکر نمی شوند بلکه باید قبلش مردم به خشیت رسیده باشند، یعنی ربوبیت الهی را درک کرده باشد و عظمت الهی در دل او افتاده باشد، در این صورت تذکر مفید در این زمینه موثر است، چون خشیت درک ربوبیت خداست و درک این ربوبیت به عنوان مسأله ای که سراسر وجود را گرفته باشد، و الا اگر کسی به این مرحله نرسد تذکر پذیری در او اتفاق نمی افتد، قرآن می خواهد مردم تذکر پذیر باشند و صرف گفتن کفایت نمی کند، بلکه باید برنامه ریزی کرده باشی که مردم به این مرحله رسیده باشند

مثال سوم: الله نزل احسن الحدیث کتابا متشابها مثنائی، تقشعر منه جلود الذین یخشون ربهم، چه کسانی از این آیات متأثر می شوند؟ کسانی که گام قبلی در حوزه تربیت قدری بالا آمده باشند و به خشیت رب رسیده باشند، و الا این آیات پوستشان را جمع نمی کند، یعنی انسان خود را جمع نمی کند. لذا ملاحظه می کنید بسیاری مردم قرآن و سوره را می خوانند و چنین احساسی به آنها دست نمی دهد، ملاحظه کردید در مراسم های قدر شخص ابو حمزه می خواند و حرف های خیلی بلند اخلاقی می خواند ولی در عین حال می خندد و از کنارش رد می شود و بلند میشود و تأثیر لازم را ندارد چون در آن فضا نیست، گاهی جمعی دور هم جمع می شوند، سخنانی با هم در میان می گذارند و جمع آماده میشود که هر نکته ای اشک ها را جاری می کند خیلی طبیعی است

خداوند هم می فرماید برای بهره گیری از آیات فضایی لازم است که باید قبلش فراهم شده باشد، پس تربیت فرایند است که از نقطه ای شروع و به نقطه ای ختم می شود و بر اساس همین نگاه فرایندی شروع کنم به مطالعه قرآن

مثال چهارم: و لا تهنوا و لا تحزنوا و انتم الاعلون ان کنتم مومنین، باید آن حس ایمان شکل گرفته باشد و از این دست زیاد هستند که شما در سیر ملاحظه می کنید که قرآن دائما مسأله تربیت را به مثابه یک فرایند دیده است و آموزش ها و بحث ها کاملا برای این است که افراد را در مقامات تربیتی آموزش هایی می دهد و بالاتر می برد،

مثال پنجم: تلک آیات القرآن الحکیم هدی و رحمت للمحسنین، یعنی وقتی فرد به مقام محسنین رسید، این سوره به دردش می خورد، مثل سوره لقمان، محسنین کیا هستند؟ الذین یقیمون الصلوات و یوتون الزکات و بلاخره هم یوقنون یعنی اهل اقامه نماز و پرداخت صدقه هستند وقتی به این جا رسید، آن وقت بیاید و سوره لقمان را بخواند، این سوره لقمان برای این هاست، انسان اهل اقامه نماز و پرداخت صدقه و ایمان به آخرت شد، وقتی به این بلوغ می رسد این سوره را نازل می کند،

مثال ششم: سوره بقره: ذلک الکتاب لا ریب فیه هدی للمتقین: متقین از کجا پدید آمده اند؟ قبلش زحمتی کشیده شده و متقینی با یک سری شاخص ها و بینش ها شکل گرفته که این سوره برای آن هاست، ذلک الکتاب را بفرمایید: ذلک السوره این سوره برای کسانی است که شش خصوصیت را در خود جمع کرده باشد، اگر کسی این شش خصلت را جمع نکرده باشد سوره بقره با آنها کار ندارد، این گونه باید قرآن را بفهمیم

پس اصل اول توجه به این نکته است که تفسیر باید با رویکرد تربیتی باشد، چون آموزش های قرآن، آموزش های تربیت مدار هستند

اصل دوم: توجه به تدریجی بودن نزول قرآن (نیاز تربیت به تدریج)^{۲۴}

ما ضرورت دارد قرآن را به مثابه متنی که دارای فرایندی تدریجی است مطالعه کنیم، مفسرین محترم وقتی قرآن را تفسیر می کنند، می توانند این متن را دو نوع برخورد کنند، یک وقت بررسی می کنند و نگاهشان به این متن این است که یک کتاب تدوین شده با ۱۱۴ سوره است و برایش فرقی نمی کند و همه را یک متن می بیند، این یک مدل تفسیر که تقریبا قریب به اتفاق تفاسیر با این نگاه سراغ قرآن می آیند، تفاسیری که الان بسیار به آنها

^{۲۴}. تفسیر تنزیلی ص ۱۳۷

افتخار می کنیم، چون این متن به گونه ای است که هر گونه ای سراغش بیایی، می توانی از آن پیام بگیری، من وقتی این قرآن را با کلانش می بینم بدون توجه به تدریجی بودن نزول، می گویم هر کجاش را بگیرم مطلب گیرم می آید، درست هم هست

اما وقتی شما می گوئید که قرآن کتابی است که در اختیار پیامبر قرار گرفته تا مردم را از شقاوت و تاریکی خارج کند و به نور و صراط مستقیم هدایت کند، کتاب انزلناه الیک لتخرج الناس من الظلمات الی النور، پیامبر این متن را در اختیار شما گذاشتم تا مردم را از ظلمت خارج کنی، پیامبر به مدد این کتاب این کار را انجام می دهد، این کتاب را که می بینم مطالب ارزشمند دارد، اما اگر بخواهم مطالب دقیق تر داشته باشم باید بفهمم و درک کرده باشم که این مصحف نزولش تدریجی است و ۲۳ سال یا ۲۰ سال نزول آن طول کشیده و ناظر به تغییر مردم بوده است، من باید ببینم این کتاب به مثابه متن تدریجی التکمیل، چگونه این مسیر را برای من توضیح می دهد، بنا بر این ما لازم هست که به حساسیت هایی که خود خدا در مسأله نزول تدریجی داشته ما هم توجه کنیم، چرا خداوند می فرماید: و قرآنا فرقناه لتقرأه علی الناس علی مکث، این را به تدریج نازل کردم که با درنگ بخوانی، عجیب است که با توضیحاتی که بزرگان ما زیل همین آیه بیان فرموده اند، آقایان بیان می کنند: چون درونی سازی زمان بر است اول باید یک مرحله آموزش و بعد درونی سازی، وقتی یک مرحله از تربیت فراهم شد، باز دوباره یک مرحله آموزش دوم و باز آماده سازی برای درونی سازی و همین طور جلو می رود تا به کمال برسد، حرف بسیار درستی است، حالا بزرگانی مثل آیت الله مکارم شیرازی مثالی میزنند: مثل اینکه شما در کلاس درسی بخواهید همه دانش های مربوط به این درس را در یک سال و یک جا به مخاطب بدهید، اصلا نمی شود و هلاک میشود، می فرماید: اگر آیات همه باهم نازل می شد چه اتفاقی می افتاد، همه باید به همه دستورات عمل می کردند، و نمی توانستند، چون ظرفیتش را نداشتند نابودشان می کرد، روایت ورود به اسلام و خروج از همان راه، از امام صادق در اصول کافی نقل شده که: تازه مسلمانی آمد و مسیحی بود و رفیقش زحمت کشید و او را معتقد به اسلام کرد و بعد تا به خانه رفت، رفت سراغش و گفت بیا وقت جماعت ظهر است، بلند شد رفت مسجد، می خواست بلند شود، گفت کجا آقا؟ شما تازه مسلمان شدی باید الان توبه و استغفار کنی و تسبیحات بگو، خواست برود گفت الان وقت نماز عصر می شود، تا غروب نگهداشت و رفت برای نماز مغرب آورد و همین طور نگهداشت، فردا که رفت در زد، در را باز نکرد و گفت دین شما یک نفر بیکار می خواهد، بعد امام صادق می فرماید: از همان دری که ایمان آورد، از همان در هم بیرون رفت.

قرآنی که بنا بود با درنگ بر مردم قرائت شود، و با این درنگ خوانی، مردم را تربیت کند، باید درنگ فهمی را هم داشته باشیم، نمی شود بگویی مردم با درنگ بخوانید و بی درنگ عمل کنید، به همان نحوی که آیات به تدریج نازل شده است باید قرآن را میدیدیم.

و این به نظرم نکته ای است که آیت الله معرفت در بحث نسخ مشروط بیان کرده بودند، نسخ مشروط یعنی آیات هیچ گاه از کار به طور دائم نمی افتد، آیات ناسخ و آیات منسوخ، یعنی آیات منسوخ هیچ گاه به طور کامل از کار نمی افتد و حذف نمی شوند، نسخ مشروط می گوید خدای متعال شرایط را برای یک مرحله که مردم هنوز ظرفیت هایشان از نظر تربیتی و تحمیلی فراهم نیست، آیاتی را نازل می کند و قوانینی را مقرر می کند بعد وقتی شرایط عوض شد، آیات دسته دوم را که ناسخ است برای ما می آورد، می فرماید: چرا این آیات در قرآن مانده است، به جهت این که اگر شرایط جامعه به شرایط اول برگشت، شما شرایط آیات منسوخ را بالفعل کنید و مورد توجه قرار دهید، این نسخ مشروط است و حرف بسیار منطقی است.

می خواهم عرض کنم ما اشکالی در مطالعات تفسیری پیدا کردیم و آن اینکه قرآن را به عنوان مجموعه یک جایی بررسی می شود، حالا چه آسیب هایی متوجه ما میشود؟ به تدریجی بودن قرآن توجه نکردند و قواعدی هم برای فهم نزول تدریجی قرآن بیان نکرده اند، رابطه عناصر مفاهیم دینی از منظر تدریج نزول بررسی نمیشود، این ها در سیر نزول به نحو خاصی آمده است ولی از این منظر بررسی نمی شود، یا مثلاً مکی و مدنی مطرح می شود ولی کاملاً در حاشیه و مقدمه و در ضمن تفسیر است و در مدار کار مفسر نیست، یعنی گویا پیوست های فرهنگی جدی گرفته نمی شود، به حکمت توزیع مطالب مرتبط با یک معرفت یا الزام در مدت ۲۳ سال توجه نمیشود، مثلاً هدایت چرا این طور تقسیم و تقسیط میشود؟ از این منظر قرآن را مورد مطالعه قرار نمی دهیم، به حکمت تقدم و تأخر ها توجه نمیشود، مثلاً چرا واژه فرقان از سوره ۴۲ شروع می شود؟ یا مثلاً چرا کتاب از سوره کذا شروع میشود؟ چرا واژه ذکر درباره قرآن از ابتدا مطرح میشود؟ چرا در ابتدا الحدیث مطرح میشود؟

اما چون ما مطالعاتمان پیرامون تدریجی بودن این متن نیست، یعنی گویا متنی مطالعه می کنیم که تدریجی نیست، بخش زیادی از این مرادها از دستان خارج شده است، لذا لازم است بر اساس مطالبی که در مبانی عرض شد، مفسر این متن را به مثابه متنی که به تدریج فراهم آمده است مطالعه کند، این، بخش زیادی از نگاه های تفسیری مفسر را در قواعد و حل مسائل تفسیری اصلاح می کند.

بسم الله الرحمن الرحيم

استاد بهجت پور جلسه ۱۳

اصول تفسیر تنزیلی

بحث در اصول تفسیر بود اصولی که هماهنگ با تفسیر تنزیلی هست که دو تا از اصول رو مطرح کردیم، از این جلسه وارد اصل سوم می شویم

۳. عدم الزام به نفی توقیفیت ترتیب سور مصحف رسمی است، گاهی تصور می رود که هر که می خواهد از قرآن چیزی بفهمد بیت الغزلش نفی ترتیب مصحف فعلی است، به نظر ما این نگاه درستی نیست، به نظر نیازی نیست کسانی که برای فهم قرآن از زاویه های مختلف به قرآن نگاه می کنند نظام فعلی قرآن را زیر سوال ببرند، تفسیر ترتیبی یا موضوعی سوالاتی دارند که از این جهت قرآن را مطالعه می کنند که گاهی سیاق ها را به هم میریزند یا ترتیب نزول سوره ها را در نظر بگیرند، ما نباید تفسیر تنزیلی را در مقابل مصحف فعلی قرار داریم، چون برداشت و سوالی داریم که موجب شده ترتیب نزول سوره ها را تعقیب کنیم

سوال:

آیا وقتی ما از دستاوردها بحث می کنیم می خواهیم بگوییم حجت است؟ و برنامه های فرهنگی را سامان دهیم، این جاست که ترتیب مصحفی مطرح است، اگر ترتیب مصحف رسمی توقیفی

باشد و مفادش این باشد که آنچه حجت است ترتیب فعلی مصحف است در این صورت دستاوردهای تفسیر تنزیلی زیر سوال می رود، مثلا شاید خداوند متعال بگوید ترتیب نزول سوره ها مربوط به مردم زمان رسول خداست ولی برای شما ترتیب مصحف فعلی ملاک است، از این رو باید توقیفیت مصحف فعلی بحث شود، و اگر توقیفی است چگونه می خواهیم اطلاعات ترتیب نزول را مورد توجه قرار دهیم، بسیاری از کسانی که در ذهنشان انتقاد و سوالی مطرح است از این منظر وارد شده اند.

جواب:

این ترتیب نمی تواند توقیفی باشد و اگر هم توقیفی باشد بنا بر این نبوده که گذشته را ابطال کند زیرا ویژگی که برای این ترتیب گفته شده است ویژگی معرفتی و محتوایی نیست، بلکه ویژگی ساختاری سوره هاست، سوره های طولانی، متوسط و کوچک، پس اگر بتوانیم در هر نقطه ای مسأله ترتیب سوره ها را در مصحف حل کنیم باز می توانیم دستاورد های ترتیب نزول را حجت بدانیم. در عهد پیامبر جمع قرآن مسأله رایجی بوده است، این گونه نبوده که رسول خدا در جمع قرآن کوتاهی کرده باشد، در تفسیر تنزیلی این بحث را مطرح کرده ایم. در زمان پیامبر قطعا کتابت قرآن رواج داشته است و هم در مکه و هم در مدینه بر آن تأکید شده است.

کتابت قرآن در مکه

۱. مثلا در مورد ایمان خلیفه دوم گفته شده وقتی می خواست همشیره خود را تنبیه کند که چرا مسلمان شده است، او بخشی از قرآن را که در نوشته ای بود به ایشان نشان داد و گفت این را برایم بخوان، وقتی خواند دلش نرم شد و مسلمان شد، اهل سنت این را در منابع تاریخی آورده اند، این نشان دهنده این است که در مکه هم قرآن نوشته میشود
۲. همچنین وقتی مشرکین می خواستند پیامبر را آزاد دهند می گفتند این ها اساطیری است که اکتبها فهی تملا علیه، این ها را می نویسد و برایش املا میشود،

۳. مسأله کتاب قرآن به گونه ای بوده که خداوند متعال در گفتار با مشرکان انتظاری را تولید کرده که این متن گویا باید نوشته میشد: ام عندهم الکتاب، آنجا که در سوره قلم دلایلی را مطرح می کند که این ها خیال می کنند وضعشان با مومنین یکی است، ام لکن کتاب فیه تدرسون، دارید درس می گیرید و می خوانید، از همان دومین سوره این که باید کتاب آسمانی نوشته شده باشد مطرح شده است

لذا کتابت را پیامبر در مکه هم تعقیب می کرده اند، شرق شناسان که گفته اند کتابت از مدینه شروع شده است، آقای رامیار در تاریخ قرآن ۲۰ نفر را مطرح می کنند که در مکه قرآن را کتابت می کرده اند، اولین نفر حضرت امیر بوده که اولین مسلمان است و همراه پیامبر کتابت می کرده است.

کتابت قرآن در مدینه

۱. در مدینه هم انقدر این مسأله رواج داشته که زید ابن ثابت می گوید: کار ما استنساخ بود، نوشته ها را بین منبر و محراب قرار می دادند مردم می آمدند و نسخه نویسی می کردند و ما برایشان می نوشتند حاکم نیشابوری در مستدرک این را آورده است،

۲. در منابع اهل سنت روایات قابل توجهی هست که در این روایات کاملاً معلوم است که مسأله کتابت قرآن مورد توجه بوده است، مثلاً در مجمع الزوائد جلد اول ص ۶۷ از رسول خدا وارد شده است که هفت چیز هست که در قبر به او میرسد: یکیش مصحفی است که به ارث بگذارد این نشان می دهد که مسأله کتابت مورد توجه بوده است،

۳. ابن عمر می گفت رسول الله از بردن مصحف به مناطق کفار نهی کرده است

این که گفته اند بعد از دوره پیامبر کتابت مطرح شده است درست نیست، این که قرآن در سینه ها و استخوان ها بوده و بعد از رسول الله مصحف شکل گرفته درست نیست،

۴. حضرت رسول خواندن قرآن از روی مصحف دو هزار درجه و از روی حفظ هزار درجه پاداش دارد.

۵. نسائی با سندی صحیح از عبدالله ابن عمر نقل می کند که قرآن را جمع کردم و هر شب آن را می خواندم، این مطلب به پیامبر رسید حضرت فرمود آن را هر ماه بخوان

۶. حتی در تاریخ داریم که گروهی از زنان هم جزو کاتبان وحی بوده اند، انقدر رواج داشته است، ابن سعد در طبقاتش از فضل ابن دکین و از ولید ابن عبد الله ابن جمیع از جده اش ورقه دختر عبدالله ابن حارث ام ورقه را این گونه معرفی می کرد: هر زمان پیامبر او را ملاقات می کرد وی را به نام شهیده می خواند و او قرآن را جمع کرده بود، و بعد راوی می گوید این خانم از کاتبان وحی بوده است، همچنین از حفصه و عایشه داریم که درباره شان عمر بن رافع که غلام عمر ابن خطاب است می گوید من در عهد زنان پیامبر قرآن را می نوشتم حفصه از من خواست برایم قرآن بنویس وقتی به این آیه رسیدی به من خبر بده تا بگویم این آیه را چگونه که از پیامبر شنیده ام بنویسی، من نیز او را آگاه کردم تا رسیدم به حافظوا علی الصلوات و الصلاه الوسطی که حفصه گفت بنویس صلوات العصر،

جمع قرآن در زمان رسول خدا

ابن عساکر و طبرانی از شعبی نقل کرده اند که در عهد رسول الله ۶ نفر از انصار قرآن را جمع کرده بودند: ۱. ابی ابن کعب ۲. زید ابن ثابت ۳. معاذ ابن جبل ۴. ابوالدردا ۵. سعد ابن عبید ۶. ابو زید که این ها جامع همه قرآن بوده اند، و مجمع ابن جاریه نیز جز دو سوره همه سوره ها را جمع آوری کرده بود.

سوال به ذهن می رسد که اگر در آن زمان قرآن جمع شده است پس باید توقیفی باشد، برای ما که پذیرفته ایم در زمان رسول الله قرآن جمع آوری شده بود باید بدانیم که به چه شکل قرآن جمع آوری شده بود.

برخی گفته اند مراد از جمع قرآن:

۱. جمع در سینه ها یعنی حفظ

۲. جمع در نوشته یعنی کتابت

۳. جمع مردم بر قرائت واحد

و گفته اند در زمان پیامبر جمع مردم بر حفظ در سینه ها بوده است، دروه ابوبکر جمع در کتابت شد یعنی همه مصاحف پراکنده رو یکجا کردند، دوره عثمان بر قرائت واحد شد، این ها مطالبی بود که گفته شده است.

توجه شود در روایاتی که جامعین قرآن در زمان رسول خدا را به صورت کامل جمع کرده اند شش نفر گفته اند، این همه پیامبر زحمت کشید فقط شش نفر، عجب بعد پیامبر بعد از یکسال چه همتی این خلفا داشتند که در جنگ با مسیلمه کذاب ۱۲۰۰ نفر مسلمان کشته شد که حداقل ۷۰ حافظ کل قرآن تا ۴۰۰ نفر حافظ کل قرآن بودند که شهید شدند، می شود پذیرفت؟ در زمان پیامبر ۶ نفر حافظ باشند، یکسال بعد ۷۰ تا ۴۰۰ نفر در یک جنگ از بین رفت، ما سر این تاریخ را نمی فهمیم، در حالی که کار پیامبر تلاوت قرآن بود، يتلو عليهم آیاته، زربن حبیش از عبد الله ابن مسعود نقل می کند که پیامبر ۵ آیه را به ما یاد می داد، خوب به حافظه ما می سپرد و پیگیری می کرد که دقیق حفظ کنند کار پیامبر اقراء بود «سنقرئک فلا تنسی» کاری می کنم که بر مردم بخوانی، یکی از وظایف پیامبر اقرا بود. مگر می شود در کل دوره پیامبر ۶ نفر حافظ باشد،

از طرفی هیچ مطلبی درباره این که بعد از پیامبر به صورت گسترده و با یک موجی شروع شود نداریم

نکته دیگر: گفته شده مصاحف صحابه بعد از جمع ابوبکر شروع شده است این هم از بازی های تاریخ است، پیامبر همچنان که تلاوت قرآن را یاد می داد، تعلیم کتاب و حکمت می فرمودند هو الذی بعث... و يعلمهم الکتاب و الحکمه» و این تعلیمات نوشته میشد، معنی ندارد که کسی بگوید ۲۳ پیامبر نوشتند و یک سال بعد از جمع ابوبکر تازه نگارش مصحف را شروع کرده باشند، خیر

صحابه در زمان رسول الله در خدمت رسول خدا بودند و ثبت می کردند و هر کسی مصحف شخصی داشت بله مصحف رسمی نداشت.

فراوان در همین زمینه مطالبی اهل سنت از رسول خدا نقل کرده اند که لاتکتبوا عنی غیر القرآن، از من جز قرآن ننویسید پس حتما افرادی بوده اند که می خواستند هم قرآن را بنویسند و هم حدیث را بنویسند، شما می فرمایید حضرت چون موجب اختلاف میشود تمایلی نداشت (هر چند ما این را نمی فهمیم) پس باید خیلی ها باید قرآن را نوشته باشند.

ما وقتی می گوئیم این ها مصحف نگاری کرده اند، این نیست که این مصحف کامل است چون مصحف خودش یک جریان تاریخی و تدریجی است، و احتیاج به زمان داشته است

اختلاف اهل سنت و شیعه در تدوین قرآن است نه نگارش قرآن، نگارش یعنی سوره ها مکتوب شده و در کنار هم قرار گرفته است، ولی تدوین یعنی نزول قرآن تمام شده و بین الدفتین قرار گرفته است، اختلاف که بین محققان شیعه هست در نگارش نیست بلکه در تدوین است، همه اتفاق نظر دارند که قرآن نگارش شده است اختلاف در تدوین است، کسی نگوید پیامبر قضیه را به امت واگذار کرده بود، کسی نگوید صحابه مصاحف کامل نداشتند، چرا داشته اند ولی شخصی بوده نه رسمی، مثل درس خارج یکبار شما می نویسی، یکبار خود استاد درس را تدوین می کند و اصلاحاتی انجام می دهد و بیرون می دهد این تدوین مورد بحث در قرآن است، لذا مصاحف متعددی وجود داشته است

آنچه بحث است این است که آیا مصحف تدوین شده یا نه؟ مصحف مدون چه ویژگی داشته است پیامبر ۲۳ سال قرآن بر ایشان نازل شده و نسبت به امر قرآن هم جدی بوده است، قاعدتا مقداری که برایشان مقدور بوده است انجام داده، مثلا کلمات را در آیات بگذارد، آیات را در سوره ها بچیند، یعنی سوره باید قطعا در زمان پیامبر تمام شده باشد، این بخشی از تدوین است که صورت گرفته

است، این که بفرماید بنویسید و نسخه ای پیش خودشان نگه میداشتند این هم حتما انجام شده است.

آخرین اتفاق چیدن سوره ها در کنار هم به ترتیب خاص و بین الدفتین قرار دادن چگونه بوده است؟ معمایی که هست در این جاست، ما یک مورد اختلاف در چینش آیات در سوره ها به ثبت نرسیده است، یعنی تدوین آیات در سوره ها تمام شده بود و توقیفی بود. لذا در گزارشی که از مصاحف صحابه هست هیچ اختلافی در ترتیب آیات نیست.

اما این که سوره ها در کنار هم در بین الدفتین قرار بگیرد معماست، چون وظیفه تدوین را بر عهده حضرت علی علیه السلام گذاشته اند، حضرت فرمود قرآن در پشت سر خوابگاه من است در صحیفه ها، آن ها را بگیرید و تدوینش کنید نگذارید قرآن ضایع شود چنانچه قرآن را ضایع کردند، حضرت علی در پارچه ای زرد پیچید و بر آن مهر نهاد و به خانه برد و فرمود عبا بر دوش نگیرم تا آنکه این کار را انجام دهم^{۲۵} پس مسئولیت اصلی متوجه حضرت امیر شده است

معما این جاست که گزارشی که از مصحف حضرت امیر است بر اساس ترتیب نزول است، گزارشی که از صحابه مثل ابن مسعود و ابی ابن کعب نقل شده، از طولانی به متوسط و کوتاه است این را چگونه حل کنیم؟

تاریخ را خوب ببینیم و دنبال راه حل باشیم، گزارشی که از مصاحف هم نوا نقل شده است اگر این ها ترتیبش یکی بود مشکلی نبود اما جدول را ملاحظه کنید، مصاحفی که از صحابه نقل شده است ترتیب سوره ها در آن ها متفاوت است

اگر توفیقی بود نباید چنین اتفاقی را مشاهده می کردیم نباید شک می کردیم که مصحف حضرت امیر بر اساس ترتیب نزول بوده است یا خیر؟

بنا بر این دل محقق، خیال محقق آرام نیست که بگوید من با ترتیب توقیفی مواجه هستم که این ترتیب توقیفی من را در دستاوردهای تفسیر تنزیلی دچار تزلزل می کند.

بسم الله الرحمن الرحيم

استاد بهجت پور جلسه ۱۴

اصل سوم را مطرح کردیم که هیچ مفسری نباید با مصحف فعلی مخالفت کند، ادب اسلامی در این است هر چند توقیفی نباشد، بله اگر توقیفی باشد با یک چالشی مواجه هستیم، این دستاوردی که در سیر نزول مطرح می کنیم منوط به این است که ترتیب دوم به معنی ابطال ترتیب اول نباشد.

بارها این را عرض کردیم که آرزو می کنیم، بعد از اینکه ترتیب نزول را کارکردیم آیا می توانیم در ترتیب مصحف یک نظام واره بیرون بیاوریم و نظمی در مضامین و محتوی بیرون بیاوریم و مفهوم این سخن این است که قرآن را ما همچون جدول ضرب می بینیم که ستون های افقی و عمودی معنا دار است شما به ترتیب نزول ببینید یک معنا می گیرید و به ترتیب مصحف نگاه کنید یک معنا بگیرید، چه اشکالی دارد؟ چالش ما با ترتیب مصحف وقتی است که از مفاد روایات یا تصمیمات و ابلاغ ها بر بیاد که ترتیب دوم حجت است و ترتیب اول حجت نیست، در حالی که چنین بیانی وجود ندارد.

فرض ما این است که:

اولا: نباید به ترتیب مصحف فعلی دست زد

ثانیا: دستاوردهای ترتیب نزولی منافاتی با چینش فعلی سوره ها ندارد

ثالثا: اگر هم منافاتی داشته باشد در صورتی است که ترتیب مصحف توقیفی باشد، و این توقیف نه به این معنا که هر دو ترتیب حجت و مشروع باشد بلکه به این معنا باشد که اگر ترتیب دوم آمد ترتیب اول نه حجت دارد و نه مشروعیتی و این ادعا ثابت نخواهد شد.

شروع کردیم در نوبت گذشته مسأله را بررسی کردن، ترتیب چینش سوره ها چگونه است؟ آیا این ترتیب معنایش این است که توقیفی است؟ کار را بر خودمان سخت کردیم و گفتیم قرآن به وفور در زمان رسول خدا نگاشته شده، حتی نگاشته شدن از طرف پیامبر را ثابت می دانیم و بالاتر معتقدیم آیات را حتما پیامبر در زمان خودشان در سوره ها قرار داده اند. اگر گزارشی که ما از تدوین مصحف رسمی داریم این باشد که بر اساس ترتیب مصحف رسمی است سوال ما زنده میشود نسبت بین دو توقیفیت و توقیف اول و توقیف دوم چیست؟

مصحف صحابه:

بررسی کردیم مصاحف همونا را، گفتیم وقتی در مصاحف همونا سوره ها را بررسی می کنیم می بینیم که ترتیب سوره ها توقیفیتی ندارد و همه بر ترتیب سوره ها توافق نکرده اند، اگر توقیفی از رسول خدا بود صحابه در ترتیب سوره ها اختلاف نمی کردند،

به هر دلیل صحابه از فرمایشات حضرت رسول برداشت کرده اند که سوره ها بر اساس بلندی و کوتاهی تقسیم شود و ترتیب بندی به خود صحابه واگذار شده است، اگر این باشد معنایش این است که پیامبر اصرار خواصی نکرده است، پس ترتیب توقیفی معنا داری که منافات داشته باشد با ترتیب توقیفی نازل شده باشد وجود ندارد، همین هم برای ما خوب است.

وقتی سوره ها را به دسته های طولانی و متوسط و مفصلات تقسیم می کنند یعنی از نظر کسانی که این تقسیم را در نظر داشته اند حجم ملاک بوده نه محتوی، این به ما این اطمینان را می دهد که منتظر یک نظم منطقی معنا دار در این ترتیب رسمی نباشید و پیام و دریافتی که شما از نزول حکیمانه داشته اید مخالفتی با آن نمی شود. این در مصاحف صحابه

مصحف حضرت امیر المومنین علیه السلام

سوال: اگر اصرار کردیم که این ترتیب، ترتیبی است که باید بر اساس نزول می بود، آیا این سوال پیش نمی آید که این همه مصاحفی که صحابه متفرق نوشته اند چرا با مصحف ترتیب نزولی مخالفت کرده اند؟

جواب: پیامبر در این زمینه سکوت کرده اند، به چند دلیل می شود این مسأله را حل کرد

(۱) خواسته اند صبر کنند تا زمان بیان این حقیقت برسد، یعنی زمان تدوین قرآن، وقتی نوبت تدوین رسید به حضرت امیر دستور داد که قرآن را جمع کن، و حضرت بر اساس ترتیب نزول جمع و تدوین کرد، پیامبر بیان نکرد به جهت این که سیر طبیعی نزول سوره ها اتفاق افتاده است و بیانی بعد از سیر طبیعی لازم نیست، آیا لازم بود بفرماید این آیه در سوره اسرا مثلاً آیه ۱۰ هست؟ خیر چون معلوم بود.

(۲) شاید پیامبر خواستند بفرمایند که مسأله مهمی نیست، اما ما باید بپذیریم یکی از اتفاقاتی که در تاریخ قرآن اتفاق افتاد، این بود که اهل سنت نسبت به نوشته های پیش پیامبر حساسیت نشان نمی دهند، میگویند زید ابن ثابت قرآن را از جمع پراکنده گردآوری کرد،

این سوال هست که پیامبر قریب به ۴۰ نفر کاتب وحی داشته این کاتبان چه می کردند، اگر این کاتبان نوشته اند و پیش پیامبر گذاشته اند سوال نمی شود که تکلیف آن یک نسخه چه میشود سوالی است که باید جواب داده شود، چه اتفاقی افتاده است؟ شیعه به این جواب داده است

از اهل سنت هم در دو جای سیوطی این را مطرح کرده است: حارث محاسبی متوفی ۲۴۳ در کتاب فهم السنن مطلبی دارد می گوید: نوشتن قرآن چیز جدیدی نبود، زیرا پیامبر به طور مستمر به انجام آن دستور می داد، لکن این نوشته ها در رقعہ ها و استخوان های حیوانات پراکنده بود به همین جهت ابوبکر دستور داد همه را جمع کرده، و به رشته تحریر در آورند، آن کار به منزله برگ هایی بود که در منزل رسول خدا بود و قرآن در آن پراکنده بود آنگاه جمع کننده ای (مراد حضرت امیر است ولی جرأت نمی کنند که بگویند این ها از لطائف تاریخ است ولی به جهت سنگینی فضا نمی گفتند) آنها را جمع کرد و با نخي آن ها را به هم پیوست تا چیزی از آن ضایع نشود. این همان روایت امام صادق علیه السلام درباره جمع آوری حضرت امیر نیست؟

آنها بنا نداشتند تاریخ را تحریف کنند ولی جرأت هم نداشتند به صراحت بگویند، توضیح داده اند که گرد آوری قرآن توسط حضرت علی، از روی نوشته های خانه پیامبر بوده است، ما باید بنشینیم و روی مصحف حضرت امیر متمرکز بشویم، می خواهیم این معما را حل کنیم، که چرا مصاحف صحابه اختلاف دارد، ولی می خواهیم بدانیم بلاخره نوشته پیش پیامبر کجا رفت؟ می گوییم دست حضرت علی علیه السلام، امام صادق فرمود و کسی از اهل سنت در اتقان سیوطی هم اشاره به آن توجه داد.

حالا باید دید تدوین نهایی چه ویژگی داشته است؟ اگر ما این سوال را جواب دادیم بخشی از این نگرانی رفع خواهد شد، نگرانی ما این است که به یک توقیفی که مانع حجیت برداشت فعلی ما یعنی ترتیب نزول هست نشویم، و الا هیچ مخالفتی با مصحف رسمی نداریم.

قبل از گزارش محصف امیر به یک نکته اشاره کنیم، برخی گفته اند آیات ۱۶ تا ۱۹ سوره قیامت ثابت می کند که جمع قرآن به شکل فعلی به دستور پیامبر بوده است، یعنی برای توقیفیت به این استناد کرده اند، «ان علینا جمعه و قرآنه فإذا قرأناه فالتبع قرآنه».

جمع قرآن یعنی ۱. کلمات را در آیات ۲. آیات را در سیاق ۳. سیاق را در سوره بگذاری ۴. بزرگانی علامه عسگری مورد چهارمی اضافه کرده جمع سوره ها در مصحف، جمع همه مراتب را شامل است، در حالی که این جمع، جمع همراه با قرائت و قبل از قرائت است و جمعی که شما می گوید بعد از قرائت است، بعد از قرائت جمع تدوین است، جمع قبل از تلاوت که جمع تدوین نیست، ان علینا جمعه و قرآنه: یعنی جمعی که زمینه را برای قرائت آماده کند نه جمعی که بعد از آن است. پیامبر بعد از این که می شنید باید به مردم می گفت، پیامبر چگونه بر مردم قرائت می کرده مثلا در مکه سوره بقره را بر مردم خوانده؟ بقره که در مدینه است، و همین طور.

پس نمی توانیم بگوییم جمع همه مراتب را شامل است و شامل ترتیب سوره ها در مصحف هم میشود، به این استناد نمی توان توقیفیت جمع را ثابت کرد، چون پیامبر تابع آن قرائت، قرائت می کرده است که مطابق سیر نزول بوده است، این نکته را هم عرض کردم چون برخی لازم بود این را بدانند که اگر چنین استدلالی مطرح شد جواب دارد.

اما مصحف امیر المومنین، مصحفی است که به دستور پیامبر است از نوشته های پیش پیامبر، جایگاه حضرت امیر که مشخص است، شیعه و سنی در فضل شخصیت او گفته اند: علی مع القرآن و القرآن مع علی، شیعه و سنی همه تصریح کرده اند که حضرت امیر مصحفی داشته است،

مصاحف سجستانی را نگاه کنید، آقایان اهل سنت همه تصریح کرده اند که علت عدم همراهی حضرت امیر با خلفا این بود که در خانه نشست تا مصحف را جمع کند و در سه یا شش روز جمع کرد و بعد آمد و بیعت کرد. پس همه قبول دارند که حضرت امیر مصحفی داشته است.

این مصحف غیر از مصحفی است که گفته میشود حضرت امیر بعد از شش ماه بار شتر کرد و آورد ولی زیر بار نرفتند، لذا به درستی کسانی مثل کورانی با توجه به اسناد گفته اند، دو مصحف بوده است، یکی مصحف پیامبر بوده که در سه روز جمع کرده، و یکی مصحف خود حضرت بوده که شش ماه طول کشیده.

روایاتی در تأیید مصحف حضرت امیر المومنین (ع)^{۲۶}

روایت اول: ابن شهر آشوب از ابی رافع متوفی سال ۳۶ نقل می کند، «فلما قبض النبی حبس علی فالفه کما انزل الله و کان به عالما» حضرت بعد از رحلت حضرت رسول قرآن را تألیف و تنظیم کرد، نه این که نگارش کرده باشد، ابن شهر آشوب به ابی رافع واسطه می خورد ولی واسطه ذکر نشده که گفته ایم ابن شهر آشوب از کتاب ابی رافع نقل کرده است و ثانیاً همین روایت را از کتاب نزول القرآن شیرازی و تفسیر ابو یعقوب هم گزارش کرده است یعنی سه طریق دارد.

روایت دوم: جابر می گوید شنیدم امام باقر می فرماید: «ما من احد من الناس یقول انه جمع القرآن کله کما انزل الله الا کذاب، و ما جمعه و ما حفظه کما انزل الله الا علی ابن ابیطالب و الائمة من بعده»

روایت سوم: سالم ابن سلمه می گوید مردی خدمت امام صادق قرآن را به گونه ای خاص خواند، حضرت منع کرد و فرمود قرآن را همان طور که مردم می خوانند تلاوت کند تا وقتی که امام زمان بیاید و قرآن را آنگونه که آمده قرائت کند، سپس درباره اقدامات آن حضرت ادامه داده که امام زمان مصحفی را خارج کند که علی نوشته است و آن را بر مردم عرضه کند، این مصحف قرائی است و فرمود این کتاب خدای متعال است همان طور که بر پیامبر نازل شده است، و من آن را میان دو جلد گردآوری کرده بودم

دو گونه روایت هست، یکی قرائت قرآن توسط حضرت حجت است و یکی تعلیم است ولی اینجا روی قرائت دست گذاشته است، قطعاً یکی از کما انزل الله کما انزل الله سوره هاست، اگر قرائت باشد که خیلی روشن است، ان علینا جمعه و قرآنه فإذا قرأناه فالتبع قرآنه،

کما انزل الله قرائت شد و کما انزل الله بر مردم خواند و کما انزل الله ثبت شد و کما انزل الله حضرت امیر تنظیم کرد ولی این را نپذیرفتند، بعد امام زمان که آمد همان را می آورد، خود آن قرآن باید وسط بیاید.

روایت چهارم: ابی بکر حضرمی پس از نقل دستور پیامبر درباره ضرورت جمع آوری نوشته ها به حضرت امیر و اقدام آن حضرت از امام صادق نقل می کند که لو ان الناس قروا القرآن کما انزل الله ما اختلف الثن ان، یکی این است که پاک باشند یکی این است که همان طور که نازل شده بخوانند همه این ها داخل است،

یک بحثی درباره مصحف خود حضرت امیر است که تکلیفش چیست؟ در کافی بابی داریم به نام اختلاف حدیث، روایت طولانی مهمی است راوی سلیم ابن قیس می گوید از حضرت امیر سوال کردم چیزی از یاران شما می شنوم که مخالف مشهور است، وقتی پیش شما می آیم آنها را تأیید می کنید قصه چیه؟ حضرت می فرماید راویان از پیامبر ۴ دسته هستند، الف: منافقین ب: کم فهم ها ج: کم اطلاع د: اما من روزی دوبار با پیامبر خلوت داشتم، صبح و شب، اگر در خانه پیامبر بود باید زنها خارج میشدند، ولی اگر در منزل ما بود می توانستند باشند، هیچ آیه ای بر پیامبر نازل نشد، هیچ آیه ای نازل نشد مگر این که بر من قرائت کرد، و املایی گفت تا بنویسم، با دست خودم نوشتم، و علمنی تأویلها و تفسیرها و ناسخها و منسوخها و محکمها و متشابهها و خاصها و عامها^{۲۷}

این ویژگی‌ها همه‌اش مربوط به محتوی است، این یعنی من هر روز خدمت پیامبر می‌رسیدم بر من تلاوت می‌شد و املا می‌کردم و تفسیر آن هم گفته میشد، این روز نگار است که به تناسب نزول روزانه است، اگر این ترتیب بنا بود عوض شود، اگر مهم بود پس باید ترتیبها هم می‌گفت، در تفسیر البرهان ابن کوا از حضرت امیر سوال می‌کند که اگر آیه‌ای نازل میشد و شما در سفر بودی و نمی‌نوشتی چه میشد؟ حضرت فرمود بعد از مسافرت پیامبر به من تعلیم می‌داد تا کاملاً قرآن را حفظ کنم، باز این مصحف به ترتیب نزول است.

حداقل مطلب این است که ما در رابطه با چینش سوره‌ها در قرآن خیالمان راحت باشد، توقیفی نبودن ترتیب مصحف فعلی برایمان قطعی است، این که آیا ترتیب نزول مطلوب است یا نه؟ ما نمی‌خواهیم و قابل اثبات نیست.

بسم الله الرحمن الرحيم

استاد بهجت پور جلسه ۱۵

اصل و الزام چهارم: **تفسیر تنزیلی معتبر، تفسیر سوره‌ای است نه آیه‌ای**

وقتی از تفسیر تنزیلی سخن می‌گوییم، مرادمان تفسیر تنزیلی آیات نیست، به جهت اینکه بر این باوریم که ترتیب نزول آیات در سوره‌ها بر اساس سیر نزول بوده است و اگر احیاناً استثنایی بوده، چیزی نیست که ما را به تفسیر آیات بکشاند چیزی که مستشرقان و بازرگان انجام داده‌اند، به نظر ما معیارهای اینها قابل اثبات نیست، شرق شناسان گفته‌اند پیامبر ابتدا آیات را در سجع‌های کوتاه بیان می‌کرد و هر چه عمر رسالت ایشان بالاتر رفت کلمات و سجع‌ها بیشتر شد.

مثلا گفته اند: و العصر ان الانسان لفي خسر آیات ابتدایی مال سوم بشود و آیات آخر مال ششم بشود، این چه دلیلی دارد، مخصوصا شماره گذاری که مال قراء بعدی است. که بستگی به علاقه شخصیت ها داشته است مثل اینکه شما یک دعا را شماره گذاری کنی

طبرسی و ابن عاشور در التحریر و التنویر اختلاف آیات را مطرح کرده اند، سکوت های حضرت را به عنوان آیه مطرح کرده اند، ولی معلوم نیست که این ها را بتوان به عنوان آیه مطرح کرد.

توقیفی بوده آیات در سوره ها

آن چیزی که از قرآن فهمیده ایم این است که ترتیب آیات در سوره ها توقیفی است و ادعای اجماع شده است، و هیچ کس آیات را جا به جا نکرده است، بلاشر که غربی است می گوید: در ترتیب آیات هیچ اخلاقی نیست، فقط در ترتیب سوره ها اخلاف شده است، این نشان می دهد تدوین آیات در سوره ها در زمان خود پیامبر انجام شده و حجت است، حتی اگر به ترتیب نزول نباشد این ترتیب حجت است و ما باید برای این ترتیب و مخالفت آن با ترتیب نزول توجیهی مطرح کنیم.

سوالی در چینش سوره ها مطرح کردیم که می تواند نافی باشد این جا خودش را نشان می دهد.

اصل این است که اراده الهی بر این قرار گرفته است که آیات به همان ترتیبی که نازل شده است در سوره ها قرار بگیرد الا ما خرج بالدلیل، وقتی قرآن می گوید ان علینا جمعه و قرآنه فإذا قرأناه فالتبع قرآنه، این جمع قبل قرائت شامل ترتیب که می شود، تنظیم کردم و قرائت کردم، بعد از این که پیامبر می خواند تغییری ایجاد نمی شد. به طور طبیعی آیات بر اساس ترتیبی نازل می شد و پیامبر به همان ترتیب می خواند و در سوره ها ثبت می شد، لذا نیازی به توضیح نبوده که ترتیب آیات را توضیح دهد.

آیاتی هست که این را توضیح می دهد، قال الذین كفروا لولا انزل علیه القرآن جمله واحده، كذلك لنثبت به فؤادك و رتلناه و ترتیلا، من می خواهم دلت را محکم کنم، رتل الاثنان یعنی مرتب چیدن

دندان ها، در جامعه شناسی می گویند نظم گاهی قبل از عمل خود را نشان می دهد و گاهی بعد از برگشت به عقب خود را نشان می دهد، این رتله‌ها ترتیلا از این قبیل است، یعنی بعد از این که تمام شد بر می گردی نگاه می کنی از ترتیش لذت میبری.

عبارت علامه: مراد آن است که ما این تعلیمات را در عین این که قسمت قسمت نازل کردیم در عین حال بین قسمت دیگر فاصله ایجاد نکردیم تا روابط از بین نرود، و در نتیجه غرض از تعلیم آن تباه نشود.

در این زمینه روایت هم داریم که می گوید اصولا وقتی سوره ها نازل میشد، کاملا به ترتیب نزول بود و پیامبر اتمامش را با بسم الله می فهمید

امام صادق: کان يعرف انقضاء سوره بنزول بسم الله الرحمن الرحيم ابتدا اخري (تفسير عياشي ج ۱ ، ص ۱۹، حديث ۵)

ابن عباس این مطلب را چنین آورده است: کان النبی يعرف فصل سوره بنزول بسم الله الرحمن الرحيم فيعرف ان السوره قد ختمت و ابتدأت سوره اخري.

هم قرآن و هم روایات این را به ما می فهماند، قرائن دیگری هم داریم که یکی تحدی است، و ان کنتم فی ريب مما نزلنا علی عبدنا فأتوا بسوره من مثله، باید سوره ها و آیات به شکلی تنظیم شده باشد که مشرک نگوید که این که طور دیگری بود الان عوض شده است پس باید تغییری در نظم در آن اتفاق نیفتاده باشد تا قابل تحدی باشد، لذا باید نحوه ابراز این سوره ها برای مشرکین باید به گونه این باشد که بدانند قابل تحدی است.

بر اساس روایات کم نیستند روایاتی که یکجا نازل شده اند مثل سوره انعام،

خود خداوند گاهی با واژه سوره نام برده است مثل سوره نور: سوره انزلناها و فرضناها (هر چند برخی گفته اند مراد از آن می تواند بخشی از سوره هم باشد) انصراف ذهنی ما این است مراد از آن کل سوره است.

پس تا این جا در ترتیب نزول سوره ها نگرانی نداریم، نگرانی ما در آیات الحاقی است،

سوال: در مناظره ها مطرح می کردند که حضرت می فرمود که این آیه را در بین این سوره قرار دهید.

جواب: علامه فرموده اند بسیار اندک است روایاتی که این طور باشد

تعداد آیات الحاقی هم آنچه گفته اند از دویست و خوره ای تجاوز نکرده است و واقعیتی که مفسرین پذیرفته اند از ۳۰ بیشتر نیست، افرادی مثل من که خواسته اند به نتیجه برسند به نظرم به عدد انگشتان دست نرسیده است، برای ما که ترتیب نزولی هست مسأله است ولی برای برخی زیاد مسأله نیست.

ادعای اجتهاد صحابه در ترتیب آیات از طرف علامه

یک دعوای دیگر در آیات استثنایی و الحاقی هست، که مقداری خطر ناک است، علامه می فرماید: سوره ها به اجتهاد چیده شده اند نه به توقیف و برخی از آیات، ایشان می فرماید: آیات قرآن توقیفی قرار گرفته است بر خلاف مواردی در آیات ولایت،

جواب استاد:

فکر کنم می شود این را هم حل کرد، همان طور که روایات فراوان درباره این چند آیه هست که شرایط نزول را توضیح می دهد که در بستری که الان قرار گرفته نیست، این طور معلوم میشود که به دستور خود پیامبر در این جا قرار گرفته است که به این ها آیات استتاری می گوئیم،

پیامبر می دانست که چه کسانی بعد از او می آیند که چه کینه هایی دارند لذا آیات را به گونه ای بین سوره ها مخفی کرده است که از سیاق قابل فهم باشد، مثلاً زنان پیامبر انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت و یطهرکم تطهیرا، می گویند یعنی اراده تشریعی کرده است که شما زن ها را پاک کند، چه اشکال دارد؟ آنها این را می فهمند ولی شما باید زیر چتر استتار بفهمید که قضیه چیز دیگری است

همچنین در آیه (انما ولیکم الله و رسوله و الذین آمنوا) بر اساس سیاق، مراد اهل کتاب فهمیده شود ولی روایات بگوید که پشت این چه خوابیده است.

امام زمان که بیاید تفسیر جدیدی از آیات قرآن را رو می کند، این به همین جهت است

پس هم توقیفی شد و جایش عوض نشد و خود حضرت رسول این گونه تدبیر کرده است

توقیفیت آیات در سوره ها به دستور پیامبر بر اساس ترتیب نزول چیده شده است، اما این که چرا آیات معدودی الحاق شده است را باید توضیح دهیم، الحاق باید بر اساس غرض سوره باشد، مثلاً در آیه ۲۰ سوره مزمل الحاق شده است، توضیح این است که آیه ۲۰ با حکم صدر سوره ارتباط دارد، الحاق باید حکیمانه باشد،

این وظیفه مفسر است در ترتیب نزول پس توجه می کنم به تفاوت نزولی برخی از آیات، اما توضیح دهد که چرا این آیه این جا قرار گرفته است.

بسم الله الرحمن الرحيم

استاد بهجت پور جلسه ۱۶

بر اساس مبنایی که عرض شد، باید این گونه باشد که دین مطابق فطرت که موجب برپا شدن انسان هاست هم در محتوی و هم در روش، این به ما الزام می کند که باید از این منظر قرآن را بررسی می کردید، اگر از این منظر قرآن را بررسی نکنید، شاید بسیاری از اتفاقات و اراده های شارع مقدس از دست برود، در اصول کافی باب تحریم خمر چهار روایت آمده در جلد ۱۲ کافی چاپ دار الحدیث ص ۶۹۹ و ۶۷۰ حدیث یک تا چهار، حکم تحریم خمر مطرح می شود و توضیح می دهد چرا این تشریع و توزیع به تدریج اتفاق افتاد؟ ابلاغش زمان بر شد؟ مفصل است می فرماید: در همه ادیان تحریم خمر بوده است و هیچ پیامبری نبوده مگر این که وقتی دینش کامل شده حکم تحریم خمر را هم داده است، ائمه هم درباره علت این که چرا تحریم خمر زمان بر است فرموده اند: به خاطر انس مردم است، و خداوند دین را طوری نمی گوید که مردم تحمل نکنند و هلاک شوند، آیا این قرآن با فطرت مردم سخن می گوید یا بر عرب زمان نزول؟ این با انسان دارد سخن می گوید، فطریات در روش دخالت می کند و لذا امام از این منظر مسأله را مطرح می کند، این باب خوبی است که باید مفسرین بررسی کنند که چرا نباید مسأله روش ها را با توجه به نیاز های فطری ارزیابی می کردیم؟

مبنای دوم: شمول و گستردگی پیام قرآن^{۲۸}

یک مبنای دیگر به عنوان مبنای دوم عرض می کنم که در کتاب شمول و گستردگی مخاطب قرآن آمده ما می گوئیم قرآن پیامش محدود به معاصرین نیست، این دین فطری با همه انسان ها به طور مشترک در گذر زمان سخن گفته است، وقتی سخن از تفسیر تنزیلی می کنیم نباید چنین توهمی ایجاد شود که اصرار هست که حد معرفتی قرآن مخصوص عرب های زمان نزول است، کما اینکه بعضی انجام داده اند و چنین تلقی کرده اند، ما نباید تصور کنیم حتی اگر گزاره های قرآنی گزاره های خاص باشد و اشاره به افراد خاص و اشاره به ویژگی های خاص باشد، انما النسی زیاده فی الکفر، لا تأتوا البیوت من ظهورها، حادثه هایی است که مربوط به عرب های عصر نزول است، این فضاهای خاص نباید ما را تحت تأثیر قرار دهد که بگوئیم این قرآن مخصوص عرب زمان نزول است، پیام قرآن عام و شامل است و قرآن از سه بعد در حال توسعه است، نظریه تفسیر تنزیلی نمی خواهد مثل برخی که قرآن را تبدیل به متن تاریخی می کنند، معارف قرآن و دستورات قرآن را در تاریخ و در معاصر نزول دفن کند، خیر، او می گوید قرآن با این گروه سخن گفت اما این سخنی که با این گروه گفت برای همه گفت و اینها شدند ضرب المثل، نزل القرآن بایاک اعنی و اسعمی یا جاره، من با تو حرف می زنم اما شما

^{۲۸}. تفسیر تنزیلی ص ۸۴ به بعد

بشنوید، از نظر مصادیق کاملاً در حال توسعه است، آنها می شوند ضرب المثل و ما می شویم افرادی که مشابه آنها که شدیم حکم قرآن بر ما بار می شود، وقتی حضرت رسول فرمود: **ما فی القرآن آیه الا و لها ظهر و بطن**، امام باقر علیه السلام فرمود: ظاهر قرآن افرادی هستند که قرآن درباره آنها نازل شد و باطن قرآن افرادی هستند که بعداً می آیند و عملی مشابه آنها انجام می دهند، این توسعه مصداقی است که ما این را قبول داریم، ما می خوانیم و تنزیل را می بینیم برای این است که برای امروز منتقل کنیم، این نص نباید در گذشته بماند، اگر صحبت از روش است می گوئیم همان طور که محتوی باید امروزی شود، روش هم می تواند امروزی شود و فرهنگ سازی هم می تواند امروزی شود، تا دلیلی بر انحصار نباشد منحصر نمی کنیم و توسعه می دهیم، وقتی در قرآن می بینید که می فرماید: **کیف تکفرون و اتم تتلی علیکم آیات الله و فیکم رسوله**، در سوره آل عمران، نگویید که این آیه مال معاصران نزول است، اذ غدوت من اهلک تبوا المومنین مقاعد للقتال، بگویید این مربوط به حادثه بدر و یک حادثه تاریخی است، ما اصلاً این نگاه را نباید به قرآن داشته باشیم، برخی چه در روش وارد شوند یا وارد نشوند، چنین نگاه محدود کننده ای به قرآن دارند، امروز نیز تحت عنوان تاریخی نگری مطرح شده است، تفسیر تنزیلی یا هر تفسیر دیگری اجازه ندارد قرآن را محدود کند، **نصر ابوزید** بیاید و بگوید: ما آیات را به سه دسته تقسیم می کنیم

الف: آیاتی که قابل انتقال به نسل های بعد است

ب: آیاتی که از حقیقت به مجاز تبدیل می شود

ج: آیاتی که تاریخی می ماند،

خیر، ما چنین نظری درباره قرآن نداریم، چه محتوی گرا باشیم و چه محتوی روش گرا باشیم، هیچ فرقی نمی کند، ما اجازه محدود سازی قرآن را نداریم، این کتاب مال امروز است و برای امروز می خواهیم، بحث ما این است که باید این روش ها مطابق امروز دیده شوند و در تاریخ نزول دفن نشوند، تفسیر تنزیلی این را می گوید، من ظرفیت قرآن را می خواهم هم در محتوا و هم در روش تا خلافتش ثابت نشود منتقل کنم

سوال:

این تعبیری که ما از کلیات آیات داریم (و ما ارسلناک الا کافه للناس بشیرا و نذیرا)، (ما هو الا ذکر للعالمین) این ها به ما می گوید اگر آیه ای ادبیات خاصی به این کتاب می دهد این را خوب کنار اون بزار، مثلا (لتنذر ام القرى و من حولها) چطور بین اینها جمع می کنیم؟ (هو الذی بعث فی الامین رسولا منهم یتلو علیهم آیاته) یعنی کلا مکی است، این را چطور حل می کنیم (یا ایها الناس انی رسول الله الیکم جمیعا) یک مفسر چگونه این ها را حل می کند؟

جواب:

روش حل این است که چون کتاب خدا، کتاب تربیت عملی است، این کتاب نیامده یک سلسله قواعد را فارغ از اینکه مخاطبش کی باشد بیان کند، مثل دانش ریاضی و تجربی و قواعد عام، خیر، قرآن کتاب تحول عملی است و این تحول عملی اقتضا می کند که در میدان تغییری را رقم بزند، لذا یک قوم را انتخاب کرده است این انتخابی بوده است، عرب را انتخاب کرد که دور و برش چهار تا تمدن وجود داشت، این تمدن ها آقایی می کردند و برای مکی ها ارزشی قائل نبودند، قرآن آمد و ظرفیت خود را نشان داد و نشان داد با ۲۳ سال کار از همین ها که هیچ ارزش فرهنگی اجتماعی ندارند، می توانم گروهی بسازم که بتوانند سید و آقای تمدن ها باشند، علت این که خاص شد و مکه مطرح شد این بود، باید این گروه به عنوان قابلیت و ظرفیت های قرآن نشان داده می شد و الا رسالت پیامبر جهانی بود، قرآن همیشه در حال توسعه است،

الف: قرآن از نگاه مصداقی توسعه دارد.

ب: از نگاه مفهومی توسعه دارد، واژه ها به تعبیر علامه روح معنا پیدا می کند و از آب می توانیم علم را بفهمیم و از طعام می توانیم علم را بفهمیم، فلینظر الانسان الی طعامه، ای الی علمه.

ج: کما اینکه قرآن توسعه های در دانش افزایی دارد، عرصه هاش دائما در حال توسعه است، یعنی وقتی سراغ قرآن می رویم مواجه با متنی می شویم که دائما ظرفیت تولید دانش نو و گسترش عرصه های نو دانش را دارد، این سه توسعه همیشه در قرآن هست، و مفسر موظف است به سرعت آیه هایی را که شکل خاص دارند، چه در محتوی و چه در روش به سرعت از آنها انتزاع مفهوم عام کند، این انتزاع مفهوم عام، قدرت نظریه پردازی در قرآن را بالا می برد، اگر شما قرآن را بدون قدرت انتزاع عام ببینید و نتوانید از فاسئلوا اهل الذکر، که مسأله رجوع جاهلان مشرک به عالمان اهل کتاب است در امکان نزول وحی بر بشر، امکان رجوع جاهل در هر چیزی رو به

عالم در هر چیز استخراج کنید، بخش زیادی از معرفت از دست می رود، مفسر موظف است براساس این مبنا و توجه به شمول و گستردگی، اولاً بفهمد چرا مسأله خاص شده است؟ چون می خواسته تحول را عملی و عینی نشان دهد، قرآن اصرار دارد مفاهیم ذهنی انتزاعی به سرعت در زمان نزول معاصر سازی شود و عینیت پیدا کند و اما توجه دارد که شما باید این را بدانید که این مطالب مخصوص به این ها نیست و این ها بهانه هستند برای گفته های کلام قرآن و این مبنا در کنار آن مبنای فطرت به ما می گوید در معاصر قرآن نمانید و گسترده کنید و این گستردگی را هم از حیث محتوی و هم از حیث روش و کیفیت انتقال مفهوم به عصرهای بعد هم سرایت دهید همچنان که امروز شما منابع تفسیری تان در حال ازدیاد است، یعنی اگر دانشی مثل علوم تجربی و دانش مدیریت و دانش امور امنیتی شکل گرفت، شما این دانش ها را می توانید و باید در خدمت فهم قرآن قرار دهید و خودمان را محروم نمی کنیم، چون به ما ظرفیت های نو ایجاد می کند و فهم نو می دهد، که ما با مراجعه به قرآن فهم نو پیدا کنیم و گسترش در فهم نصیب ما بشود.

بسم الله الرحمن الرحيم

استاد بهجت پور جلسه ۱۷

مبنای سوم: عرف عام و خاص بودن زبان قرآن^{۲۹}

در بحث مبانی، آخرین مبنای تفسیر تنزیلی، بحث عرف عام و عرف خاص است، این بحث در حوزه زبان شناختی مطرح است، زبان قرآن چه زبانی است که خیلی بحث شده است،

۱. برخی گفته اند زبان سنبلیک است، این حرف خیلی توهین به ما و فهم ما و به قرآن عزیز ماست، زبان سنبلیک یعنی یک ترسیمی یک مجسمه ای مبهم جلو چشم دیگران میزاید و هر کسی از ظن خود شد یار من است و یکی می گوید تصویر خروس است، یکی می گوید شکل گرگ است، یکی می گوید تصویر گل است، در واقع معنای تصویر در ذهن و مدیریت شماست، این که بعضی از روشنفکران مطرح

^{۲۹}. تفسیر تنزیلی ص ۱۲۰ به بعد

کردند که الفاظ حامل معنا نیست، و این منم که الفاظ را بار معنا می کنم، این از حرف های خطرناک است که روی همین بسته است که زبان قرآن را سنبلیک می دانستند.

۲. زبان قرآن زبان رمزی و اشاری هم نیست، این که برخی بگویند هر آنچه در قرآن گفته شده این ظاهرش مراد نیست، در تفسیر فریقین اینها را بررسی کرده ایم؛ در آن آورده ایم که سه تا روایت را که توضیح می دهد که حتما باید بین ظاهر و باطن قرآن ارتباط باشد، و حتی کسانی که قائل به باطن قرآن هستند اجازه ندارند ظاهر را نادیده بگیرند، و حتی آنها که قائل به ظاهرند اجازه ندارند که ظواهرشان مخالف با باطن قرآن باشد، در اسلام روی این مسأله حساسیت ویژه ای وجود دارد، پس از این نظر، زبان قرآن زبان رمزی و اشاری نیست، نگوید مراد از (اقیموا الصلاه): یعنی هجوم توده ها برای مبارزه با مستکبران، کارهایی که منافقان می کردند، خیر، ظاهر قرآن باید حفظ شود.

۳. زبان قرآن زبان خاص هم نیست، یعنی کسی ادعا کند قرآن متنی است برای خواص، هیچ کسی دیگر این الفاظ و اصطلاحات را نمی فهمد، خیر اینگونه نیست.

۴. قرآن متنی است برای عرف مردم، زبان قرآن زبان عرف است، یعنی قرآن بلسان عربی مبین نازل شده است و مردم یک برداشت اولیه دارند که قاعدتا نباید برداشت اولیه غلط باشد، یعنی قرآن طوری نازل شده است که وقتی این الفاظ تلقی می شود به طور معمول باید برداشت درستی ازش صورت بگیرد، زبان قرآن این گونه است و این زبان عرفی هم انقدر توسعه دارد که مرحوم علامه طباطبایی که نظریه قرآن به قرآن را مطرح کرده اند توضیح می دهند که قرآن از این حیث که زبان و ادبیاتی عربی است با همین ابزارهای عمومی فهم زبان فهمیده می شود، و اما قرآن یک سلسله مرادها و مصادیق دارد که آن مرادها و مصادیق هست که مثلا از منبعی مثل قرآن استفاده می شود؛ این چه فایده ای دارد؟ کسی نباید بگوید ما با علوم ابزاری کاری نداریم و باید سراغ مثلا روایت و قرآن برویم و این ها منابع فهم قرآن است، خیر، قرآن چون یک متن عربی است به وسیله همین ادبیات عرب شناخته میشود، منتهی این علوم ابزاری روش اصطلاحا نمی شود، روش تفسیری کاری با علوم ابزاری ندارد، روش تفسیری یعنی استفاده از منابع خاص برای فهم ویژگی هاست، قرآن متنی عربی هست اما این متن عرب مبتذل نیست و عرب راقی است، وقتی متن مال عرب راقی شد، خود به خود حتی عموم عرب ها برای فهم دقیق این متن باید به متخصص لغت و متخصص بلاغت مراجعه کنند، پس این ها یعنی زبان قرآن زبان عرفی است اما عرف فاخر، نه زبان عرفی مبتذل و کوچه بازاری، بارها در جلسات عرض کرده ام که مثلا گاهی شعری

را در مدح اهل بیت می خوانند که بسیار سطحش پایین است، مهدی بیان آقا بیان منتظر تیم آقابیا، یک وقت هم کسی شعری می خواند که بسیار بسیار در این انتظار بالاست، یک وقت کسی می گوید با یک شعری ما باید از برزخ و قیامت بترسیم و از داوری خدا بترسیم و یکی هم می شود حافظ:

مزرعه سبز فلک می بیند و داس مه نو @ یادش از کشته خویش می آید و هنگام درو

قرآن از نظر زبان عربی این طور است؛ یعنی قرآن زبان عرف عرب است اما عرف راقی، عرف والا، نه عرف کوچه بازاری، به همین دلیل علوم ابزاری را لازم دارد، شما از این مبنا یک اصل در می آورید که لازم است بر مفسر که نحو و بلاغت و بدیع و فصاحت بدانند، چون همه اینها لازمه فهم است بر اساس این مبنا

اما نکته این است علامه می فرماید: در کنار این معنای عربی، قرآن خود مرادها و مصادیق خاص دارد، آیات مراد و مصداق دارد و وظیفه مفسر کشف مراد و مصادیق است، ایشان می گوید اگر بخواهیم مراد آیه را بفهمیم باید مجموعه آیات را ببینیم، بدون مراجعه به آیات دیگر نمی توانیم مراد را بفهمیم

- ما وقتی سراغ بزرگانی چون آیت الله معرفت می آییم، اینها می گویند زبان قرآن، (لازم نیست به زبان علامه وارد بشوید که درکش مقداری پیچیده است) بلکه زبان قرآن با اینکه عرفی است اما چون در بین متدینین مطالبی را بیان می کند به تدریج اصطلاحاتی را تولید می کند، یکی از دوستان از این تعبیر کرده بود به «برآمد سازی» یعنی مثلاً در واژه تقوا مصداق ها و مبرزهاش را تعالی می بخشد، تعالی بخشی مفاهیم، گاهی این طوری است، گاهی اصطلاح سازی است و حج را در عملی به قدری به کار می برد تا قصد مربوط به بیت الله الحرام غالب شود، وقتی در زبان شریعت واژه حج را می فهمید، به معنی قصد مطلق نفهمید، وقتی زکات را می فهمید چیز دیگری را نفهمید، یک واجب دارای زمان نفهمید، وقتی محسن و کافر و مکذب بیان می شود این ها یک تعالی معنایی در آن ها اتفاق افتاده و یک مصداق های خاصی دارد و یک شاخص سازی های خاصی در آنها صورت گرفته است، اگر این گونه قرآن را بفهمیم، در این صورت زبان قرآن، زبان عرف عام و خاص می شود، زبان عرفی و تخصصی میشود، در مواردی تخصص است و در مواردی عام است.

در بحث گذشته از اجمال و تفصیل بحث کردیم که علامه گفت در حل فهم تفصیل مجملات قرآن همه قرآن قابل استفاده است، اینجا هم فرمودند که در فهم مرادها و مصداق ها کل قرآن در روبروی ما قرار دارد، ما بد نیست این سوالات را داشته باشیم، اولاً اصطلاح آیا در قرآن از همان آغاز اصطلاحی شده؟ یا گاهی به تدریج طول

کشیده تا تبدیل به اصطلاح شده است؟ یعنی می توانیم واژه هایی را تصور کنیم که به زبان عربی شروع شده باشند اما به زبان تخصصی، مصداق و مراد خاص تبدیل شده باشند؟ آیا می توان این را تصور کرد؟ برای فهم این مدل از اصطلاحات باید چیکار کنیم؟ حالا که زبان عرف عام و تخصص در کنار هم است، ما چون دو کاره شدیم باید به این سوال هم جواب دهیم و بعد هم این اصطلاحات حد نصاب داشته است، و برند سازی که میشود در قرآن این گونه است، این شاخص و برند سازی ها یک مرتبه اتفاق نیفتاده است، حضرت علامه ما این ها را چگونه حل کنیم؟ خداوند که نیامد بگوید تا امروز قرآن این معنا را داشت و از امروز قرآن این معنا را دارد،

- مثلاً نماز، خود علامه بیان می کند که در آغاز قرآن در سوره علق و مزمل و اعلی مطرح شده است، ایشان می فرماید این نماز ما یقین داریم که نماز کامل که نیست، تنها چیزی که می توانیم بگوییم این است که شامل سجده بوده است، و به حدیث معراج که بعد از این سال ها و رسالت بوده استناد می کند و می فرماید: در حدیث معراج نماز را تعلیم داده اند، ما در این مسائل گرفتار مقداری پیچیدگی هایی هستیم، نمی خواهیم اثر تربیتی بار کنم ولی از شما سوال می کنم، اگر از شما سوال کنند که ما سالها نمازی داشتیم بی وضو و بدون غسل، آیا اشکالی دارد؟

- فقیه الان می فرماید (لا صلاه الا بطهور) حالا اگر کسی بگوید آیه وضو کی نازل شده است؟ (یا ایها الذین آمنوا اذا قمتم الى الصلوات فاغسلوا وجوهکم) که در سوره مائده آمده که سوره ۱۱۳ یا ۱۱۴ در ترتیب نزول است، یعنی تا الان نماز می خواند ولی دستور جدید مطرح شده است، پس هیئت ترکیبی ها هم این طور نبوده که یکجا باشد، مسلمان ها ۲۲ سال نماز بدون وضو داشتند، بعد از این که حکم وضو آمد (لا صلاه الا بطهور) آمد

- یا لا صلوات الا بفاتحه الكتاب بعد از اینکه سوره فاتحه آمد مگر قبلش نماز نبوده؟ لذا برخی اشتباهات تصور می کنند پس باید سوره حمد اولین سوره باشد، خیر پیامبر قبل از رسالتش هم نماز می خواند، اینها را من از این جهت عرض می کنم که هم در هیئت های ترکیبی و برند سازی و شاخص سازی و هم در ابتدای اصطلاح سازی مجبوریم به مسأله ترتیب نزول توجه کنیم، مفسر می خواهد مراد های خدا را کشف کند، لذا علامه در آغاز اصطلاح سازی به این توجه کرده اند،

- مثلاً در آیه (و رتل القرآن ترتیلاً) که علامه فرمودند: هنوز زمان اصطلاح سازی نبوده است.

خب از این حیث ما اگر سیر نزول اینها را بفهمیم این بخش تخصصی که وارد دستگاه دین شده و زمان و میزانش به دست می آید و این کمکمان می کند، تصور نکنید که چیز کم ارزشی است، مثلاً در باب زکات، فویل للمشرکین

الذین .. هم بالاخره هم کافرون، این زکات در سوره فصلت آمده است، شما از این آیه چه استفاده ای می کنید، آقایان فرمودند از این آیه مواخذه کفار به فروع فهمیده می شود، این به چه شرطی است، به شرطی که این زکات، زکات اصطلاحی باشد، اگر این زکات همین صدقه و انفاق باشد، اصولا از مشرکینی سخن می گوید که دلشان برای مردم نمی سوزد، چون وجوب و حدود زکات تا حدود توبه گفته نشده است، خذ من اموالهم صدقه تطهرهم سوره ۱۱۴ یا ۱۱۳، خب این اصطلاح سازی باید با دقت صورت بگیرد و ما به سرعت با دیدن یک کلمه که حدود و کیفیات و هیئت ترکیبه را نمی دانیم کی اتفاق افتاده است نمی توانیم حکم صادر کنیم.

لذا آیت الله معرفت یکی از دلایلی که می فرمود نمی شود با این آیه کفار را مواخذه کرد چون سوره فصلت که مکی است و ۶۱ است اصولا تشریع زکات صورت نگرفته است، یک چیز دیگر را دارد می گوید، این دلیل نمی شود حالا شاید از جای دیگر کسی دلیل بیاورد.

لذا این مبنا که قرآن زبانش عرف عام و عرف خاص است، این بخش عرف خاصش به ما و شما این الزام را دارد که در استفاده از آیات و همه آیات برای اینکه این آیه خاص را تفسیر کنیم باید با احتیاط رفتار کنیم و باید تاریخ و زمان اصطلاح سازی و فرایند را بدانیم و با توجه به فرایند تفسیر کنیم؛ و الا دچار تسامح و گاه سهو می شویم و اگر نگوییم غلط یا خطای در برداشت؛ خطای در برداشت در نتیجه تسامح در این سیر، مجموعه مطالبی که تا الان عرض شد، ان شالله روشن کرده باشد که چرا باید به سمت تفسیر بر اساس ترتیب نزول سوره ها برویم.

اصول تفسیر تنزیلی^{۳۰}

کلمه و اشاء ای به اصول داشته باشیم: بعضا تعبیری که در این زمینه میشود تعبیر به زمان نزول است، تفسیر بر اساس زمان نزول، توجه کنید زمان دخالتی در تفسیر ندارد، آنچه ما بحث می کنیم، مربوط به مفاهیم و تحول است مقیاس قرآن در سیر تحول و تربیت در این گونه امور تحول شخصیت است و زمان برایش مهم نیست، اگر کسی از اول همراهی کرد و به سرعت آیات قرآن در موردش پیاده سازی میشود و اگر کسی از ابتدا مقاومت کرد، گرچه بقیه جلو بروند، باید منتظر ماند تا از این چالش خارج شوند (ان الله لا یغیر ما بقوم حتی یموت بانفسهم) معیار تحول روحيات است، لذا بنی اسرائیل با موسی همراهی نکردند و ۴۰ سال سرگردان ماندند.

بعد از مبانی وارد اصول می شویم، اصول یعنی الزامات و اقتضاءات و باید ها است که حتما باید مفسر این ها را رعایت کند، هم بر اساس حدود ۴۰ تا ۵۰ مبنا که در علوم قرآن و بحث های روش ها و گرایش های تفسیری

^{۳۰}. تفسیر تنزیلی ص ۱۳۳

مطرح شده است ما می توانیم الزاماتی مطرح کنیم و هم بر اساس ۷ مبانی که خودمان مطرح کردیم می توانیم از این الزامات سخن بگوییم، الزاماتی که باید هایی است متکی بر همین مبانی که عرض شد، الزامات روشن و شفاف و مهم، به جای اینکه یک سری الزامات دورتر بر اساس مبانی دورتر مطرح کنیم ، بر اساس مبانی که عرض کردیم الزامات و هست هایی را عرض خواهیم کرد.

بسم الله الرحمن الرحيم

استاد بهجت پور (جلسه ۱۸)

بعد از بیان مبانی، مقداری از الزامات، هست ها و باید های تفسیر تنزیلی مطرح شد که عبارت بود از:

۱. روش فهم قرآن باید باید با رویکرد تربیت محوری انجام شود، قرآن کتاب تربیتی است و باید روش فهم هم تربیت محور باشد
۲. مطالعه قرآن باید با فرایندی با توجه به ترتیب نزول باشد.
۳. نباید تفسیر تنزیلی را وام دار نفی توقیفیت مصحف رسمی فعلی قرار دهیم، خیر چنین نیست و منافاتی با هم ندارد.
۴. نباید تفسیر تنزیلی از تفسیر سوره ای فراتر برود، وقتی می گوییم تفسیر نزول نمی خواهیم ترتیب آیات را بر هم بریزیم، بلکه محور اصلی تفسیر بر مدار سوره هاست و اگر آیه ای استثنا یا الحاق بود به آن توجه می کنیم.

بر اساس هر یک از این اصولی که مطرح میشود دریچه خاصی از تفسیر را پی می گیریم، وقتی می گوییم تفسیر ما تفسیری است برای فهم متنی تربیت مدار، الزاما سعی می کنیم ادبیات تربیتی را در کارمان اشراب کنیم و پیوند ها را با فرایندی تربیتی تعقیب بکنیم و از نادیده گرفتن جنبه های تربیتی حتی وقتی وارد بحث تربیتی می شویم اجتناب می کنیم حتی در مباحث معرفتی همچون توحید، تربیت توحیدی مهم است و مباحث توحید نظری در ذیل آن قرار می گیرد و معاد رویکرد تربیتی پیدا می کند و مفسر حتما باید تلاش کند این جنبه تربیت مدار قرار بگیرد، چگونه باید معاد را در زندگی مردم وارد کنیم که اثر خاص تربیتی و رشد دهندگی در حین آموزش اشراب کنیم، در فرایند تدریجی هم این اصول خاص خود را پی خواهد گرفت. این روش تنزیلی باید هوشمندانه باشد و به زمانی که این سوره نازل شده و این واژه به کار رفته است توجه شود و همه چیز طبق نزول تدریجی تعریف شود، در تفسیر واژه ها که در قاعده ها خواهیم گفت گرفتار در هم آمیختگی و روی هم ریزی های به هر جهت نخواهیم شد. وقتی گفتیم نباید این تفسیر درگیر با ترتیب مصحف رسمی شود، اصرار داریم که کمترین تعارض یا تزاحم را در بر داشت های تفسیری انجام دهید که با مجموعه دست آوردهای ترتیب مصحفی معارضی داشته باشد، بلکه تلاش می کنید که بر روی دوش آنها و فهم بیشتر و مرتبه بالاتری را مورد توجه قرار دهید، یا وقتی بحث شد سوره ای باشد، سوره را محور قرار می دهیم و آیه استثنائی را در راستای غرض سوره تفسیر و تحلیل می کنیم.

این الزاماتی صرفا ذهنی و نظری نیست بلکه ذهنیتی به ما می دهد که هنگام مواجه با متن نحوه تعامل با متن را مدیریت می کند.

از جمله مطالبی که در بحث مربوط به اصول تفسیر تنزیلی باید توجه قرار بگیرد، ممنوعیت اجتهاد آزاد است، در تعیین مرتبه سوره ها یا آیات استثنایی، با متنی مواجه هستیم که ترتیب نزول با ترتیبی که در مصحف هست هماهنگ نیست و من باید به ترتیب نزول برسم. یا می دانیم با اطلاعات تاریخی یا درونی متن، که این آیه نباید در این سوره قرار گرفته باشد، بلکه در دوره بعد نازل شده است.

راه های شناسایی ترتیب نزول سوره ها

برای این که به این ترتیب ها برسیم و آیات استثنایی را بشناسیم، مدل های مختلفی مطرح شده است دو مدل مطرح شده است

۱. برخی بر اساس قرائن و شواهد و تحلیل های عقلی و دانشی، نسبت به آیات استثنایی و ترتیب سوره ها اظهار نظر می کنند، مثلا در ذهنشان است که چون اهل کتاب در مدینه بودند، هر جا در سوره های مکی آیه ای در مورد اهل کتاب بود، بگویند که این آیه الحاقی است، این گونه اجتهادات مخصوصا در زمینه سوره ها در کشف حقیقت میزان ریسکش بالاست، چون تفسیری ارائه می کنید که می خواهد واقعیت خارجی را گزارش دهد، این واقعیت خارجی یک جریان تاریخی است که تحولی را رقم می زند، ما باید یک اصل اولی داشته باشیم که فهم اجتهادی باید بر اساس منابع تاریخی و روایی باشد، من اجازه ندارم اینها را کنار بگذارم و از ابتدا بدون معیارهای نظری خاص و بدون تعهد به گزارش ها و کمترین توجه به روایات پیرامون ترتیب سوره ها یا آیات نظر دهم، این باعث می شود میزان اعتماد ما به دریافتی که از معارف ترتیب های شکل گرفته به دست می آوریم به شدت کاهش پیدا کند و این را زیاد داریم که کسانی بر اساس سنجش هایی، رتبه سوره ها یا آیات را مشخص می کنند، این ها کار را بر ما سخت می کند و دست آورد ها را متزلزل می کند، ما خیلی به ترتیبی که بناست بر اساسش فهم خود و کشف مراد خدا را سامان دهیم متکی هستیم، اگر این اتکا بر اساس اجتهاد های بریده از روایات و تاریخ و شاخصه ها باشد، میزان اعتبار به شدت کاهش پیدا می کند. لذا کاری که در تفسیر تنزلی انجام می دهیم تکیه اصلی آن باید روایت باشد. و هر جا در فهم روایات، گیر کردیم و دچار مشکل شدیم به سنجه های تقویت روایت رو بیاوریم. و اگر سراغ اجتهاد آزاد رفتیم، اعتبار آن متزلزل می شود.

وقتی سراغ روایات می رویم وضعیت ما به گونه ای است، برخی سند خوبی دارد مثل عطا و ابی صالح از ابن عباس وقتی ترتیب نزول را نقل می کنند، سنی و شیعه به عطا اعتنا کرده اند، ولی اهل سنت به ابی صالح به دلیل سابقه شیعه گریش زیاد توجه نمی کنند ولی از جهت شیعه معتبر است. به طور کلی یک مدل همین است که مفسر در اجتهادی که متکی و متعهد به روایت است، می گوید روایت عطا را از ابن عباس می گیرم چون ابن عباس از شاگردان امیر المومنین است و شاگرد کسی مثل ابی ابن کعب است و ترتیب نزول را از اینها فراگرفته است و یا خود به عنوان کارشناسی است که دوره نزول را درک کرده است هر چند دوره اندکی بوده است.

یا مثلاً آیت الله معرفت جابر ابن زید، که شاگرد ایشان هست و برخی از کمبود های جدول های عطا و ابی صالح را دارد بررسی می کند و به ابن عباس می رسد بر اساس چهارچوب خوب و قابل اتکا، ایشان می فرماید رسیدن به جدول معتبر کار سختی نیست، همین روایات را کنار هم بچینیم و بر اساس این ها، همه را با هم هماهنگ می کنیم و به ترتیبی در سوره ها میرسیم.

چهار جدول ترتیبی درطول تاریخ نوشته شده است، همه اینها همین کار را کرده اند بر اساس ترتیب روایی و جمع روایات نقطه های ابهام را حل کرده اند و به یک جمع بندی رسیده اند. زرکشی و سیوطی و علمای الازهر و آیت الله معرفت جدول نوشته اند و همچنین یوسفی غروی که موسوعه تاریخی نوشته است معیار جدول را از آیت الله معرفت گرفته است و تاریخ را بر اساس سیر نزول سوره ها بررسی کرده است، و پیرامون سبب نزول اظهار نظر کرده اند و از دقت نظر خوبی برخوردار هستند.

۲. مدل دیگری به نظر ما رسیده است این است که به ابن عباس اکتفا نشود و کل اسناد تاریخی دیده شود و آنچه مستند است و سلسله دارد از آنچه سند ندارد جدا شود و هرچه از اهل بیت رسیده مثلاً گزارشی از علی ابن طالب داریم که سعید ابن مصیب از ایشان آورده است و همچنین روایتی از امام صادق ترتیب مصحف گزارش شده است اضافه کنیم و همچنین روایاتی از صحابه نقل شده همه را ببینیم و به یک جدول برسیم، حدود ۱۹ سند را در کتاب

شناخت نامه و مقدمه همگام با وحی مطرح شده است، این ها طرق مختلف داشته است، حدود سه سال طول کشید که همه را کنار هم گذاشتیم و مقایسه کردیم و روایاتی که طریقهش گفته نشده را هم آوردیم و پنج سند شد و جدول های ترکیبی را کنار هم گذاشتیم و مقایسه کردیم و معیار را مشترکات گذاشتیم.

در گام اول گفتیم این روایات صرف نظر از این است که چه کسی نقل کرده است، چون مسند بودند تجمیع کردیم و قرینه های داخلی را برای تأیید آوردیم و در بین این ۱۰ جدولی که ترتیب سوره ها مشترک هستند و همه در ۷۲ سوره با هم متفق بودند، این سرمایه خوبی شد، این موجب اطمینان کار ما میشود در کار های بعدی، از دل این ۷۲ سوره به یک سیاق معنایی و موضوعی مشترک رسیدیم، همین ۱۰ جدول را در مواردی که با هم اختلاف داشتند را با هم مقایسه کردیم که مقداری با هم اختلاف داشتند. که مثلاً در ۲ یا ۳ مورد با هم اختلاف داشتند.

کتاب را نگاه کنید جایی که جدول سفید آمده یعنی مشترک هستند و همه متفق هستند که زیاد هم هست، براساس این هماهنگی سیاق ها را ملاحظه می کنیم و اطلاعات تاریخی را بررسی می کنیم و در مورد اختلاف داوری می کنیم، این یکی از راه های احتیاط در این مسیر است.

وقتی به قرائن داخلی سوره ها توجه می کردیم، به جدولی که بین اکثریت مشترک بود رسیدیم، این موجب اطمینان خاطری از ترتیب سوره هاست. و موجب اطمینان علمی میشود. کارهایی که بزرگان در جداول ترتیبی کرده اند کمک خوبی است برای حل جدول ها.

اجتهاد متکی بر منابع، مطمئن ترین راه برای کشف ترتیب نزول است، در آیات استثنایی هم همین طور است، به صرف اجتهاد آزاد نمی توان عمل کرد، بلکه وظیفه این است که آیا گفته ای از پیامبر هست که این آیه را اینجا قرار دهید و یا اگر ادعایی شد، آیا قرینه از درون قرآن و سیاق ها می توان به دست آورد یا نه؟ اگر قرینه ای بود، می گوئیم که این آیه استثناء است.

مهمترین نکته برای یک مفسر تفسیر تنزیلی این است که حالا چرا این آیه اینجاست، چون ما قائل به توقیفیت هستیم. وقتی می‌گوییم که کار خود خداوند متعال است، اگر این آیه در این سوره قرار گرفته است بر این اساس باید تحلیل شود، پس معیار، گزارش‌های متقن است.

راه شناخت ترتیب سوره‌ها از منظر شرق‌شناسان

در برابر این روش که اصل اولیه است، اجتهاد آزاد هم در سوره‌ها و هم در آیه‌ها مطرح شده است، اجتهاد آزاد معمولاً کار شرق‌شناسان است، گفته‌اند ترتیب سوره‌ها بر اساس سه ملاک قابل شناسایی است و بر این باورند که تاریخ هر سوره را می‌توان به دست آورد و دانشی را از سال ۱۸۴۴ تحت عنوان کرونولوژی مطرح کرده‌اند که زمان نزول را مشخص کنند.

یادمان هست که در تفسیر تنزیلی به دنبال زمان نیستیم و اصالت ندارد و تحول را می‌خواهیم و تغییر مهم است و زمان تابع تغییر است. «ان الله لا یغیر ما بقوم حتی یغیروا ما بانفسهم».

شرق‌شناسان گفتند: زمان نزول هر یک از واحدها را می‌خواهیم تشخیص دهیم، این زمان نزول هم مهم است ولی این دانش را نداریم، تصور ما این است که وقتی ترتیب نزول به دست آمد و از دل آن فهم تحول، به سمت فهم زمان‌ها برسیم، ولی اینها یک روشی مطرح کردند گفتند سه مولفه دست‌ماست: (بعضی درست است برخی غلط است، در کتاب تفسیر تنزیلی در بحث اصول تاریخ‌گذاری مطرح شده است که مطالعه کنید).

۱. عنصر اول نکته‌های تاریخی است، در تاریخ اطلاعاتی داریم که وقتی از آن دریچه نگاه می‌کنیم ترتیب نزول را می‌فهمیم مثلاً جنگ بدر و احد و مسیحیان نجران چیز خوبی است و ترتیب سوره‌ها را مشخص می‌کند (این ملاک را ما هم قبول داریم).

۲. خطاباتاتی که به پیامبر شده مطالعه کنیم می‌فهمیم که این سوره چندم است، (اگر پشت این حرف دنبال این باشیم که تحول مردم را رصد کنیم حرف درستی است، ولی اگر می‌خواهند اصالتی بدهند که پیامبر نویسنده متنی است که تجربه‌های نبوی و شرایط روحی پیامبر، این قرآن را تولید می‌کند حرف باطلی است).

۳. طول موج آیات و سوره ها را نگاه می کنیم، آیات هرچه کوچکتر و سجع داشته باشد، مال اول است و کم کم از آن دوره فاصله می گیرد و آیات و ادبیاتش فرق می کند و مثل کاهن ها سخن نمی گوید و قانون مدار حرف می زد و حقوقی میشود و جذبه های ادبی را ندارد. (به نظر ما درست نیست)

-بیشترین تأکیدشان هم روی عنصر آخری است، جداولی را در تفسیر تنزلی آوردیم که بقیه چی گفته اند و گریم و مویر و بلاشر چه گفته اند، کاملاً بر همین اساس عمل می کنند، این مدل ها خصوصاً عنصر سوم و دومی با آن رویکرد به هیچ وجه نمی تواند ترتیب نزول را ثابت کند چون روش درستی نیست،

در کتاب یک به یک طبقات و مراحل را نقل و نقد کرده ام مراجعه کنید.

استاد بهجت پور (جلسه ۱۹)

اصول تفسیر تنزلی^{۳۱}

اصل پنجم: در بررسی سوره ها و آیات استثنایی شناخت و داوری باید بر اساس **اجتهاد متکی بر روایات** باشد نه **اجتهاد آزاد**، هر چقدر از روایات فاصله بگیریم اضطراب در اتقان بیشتر می شود،

^{۳۱}. تفسیر تنزیلی، ص ۱۳۲ تا ۲۰۶

کسی نگفته گزارش های تاریخی کذب است، بلکه گفته اند اضطراب هایی دارد، باید راهی برای حصول اطمینان پیدا کنیم.

نزول سوره ها از منظر شرق شناسان

شرق شناسان، کرونولوژی و زمان شناسی قرآن را مطرح کردند و روایات را کنار زدند و گفتند که اعتبار و حجیتی ندارد. و طول و نظم و ساختار سوره ها و آیات را مطرح کردند، خروجی کار مستشرقان این شد که نظم به سوره ها دادند که با محتوی سوره ها هماهنگ نیست.

یک فرض تاریخی را هم اضافه کردند و دوره های مربوط به اقدامات پیامبر را ۴ مرحله کردند:

مرحله اول: دعوت را شروع کرد تا حبشه (سال ۵)

مرحله دوم: پیامبر طائف رفت و مأیوس شد (سال ۵ تا ۱۰)

مرحله سوم: هجرت به مدینه (سال ۱۳)

مرحله چهارم: دوره مدینه

دوره های دیگری نیز مطرح کرده اند که مورد استقبال قرار نگرفت.

مشکل نظریه شرق شناسان این است که نقش اصلی را به پیامبر می دهند، بر مبنای این که پیامبر متن را تولید می کند

نظر استاد:

اما به نظر ما، پیامبر با این کتاب تغییری را می خواست رقم بزند (لنثبت به فوادک، کتاب انزلناک الیک لتخرج الناس من الظلمات الی النور) پیامبر می خواست بینش و گرایش و رفتار مردم را درست کند، ما دنبال تغییر در مردم هستیم نه پیامبر.

آیه آخر سوره مبارکه فتح یکی از معیارهای سیر تنزیلی است که ۴ مرحله در آن مطرح شده است:
محمد رسول الله و... مثلهم فی التوراه

الف: کززع اخرج شطئه: دو برگ بیرون می زند، جامعه رشد می کند

ب: فآزره: جامعه دو قطبی می شود و قد می کشد

ج: استغلظ: هنجار سازی و جامعه سازی و قوی شدن جامعه

د: فاستوی علی سوقه: جامعه سرپا می ایستد.

نظریه مهندسی بازرگان در نزول سوره ها^{۳۲}

یکی از اتفاقات مهم مسأله ای داخلی بود، برخی همچون بازرگان در کتاب سیر تحول قرآن نظریه شرق شناسان یعنی طول موج را پذیرفت و در ۹ مرحله آن را بیان کرد.

یکی از مسائلی که باعث شد تفسیر تنزیلی با مشکل مواجه شود و به کندی پیش برود، امثال این نظریات بود. چون بر مبنای غلط جلو رفته بودند و دست به استحسان و اجتهاد آزاد زده بودند.

افرادی که در این فضا وارد شده بودند چون مبانی و قواعد و اصول را حل نکرده بودند، چون امثال شرق شناسان و بازرگان و.. در بین این ها بود کار با مشکل مواجه میشد، آیت الله معرفت هم در کتابش این ها را نقد می کند

بازرگان ۹ مطلب گفته است:

۱. در بین روایات و نظریات در ترتیب نزول موجب اطمینان نیست راهی نیست جز این که از خود قرآن طلب رمز کنیم، و از خود قرآن ترتیب سوره ها را به دست بیاوریم. (روایات را کنار گذاشتند و سراغ قرآن رفتند که کار بسیار اشتباهی است، بلکه باید سراغ رجال میرفتیم

^{۳۲}. سیر تحول ج ۱ ص ۳۲

و قرائن را کنار هم می گذاشتیم و.. به جمع بندی می رسیدیم، این که ابن عباس سن کمی داشته و سند های خوبی ندارد نمی شود به صورت کلی صورت مسأله را پاک کرد.)

۲. کتاب دو بخش است سیر تحول لفظی و سیر تحول موضوعات و احکام، اجتهادی که به الفاظ و محتوی توجه کند

۳. شیوه ما یک راه ریاضی و حساب است که مبنا قرار می دهیم، بلندی و کوتاهی آیات را ملاک قرار می دهیم، یعنی تعداد کلماتی که آیه را تشکیل می دهد که طول آیه می نامیم از این جهت هر سوره ای شاخصی دارد

۴. چون آیات متفاوت هستند از جهت طول، حد وسط را می گیریم.

۵. با پیشرفت زمان، طول آیات ترقی کرده و بیشتر شده است.

۶. برای رسیدن به جدول قطعی، طول هر یک از آیات را بررسی می کنیم مثلاً آیات سه کلمه ای در سوره ها

۷. نتایجی که از بررسی تک تک آیات و سوره ها به دست می آید این است:

الف: در هر سوره یک نظم و نظام خاصی را نشان می دهند، در هر سوره تعداد کلمات رو به افزایش یافته و کم کم کاهش یافته، در هر سوره آیاتی که طول واحد دارند بیشترند.

این طور نیست که فقط به یک گونه باشد

ب: به مرور زمان طول آیات بیشتر میشود و انسجام آن تبدیل به آیه های بریده میشود

ج: هر سوره با اختلاف شکل و هیئت، جهات مشترکی دارند هر کدام از طول شروع شده و به اوج می رسد و بعد از آن فرود می آید. و از طول آیات به مرور کاسته میشود.

۸. ترتیب زمانی نزول سوره ها

۹. مشخص کردن سال نزول سوره ها

به اعتقاد بازرگان، تعداد ۳۶۳۰ کلمه در هر سال بر حضرت نازل شده است و این را از تقسیم کل کلمات نازل شده بر سال های رسالت به دست می آورد.

نقد و بررسی نظریه مهندس بازرگان

چه حجت و استدلال و دستاورد قابل اعتمادی از این مطلب می توان برداشت کرد، عمده مشکل ایشان، در منطق و شیوه کشف ترتیب نزول سوره هاست:

۱. حتی اگر جداول با واقعیت تطبیق نداشت نیاز به بررسی داشت و دلایل رد را باید مطرح می کرد، اقلا مثل نولد که برخی از این سند ها را زیر سوال برده است، ایشان گفتند روایات با واقع مطابق نیست، باید بررسی شود، به صرف ادعا نمی شود این را گفت.

۲. به چه دلیل سیر لفظی آیات ملاک نزول آنها باشد، ممکن است گفته شود با توجه به اطمینان در مواردی به این مطلب رسیده ایم، ولی این مطلب غیر برهانی است چون شما که این جداول را قبول ندارید، مثلا سوره الرحمن در مدینه نازل شده است سوره کوچک و آهنگین است بستگی به مخاطب دارد و به متغیر های گوناگونی مربوط است.

ما سوره هایی مثل نصر داریم که نمی توان گفت مکی ست، هم کوچک و آهنگین و عاطفی است ولی نمی توان گفت مکی است.

در مکه شرایط به گونه ای است که آیات کمتر نازل میشود، در مدینه چون در صدد ملاک و احکام و قانون گذاری است آیات بیشتری نازل میشود، این ضابطه و مبناست، آیا جناب بازرگان و مستشرقان این ملاک را دیده اند؟

این مدل ها باید منطق و حجتی داشته باشد، در تفسیر قرآن وقتی طبق ترتیب نزول عمل می کنیم اجتهاد بر آمده از روایات و منابع تاریخی است. حتما نیاز به اجتهاد متکی بر روایات داریم.

بسم الله الرحمن الرحيم

استاد بهجت پور جلسه ۲۰

اصل ششم: عرف عام و خاص بودن زبان قرآن^{۳۳}

اصولی در تفسیر تنزیلی جلسات قبل مطرح شد که به اصل ششم رسیدیم، اصل ششم بیان گر این نکته است که در تفسیر باید بین لغت شناسی عرفی و تخصصی تفکیک ایجاد کرد، یعنی کسی که وارد تفسیر میشود می داند که قرآن بر یک نگاه ترکیبی شکل گرفته است، ترکیبی یعنی زبانش همان طور که در مبانی عرض شد نه زبان تخصصی است و نه زبان عرفی محض است و نه زبان سمبلیک و اشاری است بلکه ترکیبی است از عرف و تخصص، این زبان ترکیبی مفاهیم و واژگان کنار هم قرار می گیرند، مفاهیم و واژگانی که گاهی متکی به فهم عرفی است و مفاهیمی که گاهی لباس تخصص و ویژگی به خود گرفته است و مفسر باید به این جنبه توجه کند و برای کشف معانی متناسب با تخصص یا عرف تلاش کند،

این اصل مهمی است که ثمراتی را در بحث های تفسیری خواهد داشت، به نظرم اگر سراغ مفاهیم قرآن برویم می توانیم این ها را به سه دسته تقسیم کنیم،

۱. یک سری الفاظی که ابتدا عرفی است و تا انتها عرفی می ماند، مثلاً واژه انفاق فحش و فحشا و منکر و معروف را چطور می توان معنا کرد، در قرآن این ها آمده اند و خداوند متعال در موارد فراوانی هم اظهار نظر خاصی درباره آن نکرده، مگر این که کلی را بیان کرده و این کلی تطبیق شده بر برخی از گناهان خاص، یا برخی از امور پسندیده خاص، مثلاً از سیاق فهمیده ایم که این مصداقی از معروف یا مصداقی از منکر است، این یک دسته، مثلاً وقتی انفاق را می شنوید می گویند خرج کردن شیی تا تمام شدنش، هر جا واژه انفاق آمده همین است، خرج الشی الی نفاذه، انفاق یعنی بخشی از داراییم را برای پر کردن خلأ دیگران خرج کنم، اما این که اگر خرج کردیم جایش پر می شود بحث دیگر است.

^{۳۳}. تفسیر تنزیلی ص ۱۲۵

یا مثلاً وقتی از فحشا یاد می شود، می گویند هر امری که موافق حق نباشد قول و فعل قبیح را فاحشه می نامند؛ این هر جای قرآن که به کار رود همین است، گاهی واژه قبیح یا فاحشه در یک مصداق خاص پیاده شده است، این کار را نکنید، انه کان فاحشه و ساء سبیلاً، بیشتر از این نگفته اند،

یا منکر گفته اند خلاف معرفتی است که قابل آرامش و اطمینان باشد، ضد ناشناسی است، چیزی که شناختم منکر است، هر جا در قرآن این واژه آمده همین را اراده کرده است،

در این جا کافی است که به لغت مراجعه کنیم، این جا که زبان عرف عام است مفسر هیچ نیازی ندارد به این که مسأله را در قرآن تحقیق و تفحص بکند، بلکه همین که به لغت مراجعه کند و برداشت لغوی را بیارد وارد قرآن کند کافی است، العین و معجم و کتب لغت را ببیند، جاهایی از قرآن هم به گونه ای است که راه را برای فهم های تخصصی می بندد، قل ان الله لا یأمر بالفحشا و المنکر: هم فحشا و منکر را می فهمید که خدا آن کار را انجام نمی دهد، این الزامی است از عرفی بودن زبان، مفسر در این گونه امور مطلبش روشن است و زبان ترکیبی چیزی بیشتر از فهم عرفی را لازم ندارد

امروزه بحثی تحت معنا شناختی مطرح است، اتفاقی که می افتد این است که اگر من شکی هم کردم در ما فهم من اللفظ برخی از الفاظ می گویم برید اشعار و نثر های عرب را ببینید چگونه به کار می رفت، همان فهم عرف، همان را هم شما در رابطه با قرآن به کار ببرید، این ها کار سختی نیست

۲. برخی از الفاظ اینگونه نیستند و اصطلاح هستند و اصطلاحشان را هم قرآن تولید نکرده است این دسته دوم هستند، بلکه این اصطلاح از گذشته در ادیان تولید شده است، مثلاً حج مال مسلمان ها نبوده و از دوره حضرت ابراهیم بوده، یا مثلاً صلوات روزه زکات باید بررسی شود که این اصطلاحاتی که در ادیان گذشته مورد توجه بوده است، درست است که معنای لغوی در کنار معنای اصطلاحی دارند، مثلاً صلوا به معنی قرار گرفتن وسط شی، آویزان شدن، بریان شدن، دعا کردن هم آمده است، با این الفاظ چه کنیم، آیا با اولین برخورد بگوییم که اصل این است که این ها لغوی فهمیده شوند بعد اصطلاح ثابت شود؟ یا چون در قرآن می آیند باید اصطلاح را مقدم کنیم مگر این که خلفش ثابت شود یا استعمال؟ یعنی خدا دست شما را نمی بندد و خودش این گونه به کار نمی برد که ابتدا در لغت به کار ببرد و بعد اصطلاح را ایجاد کند، چون این اصطلاحات از ابتدا به کار رفته است. این هم یک نوع واژه ها که در زبان ترکیبی مجبوریم تکلیفش را هنگام تفسیر مورد توجه قرار دهیم.

۳. نوع سوم این است که در زمان نزول قرآن، واژه اصطلاح نشده و عرفی است اما به تدریج قرآن این واژه را تعیین داده است و تعیین کرده است (البته خیلی بعید است که رابطه کاملاً قطع شود مثل مشترک لفظی) اما این طوری است که گاهی لفظ معنای عرفی دارد که به تدریج اصطلاحی می شود، چون بنا شد زبان قرآن ما ترکیبی باشد از عرف و اصطلاح، بر شما به عنوان مفسر لازم است که این سه گونه واژه های کاربرد شده در قرآن را مورد دقت قرار دهیم.

در گروهی که همش عرف است مشکل نداریم، مگر این که بخواهند چیزی اضافه کنند، مثلاً اگر قرار شد انفاق همراه با قصد قربت باشد، بشود صدقه، اسمش عوض میشود، ملاحظه کنید وقتی تفسیر کار می کنید نگویند زکات و انفاق و صدقه یک چیز است، خیر، چیزی اشراب می شود که این ها تغییر می کنند، به تعبیر برخی از بزرگان ما در قرآن اصلاً مترادف نداریم، من وقتی مال را از خودم دور می کنم دارم انفاق می کنم، وقتی اثر این کار در جان من مورد توجه است که من را به یک آزادگی می رساند و رشد شخصیت ایجاد می کند و جلو موانع را می گیرد زکات میشود، وقتی من این مال را به دیگری می دهم که ایمانم به خدا را تصدیق کند همراه با قصد قربت می شود صدقه، پس یک عمل است اما با نیت های مختلف معناهای مختلف هم پیدا کرده است، اما انفاق یعنی جنبه ای که تو از مالت می گذاری، لذا همین انفاق گاهی برای مشرکین هم به کار می برد، علی ما انفتت یعنی مالی که از دست داد به خاطر هیچ و پوچ، این دقت ها را حتماً باید محقق در کاربرد واژه ها مورد دقت قرار دهد.

- از اصطلاح دینی قبل از اسلام همین واژه صلوات وقتی در العین ملاحظه می کنید می گوید: صلوات الیهود کنائسهم، صلوات الرسول للمسلمین دعائه و ذکره للمسلمین، صلوات الناس علی المیت الدعاء، صلوات الملائکه الاستغفار، وقتی با این واژه مواجه هستیم که یک صلواتی داریم که معناهای مختلفی دارد: آویزان شدن بریان شدن نماز و دعا، حالا شما وقتی تفسیر می کنید چیکار باید بکنید؟ زبان تحمل همه اینها را دارد، سوره علق نازل میشود و آیه الذی ینهی عبداً اذا صلی، اولین سوره است که هنوز نمازی به این صورت تشریع نشده است، اما صلوات هم در یهود و هم خود مشرکین ما کان صلواتم عند البیت الا مکاء و تصدیه، شما با این پیشینه احتمال اصطلاح خاص بودن صلوات را باید بدهید، نمی توانید بگویید چون اول نزول قرآن است به معنی آویزان شدن و دعا کردن باشد، چون اصطلاح شرعی شده و پیشینه دارد، و در ادیان گذشته این اصطلاح شده است، پس در این آیه یا باید حمل کنیم بر نماز مصطلح یا حمل کنیم بر دعای مصطلح، اینجاست که وقتی سر دو راهی قرار می گیرید با توجه به سیاق

و مضامین تلاش می کنید که یکی از این دو معنا را انتخاب کنید، دعا بوده است یا نماز؟ روشن است که کسی را به خاطر این که دستهایش را جلو کعبه بلند کند و درخواستی کند سرزنش نمی کنند، این سیاق به شما می گوید یک اتفاقی افتاده است که مخالف رویه و روش های مرسوم مشرکان است و در نماز تجلی کرده به عنوان ارکان و عبادت مخصوص، یک عبادت به شکلی بوده که مورد توجه نبوده و معروف جامعه نبوده است، پیامبر این کار را کرده است که مورد نهی جامعه قرار گرفته است،

پس از همان ابتدا اولین واژه صلوات را می توانید به واسطه قرائن بگویید به معنای نماز است، چون اصطلاح شرعی شده بوده و پیشینه داشته است.

اما وقتی اصطلاح بعد از دین می شود، اینجاست که باید قدری احتیاط کنید، واژه در ابتدا معنای عام دارد بعد به تدریج این معنا شکل اصطلاحی به خود می گیرد، مثلاً راجع به واژه قرآن که به معنی اکتار در خواند که به تدریج علم شده در قرآن به عنوان یک اصطلاح، من اینجا باید این مسیر را با احتیاط بروم، جایی که اصطلاح دینی و شرعی نیست، باید از عرف شروع کنم، جلو بروم بینم کی این واژه با قرائن کاربردش به سمت اصطلاح می رود،

- باز از این مدل اگر شما بیابید واژه مثل محسنین و متقین را دقت کنید، در قرآن گاهی واژه ها را به تدریج مصادیقش را توسعه می دهند، در زبان ترکیبی مجبورید به تناسب توسعه ای که در این زمان هست و واژه ها بار معنایی می شوند سیر مطالعاتتان را شکل دهید، مثلاً سوره لیل نهمین سوره ای است که بر پیامبر نازل شده است، مثلاً احسان نیکو کاری است یک معنای بسیار عام، اگر در سوره لیل می فرماید (و کذب بالحسنى، و صدق بالحسنى) هیچ توضیحی قبل از این آیه در هشت سوره گذشته راجع به احسان وجود ندارد و اولین برخورد شما با این قضیه است، اولین برداشت ما این است که (تکذیب کرد نیکو کاری را) مثل آقای نیچه شد گفت این مثل اخلاق بردگان و گوسفند پروری است که به بیچارگان کمک کنیم، کمک به دیگران معنا ندارد، مکتب قدرت همین حرف را می زند، حسنی را اینجا چه معناکنم؟ می گوئید: نیکو کاری، همان معنای عرفی، اما مثلاً مقداری جلوتر می آییم سوره نجم ۲۳ در نزول که این واژه تکرار می شود، لیجزی الذین اساءوا بما عملوا و یجزی الذین احسنوا بالحسنى، احسنوا چه معنایی در این جا دارد؟ اگر این استعمال دوم باشد و توضیحی هم نباشد، باید معنای احسنوا همان معنای عرفی باشد، شما نمی توانید این را با آیاتی که الان خواهیم خواند تفسیر کنید، اما در سوره ۳۳ مرسلات آیه ۴۴ انا کذلک نجزی المحسنین، این در رابطه با پیامبری است از پیامبران خدا که مردم را

به اسلام و مقاومت دعوت کرده است، که خدا این افراد را پاداش می دهد، این هم با توجه به سیاق می گوئیم یک مصداقی از نیکو کار را در اختیار ما قرار می دهد و بیشتر از این تکلیفی نداریم، در ادامه در سوره لقمان سوره ۵۷ می فرماید: هدی و رحمه للمحسنین، الذین یقیمون الصلوات و یوتون الزکات و هم بلاخره هم یوقنون، ویژگی محسنین را بیان می کند، اینجا واژه محسن یک توسعه در آن اتفاق می افتد. یعنی این اقامه نماز و ایمان به آخرت دو طرف عمل زکاتیشان است که عمل خیر است، مال را می دهد برای این که خودش را آزاد کند این می شود محسن، وقتی به سوره احقاف می رسیم که سوره ۶۶ است آیه ۱۲ (و من قبله کتاب موسی اماما و رحمه و هذا کتاب مصدق لسان عربی لینذر الذین ظلموا و بشری للمحسنین) این محسنین را چگونه معنا می کنیم؟ واژه ای که در سوره لقمان مطرح شد، این قرآن بشارتی است برای مومنین، مطلق نیکوکار یا نیکو کاری که اهل اقامه نماز و ایمان به آخرت و زکاتش محفوظ به این دو ویژگی است یعنی در سوره های قبل، یعنی ما از سوره لقمان تعریف اصطلاحی از احسان پیدا کردیم، وقتی این تعریف را پیدا کردیم وقتی واژه محسن گفته می شود جرأت نمی کنیم بگوئیم این همان نیکو کاری مطلق است، قرآن بشارت برای نیکوکار مطلق نیست، که هر کسی کمکی بکند خداوند متعال بهش بشارت دهد و هر کسی که اعتقادات خرابی داشته باشد کمکی هم بکند او ظالم است، تا سوره لقمان تا شک کردیم به عرف مراجعه کردیم ولی از این جا کار ما با دقت نظر باید باشد، این جا بحث ظلم است انسان به خودش و خدا و دیگران ظلم کند، خیلی گسترده تر میشود، از اینجا به بعد ذهنم درگیر لغت و اصطلاح می شود که کدام را مورد نظر قرار داده است، همان طور که اشتباه است قبل از سوره لقمان پای اصطلاح را به میان بکشم، از اینجا به بعد باید بررسی کنم با توجه به سیاق و روایات و فهم های متعالی که این واژه الان هم به همان معنای لغوی است یا اصطلاحی، واژه شناسی باب بسیار واسعی خواهد شد با توجه به مطالبی که عرض می کنم، در سوره زمر ۵۷ در ترتیب نزول، او تقول حین تری العذاب لو ان لی کره فاکون من المحسنین، اگر بازگشتی داشتم از محسنین می شدم، محسنین یعنی چه؟ مطلق نیکو کار؟ یا محسنی است که ایمان به خدا و آخرت دارد و اقامه نماز می کند و زکات پرداخت می کند؟ لازم است که این را بررسی کنیم مثلا در سوره مدثر: ما سلککم فی سقر قالوا لم نک من المصلین و لم نک نطعم المسکین و کنا نخوض مع الخاضعین و کنا نکذب بیوم الدین حتی اتان الیقین، با ویژگی هایی که باز محسنین سوره لقمان قرابت دارد، این احتیاط ها حتما باید مورد توجه باشد، باز همین سوره زمر و الذین جاوا بالصدق و صدق به الیک هم المتقون لهم ما یشاون

عند ربهم ذلک جزاء المحسنين، آیات ۳۳ و ۳۴ این ذلک جزاء المحسنين يعنى چه؟ در اینجا بین لغت و اصطلاح هستم، و از اینجا به بعد احتیاط باید مورد توجه باشد، سوره صافات انا کذلک نجزی المحسنين، چند بار تکرار شده است، یکیش نوح است، سلام على نوح فى العالمين انا کذلک نجزی المحسنين، با این نگاه کار ما مقداری دقیقی می شود یعنی در واژه شناسی ها باید بینیم از کی اصطلاح می شود و این اصطلاح شدگی در استعمالات بعد مطلقا باید دیده شود یا این که برگشتش به همان معنای لغوی است؟ ثمره ای هم دارد افزون بر معنا شناسی، وقتی شما می گوید مراد این است ثمره ای هم در روش تفسیری دارد و آن این است که از این به بعد چون نگاه ترکیبی است، هر آیه ای را در مفهوم شناسی کنار آیه ای دیگر قرار نمی دهیم و کار مقداری مشکل می شود،

مقداری جلو تر برویم، شما نمی توانید مثل مفردات و التحقيق عمل کنید، این کتاب ها وقتی معنای لغوی را در سیر استعمال بیان می کند مطلب درست است، ولی وقتی واژه اصطلاحی را در استعمالات بررسی می کند، چطور؟ ملاحظه کردید وارد این بحث نمی شوند، این مفاهیم را به مفهوم لغت اضافه نمی کند، بلکه یک مفهوم را می گیرد و به کاربرد و استعمالش در قرآن می پردازد و این برای ما کافی نیست، به نظر ما از این به بعد باید یک پژوهش گسترده شروع شود که این واژه ها را دوباره بررسی کند، ببیند وقتی این واژه در قرآن به کار رفته است در کجا اصطلاح خاص است و با آن اصطلاح آن را بفهمد،

مثلا زکات: و ویل للمشرکین الذین لا یوتون الزکات و هم بالآخره هم کافرون، این زکات را به چه معنا می خواهیم بگیریم؟ اگر این واژه به کار رفته است که هنوز اصطلاح زکات شرعی را نداریم و جعل نشده است، سوره فصلت ۶۱ سوره در مکه است و زکات اصطلاحی و نصاب در مدینه انجام شده است، اینجا زکات مسأله اش چیزی است مثل این که می گویند آقا این خود را از مال آزاد نکرده و رها نشده است، مشرکین افرادی هستند که آزادگی پیدا نمی کنند، و عملی هم انجام نمی دهند، حتی قاعده مکلف بودن به فروع مثل اصول در اینجا نمی تواند شاهد باشد.

نقش واژه شناسی ها بر اساس نگاه نویی که از ترکیبی بودن زبان گیرتان آمد و این سیر باید به شما بگوید کی اصطلاح شد وقتی من تسامح می کنم و این ها را روی هم می ریزم، در سوره فصلت مبنایی در فقه درست می کنم که بر اساس شاهی برای مکلف بودن در حالی که شاید کسی بگوید خیر، این معنا را اینجا نمی دهد، و این استناد درست نیست.

پس این اصل، اصلی است که اگر بپذیریم نیاز ما را به یک واژه شناسی مجدد از قرآن زنده می کند، زحمتی که آقای مصطفوی کشیده اند این است که یک کلمه چند ریشه نخواهد داشت و یک ریشه دارد، راغب می فرماید این واژه در استعمال به این معناست، این هم خوب است ولی یک گام جلو تر نیاز داریم، بگوییم دقیقاً این واژه در این زمان در این آیه که به کار رفته است در این سوره به چه معناست، این جاش خالی است لذا وقتی شما تفسیر می کنید مجبورید که این سیر را ببینید و بر اساس سیر معنا دار کنید، در واژه هایی که گاهی خودش در سیر رو به تکامل است آن کار سخت تر می شود مثلاً مومن، متقی، ملاحظه فرمودید که گاهی سه ویژگی گفته اند و بعد آمده در سوره بعد سه ویژگی به آن اضافه کرده است، بین این دو اصطلاح ممکن است بر سه مصداق تکیه کرده باشد، وقتی از مرحله دوم می گذرید می شود شش مصداقی، بعد ببینید چقدر در فهم تفسیری ما مهم و موثر است، لذا از این جهت باید بررسی کنیم، تفسیر قرآن به قرآن می کنید اما با توجه به این قرائن مشخصه های هر مصداق را باید در بازه زمانی دو مرحله اصطلاح سازی و بر آمد سازی اصطلاح یعنی افزونی مصداق و بیان کننده مصداق بالا تر برود.

بسم الله الرحمن الرحيم

استاد بهجت پور جلسه ۲۱

در تفسیر تنزیلی رسیدیم به این که تفسیر تنزیلی به عنوان یک سبک، از یک سلسله هست ها سر چشمه می گیرد که این ها سرچشمه ها، الزاماتی را برای تفسیر تنزیلی ایجاب می کند و به دنبال آن بحث از قواعدی باید بشود که بتوانیم به وسیله آن حل مسأله تفسیری بکنیم، در الزامات این سبک شش الزام را عرض کردیم، از این جلسه چند الزام باقی مانده را توضیح خواهیم داد تا زمینه ای بشود برای ورود به قواعد و روش ها حل مسأله.

اصل هفتم: کشف تناسب بین آیات و سوره ها^{۳۴}

الزام هفتمی که به نظر می رسد در تفسیر تنزیلی باید مورد توجه باشد این است که برای فهم دقیق تر مراد های قرآن باید از نظم و هماهنگی بین آیات و سیاق های شکل گرفته در آیات سوره ها اطلاع کافی داشت، در واقع

^{۳۴}. تفسیر تنزیلی ص ۲۲۱

می خواهیم بگوییم ضرورت دارد ما به پیوستگی بین آیات و انسجامی که چه در صورت آیات درونی سوره و چه در محتوی آیات درونی هست حتما اطلاع پیدا کنم، چرا این اصل در تفسیر تنزیلی مورد توجه هست؟ به دلیل این که ما به دنبال مهندسی هستیم و به دنبال کشف فرایند ها و روش ها هستیم، کشف فرایند و روش به ما می گوید شما باید بتوانید این مجموعه را در آن حالت منسجم و پیوسته اش مطالعه کنید، اگر ما یک مفسر در تفسیر ترتیبی محض بودیم یا یک مفسر در بهره برداری از یک آیه یا یک فقره بودیم شاید هیچ نیازی به تعقیب مسأله انسجام و پیوستگی نداشتیم هر چند بسیار مناسب است که مفسرانی که تلاش می کنند که یک سوره را بفهمند باز انسجام درونی آیات را کشف کنند، اما برای ما که به دنبال کشف مهندسی و فرایند و روش ها هستیم این قرینه پیوستگی و انسجام بسیار ضروری است، اصولا فرایند از این پیوستگی به دست می آید، اگر ما بر این بعد از ابعاد قرآنی تأکید نکنیم و برای به دست آوردنش تلاش نکنیم به نظرم سهم ما از تفسیر به ترتیب نزول به حد اقل فرو خواهد کاست، و بسیار تقلیل پیدا خواهد کرد، شاید بفرمایید نیازی به تفسیر بر اساس ترتیب نزول نیست، ما باید سعی کنیم بین آیات و فقره ها ارتباط برقرار کنیم، بین مجموعه سیاق های شکل گرفته در سوره ارتباط برقرار کنیم و بین مجموعه سوره ها با هم تأملات لازم را انجام دهیم، کشف حد اکثر تناسب وظیفه مفسر در ترتیب نزول است، این به این معنا نیست که بخواهیم بر قرآن چیزی تحمیل کنیم که ندارد، باید از نظر اصول و قواعد تفسیری به این نتیجه رسیده باشیم که قرآن یک متن منسجم هست که آن مبنای حکمت می خواست همین را بگوید که حکیم هم در محتوی و هم در ساختار یک پیوستگی را در نظر گرفته است و نزول تدریجی در عین حالی که قطعه قطعه قرآن را فرود آورده است اما پیوستگی بین ابعاض را رعایت کرده است، و رتلناه ترتیلا، یعنی در عین حال که متفرق آنها را نازل می کرد، آنها را مرتب کرد، تناسبی که بین بخش ها برقرار می شود در دانش تفسیر و علوم قرآن تعریف شده است، ما در لغت وقتی تناسب را بیان می کنیم یعنی هماهنگی و سازگاری و تناسب بین آیات و سور وجود دارد، یعنی مدعای کسی که از تناسب سخن می گوید این است و تعریف تناسب هم همین است، در اصطلاح علوم قرآن این تناسب را این گونه توضیح می دهند: ارتباط میان موضوعات یک آیه و پیوند دو یا چند آیه باهم و ارتباط سوره ها با هم،

اگر کسی بتواند این تناسب و ارتباط و پیوست ها را کشف کند عملی را انجام می دهد که از آن به تناسب آیات و سور یاد می شود، نتیجه این انسجام هم همین است که ما بتوانیم هماهنگی و پیوستگی بین آیات و سوره ها را برقرار کنیم به گونه ای که مثل کلمه واحده است، در اینجا مقداری از دیدگاه ها را مطرح می کنیم:

سیوطی می گوید: این علم مناسبت بخش هایی از هر کلام را با کلام دیگر شناسایی می کند و آنان را به هم پیوند می زند و به مجموعه ای دارای اجزای هم خوان تبدیل می کند، چنانکه گویی مجموعه کلام یک ساختمان است، در این صورت ما را به فهمی نزدیک می کند که بدانیم رابطه این موضوعات از چه سنخی است»^{۳۵}

فخر رازی در این زمینه گفته است که: بیشترین لطایف قرآن در ترتیب و روابط آیات نهفته است»^{۳۶} خیلی مهم است، یعنی می گوید فقره بین نباشید بخش زیادی از نکته های لطف و مراد های ظریف که خدای متعال در نظر گرفته است دقیقاً در ترتیب و روابط آیات است، چقدر در تفسیر تنزیلی توجه داریم که به این سیر و تقدم و تأخر ها واجد پیام است، بزرگان ما از گذشته به این توجه داشته اند، کاری که ما می کنیم این است که روشش را پیدا کنیم و الا همه می دانستند که بخشی از اراده های خدا در این چینش نهفته است.

مصطفی مسلم: «در پرتو اعتقاد به انسجام قرآن و مجموع ه نگری به آیات، آفاق جدیدی از تفسیر گشوده شده است»^{۳۷}

یکی از علمای قرن چهارم، در کتابش درباره علمای بغداد می گوید: تعجب می کنم که چرا قرآن را قطعه قطعه کرده اند و به فکر تناسبی که در بین این مجموعه ها نیستند. علمای بغداد در مرکز سخن می گفتند و انتظار بود که متناسب با این شرایط بهره های نظام واره ای و جامع را از قرآن تعقیب بکنند، بی توجهی اینها به مسأله تناسب خیلی جای تعجب دارد، در ص ۲۲۲ تاریخچه ای از توجه به علم تناسب را در گفته های مفسرین و دانشمندان علوم قرآن آدرس دادم که می توانید بخشی از تأکیدی که در این زمینه وجود دارد را ملاحظه بفرمایید.

در این باره یکی از مطالبی که باید به آن توجه کرد، این است که دلیل تناسب در آیات دورنی سوره ها چیست؟

خب قاعدتا اولین چیزی که به ذهن ما میرسد این است که با متنی واجه هستیم که ۱۱۳ بسم الله الرحمن الرحیم داریم که سوره ها را از هم جدا کرده است. وقتی در یک گفتار حکیمانه با ۱۱۴ فصل مواجه می شویم قاعدتا انتظار ما این است که هر یک از این فصول گفتاری را شکل بدهد که مربوط به خودش باشد و با هم در ارتباط باشند، البته می تواند با گفتار قبل و بعدش هم در ارتباط باشد، کدام پایان نامه است که ارتباطی بین فصل ها نباشد؟ مسأله تناسب بین فصل های مسأله ای است که هر چقدر حکمت بالاتر می رود، انتظار بیشتر می شود و ما را به خاطر عدم رعایت این سرزنش می کنند، قاعدتا وقتی ما سراغ قرآن می رویم که کلامی حکیمانه است

^{۳۵}. سیوطی، الاتقان، ج ۳، ص ۳۷۱، تفسیر تنزیلی ص ۲۲۲

^{۳۶}. بدرالدین زرکشی، البرهان فی علوم القرآن، ج ۱، ص ۳۶

^{۳۷}. مباحث فی التفسیر الموضوعی ص ۵۷

باید در هر گفتارش شاهد چنین تناسبی در مجموعه مطالب باشیم و هر سوره را مثل یک سخنرانی و گفتار بدانیم که به هم مرتبط هستند، در این زمینه حتی کسانی که به علم بلاغت توجه کرده اند گفته اند: اگر بناست بلاغت به خوبی نشان داده شود یکی از جنبه های بلاغت این است که بخش های مختلف یک سوره کاملاً با هم هماهنگ باشند مثلاً یک شعر و یک نثر که می گوئید بسیار بلیغ است، باید بگونه ای مطالب کنار هم چیده شده باشد که اصلاً نتوانید احتمال بدهید می توانید این گوشه و مطلب را جدا کنید بدون اینکه به گفتارمان خلل وارد شود، یا به نظم خلل وارد شود، یکی از عوامل بلاغت و رسایی مطلب همین است

بقاعی در کتاب نظم الدرر ص ۵ ج اول می گوید^{۳۸}:

علم مناسبت قرآن دانشی است که در سایه آن علل ترتیب اجزا شناخته میشود، (اگر می خواهیم ترتیب اجزا را بشناسیم باید به علم مناسبت توجه کنیم، این که این آیه اول و این دوم و این سیاق اول و این سیاق دوم قرار گرفت، اینها توسط علم مناسبت معلوم می شود.) به همین دلیل می گوئیم این دانش در نهایت ارجمندی است

سوال:

شاید کسی بگوید ما وقتی سراغ قرآن می رویم چنین نظمی را مشاهده نمی کنیم، و شما سرزنش می کنید که چرا به تناسب توجه نمی کنید، برخی بر این باور هستند که قرآن یک مجموعه از هم بریده است، بسیاری از تفاسیر وقتی وارد تفسیر می شود یا نخواستہ یا نتوانسته است که این بخش ها را به هم مرتبط کند، مسأله این گونه که بقاعی و ابوبکر بغدادی و... گفته اند، مطلب به همین راحتی هم نیست و مخالفان جدی دارد، در این زمینه بیشترین انتقاد را شرق شناسان و برخی روشنفکران انجام داده اند، بیشترین اشکالشان در ساخت و بافت قرآن است، می گویند این مجموعه هماهنگ نیست، در بحث جمع قرآن وقتی وارد بحث شرق شناسان وارد میشوید می گویند مثل کوزه شکسته است که قطعاتش توهم توهم شده است و هر کدام یک طرف رفته است، در این زمینه اینها معمولاً مطلب را مقایسه کرده اند با کتاب های آموزشی و حقوقی و علمی

- در این زمینه به نقل از پسر بازرگان در کتاب نظم قرآن، مطالبی آمده است و توضیح داده است که: علل گرایش به تناسب آیات، همین نامتلائم بودن مطالب و یک روال نبودن طرح موضوعات بوده است،

^{۳۸}. نظم الدرر، ج ۱، ص ۵، تفسیر تنزیلی ص ۲۲۵

(خواسته اند درک کنند که چرا این گونه است؟ و همه فهمیده اند که قرآنی که ما در خدمتش هستیم، به هم پیوسته نیست)،^{۳۹}

- برخی همچون آقای ایازی خواسته جواب دهد: اسلوب قرآنی اسلوبی ویژه است و این ناپیوستگی نمایی نباید و نمی تواند مارا هراسان کند، زیرا اگر مباحث قرآن همه مباحثش در یک جا مطرح میشد، قرآن به کتاب کم جاذبه مجمع القواعد تبدیل می گشت، که زیبایی و نفوذ و تأثیر شگفت انگیز در دل مومنان و غیر مومنان را نداشت^{۴۰}

پس ما سراغ خود محققان مسلمان که می رویم کأن پشت سر قصه انسجامی در پشت سر قصه مشاهده نمی کنند، بلکه سعی می کنند عدم تناسب را توجیه کنند، جناب آقای ایازی فاضل ارجمند کتابش به عنوان چهره پیوسته قرآن است اما توضیحی که می دهد تأییدی است که این یک روعت و زیبایی و جمال در این تقطیع وجود دارد که مجمع القواعد شدن قرآن آن زیبایی و جمال را نداشت، به اجمال به مقاصد قرآن اشاره کرده اند که به نظرم باید بیشتر توضیح داده می شد.

- **جواب:** آیا این شکل قرآن یعنی ناپیوستگی، به نظرم یک انصراف ذهنی در بین همه ما شکل گرفته است که این کتاب، یک کتاب تعلیمی است و اگر بناست قرآن را به عنوان متن معرفت و توصیه، شناخت و دستور بشناسیم، این متن قاعدتا بایستی روال و رویه های آموزش را طی می کرد، که یک سلسله مطالب را با دسته بندی ها مناسب در اختیار می گذارد، اما این انصراف ذهنی شاید درست نباشد، ما یک وقت با یک متنی مواجه هستیم که متن آموزش هست، ولی آموزش تربیت مدار، آموزش تربیت مدار نه صرفا یک متن آموزشی کلاسیک که شما آن را با محوریت طرح سوال و پژوهش و پاسخ به مسأله طراحی می کنید، یا مثلا آموزش تربیت مآل، این آموزش نه این که کتاب آموزشی است که اگر کسی خوب بخواند تربیت در آن مدار قرار می گیرد، خیر، این ها آموزش تربیت مدار نیست، بلکه درباره مباحث آموزشی اخلاق هست و درباره مباحث آموزشی پژوهش هست، نظام آموزشی قرآن متنی است که در دل خود دارد تربیت می کند و با کلام خود وظیفه خودش را که تربیت است انجام میدهد، امام در مقدمه کتاب حدیث جنود عقل و جهل می فرماید: کتابی در علم اخلاق نگاشته نشده است، چون این کتاب ها دانش را دارد و تربیت ندارد، ایشان می فرماید من می خواهم آغازگر و اولین نفر باشم، وقتی از تناسب سخن

^{۳۹} . عبدالعلی بازرگان، نظم القرآن، ج ۱، ص ۳

^{۴۰} . ایازی، چهره پیوسته قرآن، ص ۱۵۳ و ۱۵۴

می‌گوییم یعنی این متن موضوعش تربیت است یا موضوعش آموزش است، بعد باید بر اساس موضوع باید بگوییم منسجم هست یا منسجم نیست، اگر شما کتاب تحولی دارید که هر سوره یک جریان از تحول است و برای تغییر و تحول با لفظ، نه توصیه برای بیرون، خود این لفظ بناست یگ تغییری ایجاد کند، این زبانی که قرآن به کار برده است، کاملاً زبان علمی به معنی خاصش است، آنهم تربیت عملی، شما اگر بخواهید ترس را در مخاطبین از بین ببرید و شجاعت اقدام را به آنها بدهیم، ادبیات شما متفاوت است با وقتی که بخواهیم درباره شجاعت سخن بگویید، یا درباره زشتی ترس سخن بگویید، شما وقتی می‌خواهید به مخاطب شجاعت بدهید و ترس اقدام را از شما بگیرید با بیان این مطلب که: عمر دست خداست، خداوند تکلیف متوجه شما کرده است، شما در این جهان آمده اید که آزمایش بشوید و یکی از ابعاد آزمایش شما این است که بتوانید در برابر منکرات بایستید و نهی کنید، در طول تاریخ افرادی بوده اند که در برابر منکرات شجاعانه در برابر منکرات اخلاقی و اعتقادی ایستاده اند مثل ابراهیم که حتی در برابر پدرش ایستاد و حاضر شد تبعید شود و با منجیق پرتاپ شود، ولی خدا یاری کرد و خدا آتش را برایش گلستان کرد، از شهر بیرونش کردند که خدا دو فرزند به او داد فرزند بی واسطه و با واسطه که پیامبران بزرگ شدند و پیامبری که قرار بود نامش محو شود، نامش در تاریخ ماندگار شد، این چیزی که گفتیم منسجم است با اینکه نکته تاریخی و اجتماعی می‌گوییم.

قرآن هم همین است ما زبان قرآن را نمی‌فهمیم، قبلاً گفتیم زبان قرآن زبان تربیتی است، قرآن یاد می‌دهد و تربیت می‌کند، اینکه به ما می‌گویند شما قرآن بخوانید به جهت این است که با خواندن همین متن با این که خودمان عالم هستیم اما با وجود این مرتب این متن را باید بخوانیم چون خواندن این متن ما را متحول می‌کند، حالا در آن زبان بررسی کنید که آیا تناسب دارد یا ندارد؟

- مثلاً سوره علق ۱۹ آیه است که کاملاً متناسب است، اول وظیفه پیامبر را گفته است که رب را به مردم معرفی کنی، بعد ای پیامبر وقتی این کار را کردی بدان که برایت چالش ایجاد می‌شود و همه آن را قبول نخواهند کرد و تکذیب خواهند کرد ولی تو بدان من با این مکذب برخورد می‌کنم، کاری می‌کنم همه جریان کفر مقابل باشد و من انتقام می‌گیرم و تو هم بدان که تو باید مطیع محض من باشی، این سوره تمام میشود، این پیوسته هست یا نه؟ مشکل ما، آن نگاه ما به سوره است که نگاه آموزشی است، نه تربیتی، اگر نگاه تربیتی شد کاملاً سوره منسجم است،

- سوره قلم و مزمل و بقره همین طور است، شما می خواهید جامعه ایمانی شکل بدهید، جامعه ایمانی باید بداند که اولین عامل هویت بخشی جامعه ایمانی این است که نباید میثاق شکن باشند و زیر چتر میثاق های پروردگار باید وارد شوند، در سوره بقره حدود ۱۵۰ آیه بحث میثاق و میثاق شکنی را بین متدینان مطرح می کند، می گوید: شیطان متدینی بود که میثاق شکنی کرد و بلا سرش آمد، خانواده ای مثل آدم و حوا میثاق شکنی کردند بلا سرش آمد، بنی اسرائیل جامعه مومنی بود که میثاق شکنی کرد تنبیه شد، بعد از این ها چند قانون شکل گیری جامعه مثل بحث قبله و حج و انفاقات و ترک ربا و یاری دین را که لازمه آغاز شکل گیری یک جامعه علمی است برایشان مطرح می کند، وقتی این گونه نگاه کنیم کاملاً منسجم میشود. و این انسجام یکی از شاه کلید های فهم تفسیری است، و مهمتریت مسأله در تفسیر تنزیلی است.

بسم الله الرحمن الرحيم

استاد بهجت پور جلسه ۲۲

تناسب آیات و سوره ها

در زمینه مبانی تفسیر و هست هایی که اصولاً تفسیر بر پایه آن بنا می شود و هست های نزدیک تفسیر تنزیلی مطالبی را خدمتتان تقدیم کردیم، بعد وارد الزامات شدیم و از اصولی که بر پایه اش تفسیر تنزیلی شکل می گیرد یاد کردیم، در نوبت گذشته گفتیم مفسر باید بتواند انسجام ساختاری و محتوای آیات را در سوره ها کشف کند، البته فراتر در بین سوره ها، کسانی که در تناسب وارد شده اند، گفته اند تناسب بین آیات و تناسب بین سوره ها که مجموعه قرآن مثل یک ساختمان و مثل یک کلمه واحده بشود، این یک هنر مندی است که مفسر باید انجام دهد، و برخی مراد های خدا در این انسجام در عین پراکندگی و تدریج نهفته است، گفتیم این انسجام چقدر می تواند به فهم کمک کند و گفتیم چه خطایی باعث شده که برخی قائل شده اند به این که قرآن دارای انسجام نیست، یعنی نوع نگاهشان به مطالب سوره ها طوری بود که از دل آن البته انسجام در نمی آمد، باید نگاه را عوض می کردیم، نگاه تربیتی تحولی روشن می کند که قرآن باید بر همین گونه بود و می شود تناسب ها را کشف کرد،

یکی از مطالبی که الان نمی‌خواهم وارد شوم در ذیل اصل جلسه گذشته این است که آیا تناسب ممکن است در بخشی از قرآن باشد و در برخی نباشد؟

خیر، کسی که قائل به تناسب است باید به نحو موجه کلیه بتواند تناسب را اثبات کند، برای اثبات این حرف باید تمام ادعاهایی که پشت سر عدم انسجام نهفته است در بیارد و بررسی کند و پاسخ دهد، و الا ادعای تناسب به عنوان یک قانون کلی و یک اصلی که روی آن مبنا بنا نهاده میشود مثل حکیمانه بودن و نگاه تربیتی شکسته میشود، این مثل اعجاز عددی است، که بگویید قرآن از نظر عدد معجزه است بعد بگویید مگر در چند مورد، چند مورد بس است که اعجاز عددی را به هم بریزد، لذا تناسب نمی‌تواند استثنا پذیر باشد، کسانی که مدعی تناسب هستند باید بتوانند از تمام اشکالاتی که مورد به مورد در سوره‌ها مطرح می‌شود جواب دهند،

تناسب در آیات سوره قیامت^{۴۱}

مثل رابطه آیات ۱۶ تا ۱۹ سوره قیامت و قبل و بعدش، لا تحرک به لسانک لتعجل به ان علینا جمعه و قرآنه فاذا قرائه فالتبع قرآنه ثم ان علینا بیان، دوباره بحثی را راجع به قیامت مطرح می‌کند و قبل از این آیات هم درباره قیامت است، در وسط آیات قیامت با پیامبر درباره کلیت قرآن سخن می‌گوید، کسی که ادعای تناسب می‌کند باید بتواند این اشکالات را پاسخ دهد، که ما در تفسیر خودمان این اشکالات را جواب داده ایم،

ما اگر با این مواردی مواجه شدیم نمی‌توانیم این‌ها را به عنوان استثنا بپذیریم و باید توضیح برایش داشته باشیم، چون قرآن کالکلمه الواحدیه و این قانون حاکم بر قرآن هست و خیلی برای تغییر باید هزینه کرد و معونه داد، مثلاً در همین جا فخر رازی گفته است: «چون این گفتاری است و با پیامبر سخن می‌گوید احساس می‌کند که پیامبر یک دغدغه ای دارد، خداوند این دغدغه را بهش توجه کرده است و دوباره به اصل بحث برگشته است»^{۴۲}

امثال فخر رازی که خیلی قائل به تناسب هستند در این موارد چنین پاسخ‌هایی داده اند ولی این پاسخ‌ها نمی‌تواند قانع کننده باشد، خداوند می‌توانست مقداری صبر کند و بعد این تذکر را بدهد بحث تناسب شیرین است ولی بعضی جاها نیاز به تلاش دارد تا تناسب را حل کنیم

^{۴۱}. تفسیر تنزیلی ص ۲۳۴

^{۴۲}. مفاتیح الغیب، ج ۳۰، ص ۷۲۶

لاتحرک به (یعنی پیامبر به مسأله قیامت زبانت را حرکت نده) (لسانک لتعجل به) بیش از آنچه من گفته ام بگی، (ان علینا جمعه و قرآنه) جمع مطالب در این باره و قرائت آن بر تو کار من است، (فاذا قرأناه فالتبع قرآنه) این دستور العمل است درباره بحث قیامت، چون این سوره و چند سوره درباره قیامت است

بعد ما از این یک قانون کلی گرفته ایم که پیامبر در طرح مسائل مراقب بودند که در این مسائل در حدی بیان شود که خداوند می گوید، این در حوزه معاد بود، در هر حوزه ای مثل توحید، رسالت، نماز، خب پیامبر خیلی اطلاعات داشت، اما خداوند متعال می فرماید آن مقدار که من می گویم بگو،

@آنچه استاد ازل گفت بگو می گوید @

بنا بر این بحث مربوط به قیامت است و توصیه ای است مربوط به قیامت چون بحث هشدار است و کاملاً می تواند هماهنگ باشد، اگر این اصل تناسب را اثبات کردیم در مواردی که شبهه مطرح میشود باید پاسخ گو باشیم.

تناسب و ارتباط میان سوره ها^{۴۳}

این انسجام را از سوره به سوره ها منتقل کنیم، می تواند به عنوان اصل دیگری باشد، ضرورت توجه به پیوستگی بین سوره ها، آیا بین سوره ها تناسب وجود دارد؟ آیا این تناسب در ترتیب مصحفی است؟ در طول تاریخ تفسیر ملاحظه می کنید که بزرگانی خیلی تلاش کرده اند تا تناسب بین سوره ها را هم بر قرار کنند، خب برای ما هم خیلی مهم است با همان معیاری که عرض کردم، چون بالاترین فایده تفسیر تنزیلی در روش و فرایند و فرهنگ سازی تجلی می کند، چون می خواهیم آغاز تا انجام را به دست بیاوریم، لذا باید ببینیم در این سیر چه اتفاقی افتاده است، لذا یکی از سوال ها این است آیا اگر تناسبی وجود دارد در ترتیب مصحفی است یا در ترتیب نزول است؟ و اگر ممکن هست در هر دو باشد این را چگونه حل کنیم و توضیح دهیم؟

کدام می تواند اصل باشد؟ شما را قوی می کند تا مجموع قرآن را برای مطالعات روشمند و نظام وارگی و سازوار به استخدام در بیاوریم، و به عنوان یک منبع در نظر بگیریم، تفسیر تنزیلی خیلی کار آمدیش پایین خواهد آمد اگر این اثبات نشود، حتی اگر نتوانیم بین گفتار پیوسته اقلاً بین چند گفتار به تناسبی ارتباط بر قرار کنیم، این تناسب وقتی است که منطق داشته باشد و این چینش نزولی منطقی داشته باشد، یا اگر کسی در ترتیب مصحفی

عمل می کند بتواند منطقی را در بیاورد، و شاید سختی و صعوبت مسأله انسجام سوره ها باعث شده که خیلی از مفسرین وارد این مقوله نشوند

اشاره ای به دیدگاه مشهوری که وجود داشت، مبتی بر این که قرآن سوره هاش در همین ترتیب مصحفی نظم دارد، معتقدند که بین حمد و بقره، بقره و آل عمران، آل عمران و نساء و همین طور بین این اینها انسجام برقرار است و سعی می کنند که این انسجام را توضیح دهند

دو سه مدل هم بیان شده است: به انتها و ابتدای سوره توجه می کنند و گویا بسم الله الرحمن الرحیمی در کار نیست،

در این زمینه ابتدا باید توقیفیت سوره ها را در مصحف رسمی اثبات کنند، اگر توانستند توقیفیت را ثابت کنند از آن به بعد مسأله خیلی مهم نیست و می شود بگوییم راه حلی که طبرسی در مجمع بیان کرده است غلط است یک راه حل دیگری پیدا کنیم، ایشان در یک جایی در مقدمه هر سوره می فرماید: نظمها چون خداوند آن سوره را این گونه تمام کرد، این سوره این گونه شروع شده است،

سیوطی هم همین کار را کرده است، زرکشی هم همین کار را کرده است، بین انتها و ابتدا ارتباط برقرار کرده اند.

اینها باید توقیفیت را اثبات کنند که کار بسیار سختی است، که قبلاً مطالبی را در این زمینه عرض کردیم، ما اگر ادله توقیفیت کامل باشد آن را می پذیریم. یعنی هم من می توانم از ترتیب مصحفی و هم در ترتیب نزولی پیام بگیرم و اشکالی هم ندارد، مهم این است که این اثبات شود، شما الان استعمال لفظ در اکثر از معنا را می پذیرید، یعنی در عین اینکه با این لفظ این پیام را دارد، یک پیام دیگر را هم برساند، یا هر دو را با هم بفهماند، هیچ تنافی و نزاعی بین این ترتیب ها نیست و این باعث افتخار است که هر دو را پوشش دهد، منتهی هنوز ما در توقیفیت مصحف رسمی دچار نداشتن برهان هستیم.

نقد تناسب زرکشی بین سوره سبأ و فاطر

اما این روش که انتها را به ابتدا وصل می کنند، این هم منطق دلچسب و برهانی نیست و به استحسان خیلی نزدیک شده است، مثلاً ملاحظه کنید بین سوره سبأ و سوره فاطر زرکشی این گونه می گوید:

(سوره فاطر بسم الله را که جزو آیه سوره نمی دانند، این ها از نکته هایی است که باید توجه شود، عجیب است که برخی از مفسرین ما به این مطلب تن داده اند و آیه آخر سوره را با آیه اول سوره بعد یعنی با حذف بسم الله ارتباط داده اند) بین این ها کمال تناسب هست، سوره فاطر را با حمد شروع کرد، از این که بین کفار و درخواست هایشان فاصله افتاده سپاس گفته اند،

چطور ارتباط بر قرار کرد؟ الحمد لله که یک کلمه نیست و متعلق دارد، بحث از ازدیاد است، چه ربطی به آن دارد؟ اینجا بحث از قدرت دهی است و آنجا بحث از گرفتن است، کلمه ای را می گیرد و تناسبی را مطرح می کند، این تناسب های استحسانی و بارد را می توان همه جا بر قرار کرد، با حذف بسم الله و بدون یک منطقی، می توان هر کلمه ای را در آخر سوره با کلمه در سوره بعد مرتبط کنیم.

با این ادبیات خیلی خیلی فاصله گرفتیم از متانت کلام خداوند حکیم، آقای معرفت بعد از اینکه تعدادی از این ها را بیان کردند سخنی دارند که می فرماید:

«در این مواردی که زرکشی بیان می کند تکلف در آنها بارز و آشکار است، با این که این موارد از بهترین مواردی بود که گفته شده است، اما آنچه دیگران گفته اند، دیگر در تحمیل و تکلف و آوردن مناسب های غریب و دور از شأن کلام سر از اعجاب در می آورد»^{۴۴} دقت کنید بیان و دفاع ضعیف نکنید،

باز ایشان در جای دیگر می فرماید: «هر چند برخی ادعای توقیفیت سوره ها را کرده اند اما به طور غالب در مورد ترتیب سوره های انفال و براءت و اینکه اجتهاد عثمان در آن دخالت داشته و یا تفاوت چینش سوره ها در مصاحف صحابه علیرغم توافق کلی برخی از آنها، جای انکاری وجود ندارد»^{۴۵}

تناسب سوره ها در ترتیب نزول طبیعی^{۴۶}

بنا بر این ما در این زمینه دچار مشکل هستیم، شاید تلاش کنیم و چنین تناسبی را هم با زبان معقول و منطقی هم بر قرار کنیم،

اما نگاهی که ما داریم، آیا سوره ها می تواند در ترتیب نزول هماهنگ باشد؟ آیا منطق دارد؟ خدای متعال قرآن را به تدریج نازل می کند، ۱۱۴ سوره نازل می شود و بعد خداوند هم درباره اش این طور می فرماید در سوره

^{۴۴}. آیت الله معرفت، التمهید، ج ۵، ص ۳۲۶، تفسیر تنزیلی ص ۲۴۳

^{۴۵}. التمهید، ج ۱، ص ۳۵۱

^{۴۶}. تفسیر تنزیلی، ص ۲۴۳

ابراهیم آیه یک، «کتاب انزلناه الیک لتخرج الناس من الظلمات الی النور» خب این کتاب آرام آرام نازل شده است و این خروج از ظلمت اتفاق افتاده است، حالا اگر ما باشیم و چنین کتابی، آیا انتظار و معقول هست که سوره دوم در تعقیب خروج مردم از ظلمات باشد یاخیر؟ و همین طور؟ بله این تناسب می تواند باشد،

در سوره فرقان، کذلک لثبت به فوادک و رتلناه ترتیلا» من این را در حین نزول مرتب کرده ام، نه در حین تدوین، ما از قرآن نازل شده بحث می کنیم، لولا نزل علیه القرآن جمله واحده، اختلاف سر قرآن نازل شده است، چرا این قرآن نازل شد و بی نظم است، و رتلناه ترتیلا یعنی همین نازل شده را مرتب کردم نه قرآن تدوینی را، یعنی همین قرآن نازل شده هماهنگ و سازوار است، من بر اساس آیه ۳۲ سوره فرقان می گویم قاعدتا باید بین سوره ها هم ارتباطی باشد و باید بین بخش ها هم ارتباطی باشد، وقتی هم سراغ قرآن می روم می بینم می توانیم روابط معقولی بین سوره ها بر قرار کنیم، مثلاً همین سوره علق، خداوند می فرماید: برو ربت را معرفی کن ولی بدان تکذیب می شوی، وظیفه ات این است که مطیع من باش که این راه تقرب است، واکنش ها حتما انجام شده است، یک واکنش شدید شکل می گیرد، اولین واکنش ها این است که ایشان دیوانه شده است، سوره نازل میشود که «ن و القلم و ما یسطرون» و این تفکر را رد می کند، بحث دوم چالشی است که پیش بینی شده بود، بعد به مناسبت واقع شدنش شروع می کند به یک سلسله بیانات جدید، چطور پیامبر را از این چالش بیرون بیاورند؟ سوره قلم می آید و از این چالش بیرون می آورد

در سوره مزمل خدا پیامبر را آماده می کند برای عملیاتی در آینده، «انا سنلقی علیک قولاً ثقیلاً» اوائل فکر می کردم قرآن مراد است، اما منظورش امر هشدار است یعنی ورود به حوزه هشدار است، قول ثقیل است یعنی مردم تحملش نمی کنند، یک کسی موی دماغ مردم باشد، بعد توصیه می کند به صبوری، دلت را برای ما فارغ کن و توکل کن،

بعد می فرماید: یا ایها المدثر، حالا که لباس رسمی پوشیدی و برای رسالت آماده شدی، قم فانذر، استحسان هم ظاهراً نیست، هم قرینه در دو طرف دارد و هم پیام ها از انسجام برخوردار است.

تصور ما این است که اگر مفسران بتوانند روی این تناسب ها کار کنند، و دقیق تر کنیم منطق بین این سوره ها را در بیاوریم آن وقت این قرآن مثل ساختمان و مثل یک کلمه می شود و این خدمت بزرگی است به قرآن، بنده فکر می کنم این شروع ارزشمندی است، هر چند اوائلش مقداری با چالش و خامی همراه است ولی اگر درست

فکر کرده باشیم، مهم حرکت کردن و درست دیدن است، ممکن است انسان هر چقدر بیشتر تمرکز کند قرائن برایش بیشتر شود، ما نگاه اول هستیم قطعاً به مرور بهتر می شود.

آیت الله مرعشی تقریظی نوشت که: این انقلابی است و باب فهمی است که برای ما گشوده شده است. این که بین سوره ای با سوره دیگری بتوانیم تناسب برقرار کنیم بسیار مورد توجه این عالم فرزانه قرار گرفته است.

بر این اساس می توانیم بین سوره ها تناسب برقرار کنیم و انسجام ها را بهتر بفهمیم

مثلاً سوره کافرون سوره ۱۸ هست، بعد از این سوره، سوره فیل نازل میشود، (الم ترکیف فعل ربک باصحاب الفیل، الم يجعل کیدهم فی تضلیل، و ارسل علیهم طیرا ابابیل) سوره بعد سوره فلق (قل اعوذ برب الفلق، من شر ما خلق و...) سوره ناس هم خطاب به پیامبر هست (قل اعوذ برب الناس ملک الناس ..) باز سوره توحید هم خطابش به پیامبر است (قل هو الله احد...) در ترتیب نزول چه تناسبی می توان بین اینها ایجاد کرد؟ وقتی همه خطاب ها پیامبر است، ابتدا می گوید برو و برائت از کفار را اعلام کن، وقتی در آن محیط شرک زده مکه با تعبیر کافرون به حضرت دستور داده اند، خوف این نمی رود که بی پناه مورد حمله قرار بگیرد؟ خوب نیست که پیامبر بگویند تو که از کعبه کمتر نیستی، ابرهه با یال و مپالش آمد کعبه را خراب کند، همه را کعصف مأکول کردم، خب از تو هم حمایت می کنم، می خواهد دلش را قوی کند، بعد بهش بگوید موضع تو اجتماعی است و این موضع اجتماعی مواجه با چهار جریان های قوی مخالف است، برای اینکه اینها مانع نشوند به من پناه ببر، (قل اعوذ برب الفلق) آن سیاهی باعث می شود کسی چیزی نبیند و نوری را کسی ببیند، (ومن شر النفاسات فی العقد) همین که می خواهند مردم اعتقاد پیدا کنند جلوشان را می گیرند و حسودانی که هم سن تو هستند نمی زارند کار جلو برود، بعد خود مردم که پیام به گوششان رسید شیطان وسوسه می کند و می ترساند تا این پیام در دلشان ننشیند، حالا این ربی که گفتی این نسب رب که ویژگی رب را می گوید: (قل هو الله احد...) شما نمی توانید این ۵ سوره را این گونه با هم ارتباط برقرار کنید، ما خیلی تنازل می کنیم از این مطلب که گفت و حیل بینهم و بین ما یشتھون و بعد گفت الحمد لله این بیان ما از آن بهتر نیست؟

وقتی این ها را انسجام می دهیم بهتر هم می فهمیم، نسبت ها چرا؟ چرا این هو؟ ممکن است این هو به معبود برگردد؟ امام می فرماید این نسب الرب است، این ها را توجه کنیم، تناسب بین سوره ها در سیر طبیعی نزول خیلی شفاف تر و روشن تر است و با اهداف نزول هماهنگ تر است، و می شود از آن دفاع کرد و منطقش قوی تر است،

مثلا سوره سی تا سی و ششم که مباحث قیامت است از قارعه قیامت همزه مرسلات ق بلد طارق، از باب نمونه عرض میکنم، دقت کنید چقدر زیبا قیامت را با ادله و از جنبه های مختلف دارد مطرح میکند، این برای مفسر خیلی مهم است، این تناسب مرحله دوم.

در مرحله قبل گفتیم آیات در سوره و الان می گوئیم ارتباط بین سوره ها در ترتیب نزول، و شما در تفسیر باید به این تناسب ها توجه کنید، ما تفسیر تنزیلی را مطرح می کنیم بخش عظیمی از فهم آیه ها و چرایی آیه ها در این است که این انسجام را بتوانیم برقرار کنیم و بتوانیم بفهمیم و کشف کنیم،

انسجام کل قرآن

و نکته آخر این است که آیا این انسجام صرفا یکی دو سوره ای است یا می تواند این انسجام مربوط به کل قرآن باشد؟ ظاهر آیاتی که عرض کردم راجع به کل قرآن بود چون کل قرآن یک هدف دارد، و این تلاش برای این است که آن هدف واحد را تأمین کند، وقتی از ترتیل قرآن سخن می گوئیم، یعنی می خواهیم کل این قرآن را دارای نظم و اتساق معرفی کنیم و تلاش ما باید این باشد که کل مجموعه را یک دست ببینیم،

وقتی انتهای سوره فتح می فرماید: کل این اجتماع پیامبر رشدی درختی داشته است، مراد این است که کل استعداد در همون هسته هست، بعد یواش یواش، مقداری که شکوفا می شود در شکوفا شده هم هست، هر مقدار که غلیظ میشود همان است که در حال غلیظ شدن است، امروزه خیلی در مطالعات ما فرهنگی و برنامه ریزی می گویند اول فلسفه اش بعد روش و بعد مسأله اش را و مبانی و اصولش را بگید این ها را جدا می کنند، اما مدل قرآن متفاوت است مثل جنین است که همه چیز در آن هست، و در حال گسترش است و نه اینکه الان سرش بعد دست و پا و بعد شکمش، خیر، همه اش باهم است، لذا می فرماید:

مثلهم فی الانجیل کزرع اخرج شطئه: زراعتی است که اول دو تا برگ بیرون می زند

فآزره: بعد قد می کشد؛ فاستغلظ: قوی می شود، فاستوی علی سوقه سر پای خود می ایستد

سیر نزول یعنی همین چهار مرحله که همه این ها را در خود دارد و به تدریج شکوفا می شود، به تعبیر خود قرآن از اجمال به تفصیل، مثلا از اقرا باسم ربک الذی خلق، خیلی چیز ها در رابطه با خالقیت و هستی و رابطه این ها در بیاوریم که بعد ها تفصیلش در قرآن آمده است، این مدل قرآنی است

کل قرآن یک مجموعه منسجم در حال رشد بوده است، از ابتدا تا انتهای نزول، وقتی از انسجام سخن می‌گوییم یعنی کل مجموعه را با هم ببینیم، وقتی کل مطالب با هم دیده شود، بسیاری از مطالب دروازه فهمش به سوی ما باز می‌شود و بسیاری از مجملات سوره‌های کوچک و مفصلات در سوره‌های متوسط و بزرگ باز می‌شود بسیاری از مطالب سوره‌های مکی، در سوره‌های مدنی روشن می‌شود،

این انسجام ذهنی برای ما در هنگام تفسیر بسیار کارگشا و راهگشاست، امیدوام خداوند توفیق درک این انسجام را به ما بدهد.

بسم الله الرحمن الرحيم

استاد بهجت پور جلسه ۲۳

از اصول تفسیر تنزیلی سخن می‌گفتیم و می‌گفتیم الزاماتی که پس این تفسیر هست که بر اساس آن باید عملیات انجام شود، اینها تعدادی از موارد هست که چند مورد را عرض کردیم و الان مورد نهم را با شما در میان می‌گذاریم

اصل نهم: توجه به غرض، وسیله کشف انسجام سوره‌ها^{۴۷}

مفسر حتما باید به غرض سوره‌ها توجه کند و تلاش کند که غرض سوره‌ها را به دست بیاورد، وقتی از یک کلام حکیمانه سخن می‌گوییم کلامی که با بسم الله شروع و با بسم الله تمام می‌شود و مجموعه‌ای از مطالب دارد گفته می‌شود که به طرز حکیمانه‌ای در کنار هم جمع شدند، به طور طبیعی انتظار هست که این کلام غرض و هدف و مقصودی داشته باشد، مفسری که می‌خواهد تفسیر تنزیلی انجام دهد، حتما باید غرض را کشف کند و مقصود گفتار را به دست بیاورد چون بخش عظیمی از انسجام و ارتباط بخشی و بین بخشی قرآن به کشف این غرض‌ها بستگی دارد، یعنی شما اگر بنا دارید بر داشت‌ها یثان ضابطه مند باشد اول کار این است که ببینید این گفتگو که بین خدا و مومنین و مشرکین صورت می‌گیرد، چه غرض و هدفی را خدا از این گفتار داشته است، آن هدف به شما می‌گوید هر آیه و پاراگراف در این سوره چه معنایی دارد و مجموعه پاراگراف با هم چه معنایی

^{۴۷}. تفسیر تنزیلی، ص ۲۰۸

دارد، و حتی ارتباط بین سوره و سوره دیگر را برقرار می کند، در نوبت قبل عرض می کردیم که مفسر ارتباط سوره ای را باید برقرار کند، و این ارتباط می توانست ترتیب مصحفی یا ترتیب نزول باشد، برای اینکه ما بین دو گفتار ارتباط برقرار کنیم نباید اکتفا کنیم به یک جز از این سوره و جزء دیگری از آن سوره بلکه باید کل این سخن ارزیابی شود و کل این گفتار با گفتار دوم چه ارتباطی دارد، انتقادی که ما بر کسانی که آمدند نظم بین سوره ها را برقرار کردند، این انتقاد متوجه ما هم خواهد شد، اگر بگوییم در این سوره حمد این مطلب مطرح شد و در سوره مسد این مطالب، و بین این دو تا، این دو بخشش مشترک است، با یکی دو بخش مشترک که ارتباط برقرار نمی شود، باید بتوانیم بین کل غرض در یک سوره و غرض در سوره بعد ارتباط برقرار کنیم، این کاری است که ما حتما باید انجام دهیم، کل این گفتار حالت وحدانیش از کجا به دست می آید؟ از غرض، غرض می تواند یک حالت وحدانی به مجموعه سوره بدهد، لذا مفسر باید تلاش کند که این حالت وحدانی را از طریق کشف غرض به دست بیاورد.

فوائد توجه به غرض در سوره ها

۱. تفکیک تفسیر از فرا تفسیر

در زمینه کشف غرض باید این نکته را توجه کنیم که فایده این کار در چند ناحیه است از عملیات تفسیر، اگر این مطلب را توجه کنید بعد خواهید دید که چقدر مفسرینی که به غرض توجه نکرده اند، در ساختار و دریافت پیام و تنظیم این ها دچار مشکل خواهند شد،

سوره ها یک تفسیر دارند، تفسیر یعنی تلاشی که مفسر برای کشف مراد جدی خدا دارد، تفسیر چند معنا دارد،

۱. یک تفسیر معنای اسمی است

۲. گاه تفسیر معنای مقسمی دارد

۳. گاه تفسیر معنای مصدری

۴. و گاه معنای اسم مصدری

۵. و گاه به معنای دانش است

همه این ها در رابطه با تعریف تفسیر به کار رفته است، یکی از مشکلاتی که ما در رابطه با واژه های کثیر الاستعمال داریم این است که در معانی متعددی به کار می رود، ولی مراد درست و اصطلاحی روشنی وقتی ما به کار می بریم و عملیات فهم را داریم انجام می دهیم مورد توجه قرار نمی گیرد، این یک مشکل است در کار ما.

الف: یک وقت می گوئید: تفسیر یعنی رفع ابهام از الفاظ و عبارات مشکل قرآن، و دفع شبهه، تعریفی که استاد معرفت می کنند، یعنی تفسیر به عملیات است، مثل وضو که به غسلتان و مسحتان تعریف می شود، و گاه می گوئید وضو آن حالت نورانی است که به دنبال این غسلتان و مسحتان می آید، تفسیر هم این گونه تعریف شده است، برخی گفته اند تفسیر یعنی رفع ابهام و دفع شبهه و بیان علامه را اضافه کنید که بیان مقاصد و مدالیل آن را گفته است، یعنی عملیات.

ب: یه وقت بالاتر می آییم و با حاصل مصدر کار داریم، یعنی می خواهم بگویم تفسیر یعنی کشف مراد جدی خدا، مثل نورانیتی که از غسلتان و مسحتان ایجاد می شود، اثر تولیدیش، این هم یک معنا از تفسیر، وقتی این را می گوئیم

سوال: این کشف مراد جدی خدا در چند لایه؟ از الفاظ و عبارات؟ از الفاظ و عبارات و معانی تطبیقی و مصادیق؟ از معانی ظاهری و باطنی؟ از معانی ظاهری و باطنی و تطبیقی و تفصیلات و تبیینات؟

جواب: همه این ها تفسیر می شود چون در همه این ها کشف مراد است، مفسرین غالباً در اینجا دچار یک اضطراب بیان هستند، برای خودشان روشن است برای ما بیان نمی کنند

- برخی تفسیر را به دانش معنا می کنند، مثلاً دانش مکی و مدنی، دانش ناسخ و منسوخ، دانش اسباب نزول، و..، یعنی تفسیر را به منابع تعریف می کنند، این هم یک مدل، پس می توان از تفسیر برداشت های متعددی کرد،

سوال: حالا وقتی وارد تفسیر می شویم آیا لازم است همه این لایه ها را انجام دهیم؟ به عنوان مفسر بناست هم ظاهر و باطن و تنزیل و تطبیق و معانی تبیینی و معانی اجمالی را بفهمید؟

جواب: مفسر در طول دوران به یک پختگی رسیده اند و گفته اند، تفسیر به عنوان قسم در برابر جری و تطبیق و ظاهر و باطن و تبیینات قرار می گیرد، تفسیر به این معنا یعنی مفسر تلاش می کند، ابهامات عارض شده بر الفاظ و عبارات را رفع کند و اگر شبهه ای پیش آمد دفع کند و مقصود آیه را توضیح دهد، خب لایه های دیگر را چیکار کنیم؟ می گویند لایه های دیگر را ببرید به فراتفسیر، یعنی وقتی ظاهر را فهمیدی و برداشت کردی و مراد از الفاظ به دست آمد، بعد بروید و نکته بنزید، در بحث قواعد تفسیر این ها را توضیح خواهم داد، نکته بنزید و به عنوان فراتفسیر مطرح کنید و جری و تطبیق و پیام های کلی و معانی باطنی را مطرح کنید، یکی از مسائلی که

خیلی مهم است در عملیات تفسیر این است که چگونه بین تفسیر و فراتفسیر هنگام عملیات فرق قائل شویم؟ می‌گوییم غرض کمک می‌کند و به ما می‌گوید آن چیزی که مستقیماً از این الفاظ و عبارات با توجه به مخاطب اراده شده است، هر آنچه این توضیح را به شما می‌دهد مربوط به ساحت تفسیر می‌شود، یعنی مثلاً وقتی سوره علق را می‌خوانم که مخاطب پیامبر است و توصیه‌ها و توصیف‌هایی برای او دارد، وقتی تلاش می‌کنم که این الفاظ و عبارات را با توجه به این شرایط بخوانم و بفهمم دارم عملیات تفسیر انجام می‌دهم، بعد غرض ما را متمرکز می‌کند روی این بخش، غرض این سوره یعنی هدفی که گوینده سخن از خطاب با مخاطب مستقیم آیات در سوره تعقیب کرده است، وقتی سعی می‌کنید این بخش را بفهمید دارید عملیات تفسیر انجام می‌دهید

وقتی وارد لایه‌های دیگر وارد شدید از تفسیر خارج شدید، یعنی تلاشی که برای فهم الفاظ و عبارات متناسب با غرض انجام می‌دهید تفسیر می‌شود، و برداشت‌های پس از کشف و شناخت غرض وقتی انجام می‌شود، می‌شود فراتفسیر،

لذا شما مفسر هستی در ذیل برخی از آیات، الذین ان مکنههم فی الارض..

مرحوم صافی در تفسیرش می‌فرماید: حضرت آقای قمی از امام باقر علیه السلام نقل کرده است که: فهذه لآل محمد الی آخر الآیه، یا مثلاً در روایت دیگر هست که این مخصوص به حضرت مهدی و اصحاب حضرت مهدی است، خب شما آیه‌ای را در سوره حج در شرایط خاص بررسی می‌کردید، حالا با این روایت چه کنیم؟

جواب: این‌ها از حوزه تفسیر خارج است، و این‌ها روی مصداق‌های پسا تفسیر و مخاطب مستقیم و غرضی که آیه برایش نازل شده است، مربوط به همین مومنی است که دارند مکه را فتح می‌کنند و در آن فضا هستند،

فیض کاشانی می‌گوید: این تفسیر آیه است، در مناقب از امام کاظم و از امام حسین علیه السلام نقل کرده است: هذه فینا اهل البیت، در ذهنش رفته است که آیه مال دوره‌ای است که خود امام دارد زندگی می‌کند و آیه در هنگام نزول معنای دیگری داشته است، وقتی غرض سوره دستم باشد می‌توانم بین اینها تفکیکی ایجاد کنم، چون می‌دانم که این غرض باتوجه به مخاطب مستقیم توجیه و توضیح می‌شود، اگر بناست مربوط به آینده باشد عبارات باید به گونه‌ای باشد که اصلاً ناظر به وضع موجود مخاطبین نبوده است، پیامی برای مخاطبین است نسبت به اهل بیت در آینده

۲. پاکیزه نویسی شدن مفسر

باز یکی از فوایدی که به نظر ما توجه به غرض در تفسیر نگاری دارد، همین است که شما می توانید در برخی از تفاسیر ببینید که همه چیز با هم ذیل آیه بیان می شود، در تفاسیر روایی که خیلی زیاد است در تفسیر طیب هم زیاد است، یا مثلا در تفسیر ابوالفتح رازی، منهج الصادقین که ذیل آیه مطالب زیادی مطرح میشود. برخی منبری ها آیه ای را مطرح کرده اند و ذیل آن آیه همه مطالب را مطرح کرده است، در صورتی که مفسری که غرض دستش باشد، یکی از محاسنش این است که پاکیزه نویس میشود و می داند که چقدر باید بنویسد که این غرض تأمین شود، چه مقصود آیه و مقصود سوره، و اگر بخواهد نکته زیادی بگوید به فرا تفسیر منتقل می کند، وقتی من می دانم غرض از این گفتار چیست؟ برای همین گفتار تلاش می کنم، نه این که مثل برخی منبری ها هی مطالب پرانتزی مطرح شود، گاهی به عنوان نمک آش خوب است ولی گاهی خود آش میشود. علامه طباطبایی مباحث فرائفسیری را جدا کرده و جری و تطبیق و مباحث باطنی را جدا مطرح کرده است.

گاهی برخی انقدر می نویسند که هدف را گم می کنند، در یک زمینه بناست بنویسد، انقدر مقدمه و زمینه چینی که نفس خود و مخاطب را می گیرد و به اصل بحث نمی رسد، از این رو غرض برای انضباط ذهنی مفسر مفید است، شما را از کشکول نگاری هایی که در برخی از تفاسیر هست فاصله می دهد

۳. به نویسی شدن مفسر

یکی دیگر از فواید توجه به غرض، به گزینی است، تفاسیر خیلی چیزها دارند، ولی برخی از مفسرین غرض را نفهمیده و آیه را طوری تفسیر کرده که غرض را نفهمیده است، بنده این را عرض کنم که در حین این فعالیت های تفسیری خیلی از این اشتباه روی ها مشاهده میشود، مفسرین ده قول می توان جمع کرد ولی وقتی می بینی به غرض توجه نکردند می بینی که فقط سه تاش مثلا درست است و الا بقیه به غرض توجه نکرده اند. فایده توجه به غرض این است که شما مجمع البیان نمی شوید که جمع احتمالات را مطرح کنید، البته او سعیش مشکور چون تراث را جمع کرده است، ولی در تفسیر دچار مشکل می شویم، چون برخی از اقوال چون به غرض توجه نکرده است، اشتباه روی دارد و ذهن ما را از انضباط خارج می کند، لذا غرض یکی از فوایدش این است که شما را هنگام رفتن به تفاسیر دیگران در به گزینی کمک کند، که مطالبی که مربوط است را بیرون بیاوریم.

عرض کنم نه در بیان تفسیر و تفسیر سر مردم را درد نیاورید که فلانی چه گفت و این هم ردش، چون این پیامدش این است که مردم حرف تو را هم به راحتی قبول نمی کنند، ادبیات نقد و طرد خوب نیست، تا ضرورت

ندارد نقد ها را مطرح نکنید، حالا لازم نیست مطالب مخالف را نقد کنید، نیازی نیست این ها را نقد بزنید چون نقد این ها نقد و تضعیف خود ما هم خواهد شد،

۴. کمک در تقطیع سوره

از فواید توجه به غرض این است که تقطیع هایمان می تواند خوب میشود، یکی از کارهایی که ان شالله در بحث محتوی سوره و تقطیع مفصل مطرح خواهیم کرد این است که می خواهیم سوره قلم را دسته بندی کنم، و بگویم این چند بخش میشود، چطور این را انجام دهم، یکی از بهترین راه کارها و ابزار، توجه به غرض است، اگر غرض دست ما باشد، به خوبی می توانیم به سوره نگاه کنیم که قطعه بندی ها کاملا هماهنگ و منسجم و مکمل هم باشد، خیلی زیبا اتفاق می افتد به شرطی که غرض را بدانیم، غرض در تقطیع به شما کمک می کند، صنعت تفسیر نگاری شما را قوی می کند، اگر بی توجهی شود شما را ضعیف می کند، غرض خیلی مهم است، می تواند اسکلت بندی را به ما بدهد، اگر شما بدانید ساختمانی اداری و آموزشی و پژوهشی و شهرکی علمی پژوهشی است، ساختار ویژه ای به ذهن ما می آید، غرض سوره یعنی همین که غرض سوره یعنی این که مردم را به حمایت خدا از خودشان مطمئن کنم، همین که این دست شما باشد، کاملا ذهن شما را سازمان می دهد و قلم و برداشت را سازمان میدهد و قطعه بندی ها را معنا دار می کند، مثلا سوره ای را می خواهیم تفسیر کنم می گویند به سیاق ها توجه کن، سیاق ها چه دلیلی دارد که از هم جدا باشند؟ کی گفته چون چند سیاق هستند چند معنای از هم هستند؟ یا موضوعات، شاید چند موضوع یک غرض جزئی را بخواهد تأمین کند، اما اگر غرض کلی را داشته باشید، آن غرض شما را در تقسیمات سوره شما را یاری خواهد کرد، گاهی برداشت هایی از سوره ها می شود و پیام هایی از سوره ها گرفته می شود که غرض می تواند شما را در تشخیص درستی یا نادرستی آن کمک کند، مثلا این آیه دو معنا از آن برداشت میشود، یک حکم کلی و یک توصیه اخلاقی، بعد می بینی این آیه در سوره ای است که هنوز غرض این سوره اصلا غرض تقنینی نیست، یک غرض خاص اخلاقی است مال یک دوره ای بوده قبل از دوره قانون گذاری، اگر غرض را تشخیص دهید می توانید درباره دو احتمال قضاوت کنید، غرض و کشف آن در تفسیر خیلی مهم است،

اخیرا پایان نامه ای (نقش غرض در فهم تفسیر قرآن) نویسنده آقای معرفت، که با نمره ۲۰ قبول شد و خوب کار کرده بود و تلاش کرده بود. ضوابط را در آورده بود و تحلیل کرده بود، خواندنش ارزشمند است.

یکی از اصول ارزشمند تفسیر مسأله غرض است، ما در سوره علق غرض را مطرح کردیم، بیان اولین وظیفه و چالش های پیش رو، یک چشم انداز می دهد، بر این اساس ۱۹ آیه سوره علق را جلو می گذارید هماهنگ می شود، این فایده توجه به غرض است، شما اگر برسید به این که سوره فاطر نازل شده که خشیت مومنین را بالا ببرد، کاملاً می فهمید که این سوره چرا خدا را هی بالا می برد و معبود های دیگر را هی زمین می زند، (والذین تدعون من دونه لا یمکلون من قطمیر) و انسان را در برابر خدا کوچک می کند تا این خشیت اتفاق بیفتد؛ عرض اگر دستتان بیاد، وقتی کل سوره را می خوانید علت قرار گرفتن آیات کنار هم و چرایی این تعبیر را به خوبی متوجه می شوید

بنا بر این یکی از رسالت ها ما در تفسیر بر اساس ترتیب نزول، توجه به غرض سوره است، این توجه را که عرض می کنم، این توجه را که عرض شد در تفسیر موضوعی تنزیلی هم به درد شما می خورد، چون باید آیه را باید در هندسه سوره بفهمیم و بدانیم که بناست چه مشکلی را حل کند، بر اساس نقشی که آیه در سوره دارد، سلسله ارتباطات معنا دار می شود، بنا بر این، این اصل را به عنوان یک اصل ارزشمند باید در فعالیت هایمان مورد توجه قرار دهیم.

بسم الله الرحمن الرحيم

استاد بهجت پور جلسه ۲۴

اصول تفسیر تنزیلی را عرض می کردیم و به این نتیجه رسیدیم که در آخرین بخش برای این که تفسیر به نحو شایسته ای در حوزه تنزیل انجام شود، یکی از رسالت های مفسر این است که به غرض سوره ها دست پیدا کند، یعنی باید یک تلاش پیشین انجام دهیم و غرض سوره را بدست آوریم و بعد از آن سازمان سوره و کیفیت برداشت از سوره منضبط میشود و این یکی از فنون فعالیت های تفسیری مفسرین است، و کسانی هم که به این جنبه توجه نکرده اند، نتوانسته اند سوره ها را یکدست نشان دهند، تفاوت تفسیر نگاری علامه با دیگران، دقیقاً در همین است، حضرت علامه می توانند کل سوره را یک دست بکنند، بسیار موارد نادری است که ایشان به این انسجام و نظم توجه نکرده اند، بر خلاف بسیار مفسرین که چون به غرض دست نیافته اند یا غرض برایشان

اهمیت نداشته است، مشاهده می کنید که گویا در این سوره ده ها مسأله در کنار هم با مناسبت یا عدم مناسبت مطرح شده است، در نهایت شما به یک انسجام دست پیدا نمی کنید، عمدا اسم نمی برم چون اگر مرور گذرایی به تفاسیر داشته باشید متوجه می شوید، چون این بعض بعض زیادی است،

جری و تطبیق

مسأله بعد که در تفسیر تنزیلی باید مورد توجه قرار بگیرد، این است که ما در تفسیر تنزیلی تلاش می کنیم که به گذشته راه پیدا کنیم و متن را در گذشته بفهمیم، یعنی بفهمیم که این متن آن زمان که ارائه می شد با آن شرایط محیطی و فرهنگی چه چیزی از آن اراده شده بود، اما حقیقت مطلب این است که قرآن که برای این دوره نازل نشده است.

برخی قرآن را به زمان نزول محدود کرده اند

امروزه ما مواجه شدیم با برخی که متوجه هستند که آیات قرآن ناظر به محیط خاص معاصر نزول بوده و در آن تاریخ دفن شده است، یا در آن تاریخ معارف قرآن را دفن کرده اند، مثلاً شما نظریات نصر حامد ابو زید، سروش، شبستری ملاحظه کنید این ها این قرآن را در آن بستر زمانی دفن می کنند و می گویند این کتاب حد معرفت بخشیش حد یک جامعه بسیط است و بیشتر از آن پیامی ندارد، تازه در آن فضا چون تولید کننده متن غیر خداست، با اشتباه در برخی از عبارات مواجه هستیم، اشتباهات علمی که آن روز اشتباه نبود ولی امروز اشتباه است.

جواب

یک مسأله مهمی است، یکی از چیزهایی که ما باید بهش توجه کنیم و البته به نظرم هر مفسری باید به آن توجه کند این است که این کتاب ناظر به یک واقع است، چون باید تربیت عملی می کرد، چون این کتاب برای یک تربیت علمی و عملی است، لذا مجموعه مطالب خودش را حالت عینی و واقعی داده است، یعنی در یک جامعه پیاده کرده ولی بنا هم نداشته در این فضا باقی بماند، بلکه از آنجا شروع کرده ولی در آنجا محدود نشده و رسالتش جهانی است و با جهان سخن گفت و به جامعه معاصر نزول به عنوان مثل برخورد کرد، بر این اساس وقتی تفسیر می کنیم، یکی دو سه کار باید انجام دهیم، از امور مشترک زود می گذرم،

این کتاب مثل طبیعت است، طبیعت تغییر نمی کند مثل منبع است ولی این منبع هر چقدر درک شما بیشتر شود، داده هاش برای شما بیشتر است، امروز اگر سراغ متن دیروز بروید، با وجود اینکه با معاصرین خاص نظر داشته

است ولی پیام های نو و راهبری های نو هم برای شما دارد، افزون بر آن بخش مشترک، مثل طبیعت که از یک نقطه بهره وریش شروع می شود ولی در آن نقطه ختم نمی شود، قرآن هم همین طور است و قرآن را همه می فهمند، حتی کافر، کافر هم می فهمد و الا قرآن نمی گفت: افلا يتدبرون القرآن، پس او هم می فهمد، برداشت ها در لایه های بعد به تدریج به قدرت فهم و تخصص است، یک چیز را امام می فهمد که هر کسی نمی فهمد، یک چیز را عالم می فهمد که غیر عالم تفسیر نمی فهمد، یک چیز را دانشمند در زمینه های مختلف میفهمد که انسان عادی نمی فهمد، اما یک سطحی را همه می فهمند و بین عالم و غیر عالم فرقی نیست، معنای عمق فهم قرآن، تعطیلی سطوح اولیه نیست، خب پس این را باید بپذیریم و قاعدتا پذیرفته اند، آنها که می گویند تفسیر علمی جایز است، علم تجربی و علم سیاست و تربیت می تواند در خدمت قرآن قرار بگیرد، یعنی پذیرفته است که لایه هایی از فهم است که از قبل این دانش ها به دست می آید، اینکه علامه می فرموده هر دو سال یک بار باید تفسیر نوشته شود، چون دانش بشر رشد می کند که با آن وقتی سراغ قرآن می آییم برداشت بهتری می کنیم، هیچ گاه فهم ما از قرآن تمامی ندارد و تخطئه نه، تمامی ندارد، البته به طور طبیعی وقتی رشد می کنیم، گاهی در تک مسأله هایی به باز نگری می پردازیم، اما این رویه عادی نیست، رویه عادی پیش رفت دانش است، یکی از مطالبی که در حوزه تفسیر تنزیلی این است که باید به معانی تطبیقی قرآن هم وارد شویم یعنی بگوییم این آیات در آن شرایط چه می فرمود و آن ضرب المثل است و امروز چه می گوید و برای مردم آن روز چه داشت و برای مردم امروز چه دارد،

آنچه ما اصرار داریم که باید حتما مورد توجه قرار بگیرد مسأله انتقال روشی است، غالبا مفسران پذیرفته اند که این محتوی دیروز می تواند بر مردم امروز هم پیاده شود، دیروز درباره کافر آن روز و امروز درباره کافر امروز است، این ها را می پذیریم، از کجا مشکل دار می شویم؟ از جایی که می خواهیم سمت روش برویم، تفسیر تنزیلی می گوید در روش های تحول و تغییر، یک مدل داریم که در گذشته اجرا شده است و الان می خواهیم این مدل را در جوامع جدید هم پیاده کنیم، صرفا جری و تطبیق در حوزه محتوی اتفاق نیفتد بلکه در روش هم اتفاق بیفتد، اگر گذشتگانی که اصل توحید را پذیرفته بودند و مثلا از توحید ربوبی و توجه به نعمت ها شروع می کنیم و به نسبت خدا و انسان توجه می کنیم و به مسئول بودن انسان نسبت به خدا توجه می کنیم و به دنبال این مسأله هشدار نسبت به عمل را بررسی می کنیم و بعد مسأله خود سپاری به خدا را مطرح می کنیم و تا این که سمت قرآن و تهذیب و قد افلح من تزکی و... این روش مناسب با فطرت است و عرب و عجم و معاصر و غیر معاصر ندارد، این روش مطابق با فطرت بشری است مگر این که دلیلی خلاف آن ثابت شود، کما اینکه در

محتوی هم همین طور است، شما می گوئید انما النسیء مال ما نیست، اما می گوئیم شما باید بدانی، چون ممکن است شما هم مدلی از نسیء مخصوص به خودت را داشته باشی، (یعنی بازی با قوانین)

شاید بگوئید آقا من که از پشت خانه که وارد خانه نمی شوم؟ بله ولی ممکن است چیزی شبیه این باشد، و ممکن است به بهانه بندگی خدا از راه های غیر معمول وارد بندگی خدا شوی، مشابه سازی می کنیم،

پس در روش قائل به جری و تطبیق می شویم و باید جری و تطبیق را جریان دهیم، باید مشابه سازی همان طور که در محتوی است، مثلا منافع دیروز ابولهب دیروز ابولهب امروز دارد، ابولهب امروز هم تبت یدا ابی لهب و تب، پیامبر دیروز امام دیروز، این ها تطبیق است

در روش ها هم تطبیق اجرا می کنیم،

و در تطبیق مراقب هستیم که بین ویژگی های انسانی و ویژگی های عربی فرق قائل شویم، کاری که مفسر باید انجام دهد، کار درستی هم هست، از کسی که تفسیرتنزیلی می کند این که نماند و دفن نشود در معاصرین و تفسیرش تبدیل به تفسیر تاریخی نشود، این یک زنگ خطر است، ما همه تلاشمان برای این است که حل مسأله امروز را بکنیم، نه این که وقتی تفسیر ما را می خوانند یا گوش دهند، احساس کنند که در گذشته متوقف شده اند، نه در محتوی و نه در روش

کار بزرگی که ما باید انجام دهیم این است که مردم را در کنار این گذاره ها به سمت امروز بکشانیم

آیات قرآن سه دسته هستند:

۱. برخی آیات خودشان عام است: و العصر ان الانسان لفی خسر، خودش تطبیق می شود
۲. برخی آیات خاص است و این خاص از حیث نوع مسأله است مثلا فاسئلوا اهل الذکر که به مشرکان مکه که شک دارند که به بشر وحی شود یا نه، می گوید به علمانی خودتان مراجعه کنید، علمای اصول ما انتزاع مفهوم عام میکنند و می گویند رجوع جاهل به عالم.
۳. برخی آیات هم خود واژه ها از ابتدا تاب معانی مشابه دارد و با برخورد این واژه می توانید معانی مشابه و روح معنا را در قضیه ببینید، مثلا مرج البحرين يلتقيان، گفته شده که این دو بحر حضرت علی و حضرت زهرا شوند.

این در محتوی است در روش هم همین است

توجه کنیم که تفسیر تنزیلی اصرار دارد که در گذشته نماند نه در محتوی و نه در روش، آیا ممکن است روش ها جدید شود؟ بله، چطور؟ افزونی خورده روش ها متناسب با شرایط محیطی است، مشترکات و ویژگی ها داریم، قرآن با توجه دادن به ویژگی های جهان عرب معاصر می خواسته بگوید وقتی می خواهید تحول دهید، در کنار مسائل کلان مشترک که انسانی و فطری است به ویژگی ها هم توجه کنید، این ها ممکن است به شما سرعت و کندی به شما بدهد، و نادیده گرفتن آنها ممکن است به شما آسیب بزند، نمی توانید نسبت به این مسائل ویژه عصری بی توجه باشیم،

اما این به این معنا نیست که روش ها دائما نو به نو می شود و هیچ روش دائمی وجود ندارد، خیر این هم غلط است، شما مثلا برای طبیعت یک سری قوانین دارید که ثابت است و هر کس به نوع خودش این شرایط را دارد تجربه می کند، ما انسان ها هم همین طور، ما مخالفی با این معنا نداریم و خودمان را در جری و تطبیق منحصر نمی کنیم،

سوال:

آیا گذر از گذشته به حال، تنها در صلاحیت اهل بیت است؟ و ما یعلم تأویله الا الله و الراسخون فی العلم، برخی می گویند جری و تطبیق مخصوص اهل بیت است، این را باید جواب دهیم، چه قائل به تفسیر ترتیبی باشیم و چه تنزیلی. این کتاب این گونه ویژگی دارد که تربیت عملی دارد که تربیت عملی که جز در یک نمونه قابل نمایش نبوده است، خب حالا من می خواهم از این کیس و نمونه خارج کنم، و به جوامع دیگر چه فرد و اجتماع منتقل کنم، آیا این کار، کار اهل بیت است؟ یا اینکه ما هم می توانیم وارد بشویم؟ پیامبر ما فرمود: من با مردم بر تنزیل قرآن می جنگم و تو با تأویل قرآن می جنگی، سوال: آیا این تأویل مخصوص زمان حضرت علی است؟ امروز چطور؟ امروز که سعی می کنیم قرآن را بفهمیم و پیاده کنیم چگونه می خواهیم بفهمیم و اجرا کنیم؟ ما هم به تناسب خودمان باید برویم در این مصداق و نمونه و این نمونه را از نمونه دیروزش قطع کنیم و نمونه امروزی کنیم یا نه؟

جواب:

یعنی جری و تطبیق، وقتی امام معصوم می فرماید: قرآن مثل ماه و خورشید و شب و روز جریان دارد، در هر شب غیر از شب گذشته است و هر روزش غیر از روز قبلی است، بنا بر این ما باید توجه کنیم که اگر ما بگوییم حد جری و تطبیق حدی است که در زمان امام صادق فهمیده شد، معنایش سکون و تعطیلی فهم جدید از قرآن

است، تعبیر امام رضا علیه السلام: قرآن برای یک زمان دون زمان نازل نشده است، هر زمان قرآن طری و شاداب و تأثیر گذار است و هر روز پیام جدید مخصوص به خود دارد و باید به این توجه کنیم و هر روز فهم نو باید از آن به دست آورد، فهم مربوط به انسان پیشرفته امروز،

برخی وقتی خواستند بنده را و تفسیر تنزیلی را توضیح بدهند، گفتند ایشان هم تاریخی نگر است، در حالی که این نگاه اصلاً نگاه تاریخی نیست، این نگاه از تاریخ شروع می شود و به امروز ختم می شود و این کار را هم در صلاحیت مفسرین توانا می داند و وظیفه می داند که قرآن را برای امروز از دیروز تفسیر کند و این کار ماست و باید هم انجام دهیم،

روش جری و تطبیق

روش آن چیست؟ روشش سبر و تقسیم منطقی است، یعنی شما کلیه عوامل تأثیر گذار در یک آیه را به دست می آوریم و یکی یکی کنار می گذاریم تا به آن عاملی که باعث صدور حکم شده برسیم و آن را در موارد مشابه پیاده کنیم،

استاد ما آیت الله معرفت، جری و تطبیق را به این معنا قبول داشتند، **انتزاع مفهوم عام از مورد خاص**، آیه مفهوم خاص دارد، شما مفهوم عام از آن انتزاع می کنید و این زمینه میشود که بر افراد جدید تطبیق کنید، و ایشان تطبیق را اصولاً آن عملیات پیشینی می داند، این کاری که ایشان کرد از این مدل بود،

نکته ای که امروز تأکید کردیم این است که ما وقتی جری و تطبیق می کنیم چون می خواهیم فرایند ها را به دست بیاوریم باید بتوانیم فرایند ها را با برای امروز و به نام امروز و با ویژگی امروز منتقل کنیم و این کار خیلی سختی است چون مقدار زیادی جامعه شناسی و مخاطب شناسی لازم دارد، شما اگر به عنوان مفسر، یک فردی خدمت شما بیاید و سوالی بکند، و بعد شما بخواهید راهنمایی قرآنی کنید، شما یکی از آیات را بر این فرد را تطبیق می دهید، هنر یک مشاور قرآنی این است که بیماری این شخص را تشخیص دهد، از نفاق یا تنبلی یا ضعف ایمان است؟ از کجاست که این رفتار را نشان می دهد؟ آیه مناسب با آن را پیدا کند و به او بدهد، این یعنی شما دارید عملیات روش شناسی انجام می دهید.

وقتی می خواهید این تطبیق را در جامعه انجام دهید دقیقاً همین اتفاق می افتد، در بحث اجتماعی شما مطلب را به گونه ای می چینید که ویژگی های روشی جامعه معاصر نزول را به ویژگی های روشی این جامعه پیوند دهید و این جامعه باید خوب شناخته شود، لذا بنده معتقدم ما کار بزرگی داریم و آن استفاده از دانشمندان و متخصصین

رشته های اجتماعی و تربیتی است که می توانند به ما وضعیت اجتماع امروز را گزارش دهند و کمک کنند که به خوبی مراحل تطبیق روشی را انجام دهیم.

بسم الله الرحمن الرحيم

استاد بهجت پور (جلسه ۲۵)

قواعد تفسیر تنزیلی

نوبت های گذشته هست ها و اصول موضوعه و پیش فرض های تفسیر تنزیلی و الزامات خاص آن تحت عنوان اصول بیان شد، از این جلسه به بعد درباره قواعد بحث خواهیم کرد، اگر قرار است تفسیر تنزیلی داشته باشیم چگونه می توان به یک معنی درست از سوال تفسیری دست پیدا کرد؟ تفاوت بین استحسان و اجتهاد در این است که مفسر در مسأله تفسیر صرفاً حدس های قوی خود را از آیه بیان کند بدون این که به قرائن داخلی و خارجی توجه کند، این که می گویند شخصی استحسان می کند یعنی حدس های خود را به قرآن نسبت می دهد بدون هیچ گونه قرینه داخلی و خارجی، در برخی از تفاسیر این گونه استحسانات وجود دارد، فرضیه ای را تولید می کند و با ادبیات قطعی آن را ابراز می کند، غرض این سوره، این است، رابطه این سوره با سوره دیگر این است، بر اساس یک برداشت اولیه، این استحسان در صورتی است که ما همه قرائن و شواهدی را که می تواند در کار ما موثر باشد نبینیم، این استحسان یا اجتهاد ناقص است، که اجتهاد ناقص چیزی است بین تفسیر به رأی و تفسیر مصطلح، بخشی از منابع را ببینید و نسبت به منابع دیگر خنثی باشید و حساسیتی نداشته باشید، لذا اگر کسی می خواهد در امر تفسیر مجتهد باشد باید تمام تلاش خود را برای مشاهده متغیرهایی که ما را در رسیدن به نظریه کمک کند باید این ها را مشاهده کند، اگر کسی بگوید من از این آیه این را می فهمم ولی قرائن و شواهدی مطرح نکند این مضطرب است و نظریه نیست

از این جا به بعد که قواعد را مطرح می کنیم، می خواهیم بگوییم قرائن چیست و اگر به آن توجه نکردیم چه اتفاقی ممکن است در برداشت های تفسیری بیفتد، از این رو باید روشگانی برای تفسیر مطرح کرد:

۱. از مبانی شروع می شود یعنی اصول موضوعه و پیش فرض ها و هست ها

۲. و به الزامات و اصول تداوم پیدا می کند

۳. و در نهایت به قواعد ختم می شود

اگر این مسیر به خوبی طی شود می توان گفت دست یافته های مفسر حجت است و می تواند به آن استناد کند.

در نوبت های گذشته چند مبنا مطرح شد:

۱. آیا قرآن از طرف خداست

۲. آیا یک مرتبه نازل شده یا دو مرتبه؟

۳. آیا این قرآن موقع نزول کامل دریافت شده است؟

۴. واسطه این دریافت چه کسی بوده است؟

۵. جبریل به چه شکلی منتقل کرده است؟

۶. آیا شخصیت پیامبر هنگام دریافت دچار تردید نشده است؟

در اصول و الزامات هم چند اصل مطرح شد که تکرار می کنیم

(۱) لازم است مطالعات تفسیر ترتیبی بر مدار تربیت صورت ببندد

(۲) باید مطالعات قرآن به نزول تدریجی متن توجه داشته باشد

(۳) نباید مطالعات تنزیلی در چالش نفی و اثبات توقیفیت ترتیب مصحفی سور گرفتار شود، که بگوید من وقتی انجام خواهم داد که قرآن رسمی را از جهت ترتیب به چالش بکشم، خیر، سوالاتی داریم که از طریق تفسیر تنزیلی پاسخ داده میشود، صرف نظر از توقیفیت مصحف

(۴) پذیرش توقیفیت ترتیب چینش آیات در سور الزامی است، می گوییم آیات به همین نحو در سوره ها چیده شده است الا ما خرج بالدلیل

(۵) اجتهاد آزاد از نقل در تعیین مرتبه سوره ها و آیات ممنوع است، اجتهاد باید در چهار چوب روایات و نقل باشد نه فرا نقل و بدون توجه به نقل چون گزارش تاریخی را مطرح می کنیم.

(۶) در مطالعات تفسیری روش لغت شناسی عرفی با توجه به تخصصی بودن برخی از واژه ها و مفاهیم مورد توجه باشد و این دو ساحت باید تفکیک شود. در لغت شناسی عرفی باید به معنا شناسی عرف عرب بپردازیم، و در لغت شناسی تخصصی باید به خود قرآن توجه پیدا کنیم و به سیری که در واقع شکل دهنده معانی تخصصی بوده است.

(۷) لازم است پیوستگی بین سوره های قرآن مورد توجه قرار بگیرد

(۸) همچنین برای فهم دقیق مراد قرآن باید از نظم و هماهنگی بین آیات و سوره و سیاق ها اطلاع کافی داشته باشیم

(۹) باید از تاریخ و شرایط نزول پل بزنیم به سمت شرایط جدید، ما تفسیر تنزیلی نمی خوانیم که در تاریخ دفن شویم ما می خوانیم تا بفهمیم مراد قرآن در امروز چیست؟ که با قاعده جری و تطبیق در این جا مطرح می شود.

این ها اصولی است که قواعد از دل آن در می آید، ولی به نظر باید یک روش مناسب به خرج دهیم که قواعد را در هم بیان نکنیم، یک ساختار به تفسیر بدهیم وقتی عملیات تفسیر انجام می شود کجاهای این سیر نیاز به قواعد تنزیلی دارد، در آنجا چه اقدامی باید بکنیم این یک مدل کاربردی است برای تفسیر تنزیلی.

در کتاب مهارت های بیان تفسیر برای تفسیر ۳۳ مرحله برای تفسیر بیان کردیم.

۱. اول باید مقدماتی بگویید

۲. بعد توصیف اجمالی از سوره بگویید

۳. بعد وارد تفسیر سوره بشوید

۴. بعد مباحثی فرا تفسیر بیان کنید

شناسه سوره^{۴۸}

۱. در ابتدا خوب است نام سوره و وجه نام گذاری بیان شود

۲. از مکی و مدنی بودن سوره سخن بگوییم که قبل هجرت یا بعد هجرت نازل شده است

۳. گام بعدی آیات استثنایی است، یعنی آیا در این سوره که مثلاً مکی است آیاتی هست که در مدینه نازل شده و به آن ملحق شده است، مثلاً سوره قلم قطعاً مکی است آیا امکان دارد در این سوره مکی آیاتی در مدینه به آن ملحق شده باشد؟

۴. بیان ترتیب نزول است، سوره های قبل و بعد مطرح شود

۵. ترتیب مصحفی و تعداد آیات سوره

اطلاعات اول مربوط به نزول است، و اطلاعاتی مربوط به تدوین مصحف است چون در زمان حضرت رسول سوره ها شماره گذاری نشده بود. در بین این ۵ مسأله، دوتاش با مباحث تفسیر تنزیلی گره می خورد،

الف: در آیات استثنایی چگونه عمل کنیم و چگونه داوری کنیم؟ و چه روشی برای آن وجود دارد؟

ب: خود ترتیب نزول سوره ها

برای این دو باید ضوابط و قواعدی مطرح کنیم

مثلاً آیات «قد افلح من تزکی و ذکر اسم ربه فصلی» درست است که سوره اعلی مکی است ولی این دو آیه مدنی است و به مناسبت نماز عید فطر وارد شده است، قبل از این که به نماز عید فطر بایستید فطریه را پرداخت کنید چون خداوند متعال فرموده قد افلح من تزکی و ذکر اسم ربه فصلی، که معلوم میشود این سوره مکی است ولی این آیات الحاقی است

مثلا در سوره سبا این بحث است که آیه ششم مدنی است، کل سوره مکی است سوره ۵۷ در ترتیب نزول است ولی آیه شش مدنی است باید تکلیف آن مشخص شود. چه قواعدی می توان برای آن مطرح کرد

باید قواعد را توجه کنیم و این که اگر قواعد لحاظ نشد چه تبعه ای و پیامدی در فهم تفسیری خواهد داشت.

در آیات استثنایی چند نکته باید مورد توجه قرار بگیرد، آیات استثنایی چندان زیاد نیست دویست و شصت و خورده ای تقریبا مطرح شده ولی باز هم اختلاف است. سوره ها به صورت طبیعی نازل می شده و قرار می گرفته، گاهی آیه را فرموده باشند، هر چند برخی هم به دست ما نرسیده است، لذا باید قواعدی را مطرح کرد.

قواعد به دست آوردن آیات استثنایی

(۱) باید روایات قطعی مستفیض متواتر یا واحد محفوف به قرائن برای ما وجود داشته باشد، مثلا در سوره بقره آیه و اتقوا

یوما ترجعون که مشهور شده است الحاقی است

(۲) توجه کنیم به غرض سوره، واقعا وقتی آیه الحاقی را با توجه به غرض سوره بررسی می کنیم باید خودش به تنهایی

غرضش تأمین شود، مثلا آیه آخر سوره مزمل «ان ربک یعلم انک تقوم ادنی من ثلثی اللیل»، اگر ما باشیم و ۱۹ آیه

اول بدون آیه انتهایی غرض سوره بدون این آیه قابل فهم است، این آیه آمده است و تغییری در مواد این برنامه

داده است و الا خود سوره بدون این قابل فهم است، پس غرض سوره اگر بدون این آیه تأمین شود قرینه و شاهی

میشود که آیه استثنایی است. این قرائن اگر ظهور برای شما ساخت حجت است. یا به وسیله قرائنی ظهور اولیه را

تغییر می دهیم مثلا در آیات متشابه، لازم نیست دلیل بیاوریم بلکه شاهد و قرینه برداشت می آوریم اگر زیاد شد

ظهور کلام حجت میشود، لذا برای فهم آیه استثنایی باید غرض سوره را تصور کنم بدون این آیات الحاقی

(۳) قرائن داخلی آیات مثلا در همین آیه سوره مزمل بحثی شده است مثلا یقاتلون فی سبیلہ، اقیموا الصلواہ و اتوا الزکات

که این امور در مکه نبوده و در مدینه جهاد و زکات صادر شده است، این ها بخشی انتهای حضور در مکه و برخی

قطعا در مدینه بوده است قرینه می شود بر استثنایی بودن آیه، این قرائن به ما کمک می کند که الحاقی است که

یا چند سال بعد در همین مکه یا استثنایی است از دوره مدینه به این سوره مکی وارد شده است اینها قابل تصور

است.

(۴) توجه به قرائن خارجی، مثلا روایتی یا نکته فرهنگی یا سبب نزول قابل اطمینانی که در مدینه است ولی این آیه

مربوط به آیه مکه است به شرطی که سبب نزول مورد اطمینان باشد، (نکته: در اجتهاد ها سعی کنید قرائن را با هم

میکس کنید رو هم بریزید و کنار هم بیارید، گاهی یک به یک مردود هستند ولی وقتی کنار هم قرار می گیرند

همدیگر را تقویت می کنند، اینگونه نباشد که بر هر روایتی اشکالی کنید و همه را رد کنید، این راهی است که منتج

است، و یکی هم توجه به سیاق: یعنی اگر این آیه برداشته شود آیا سیاق آیات به هم میریزد یا نه؟ مثلا در سوره

اعلی قد افلح من تزکی و ذکر اسم ربه فصلی: ... إن هذا لفی الصحف الاولی یعنی این دستورات در ادیان قبلی هم بوده است، اگر این آیه این هذا را برداریم سیاق آیات به هم میریزد چون آیه بعدی صحف ابراهیم و موسی است.

مفسرینی که آیات استثنایی را مطرح کرده اند اولاً کم هستند و ثانیاً بسیاری مسأله را ساده گرفته اند و گفته اند و گذشته اند چون توجهشان به سوره و انسجام درونی خیلی مهم نبوده است، برخی بررسی کرده اند ولی خیلی کم هستند، مثلاً بیش از سه چهارم به این مسأله توجه نکرده اند، آنها که توجه کرده اند

مثلاً **احسن الحدیث** در مقدمات سوره قصص چنین گفته است: آیات و مطالب سوره نشان می دهد که در مکه نازل شده و ظاهراً کسی خلاف آن را نگفته و همه آن به یکباره نازل شده است، اینکه گفته ظاهراً کسی خلاف آن را نگفته، مثل اینکه فرصت نکرده که به تفاسیر دیگر مراجعه کنند با این که ایشان از دوستان ما هستند و ارادت داریم)

مجتهد اصفهانی در **مخزن العرفان**: این سوره مکی است بر قول مجاهد و قتاده و حسن و در این سوره ناسخ و منسوخ نیست، و یک آیه مدنی است و یری الذین اوتوا العلم، در همین حد اکتفا کرده و در صحت و سقم آن بحثی نکرده

طیبیان شیخ طوسی: و قیل ان آیه واحده منها مدنيه یک آیه از آن مدنی است و یری الذین اوتوا العلم) فقط به صورت گزارش مطرح کرده است و گذشته است

روض الجنان ابوالفتوح راضی: این سوره در مکه نازل شده و یک آیه از آن مکی است

مفاتیح الغیب: مکیه و قیل فیها آیه مدنيه و هی یری الذین اوتوا الكتاب الذی انزل الیک

روح المعانی: مکیه کما روی عن ابن عباس و قتاده و فی التحریر و هی مکیه باجماع، و روی الترمزی عن فروه بن مسیکه مرادی: قال اتیت النبی فقلت یا رسول الله الا اقاتل من ادبر من قومی... و فیه انزل فی سبا ما انزل. فقال رجل یا رسول الله ما سباً؟ (فروه در مدینه بوده و سوال از جهاد بوده و انقدر سباً تازگی داشته که از آن سوال کرده اند،) این را دلیل گرفته اند که این قصه مدنی است. و یحتمل حکایت باشد نه این که سوره مدنی باشد.

التحریر و التنویر هم این مطلب را گفته است جزو بهترین تفاسیری است که نوشته شده است حتماً این تفسیر را ببینید خیلی زحمت کشیده است.

جمع بندی

مطرح شده است که این آیه استثنایی است چیکارش کنیم؟

گفته اند یری العلم یعنی یهودی ها، قصه فروه هم که مطرح است این دو قرینه را موید گرفته اند که آیه مدنی است و استثنایی است

نکته: توجه به استعمال این واژه (یری العلم) در سیر نزول دلیلی بر انحصار این واژه بر اهل کتاب و یهودی ها نیست، این کلمه شامل همه آگاهان و دانشمندان میشود چنانچه در سیر نزول چنین بوده است، در سوره قصص که ۴۹ هست آیه ۸۰ و یری الذین اوتوا العلم (در داستان قارون، دانشمندانی گفتند که وای بر شما ثواب خدا بیشتر است) یا مثلاً در سوره اسرا آیه ۱۰۷ که ۵۰ سوره در سیر نزول است قل آمنوا به او لا تومنوا.. ان الذین اوتوا العلم اذا يتلى عليهم آیات الرحمن یخرون لاذقان سجدا، مفسران گفته اند مطلق دانشمندان مراد است

یا سوره نمل که ۴۸ در ترتیب نزول است، فلما جائت قیل اهکذا عرشک... و اوتین العلم من قبلها

لذا واژه اعم از اهل کتاب و غیر اهل کتاب است، کتاب به گونه ای است که دانشمندان برداشت می کنند که الهی است

قرائن داخلی: قبل از این آیه، آیه ۵ هست «والذین سعوا فی آیاتنا معاجزین اولئک لهم عذاب من رجز الیم» و یری الذین اوتوا العلم انه الحق من ربهم، که مردم را دو دسته کرده است، برخی منکر آیات هستند و برخی ایمان دارند.

یا باید هر دو استثنایی باشد یا باید هر دو مکی باشند.

فرض کنید اوتوا العلم مراد اهل کتاب هستند، مگر دانشمندان اهل کتاب در مکه رفت آمد نداشتند، نشان می دهد که زمانی که حضرت در مکه بود با اهل کتاب ارتباط داشته است، مثل فاسئوا اهل الذکر، مگر اهل ذکر خطاب به مردم مکه نبوده؟ این ها با هم رفت و آمد داشتند، پس آنچه درباره فروه و ... هست کاملاً مجمل است، فروه تازه مسلمان است و آمده سوال کرده

این که در سبا درباره جهاد چیزی گفته ربطش را ما نفهمیدیم، نهایتاً یک تطبیق است حضرت رسول به استناد سوره سبا جواب سوال را داده است، این معنایش این نیست که این الان نازل شده باشد، پس معلوم شد چگونه می توان درباره آیات استثنایی داوری کرد.

بسم الله الرحمن الرحيم

استاد بهجت پور جلسه (۲۶)

قاعده: روش دستیابی به جدول ترتیب نزول سوره ها

تفسیر تنزیلی قواعدی دارد و او قواعد اند که به ما کمک می کنند تا فهممون از قرآن دارای چارچوب منطقی و درستی باشد و انضباطی بر برداشت های ما حاکم بشود، یکی از قواعد در سیر بیان تفسیر ترتیبی و سوره ای مسئله آیات الحاقی یا آیات استثنایی و این خودش ۴ تا ۵ ضابطه دارد باید توجه بهش شود، و بر اساس این ضوابط ما نسبت به آیات الحاقی داوری کنیم و این کار ارزشمندی است حتماً از مفسر انتظار می رود که مسئله را به سکوت برگزار نکند و حتماً شما باید در فعالیت های تنزیلی وارد می شوید حتماً باید نسبت به این آیات استثنائی موضع بگیرید اظهار نظر بکنید در نوبت گذشته که بحث کردم بدلیل ضیق وقت نشد همه اقوال را توضیح دهم و با فراغت بال مسأله را با نمونه روشنی بیان کنم، ولی مطمئن هستم که دوستان مطلب را تلقی کردند،

که مفسرین غالباً در آیات استثنایی جز اندکشان، حق مطلب را ادا نکرده اند و ما باید بیشترین تلاش را برای فهم آیات الحاقی به کار ببریم.

بعد از آیات الحاقی، یکی از مهمترین مسائل در تفسیر تنزیلی مسأله ترتیب نزول است، یعنی حالا که مکی و مدنی را فهمیدیم که این آیه الحاقی هست یا نه، مسأله مهمی که باید از نظر ترتیب نزول انجام شود و برای ما نقش بسیار کلیدی دارد، مسأله ترتیب نزول است، یعنی این سوره اگر مکی و پنجم هست باید بدانیم قبلش چه و بعدش چه نازل شده است، برای این کار چه قواعدی هست؟

قبلاً وقتی بحث جداول را مطرح می کردیم توضیح دادم که جداول اصلش باید از اجتهاد در روایت باشد، ما مثل شرق شناسان و مثل کسانی همچون آقای بازرگان، این مدل را نمی پسندیم که زمان را دخالت دهیم یا استحسان کنیم، مثلاً هر چه از دوره رسالت می گذرد طول کلمات آیات بیشتر می شود، یا تطورات شخصیت و حالات پیامبر را اصل قرار دهیم، این ها مورد پسند ما نخواهد بود، و بر این باور هستیم که برای دست یابی به ترتیب نزول، حتماً باید به نقل توجه کرد و اجتهادی هم اگر هست اجتهاد در نقل ها و روایت هاست، در ص ۳۰۱ که قواعد تفسیر به ترتیب نزول مطرح شده است، توضیحاتی که ۵۰ صفحه شده است، پیرامون این قاعده بیان شده است که در این جلسه به اجمال اشاره خواهیم کرد.

چرا ما به نقل توجه می کنیم؟ زیرا اعتبار دستاورد های این سبک آن وقت بالا می رود که به واقع اتفاق تاریخی نزدیک شود، و در حد ممکن از اجتهاد به دور باشد، در اینجا لازم هست که، ما متأسفیم که دست ما به روایتی از پیامبر نرسیده و نخواهد رسید که بفرماید این سوره اولی و این سوره دومی تا آخر، چرا این اتفاق افتاده است؟ چون پیامبر گزارش امر طبیعی را نمی فرمودند، این اتفاق می افتاد و این مسلمان ها بودند که این مسأله را ضبط می کردند،

- برخی از آقایان مثل قاضی ابوبکر در این زمینه می گوید: «عدم اظهار علاقه پیامبر به این امر، به مأمور نبودن وی به چنین ابلاغی برگشت می کند، خدای متعال این دانش را از وظایف امت قرار نداد، هر چند در برخی از قرآن معرفت ناسخ از منسوخ را واجب گرداند تا حکم آن را بشناساند»^{۴۹}

نقد قاضی ابو بکر:

۱. قاضی ابوبکر دیده که ناسخ و منسوخ خیلی مهم است، روایاتی هم در این زمینه هست، روایاتی هست که هر که ناسخ و منسوخ را نداند هلاک میشود و، گفته اند از بین تمام اطلاعات در ترتیب نزول، بحث از ناسخ و منسوخ لازم است و از مابقی پیامبر سخن نگفته و ما هم مأمور نیستیم، در حالی که وقتی در عملکرد طبیعی پیامبر دقت می کنیم، اصلاً پیامبر لازم نبود در عملی که در خارج به صورت طبیعی به تدریج انجام میشود بیان کند، که این اول و این دوم و این سوم بود، اصلاً این طور نیست،

^{۴۹}. تفسیر تنزیلی ص ۳۰۲، زرکشی البرهان، ج ۱، ص ۱۸۷ به نقل از الانتصار

۲. و اگر شما وقتی می‌گویید که ناسخ و منسوخ دانستنش مهم است چون بخشی از احکام و قواعد فقهی را یاد می‌گیریم، یا به معنی عامش، (ناسخ و منسوخ یعنی مطلق و مقید و عام و خاص را در زمان قدیم شامل میشد) اگر ناسخ و منسوخ به دلیل نقشی که در فهم دارد در دوره گذشته توصیه شده است، بروید و ناسخ و منسوخ را بشناسید و الا هلاک می‌شوید، به همین دلیل اگر ما امروز جنبه‌های دیگر در ترتیب نزول را اضافه کنیم، که به دانش ما نسبت به مراد های خدا کمک کند ارزشش مثل ارزش ناسخ و منسوخ است، چطور شما باید برای شناخت ناسخ و منسوخ تلاش کنید، چون در آن علم افزون است، و در آن نجات ما از عدم فهم مراد هست، و راهی است برای فهم مراد و در هم پیچیده نشدن تومار فهم قرآن، همان چیز در زمینه‌های دیگر هم قابل تصور است، اگر پیامبر یک جنبه را فرموده است، نفرموده است که این بشرط لا است، یعنی فقط ناسخ و منسوخ را یاد بگیرید و لا غیر، چنین تعبیری نیست، اگر به ما در یک زمینه که اهمیت دارد فرموده باشند شما نسبت و تناسب بین سوره‌ها را بدانید همین کافی است که العله یعمم و یخصص، مهم این است که چرا باید ناسخ و منسوخ را دانست؟ چون علم و کشف مراد در آن است، حالا اگر سوال شما از روش بود، یعنی کشف روش‌هایی که خدا برای تغییر و تحول بیان کرده است، این هم علم در آن است؛ به همان نسبت شما باید آن را بدانید، او که نگفته لیس الا، بشرط لا نگفت، که هیچ جنبه دیگر توجه نشود، از این طرف گفته اند: اثبات شی نفی ما عدا نمی‌کند،

- ببینید چقدر تفاوت است بین کلمات قاضی ابوبکر و شاطبی در موافقات که گفته: (ایشان مردم بزرگی است در اهل سنت و مبدع افکار مربوط به ساختار تدوین و اصول و متدهای دانش یکیش شاطبی است) «فهم سوره های مدنی متکی بر سوره های مکی است، بلکه فهم هر سوره ای بر سوره فرود آمده قبل از آن تکیه دارد، دلیل این ادعا را هم استقرا سوره های قرآن می‌شمارد و می‌گوید بررسی کرده ام مفهوم این سوره قطعا با سوره قبل در سیر نزول هماهنگ است، وی آنگاه نمونه و شاهد این نظارت و توجه به بخش‌های متقدم را اصل شریعت می‌داند، به نظر ایشان شریعت اسلام تمام کننده مکارم اخلاق و اصلاح کننده بخش‌هایی از شریعت ابراهیم است، (خود شریعت اسلام انتهایی است یعنی اگر بخواهیم شریعتی را بفهمیم باید شریعت های گذشته را خوب بفهمیم) وی به سوره های انعام و بقره و ترتب محتوی آن دو بر یک دیگر و ترتب دیگر سوره ها بر آن دو توجه می‌دهد و می‌نویسد (و اذا تنزلت الی سائر السور بعضها مع بعض ...) هر سوره ای را بررسی کنیم نسبت به سوره قبل می‌بینیم کاملا با هم مرتبط هستند، او سپس تأکید می‌کند این معنا از اسرار علوم تفسیر است و معرفت به آن باعث معرفت قرآن می‌شود، (این شاطبی چقدر قضیه را پر رنگ می‌کند) این معنا بر ناظر بر این معنا غایب نمی‌شود، چرا که این از اسرار علم تفسیر است. اگر کسی می‌خواهد به کلام پروردگار علم پیدا کند باید مسأله ترتیب نزول را خوب بفهمد و سوره ها را پشت سر هم قرار دهد، بنابر این مخالف جدی با ترتیب نزول نیست، و در طول تاریخ سعی مشکوری برای اینکه ترتیب نزول را نگهدارند انجام شده است»^{۵۰}

پیشینه این بحث را در ص ۳۰۴ تا ۳۰۸ بیان کرده ایم که ملاحظه می کنید، که حجم تلاش های دانشمندان علوم قرآن و تفسیر را نشان میدهد

نگاهی اجمالی به جداول ترتیب نزول^{۵۱}

و به مناسبت یک فایده که در ذیل سوره دهر هست، و آن مطلبی که عبد الله ابن زبیر مطرح می کند که این سوره مکی است نه مدنی، مرحوم طبرسی و حاکم حسکانی در شواهد التنزیل، بخشی از روایات ترتیب نزول را برای اثبات مدنی بودن سوره انسان، آورده اند، این ها را یکجا کرده اند، به دلیل شرافت اهل بیت روایاتی آورده اند و این گونه هم روایات را بخوانید، یعنی به شکل عمودی بخوانید، این روایات مجموعه چندین روایت هستند که ما به جدول تبدیل کردیم، مثلاً مجمع البیان با سندی که قبلاً شرحش را نوشتیم از حضرت علی روایت کرده است، این شده ستون یک، شهرستانی از مقاتل از حضرت امیر روایت کرده شده ستون دو، شهرستانی از امام صادق روایت کرده شده ستون سوم، مبانی از امام علی روایت کرده شده ستون چهارم، این ها را به شکل عمودی نوشته ام، تا مقایسه بین روایات صورت بگیرد، مثلاً وقتی در روایت مجمع از حضرت امیر داریم که ترتیب نزول را گزارش می دهیم، می گوئیم: مجمع البیان از امام علی نقل کرده که سوره حمد اولین سوره است، اما روایات دیگر سوره علق را اول می دانند.

توضیح این است که وقتی به ستون شد، روایت مشهور را ترتیب سوره ها و نام سوره را بر اساس روایت مشهور نوشتیم و در هر روایتی مثلاً سوره حمد در این روایت مجمع که از امام علی علیه السلام هست، در این روایت سوره حمد اول است، اما در ردیف مشهور پنج است، ما در پنج علامت پیکان زدیم رو به بالا، بعد سر خط یک و صفر، پنج را گذاشتیم یعنی اولین سوره در این روایت حمد است بعد علق است، و آنها که سفید است یعنی همه این روایات در این سوره توافق دارند، آنجا که نقطه چین است، یعنی در این روایت نام این سوره نیامده است، و اگر فلش را رو به پایین کشیدیم یعنی این ردیف در پایین قرار دارد، خود این را تعقیب می کنید مثلاً ۱۴ را کجا می نویسیم، هر جا قرار دادیم جایگاه آن سوره در این گزارش می شود.

پس اول جدول اهل بیت را داریم بعد ۱۰ جدول در ص ۳۲۹ به بعد ۱۰ جدول مسند داریم که این ۱۰ جدول غالباً از ابن عباس شاگرد حضرت امیر هست و تعدادی از صحابه، مثل سعید ابن مصیب از حضرت علی علیه السلام، مجمع البیان، مقدمتان، فضائل، این ها همه از ابن عباس، همه را روایت کردیم، و این جدول چون جدول مسند است، خواستیم کنار مسند ها قرار دهیم، این جدول مسند بهترین عامل ارزیابی ما از روایات است، و بعد از این در انتها روایاتی را در ص ۳۴۴۱ به بعد جداول ترکیبی را آورده ایم، تعدادی از دانشمندان بین مجموعه جداول مقایسه کرده اند و به یک جدول ثالث و ترکیبی رسیده اند، در تفسیرخازن این ترکیب را بیان کرده است، زرکشی یک ترکیبی را مطرح کرده، علمای الازهر یک ترکیب و آیت الله معرفت هم یک ترکیب را بیان کرده است، این ها را ما آورده ایم که بتوان بینشان مقایسه کرد.

سوال:

^{۵۱}. تفسیر تنزیلی ص ۳۰۸

الان هم ما در حال تفسیر می‌رسیم به این که غالب جدول آمده اند و سوره را مثلاً گفته اند سوره ۳۹ است و قبلش فلان سوره و بعدش فلان سوره، ولی یکی دو گزارش خلاف این گزارش است، این‌ها را چه کنیم؟

بحث قواعد از این‌جا شروع میشود، تا الان از اصل‌ها صحبت می‌کردیم، البته در مقدمه تفسیر همگام با وحی جدول‌های مسند از غیر مسند از ترکیبی را این‌گونه جدا کردیم یا در شناخت نامه، این‌جا جدول اهل بیت را جدا گانه مطرح کرده‌ایم.

اگر جایی رسیدیم که از جهت هماهنگی به مشکل خوردیم، از ۱۱۴ سوره‌ای که بررسی شده است، آنهایی که مسند هست و الا روایات غیر مسند باید به واسطه روایات مسند تقویت شوند، در این روایات مسند ۷۰ مورد همه توافق دارند یعنی صد در صد، در ۴۴ مورد با توافق کمتر یعنی ۷۰ یا ۸۰ درصد مواجه هستیم و گاهی یک روایت مخالف است، حالا ما به عنوان مفسر باید چیکار کنیم؟

جواب:

برخی از روایات مورد اتفاق شیعه سنی است مثل روایات عطا از ابن عباس، همه قبول دارند سندش کذاب ندارد و مورد اعتماد بوده اند و شخص عطا هم ارزشمند است و همه قبول دارند، شاید برخی به همین مقدار اکتفا کنند، روایت عطا را می‌گیرند و بقیه را کنار می‌زنند،

در برخی روایات ابی صالح برخی از اهل سنت باهانش مخالفت کردند چون شیعه است، اما من شاید بپذیرم چون آنچه موجب قدحش است برای من موجب ارزش است، اگر بی‌نظمی دارند و افتادگی دارند درستش می‌کنیم، مثلاً آیت الله معرفت جابر ابن زید که شاگرد ابن عباس است و این روایت عطا و ابی صالح را با هم جمع کرده و به یک جدول ترکیبی رسیده اند و افتادگی‌ها را هماهنگ کرده و به یک جدول رسیده است،

نظر استاد:

به نظر بنده یک راه احتیاطی را برویم، این ۷۷ سوره که همه بر آن توافق دارند سرمایه بزرگی است برای ما، چون این سوره‌ها وقتی کنار هم چیده میشود، یک سیاق معنایی به شما می‌دهد، سیاقی که از نظر مضامین آهنگ مشترکی به مضامین سوره‌ها می‌بخشد، آن‌چهل و چند مورد اختلافی را عرضه کنیم به این سیاق مشترک، سیاقی که خود این چند روایت مخالف سیاق هم در اصل آن سیاق هماهنگ است، از این‌ور ۸ یا ۹ روایت دیگر گاهی بر خلاف این گزارش دارد می‌گوید، ما بر اساس ترکیب ۷۷ و این ۸ یا ۹ گزارش مشترک یکبار این را هماهنگ کنیم، و مضامین این سوره‌ها را بر اساس این که بیشترین حد توافق روش هست، در این‌جا آن روایت غیر مسند و ترکیبی را هم اضافه کنید، غالباً همین‌طور است، و در ترکیبی تقریباً صد در صد است، خب از مقدار مشترک بین همه این‌ها یک سیاق بگیریم و سیاق مخالف را عرضه کنیم، وقتی عرضه به قرآن کردیم، ارزیابی کنیم و ببینیم اگر این گزارش که مخالف همه این جدول‌هاست اگر بیاید این‌جا قابل توضیح هست یا نیست؟ یعنی آیا قرینه‌ای بر درستی دارد یا نه؟ اگر نمی‌شود پس حق با دیگر گزارش‌هاست، و اگر می‌شود، می‌گوییم این دو گزارش هست و می‌رویم سراغ قرائن بیرون مثلاً گزارش‌های تاریخی مثلاً حادثه سوره فتح یک گزارش تاریخی داریم که بزرگان و مورخان بهش توجه کرده اند، ممکن است حتی

یک روایت کمتر توجه شده، حاکم بشود مخصوصا انسجام کاملا برقرار نشود یا با هر دو مدل بتوانیم انسجام را برقرار کنیم، این راه حلی است برای کم کردن اضطراب مان و رسیدن به یک اطمینان، اطمینان غیر از علم برهانی قطعی است، ما اگر خدمت پیامبر بودیم و یک به یک آیات و سوره ها را می گرفتیم قطعا خیالمان بسیار آرام بود، ولی الان دست مان کوتاه است،

ما نزدیک تر میشویم، بعد از این که شما با قرائن تاریخی اگر بود این را تثبیت کنید یک بار هم باید تفسیر تفصیلی و دقیق از سوره انجام دهید، گاهی ممکن است در این پیچ و تاب های فهم تفصیلی به این نتیجه برسید که آن گزارشی که مخالف این ها گفته است دقیق تر است چون قرینه داخلی پیدا میکنید، کار علمی هم همین است، ما اصرار نداریم که بگوییم صد درصد جدول ها را حل کردیم، ما می گوییم یک بخش قابل اعتماد برای کار داشته باشیم و کار را رویش شروع کنیم و حتی اگر مطالعات تکمیلی ما گفت که این جایش همان است که آن روایت منفرد بیان می کرده آن را حاکم می کنیم چون به قرینه رسیده ایم،

ممکن است ما در چند سوره تا آخر هم یک اضطراب داشته باشیم، چه اشکال دارد، دانش این طور است، مگر وقتی مجتهد فتوی می دهد، احتیاط واجب ندارد؟ شما هم احتیاط واجب و احتیاط مستحب داشته باشید چه اشکالی دارد؟ دانش را این طور برخورد کنید همین که شما توانسته اید بخش قابل توجهی را صد در صد حل کنید و به نتیجه برسانید سرمایه کمی نیست، بعد شما با برگشت به سیاق همه را می توانید حل کنید،

مع الوصف من این کار را می کنم یک، به قرائن تاریخی نگاه می کنم دو، و تفسیر هم انجام می دهیم احتیاطا.

در نتیجه از ۱۱۴ سوره حد اقل ۱۱۰ سوره برایم قطعی است، بعدا که بررسی می کنیم آن چند مورد هم شاید حل شود.

این راه حل ماست در ترتیب نزول سوره هاست، حالا اگر کسی می تواند به عطا ببیند و به ابن عباس ببیند، مرحوم معرفت می گوید رسیدن به جدول ترتیب نزول تصریح می کند که رسیدن به جدول کار سختی نیست و ابن عباس تخصصش این بوده و روایات او اطمینان بخش است، بر خلاف علامه که این را نمی گوید،

آیت الله معرفت می گوید همین دریافت از ابن عباس کافی است نمی خواهیم از ایشان روایت کنیم، ما می گوییم باز هم احتیاط کنیم به همین شکلی که عرض کردم،

پس از عطا، ابن عباس کسی می تواند شروع کند یا از این جداول مسند که ده تاست، که در صد توافقش خیلی زیاد و قابل توضیح است و راه حل دارد و بعد از آن مطالعه مضمونی و سیاقی بهترین راه اعتماد سازی هست.

ما در صفحه ۳۴۵ تا ۳۴۸ جدول مورد اعتماد خودمان را هم گفته ایم، تفسیر همگام با وحی به وسیله این دارد انجام میشود.

محصول این مطالعات این شده است که در شناخت نامه هم آمده است، شما حتما در هر موردی که وارد می شوید به تفصیل مسأله را بررسی کنید.

این هم کار دومی که در قواعد تفسیر تنزیلی باید مورد توجه باشد. حالا شما در شناسه کارتان تمام شده است، یعنی نام سوره را گفتیم و وجه نام گذاری و بعد مکی و مدنی را توضیح دادیم و آیات استثنایی سپس وارد ترتیب نزول شدیم و بر اساس چند قاعده

که گفتیم عمل کردیم و در مرحله گزارش تدوین جایگاه سوره را در مصحف رسمی و تعداد آیه را بیان می کنید، اما راجع به آیه شماره کوفی و.. در کتاب مهارت های بیان تفسیر بیان شده است.

بعد از این مرحله بسیار مهمی شروع می شود، توصیف اجمالی سوره که قواعدی لازم دارد که هم در بحث کشف غرض و هم در بحث بیان محتوی و هم در بحث ارتباط سوره ها در هر سه این ها تفسیر تنزیلی باید دخالت کند که یک مقداری قواعد هست که باید بحث کنیم.

بسم الله الرحمن الرحيم

استاد بهجت پور جلسه (۲۷)

در باب قواعد تفسیر تنزیلی صحبت می کردیم و گفتیم روش حل مسائل یکی از مهمترین اقداماتی است که مفسر باید انجام دهد و آن هست که تفسیر را از استحسان خارج و به اجتهاد معتبر تبدیل می کند، به میزانی که بتوانیم قواعد حل مسأله و روش ها و ضوابط حل مسأله را به خوبی کشف و اعمال کنید، زمینه برای اختلاف برداشت و تنوع برداشت هم تقلیل پیدا می کند، یکی از عللی که مباحث تفسیری یک چهار چوب قابل فهم پیدا نمی کند این است که در ما در تفسیر نویسی مبانی و اصول را می گوئیم ولی قواعد را مسکوت می گذاریم، یعنی مثلاً می گوئیم برای تفسیر لازم است که این کار بشود و لازم است لغت دیده شود و لازم است تاریخ دیده شود و لازم است به کتب انبیا گذشته مراجعه شود، اما همه این ها درست اما چطور؟ روش ورود و خروجش چطور است؟

آن بخشی که تفسیر را از اضطراب و استحسان نجات می دهد، توجه به قواعد است، به میزانی که قدرت ما در اعمال و شناخت قواعد بالا می رود تفسیر حالت با ثباتی پیدا می کند. لذا بحث قواعد از بحث های بسیار با ارزش تفسیری است، به نظر بنده به جهت خلطی که بین قاعده و اصل در نوشته های همکاران ما که در مبانی و اصول و روش های تفسیری وارد میشوند اتفاق افتاده است، به بحث قاعده کمتر توجه شده است، قاعده به معنی ضوابط حل مسأله تفسیر، و همین باعث شده است به رغم توافقات در مبانی و اصول نتوانیم برداشت های قابل اعتماد مشترکی را از آیات داشته باشیم

کاری که ما در این دوره انجام می دهیم این است که اگر خواستید تفسیر بنویسید حداقل قواعد حل مسأله هنگامی که شاخه ترتیب نزولی مطرح میشود چیست؟ قواعدش چیست؟ مثلاً در بحث آیات استثنایی و ترتیب نزول سوره ها و اختلافی که گاهی در فهم ترتیب نزول سوره هاست، آن جا قواعدی باید مطرح شود که توضیح می دهیم، و الا اگر بنا باشد کل قواعد تفسیر را بگوییم باید از وجه نام گذاری سوره و مکی و مدنی و همین طور تا انتها شروع کنیم و برای هر کدام چند قاعده بگوییم که در هنگام اختلاف و مشکله ای در فهم مسأله چگونه حل می شود، اما آنچه الان ما بیان می کنیم تمرکزش روی بحث تنزیلی است، یعنی جاهایی که باید توجه به سبک تنزیلی بشود، آنجایی که باید به سبک تنزیلی شود چه قواعدی باید پیاده کرد؟

در شناسه بحث ما تمام شد، یعنی از پنج مسأله که در شناسه برای مان ضرورت داشت یعنی: (نام و وجه نام گذاری، مکی و مدنی، آیات استثنایی ترتیب نزول سوره ها جایگاه سوره در ترتیب مصحف و تعداد آیات)

دو موردش ترتیب نزول لازم داشت که قواعدش را خدمتان عرض کردیم

- بعد از این وارد توصیف سوره می شویم، به نظر ما توصیف سوره یعنی یک نگاه اجمالی به مضامین و محتویات سوره است، شناسه اندام واره سوره را نشان می دهد، الان می خواهیم وارد مضامین شویم ولی به نحو اجمال قبل از تفصیل، وقتی می خواهیم سوره را از جهت مضمون شناسایی کنیم، پنج یا شش اتفاق را باید رصد کنیم،

۱. یک غرض سوره، هدفی که سوره به خاطرش نازل شده چیست؟

۲. دوم محتوی سوره، این سوره چه مضامینی را در خودش جا داده است و این مضامین چه ساختاری را در سوره پیدا کرده است؟

۳. سوم: ارتباط سوره، ما در بحث مبانی و اصول از تناسب بین سوره ها سخن گفتیم از تناسب بین آیات و سوره سخن گفتیم، در بحث محتوی تناسب بین آیات و در بحث ارتباط تناسب بین سوره ها را بررسی می کنیم، چه ارتباطی بین سوره ها بر قرار است؟

۴. چهارم: آیا برای این سوره حادثه و واقعه ای پیش آمده است که به مناسبتش سوره خاصی نازل شده باشد؟

۵. پنجم: این سوره می تواند یک اثر تربیتی خاص داشته باشد، آن اثر تربیتی خاص در ضمن روایت فضیلت می تواند خودش را نشان دهد، با توضیحی که در کتاب بیان مهارت ها بیان کردیم، روایت فضیلت می

خواهد به تناسب تأثیرات تربیتی یک سلسله توصیه ها به ما بکند، این ها هم باید دیده شود، گاهی در فهم به ما کمک می کند، ما از فضیلت پل می زنیم به مباحث تربیتی سوره

۶. ششم: این گام ششم را این جا مفصل ذکر نکرده ام ولی برای شما در تفسیر تنزیلی بسیار مهم است و اوج تلاش علمی ماست، و اسم آن گام تحول است، ما در این سوره وقتی جامعه را تغییر می دهیم و متحول می کنیم، آیا اقدام و توصیه ای در فرایند تحول دارد یا ندارد؟ گام تحول یعنی مطلبی که اگر آن نباشد، تقریباً مطالب دو سه سوره اطراف ارزشی ندارد، به این معنا که ارزش آنها ارزش طبعی است، و آن گام خیلی مهم بوده است اگر چالش و مسأله ای هست رابطه اش با آن گام است،

این میشود توصیف اجمالی سوره، پس مفسر در مرحله دوم توصیف خوبی از سوره داشته باشد، این توصیف مفسر و مخاطبین شما را توجیه می کند که به خوبی سراغ قرآن بروند و روابط بین آیات درونی هر سوره را کشف کنند، این نگاه از بیرون کمک می کند که وقتی نگاه تفصیلی میشود بتوانید دقیقاً بحثتان را از پراکنده گویی و حشو خارج کنیم و متمرکز شویم بر مرادی که باید از آیه بیرون بیاید.

نکته اول:

پس ما شش گام داریم، این شش گام ترتیب نزول کجا خودش را پیدا می کند؟ به نظرم یکیش در غرض است، تفسیری که نتواند از سوره غرض را بدست بیاورد، مثل تسبیحی است که نخ آن بریده شده است و روابط منطقی بخش و سوره ها برقرار نمی شود، آن ماده اولیه که می تواند مجموعه را سامان دهد غرض سوره است و در تفسیر تنزیلی که به سمت کشف فرهنگ ها و فرایندها و روش ها می رود مهم ترین مسأله این است که ما با یک مجموعه پیوسته هماهنگ و سازوار مواجه شویم و غرض سوره عاملی است که این مجموعه را هماهنگ می کند، اگر ما نتوانیم مجموعه سوره را هماهنگ ببینیم بخش زیادی از تلاش علمی ما در تفسیر تنزیلی به هم میریزد، و غرض، آن کلید رسیدن به این انسجام است، غرض می گوید خدای حکیم وقتی این سخن را پس این سخن قرار داد، یعنی غرضی پس، یک غرض دیگر، وقتی برای بیان این غرض به شکل حکیمانه مطالب را به مخاطب عرضه می کرد، این نگاه حکیمانه و غرض ایجاب کرد که مطالب به این نظام خاص و به این مقدار بیان شود، آن غرض است که این ها را سازمان می دهد، نخ تسبیح هماهنگ کننده است، لذا بحث غرض را باید خیلی جدی و تخصصی تعقیب کنیم و نمی شود به آسانی از آن گذشت، در بحث غرض زیاد صحبت کردیم، فقط این نکته را اشاره کنم که وظیفه است، سپاس گذاری از علامه طباطبایی که در بین همه مفسرین مطلب را از جایی

شروع کرد که باید، و به ما درس داد و ما را راه انداخت، معمولا مفسرین از جزء شروع می کردند و احیانا به کل می رسیدند، یعنی سوره ها را تکه تکه می دیدند و سعی می کردند بین اینها نظم و پیوندی برقرار کنند، اما مدل علامه چیز دیگری شد، فرمود: سازمان سوره بر غرض و هدف بنا میشود، و کل قرآن یک هدف دارد مثلا هدف هدایت، (کار ندارم بپذیریم یا نپذیریم) بعد فرمود این هدایت بشر از کل به جزء آمد نه از جزء به کل، این هدایت در ۱۱۴ پاره تقسیم شد و هدف هدایت یک هدف تربیتی است. و ذیل این ۱۱۴ تا، آیاتی جمع شد که به تناسب تأمین این پاره غرض تعداد آیات کم و زیاد شد، این که یک سوره سه آیه و یکی ده آیه، و بالا تر این ها تابع غرض بود، بعد فرمود: اصلا تفسیر یک آیه هم یعنی کشف غرض، یعنی غرض را بر کل قرآن حاکم کرد، از کل به جزء، و گفتند کار تفسیر کشف مدالیل و بیان مقاصد آیات است، پس کل قرآن یک غرض و سوره ها یک غرض و آیات هم دارای غرض، این یک نکته است که توجه شود،

نکته دوم:

حالا که ما می خواهیم غرض را کشف کنیم، مثلا من می خواهم غرض تربیتی سوره ها را کشف کنم، در این هنگام مفسر باید بتواند پیوند های درونی و بیرونی را هم بر اساس این غرض ها شکل دهد، یعنی صرفا مسأله فهم نیست و این غرض توجیه گر انسجام ها هم باید باشد، یعنی باید بدانید خدای حکیم بخشی از غرض هاش در همین پیوند ها و ارتباط هاست.

نکته سوم:

وقتی بحث غرض می کنید باید بدانید قرآن دارای اغراض است ولی اغراض طولی، اغراض طولی یعنی چه؟ این آیات و سوره ها هنگام نزول مخاطب خاصی مثل پیامبر و مشرکین و عموم مردم دارد، در این صورت یک غرض مستقیم دارد ولی در طول این غرض، اغراض دیگری هم هست، این ها اغراض درجه دو سه هستند، این مطلبی که به پیامبر گفته می شود، به من که می گوید گوش کن حتما برای من هم پیام دارد، اگر می خواست فقط به پیامبر بگوید، به تنهایی با او سخن می گفت ولی این که سر گشاده است حتما برای من هم پیام دارد، من هم دو شخصیت دارم:

الف: یک وقت جای پیامبر میشوم و مربی و رسول میشوم رسولی که به او وحی نمیشود ولی وظیفه تبلیغ و انداز دارد.

ب: یک وقت من آدم عادی هستم ولی باز به من می گوید بخوان.

پس می شود برای یک سوره در کنار هدف مستقیم، اغراضی باشد برای افرادی که جای این افراد می نشینند یک، جریان این افراد را می شنوند دو، پس ما سه هدفی شدیم:

الف: هدف مستقیم

ب: هدف تطبیقی

ج: و هدف غیر تطبیق و اغراض و پیام های کلی

من بینم مثلا این پیامبر برای اینکه این پیام را برساند و رسالتش را به دوش بگیرد چه سختی هایی کشیده است، تا قدرش را بدانم و باور کنم که ایشان اگر چیزی گفت از خودش نگفت، می خواهم به عنوان مطیع خیالم راحت باشد، لذا این سوره برای من هم پیام دارد، گفتگویی که بین پیامبر و خدا صورت گرفته است و لو من مبلغ و رسول نشوم.

ما وقتی غرض سوره را بحث می کنیم، کدام غرض را باید مطرح کنیم که به تفسیر یعنی به پرده برداری بینجامد؟ غرض اول، یعنی غرضی که مستقیم با مخاطب سوره و آیه در میان گذاشته میشود، اغراض دیگر اغراض فراتفسیری و نکته هاست، این که تو هم بین و یاد بگیر این ها مطالب بعدی است،

یکی از مشکلاتی که در بیان غرض آیات مشاهده میشود خلط بین این سه ساحت پیام است، ما وقتی می خواهیم به غرض سوره برسیم غرض مستقیم را باید بینیم والا ما دچار یک درهم آمیختگی می شویم که کار را بر ما مشکل می کند.

راه های کشف غرض سوره

۱. پس اولین ضابطه و قاعده بر این اساس این است که وقتی می خواهید غرض را به دست آورید به مخاطب مستقیم توجه کنید و ببینید وقتی گفتگو بین خدا و او صورت می گیرد چه پیامی دارد، مثلا (والضحی و اللیل اذا سجدی ما ودعک ربک و ما قلی) مثلا باید بینم وقتی با پیامبر دارد صحبت می کند دنبال چیست؟ ولی اگر گفتم خدا به انسان می خواهد بگوید صبور باش، در این صورت راه را گم می کنم و مسیر را کج می روم و اضطراب در فهم را در تفسیرم وارد می کنم، باید بینم وقتی این کلام به مخاطبش القا می شد، چه پیامی برای او داشت، از این گفتگو من چه برداشتی می توانم بکنم؟ خودتان را جای مخاطب بگذارید، یعنی اگر خدا این مطلب را با شما در میان بگذارد چه تلقی می کنید؟ مخاطب

را بشناسید و خودتان را به جای مخاطب بگذارید، (ن و القلم و ما یسطرون ما انت بنعمت ربک بمجنون و انک لعلی خلق عظیم) اگر من به جای پیامبر باشم، این احساس را می کنم که این جز تسلیت خاطر و اطمینان دادن به موفقیت و رفع مشکل در آینده برداشت نمی شود.

یکی از عللی که برداشت ها در غرض سوره تفاوت کرده است به جهت این است که مخاطب را شناختیم و خودمان را جای مخاطب نگذاشتیم و الا فهم خیلی ساده می شد، خواهید دید که چقدر غرض ها متشت است، به دلیل این است که ضابطه اجرا نمی شود،

۲. دوم: وقتی این گفتار شروع می شود، در آغاز یا در انتها حکیم یک اشاره و تذکری به غرض خودش از این بیانات احتمالا کرده باشد، اما معمولا این طور است، مثلا شما در سوره اعراف آیات ابتدایی سوره ملاحظه کنید کشف غرض کار سختی نیست، بلاخره خدا می خواهد به پیامبرش توصیه هایی بکند، یا به مردم، (کتاب انزل الیک، فلا یکن فی صدرک حرج منه، لینذر به و ذکری للمومنین) کتاب را سوره بگیرد، نگوید کتاب می تواند اعم باشد، فعلا همراهی کنید، دلش ازش تنگ نشود، تا به وسیله آن انذار کنی و هشدار می باشد برای مومنین، حالا اگر من بگویم هدف سوره انذار عموم و تذکر به مومنان است به وسیله این سوره، خیلی اشتباه کرده ام؟ این قرینه اول، این ابتدای سوره است، آیات بعد حوزه انذار و تذکر را بیان می کند، (اتبعوا ما انزل الیکم من ربکم و لا تتبعوا من دونه اولیا قلیلا ما تذکرون) هشدار به ولایت خدا و عدم پذیرش ولایت دیگران، پس انذار و تذکر هست ولی حوزه دارد، در بحث تبعیت از دستورات خدا و نپذیرفتن ولایت دیگران، این هم قرینه دوم،

من با دیدن این آیه و مطلع ذهنم حساس خواهد شد، یعنی این سوره نازل شده است تا در آن هشدار می باشد برای عموم و تذکری باشد برای مومنین ولی در حوزه ولایت، یعنی مراقب باشید و ولایت غیر خدا را نپذیرید

۳. گاهی هم ممکن است حکیم در انتهای سخن از آن غرض پرده برداشته باشد، مثلا در سوره مریم آیه ۹۷ (فإِنما یسرناه بلسانک لتبشر به المتقین و تنذر به قوما لدا) ما می خواهیم به وسیله شما بشارتی به مومنین بدهیم، ذکر رحمت ربک عبده زکیا* اذ نادی ربه نداء خفیا* می خواهد اولیا خودش را مشمول عنایت خود کند، از آیه ۵۸ به بعد *فخلف من بعدهم خلف* بعد بین دو گروهی که کی بهتر نبیا است و کی بدتر نبیاست، یعنی کی جمعیتش بیشتر است و کی کمتر است، پس می توان با سرکشی در ابتدا و

انتهای سوره به غرض ها نزدیک شد، البته با این نکته که عرض کردم، یعنی با غرض مستقیم، تمرکز ما روی غرض های مستقیم سوره است، حضرت علامه در اینجا تصریح دارد که غرض سوره همین جا بیان شده است.

۴. گاهی هم ممکن است نه در ابتدا و انتها اشاره ای به غرض نشده است مخصوصاً در سوره های کوچک که از همه سوره می توان برداشتی کرد، مثل سوره عصر که از کل سوره غرض آن به دست می آید نه از ابتدا و انتها، بلکه مجموع آن می گوید که یک داوری درباره انسان است و ظرفیت ها انسان و بیان راه نجات از این زیانی که ممکن است انسان در مدیریت خود داشته باشد، این را از همه سوره می فهمیم. (گاهی از اول و آخر گرفتن باعث خطا می شود که در سوره سبأ اگر فرصت شد عرض خواهم کرد.) برای به دست آوردن غرض اول به مخاطب توجه کنید، بعد به ابتدای سوره، بعد به انتهای سوره و اگر نتیجه نگرفتید به مجموع سوره توجه کنید، چون مجموعه قرائنی دارد که برداشت اولیه را تقویت یا تضعیف کند، وقتی متن سازواری را توضیح می دهید آیا این متن فقط در ابتدا و انتها به غرض اشاره می کند؟ یا مضمون هم باید آن را پشتیبانی کند؟ قاعدتاً مضمون هم باید آن را پشتیبانی کند، و خلافتش در نیاید، پس من باید به کل مثلاً سوره اعراف و مریم توجه کنم که این برداشت را تأیید یا اصلاح کند این هم نکته چهارم.

۵. راه پنجم، برای این که بتوانیم گاهی غرض را به خوبی به دست بیاوریم کاری که باید بکنیم این است که این غرض را به مثابه کل بگیریم و بعد وارد محتوی که شویم محتوی رو تقسیط و تقسیم کنیم به یک سلسله اغراض بخشی، پاراگرافی، مثل کاری که ما در رساله های علمی انجام می دهیم، که چند سوال اصلی و فرعی داریم، سوال فرعی را که کنار هم قرار می دهیم سوال اصلی را تشکیل می دهد؛ قاعدتاً در گام پنجم کاری که می کنیم این است که این برداشت کلی که کردیم باری دیگر سراغ متن می رویم، یادمان باشد مخاطب و اول و آخر و مجموع را دیدیم و این که مخالفتی نکند با برداشتی که تا الان کردیم، کار بعدی این است که باید این غرض کلی را در کل این سوره ببینم اگر تقسیط شود به اغراض کلی، نسبت این ها با هم چگونه می شود؟ مثلاً خدای متعال می خواهد پیامبرش را تقویت کند و از چالشش پیش آمده خارجش کند، این عمل چگونه انجام شده؟ فقط با دو جمله صریح؟ یا راهبری هم کرده؟ یا تکلیفش را با مخالفین هم بیان کرده که چه بلایی سرشان خواهم آود؛ مجموعه این ها را حتما دیده است، وقتی ما مجموعه آیات را می خوانیم و کنار هم قرار می دهیم آیا این ها به دست می

آید یا نه؟ این کار بعدی ماست، یعنی یک مجموعه اغراض بخشی در بیاوریم که وقتی کنار هم قرار می دهیم آن غرض اصلی به دست بیاید، مثلاً سوره علق ۱۹ آیه دارد؛ می گوئیم این سوره آمده است تا پیامبر را برای توضیح اولین وظیفه اش؛ و پیش بینی هایی در رابطه با این اولین وظیفه و چشم اندازها توجیه کند؛ اتفاقاتی که خواهد افتاد، بر این اساس، می گوئیم اگر این گونه است آنجایی که اولین وظیفه را توضیح می دهد و جایی که پیش بینی ها انجام می شود و تکلیف پیامبر در کجا بیان شده است، اگر یک تکه را توانستم در بیاورم؛ مثلاً یک تکه وظیفه پیامبر و پیش بینی آینده، در این صورت به خوبی این دو غرض فرعی، غرض اصلی را پوشش داده است، مثلاً آیات ابتدایی وظیفه پیامبر را بیان می کند و از آیات شش به بعد مخالفت ها را بیان می کند و حمایت های الهی و این که پیامبر چه وظیفه ای دارد، این مدل خوب به ما کمک می کند؛ و من غرض را توانستم به اغراض جزئی و فرعی توانستم تقسیم کنم، اگر توانستیم این تقسیط را به خوبی انجام دهیم به غرضی که به دست آوردیم می توانیم اطمینان کنیم و الا هیچ گاه شما دلتان محکم نخواهد شد به غرضی که برای سوره بیان کرده اید؛ لذا باید بتوانید این را در بیاورید چون غرض انسجام می دهد انسجام اغراض ایجاد می کند در هر بند یک سری غرض ها را توضیح می دهیم که جمع اینها باید غرض نهایی باشد، وقتی غرض های جزئی را در آوردید باید میان اینها باید یک ارتباط معقول برقرار کنید که می شود محتوی، و از این مرحله که گذشتید باید از سوره خارج شوید و در مرتبه نزولی سوره بمانید، آیا در مرتبه نزولی سوره این غرضی که در آوردید هماهنگ هست؟ شما مثلاً در سوره ۳۰ هستید و تا اینجا یک سلسله اغراض گفتید اینی که الان برداشت می کنید هماهنگ با جریان اغراض مثلاً سور مکی هست؟ هماهنگ با جریان شکل گیری جامعه اسلادر مدینه هست؟ با فضاهای پیرامونی با سیر تحولی که ایجاد شده این هماهنگ هست؟ اگر نتوانیم این هماهنگی را ثابت کنیم باز هم کار ما حل نشده، چون ما یک گفتار را در یک متن بررسی می کنیم و بناست یک هدف نهایی و کلان تعقیب شود و آن هدف کلان در واقع به شکل حکیمانه ریخته میشود و نمی توان این سوره را بریده از سوره های دیگر دید. پس در گام هفتم بین این بخش و غرضی که در آوردم و بین بخش ها و غرض های گذشته یک هماهنگی و مطالعه انجام می دهم و در نهایت آن تقسیمی که چهار گانه انجام دادیم در آخر سوره محمد باید این غرض در آن مرتبه ها هم اخلالی ایجاد نکند و با آن هم هماهنگ باشد؛ اگر من بتوانم این چند ضابطه را رعایت کنم خوب توانسته ام غرض را به دست بیاورم.

در نوبت گذشته گفتم سوره ها غرض دارد و مفسر باید غرض های طولی را به دست بیاورد و مهمترین کار مفسر این است که ابتدا غرض اصلی و مستقیم را در بیاورد و بعد غرض های طولی و جری و تطبیقی و پیام های کلی را به تناسب آن کشف کرد، برای این که این کشف غرض مستقیم صورت بگیرد **هشت ضابطه** را تقدیم کردیم که از توجه مخاطب و نشان دادن خود به جای مخاطب و انتها که گفتیم سوره و غرض اکتشافی را در کل مجموعه با هم ببینید، یعنی در مجموعه مراتب سیر تحول چهار گانه، اگر دیدید کاملاً هماهنگ است بعد این غرض قابل قبول خواهد بود ولی دائم دغدغه داشته باشید و چک کنید، چون ابتدا ممکن است زود به نتیجه برسید اما خیالتان راحت نباشد، وسواس نشوید اما این که سرسری هم بگیریم کار خوبی نیست، در هنگام تفسیر دغدغه داشته باشید که من آیه ای را دارم بیان می کنم که در آن سازمان غرض بحث می کند، آیا واقعا همین طور است؟ برای بنده اتفاق افتاده است که در حین تفسیر برخی از شاخه های غرض را اصلاح کرده ام، یعنی این طور نیست که دل آدم قرار بگیرد واقعا این طور نیست، این که برخی از دوستان با دیدن دو سه مطلب به نتیجه می رسند و غرض را بیان می کنند اشتباه است و این که وسواس باشیم هم اشتباه است ولی باید محتاط باشیم در احتیاط لازم است که هنگام تفسیر دائم به غرض فکر کنم که در آن چهار چوب غرض بیان شود، شاید اشتباهی صورت بگیرد و شاید ارتباط برقرار نشود پس باید دوباره اصلاح شود، و در غرض نباید حتی یک آیه بی سر پناه بماند؛ گاهی در حین کار دیده ام که مثلاً مفسری گفته غرض این است وقتی توضیح محتوی می دهد چند آیه را از دیدش خارج کرده، نشان داده که اگر آن چند آیه را می دید غرضش عوض میشد، پس باید دقیقاً کل آیات با غرض هماهنگ باشد،

- در یک نمونه توجه کنید که چقدر توجه به غرض مهم است، خیلی دم دستی و سهل باهش برخورد شده، واقعا حیف است، در احسن الحدیث ایشان عبارتشان عبارت المیزان است فرموده است: میشود گفت که غرض سوره سبأ در سه مسأله توحید نبوت و معاد خلاصه میشود یعنی رفت گزارش محتوی را داد، مخصوصاً مسأله معاد و نقد و رد مشرکان که بیشتر مورد نظر است (دارد تخمین می زند و رویکردی است از علامه گرفته است) در اول آن و قال الذین كفروا لا تأتینا الساعة * و در آخر آن * ولو تری اذ فرعوا فلا فوت* که هر دو در رابطه معاد است آمده است، و می گوید این دو قرینه است که

این سوره درباره معاد است، آیا مخاطب را دید؟ خیر، آیا مجموعه را دید؟ خیر، رابطه بین غرض های جزئی را دید؟ خیر، چون درباره معاد است پس غرض سوره در رابطه با معاد است.

- تفسیر نمونه: «این سوره که به مناسبت شرح سرگذشت قوم سبأ به نام سبأ نامیده شده از سوره های مکی است و می دانیم محتوی سوره های مکی معمولاً بیان معارف اسلامی، و ریشه های اعتقادی مخصوصاً مبدأ و معاد و نبوت است»

- المیزان هم فرموده: «این سوره در رابطه اصول سه گانه توحید و نبوت و معاد است و بعد از بیان آنها کیفر کسانی که منکر آنها هستند بیان نموده و از راه های مختلف، آن شبهه ها را دفع می کند، یکبار از راه حکمت و موعظه و یا از راه مجادله، و بیشتر به قیامت پرداخته است. هم ابتدای سوره و هم در ضمن و هم در آخر قیامت را مطرح کرده است»

- التحرير و التنوير: غرض نمی گوید، اغراض سوره می گوید، بند به بند غرض ها را مطرح می کند و به ترتیب مجموعه چند آیه ای غرض های بخشی را توضیح می دهد، «من أغراض هذه السورة إبطال قواعد الشرك و أعظمها إشراكهم آلهة مع الله و إنكار البعث فابتدئ بدليل على انفرادة تعالى بالالهية و نفى الالهية عن أصنامهم و نفى أن تكون الأصنام شفعاء لعبادها... و اثبات موضوع البعث.... و إثبات إحاطة علم الله بما في السماوات و ما في الأرض فما يخبر به فهو واقع و من ذلك إثبات البعث و الجزاء. و إثبات صدق النبي فيما أخبر به، و صدق ما جاء به القرآن و أن القرآن شهد به علماء أهل الكتاب. و تخلل ذلك بضروب من تهديد المشركين و موعظتهم بما حل ببعض الأمم المشركين من قبل»^{۵۲}

بیان المعانی که تفسیر به ترتیب نزول است اصلاً غرض را مطرح نمی کند، احسن الحدیث این بحث غرض را مطرح نمی کند، تفسیر هدایت وارد این بحث ها نمی شود، محتوی را خیلی ها گفته اند، اما غرض را وارد نشده اند، و بعد هم می بینید قاعده جامعی پیاده نشده و این مسیری که عرض کردم پیاده نشده است، ما برای اینکه غرض ها را کشف کنیم خودمان باید آستین بالا بزنیم و تلاش کنیم، با وجود اهمیتی که غرض دارد و از همه موفق تر علامه طباطبایی عمل کرده است ولی هنوز در این مسیر ابتدای راه هستیم؛ سعی کنیم با این ضوابطی که عرض کردم عمل کنیم تا حدودی می توان از این غرض ها دفاع کرد،

^{۵۲}. التحرير و التنوير، ج ۲۲، ص ۶

- بنده در تفسیر همگام با وحی نوشته ام: تهدید منکران رستاخیز و توهین کنندگان پیامبر به امکان تبدیل نعمت ها در دنیا با تأکید بر حکمرانی مطلق پروردگار در دنیا و آخرت، ما در این سوره سبأ این را دریافت کردیم، بحث رستاخیز است به مناسبت رستاخیز فرموده است که اینها که منکر رستاخیز هستند بترسند که در دنیا این ها تنبیه کنم، و خداوند حکمرانی است که اگر لازم باشد در دنیا هم می تواند تنبیه کند موضوع بحث این است بعد این را در کل سوره می توانیم پیاده کنیم،

برای غرض یابی این منابع را حتما ببینید:

۱. المیزان غالباً در بخش اول سوره نه در مقدمه سوره، تحت عنوان بیان غرض را مطرح می کند
۱. فی ظلال القرآن اجواء هذه السورة،
۲. معارج التفكير و دقائق التدبر حسن حبنکه میدانی که بر اساس ترتیب نزول است، مجموعه سوره های مکی را توانسته بنویسد
۳. من وحی القرآن علامه فضل الله
۴. من هدی القرآن مدرسی
۵. التفسیر المنیر
۶. تفسیر الحدیث دروزه، معمولاً اشاراتی می کند
۷. اهداف و مقاصد شحاته که بیشتر روی محتوی رفته است
۸. همگام با وحی که تلاش دارد اغراض را هم مطرح کند

این هم در قاعده سوم در بین قواعد تنزیلی

بسم الله الرحمن الرحيم

استاد بهجت پور جلسه (۲۸)

در قواعد تفسیر تنزیلی مطالبی را عرض می کردیم، گفتم قاعدتا تفسیر تنزیلی فرایندی است وقتی سوره ای را تفسیر می کنید مسیری را طی می کنید که باید مقدماتی مورد توجه باشد، با این که برخی اوقات این مقدمات جدی گرفته نمی شود، اما به نظر می رسد بخش عظیمی از کار مفسر انسجام ذهنی است که به خودش و مخاطبش در مقدمه ورودی تفسیر می دهد، و آن ساختار و سازمانی را در ذهن ایجاد می کند که در فهم گذاره ها بسیار می تواند موثر باشد، وقتی شروع کردیم به بیان مقدمات چه در شناسه و چه در توصیف سوره مواردی هست که تفسیر تنزیلی و نگاه تنزیلی به سوره ها دخالت می کند، آنجا باید قواعدی را رعایت کنیم که برداشت هایمان درست و منطقی باشد، در شناسه بخشی مربوط به آیات استثنایی و یا آیات الحاقی بود، عرض شد در ذیل مکی و مدنی مفسر به این نتیجه می رسد آیه ای استثنایی است که در برخی از تفاسیر مورد توجه بوده است و وظیفه مفسر این است که در این زمینه اظهار نظر کند و شما هم که تفسیر تنزیلی می کنید حتما این را باید مشخص کنید، لذا باید تأملاتی در آیات استثنایی داشته باشیم تا بتوانیم استثنایی بودن آیه ای را تأیید را نقد کنیم، بعد از آن مسأله ترتیب سوره هاست، یعنی در مکی و مدنی ترتیب نزول اساسی ترین مسأله است که ذهن مفسر را به خودش مشغول کرده است،

در این مرحله هم عنایت کردید که چه راه محتاطانه ای را در پیش گرفتیم تا ترتیب سوره ها را به دست بیاوریم، این قواعد باید اجرا شود تا ذهن به آنچه حق است منحرف نشود.

بعد از این مرحله در شناسه، جایی که نیاز به ترتیب نزول نیاز داشته باشد مثل ترتیب مصحف و تعداد آیه وجود ندارد.

وارد توصیف شدیم اولین و مهمترین مسأله مسأله غرض بود که مثل ستون فقرات یک سوره و اسکلت بندی یک سوره است، کشف غرض بسیار مهم است و به رغم اهمیت آن کمتر روی آن کار شده است، ۸ قاعده هم جلسه قبل عرض کردیم که با توجه به آن اطمینانی برسیم.

بعد از این که غرض کشف شد و فهمیدیم که خدای متعال این سوره را نازل کرده تا چنین مطلب تربیتی و چنین تحولی را در مخاطب ایجاد کنم

راه های کشف محتوی سوره

با شناخت غرض مسأله دومی که مطرح میشود مسأله محتوی سوره است، یعنی از من انتظار دارند که بتوانم بر اساس یک منطق درست مجموعه سوره را دسته بندی کنم، ان شالله در مهارت های بیان تفسیر باید روش شود که وقتی ما به عملیات تفسیر وارد می شویم، از اول باید قطعه هایی که بر اساس آن سوره را تفسیر می کنم را باید در نظر داشته باشم، مثلاً سوره ای ۲۰۰ سوره است، چطور این را تقسیم کنم به مجموعه های ۵ یا ۲۰ آیه ای؟ و بر طبق آن شروع کنم به تفسیر و بیان تفصیلی آیات، این قطعه بندی الان در اینجا به عنوان محتوی مطرح می شود، ولی در تفسیر شما بسیار مهم است، چون سیاق ها و موضوعاتی در نظر شماست که آن سیاق و موضوعات فقط مسأله اش این نیست که گزارشش را در مقدمه می گوید، بلکه این ها مسأله مهمی است که در عملیات تفسیر سوره را بر همان اساس تفسیر می کنید، نمی توانید بگویید سوره ۴ قسم است ولی در تفسیر ۱۰ قسم شود، باید هماهنگی باشد، مسأله محتوی و بیان هندسه سوره و بیان توزیعی که این آیات شده اند تا آن غرض تأمین شود کار دقیقی است که مفسر باید انجام دهد،

از نظر پیشینه وقتی نگاه می کنیم تفاسیر منهج واحدی ندارند برخی از مفسرین اصلاً ما رو متفتن به بخش های سوره نمی کنند. و مشغول تفسیر سوره می شوند

برخی لیستی از موضوعات داده اند مثل مراغی، همچنین آقای مکارم، این مدل هم فایده چندانی نصیب خواننده نمی شود، این که در این سوره از نبوت و معاد بحث میشود فایده چندانی برای شما ندارد.

سه ویژگی ارائه محتوی

۱. از جزیی به کلی (پستی)

بهترین مدل بیان موضوع این است که شما وقتی می خواهید مجموعه موضوعات سوره را که وقتی کنار هم قرار گرفتند غرض را برای ما توجیه کنند بیان کنید، این است که این ها را به صورت منظم کنار هم قرار دهید، به تعبیری مثل آدرس پستی باشد که کاملاً روشن باشد، مثل قطعاتی باشد که به هم می چسبد و خللی در آن نیست، یا مثلاً در خارج از کشور بر عکس است، از محل شروع می شود، مثلاً می گوید میدان آزادی میدان فتح به سمت بلوار سعیدی شهید کاظمی و خلیج فارس و اتوبان و ۷۲ تن و حرم مطهر و امام کاظم، این دو مدل است، اما همه این را پذیرفته اند که نباید بینشان فاصله باشد، وقتی من سوره را گزارش می دهم باید به صورت پستی گزارش بدهم، و چقدر زیباست که شماره آیات را هم بگویم مثلاً یک تا ۱۵ در این موضوع و ۱۶ تا ۲۰ در این موضوع و همین طور.

۲. ماکتی

کار دیگری هم که باید در بیان محتوی انجام دهیم این است که این را باید به صورت ماکتی بگوییم یعنی باید کوچک شده آن بخش را بگوییم یعنی چیزی نباشد که گفته نشده باشد ولی خیلی مختصر و کوتاه، مثل عکسی که کوچک شده است همه خصوصیات عکس بزرگ را دارد ولی سائز آن کوچک شده است.

۳. پیوسته

بعد هم باید پیوست ها را توضیح دهیم، یعنی وقتی سوره ها را کنار هم می گزاریم این قسمت که از قسمت قبل جدا شده است، باید تناسب بین مجموعه ها هم برقرار شود، مثلا چون خداوند در بخش قبل چنین فرمود در این بخش چنین می فرماید.

بهترین بحث از محتوی این است که به صورت پستی ماکتی و پیوسته مفصل ها را به هم وصل کنیم که معلوم شود بین قطعات چه نسبتی هست، اگر بتوانیم چنین گزارشی را به مخاطب بدهیم کاملا بدون این که هنوز وارد سوره شود تصویری را از سوره به صورت کامل به او منتقل کرده ایم، حالا من می خواهم یک سوره را گزارش کنم، محتوی آن را بگویم که این سوره چند بخش است، (گاهی بخش ها بزرگ است که لازم است خودش به چند بخش کوچک تقسیم شود)

من که می خواهم چنین سازه و مهندسی را از سوره بکنم چه قواعدی را باید رعایت کنم تا بتوانم این مجموعه را به خوبی از آب در بیاورم؟ در این باره چند قاعده را تقدیم می کنم و ان شالله یکی دو مورد تمرین می کنیم و مقایسه ای در کارهایی که در تفاسیر هست انجام می دهیم و کارهایی که باید انجام شود مطرح می کنیم

مراحل کشف محتوی سوره

۱. توجه به مخاطب

مطلب بعدی توجه به مخاطب آیات است، شما وقتی می خواهید محتوی را بگویید اولین و مهمترین مسأله از این جا شروع می شود که ببینیم این سخن با کی دارد سخن می گوید، وقتی می گوید (ن و القلم و ما یسطرون ما انت بنعمت ربک بمجنون) تا وقتی که می گوید * یا الذین آمنوا لا تتخذوا عدوی و عدوکم اولیا* حتما باید تفاوت کند؛ بسته به مخاطب یا جایی که مخاطبی ندارد مثل * و العصر ان الانسان لفی خسر* پس اول من

مخاطب سوره و آیات را باید بشناسم، مثلاً با ایشان دارد سخن می گوید و در این بین به مناسبت درباره دیگران وارد گفتگو می شود، اینها خیلی دخالت دارد که من به تقسیط ها نزدیک شود، مورد جو نزول را دوباره تأکید خواهم کرد.

۲. جدا سازی موضوعات

لیستی از موضوعات سوره بیرون بیاورید که در این سوره چه موضوعاتی بحث میشود، همان چیزی که در برخی از تفاسیر هست، مثلاً اینجا در باره قیامت و اینجا درباره پیامبر و در دسرهای پیامبر سخن می گوید و..

پس اول مخاطب را می بینم و بعد سراغ موضوعات می آیم، بعد ببینم آیا می توانم به وسیله مخاطب و موضوعات مرز بندی ایجاد کنم یا نه؟ سوال این است که این محتوی چگونه توزیع حکیمانه شده است؟ برای این کار اول باید ببینم مخاطبش کیست؟ شاید سوره سه مخاطب داشته باشد و بتوانم سوره را به سه قسم تقسیم کنم، یا بر اساس موضوعات می توانم تقسیم کنم بررسی کنم ببینم آیا میشود؟

۳. کشف ارتباط بین موضوعات

گام بعدی این است که ببینم آیا بین این آیات و موضوعات و قسمت هایی که به دست می آوریم آیا می توانیم ارتباطی برقرار کنیم؟ مثلاً این جا چهار موضوع مطرح میشود آیا می توانم بین این چند موضوع ارتباط برقرار کنم؟ اگر هست چه تحلیلی می توان از آن ارائه کرد؟

۴. توجه به غرض

وقتی این مطالعه را انجام دادم، گام چهارم شروع می شود یعنی توجه به غرض، قبلاً غرضی را اجمالاً به دست آوردم، آیا می توانم این تقسیماتی که الان کردم با آن غرض می توانم رابطه اش را مثل رابطه چند سوال اصلی و فرعی بکنم؟ باید قاعدتاً این تقسیماتی که با توجه به مخاطب ؛ موضوع و توجه به ارتباط بین این ها به دست آوردم بتوانند وقتی کنار هم آمدند آن غرض را تأمین کنند باید ببینم این اتفاق می افتد یا نه؟ اگر این اتفاق نیفتاد یا من در غرض مشکل دارم یا در تقسیمی که انجام دادم، چون این تقسیم من را به آن غرض نمی رساند، یکی از تقسیمات این است که وقتی یک سوره را چند قسمت می کنید برای هر کدام یک غرض بخشی درست کنید، مثلاً بگویید سه تا غرض جزیی می توان در این سوره فرض کرد که وقتی کنار هم قرار می دهیم غرض اصلی را به دست بیاورد. غرضی که از بیان موضوع هست شما را به غرض اصلی می رساند وقتی این ها را جدا کردیم و

ارتباط را خواستیم بیان کنیم، توجه به غرض بیشتر می شود، غرض های بخشی، آیا این غرض ها می تواند غرض اصلی را تأمین کند یا خیر؟ بعد از آن به جایگاه سوره در سیر نزول توجه کنید، ببینید الان این سوره ۳۰ قبلش چه بود و قبل از آن چه بود؟ و این به اصطلاح شاکله ای که سوره پیدا کرد با این جایگاه هماهنگ هست یا نه؟ خیلی به این نکته تفتن دارند، اگر این ترتیب را توجه کنند وقتی حکیمی سخن می گوید وقتی حرفی می زند از قبل زمینه فرهنگی آن را آماده کرده است، آیا می توانیم بین مطالب قبلی و فعلی ارتباط ایجاد کنیم؟

۵. توجه به نزول

و در نهایت آن کاری که توجه به جو نزول است، آیا در سیر کلی این جایش کجاست؟ مثلاً در سیر کلی با مشرکین درگیر هستیم و می خواهیم گفتمان اسلامی را تازه بیان کنیم سوره ای که در این فضا هست قاعدتاً تقسیماتش باید متناسب با آن فضا باید مطرح شود.

(اول کاری که دوستان باید بکنند توجه به جو نزول است، من وقتی می خواهم یک سوره را توضیح دهم، و گفتاری را تشریح کنم، باید بدانم در چه فضایی این بیان شده است، و در چه مرتبه ای از سیر و نزول قرآن قرار دارد، مثلاً در مکه یا مدینه هستم در دوره اول مکه یا دوره دوم مکه هستم، چون سخنان با توجه به جوی که مطالب در آن جو بیان می شود خیلی می تواند معنا دار باشد، اول کار این است که باید آن جو را به دست بیاوریم، جو ۲۳ ساله ای داریم که خود این جو تقسیم می شود،

الف: دوره ای که مسلمان ها مخفی هستند و پیامبر مخفی است که مطالبات و الزاماتی دارد

ب: دوره ای پیامبر علنی است و مسلمان ها هم علنی می شود و جامعه دو قطبی میشود و گفتگوهای این زمان حتماً متفاوت است با مرحله قبلی

ج: دوره ای هم مسلمان ها در حال قانون مند شدن و اجتماعی شدن هستند در این فضا هم شرایط به گونه ای دیگر خواهد بود،

د: یک مرحله هم کار نزول تمام شده و باید پیش بینی هایی انجام شود و باید تدابیری برای آینده صورت بگیرد و پایشی صورت بگیرد و ..

اگر مفسر این مراحل را بداند وقتی این گفتگو را دارد بررسی می کند، مثلاً می داند این گفتگو در قسمت و مرحله اول است، همین ذهنش را برای تقسیم آماده می کند این یک مطلب)

پس ما از جز به کل حرکت می کنیم، از دیدن مخاطب تا دیدن موضوعات و ارتباط بین موضوعات و اغراض بخشی و تا ارتباط بین این ها و سر جمع کردن باتوجه به غرض کلی و ترتیب سوره و در نهایت جو نزول وقتی این مراحل طی شد قاعدتا باید بتوانیم محتوی را ارائه کنیم با سه شرطی که عرض کردم. پستی و ماکتی و پیوسته.

نمونه ها

حالا من بر اساس این گزارشی که خدمتتان عرض کردم اگر بخواهم چند مورد از گزارشات مفسرین را بیان کنم؛ دیشب چند سوره را بررسی می کردم سوره سبأ را دیدم بحث مفیدی است؛ تفاسیری را از جهت بیان محتوی بررسی می کنیم:

تفسیر احسن الحدیث

۱. سوره مبارکه با مالکیت و ربوبیت خدا آغاز شده است، (نفرموده چه آیاتی ولی نظم را رعایت کرده است)

۲. سپس اعتراض مشرکان درباره معاد و جواب آن مطرح میشود

۳. آنگاه حالات داود و سلیمان و هلاکت قوم سبأ ذکر می شود

(تا اینجا اشکال کجا بود؟ موضوعات را به ترتیب می گوید ولی ارتباط ندارد، یعنی چه مالکیت و بعد اعتراض بر معاد و بعد قصه داود و سلیمان این ها چه ارتباطی دارد؟)

۴. بعد مقداری از نفوذ اراده خدا در اداره جهان و درباره اعتراض به معاد و جواب آن مطرح میشود

۵. با نقل مخاطمه پیشوایان باطل مطلب ادامه پیدا می کند

۶. با مواعظی در این زمینه مطلب پایان می پذیرد.

(ایشان سعی کرده تا آیه ۳۲ را بیان کرده ولی ناقص بیان کرده است)

تفسیر نمونه

در این تفسیر غرض سوره بیان نمی شود، مگر در جایی به عنوان بحث لازمی مطرح شود، اما این گونه گزارش شده است:

بیشترین بحث این سوره نیز روی همین امور دور می زند، یعنی قیامت و معاد چرا که مسلمانان در مکه باید از جهت عقاید ساخته می شدند و برای پرداختن فروع تشکیل حکومت آماده می شدند، (نگاه خوبی است ولی به سوره به این معنا ارتباط ندارد، چون دعوی بین پیامبر است و کفار، این مخاطبان سوم سوره هستند، این نگاه آسیب شناسی را دوستان حتما باید در تفسیر توجه کنند) بعد با این نگاه اجمالی می فرماید محتوی این سوره ناظر به پنج مطلب است:

۱. مسأله توحید و قسمتی از نشانه های خدا در عالم هستی و صفات او از جمله توحید و ربوبیت و الوهیت
۲. مسأله معاد که از همه مسائل در این سوره بیشتر مطرح شده است
۳. مسأله نبوت انبیا پیشین و پیامبر اسلام و پاسخ به بهانه جویی های مشرکان درباره او
۴. بیان بخشی از نعمت های بزرگ خدا و سرنوشت شکر گزاران
۵. دعوت به تفکر و اندیشه و ایمان و عمل صالح و تأثیر این عوامل در سعادت
۶. نیک بختی بشر و برنامه جامعی را برای جستجوگران حق تشکیل می دهد.

نگاه آسیب شناسی به این تفسیر: این مطالب هم در سوره هست و هم مورد نظر نیست، چرا به این سمت رفت؟ ایشان غرض را مثبت دید، گفت می خواهد مومنین را نسبت به عقایدشان توجیه کند، لذا این تقسیمات را هم مثبت بیان کرده است، اگر درست دقت می شد این نگاه مثبت مطرح نمی شد

المیزان

خیلی ساده گرفته اند و نمونه و احسن الحدیث از ایشان گرفته اند، ایشان می فرماید:

این سوره پیرامون اصول سه گانه توحید و نبوت و قیامت بحث می کند و بعد از آن کیفر کسانی که منکر آنها هستند یا القا شبهه می کنند بیان کرده و از راه مختلف آن را دفع می کند، از این سه اصول بیشتر به مسأله قیامت اهتمام ورزیده است

تفسیر هدایت

محتوی سوره را در هشت بند توضیح داده است، ایشان تفتن به نکته زیبایی کرده و به مسئولیت انسان در برابر خدا توجه کرده و غرض را در اینجا دیده است، لذا کل سوره را بر اساس مسئولیت در ۸ بند توضیح داده است، مشکلی دارد که گاهی مفسری هدف سوره بدون توجه به مخاطب مستقیم ارزیابی می کند، یعنی به این نکته

توجه نکرده که اینها مکی هایی بودند که با پیامبر در افتاده بودند، بلکه بحث را روی کلیت مسئولیت انسان و تقسیماتی را مطرح کرده است،

التفسیر المنیر هم این بحث را مطرح کرده است

همگام با وحی

این سوره سه بخش دارد،

۱. آیات یک تا سی توجیه پیامبر اکرم برای پاسخ تهدید آمیز به موضع کافران درباره روز رستاخیز، (خود این بخش چهار قسمت می شود **الف:** این بخش با در آمدی بر مالکیت و حکمت خبرویت رحمت غفران و علم خدا شروع می شود ب: این بخش توهین کافران به پیامبر را به خاطر حیات پس از مرگ گزارش کرده است آنگاه آنها را به امکان عذاب تهدید می کند همچنین برای اینکه مالکیت خدا بر موجودات اظهار شود این اظهار قدرت را از طریق بیان ظرفیتی که در پیامبرانی مثل داوود و سلیمان گذاشته مورد خطاب خود قرار می دهد آیات ۶ تا ۱۴ ج: از نابودی شهر سبأ گزارش می دهد که به دلیل ناسپاسی به تدریج نابود شدند، آیات ۱۵ تا ۲۱ د: گمان باطل اینها را که خدای متعال به وسیله بت ها و آله می توان جلو خدا را گرفت، اینها را شروع می کند به ابطال کردن، که چنین اتفاقی نخواهد افتاد)

۲. آیات ۴۳ تا ۵۵ که راهنمای پیامبر برای هشدار کافران در باب تکذیب رسالت، قرآن و معاد

(نوشته های استاد در سیستم به هم ریخته بود این بحث را نیمه تمام گذاشتند)

آخرین قسمت بحث آقای مدرسی در هدایت بود، ملاحظه کردید در این تفسیر برنامه اش این شد، فرمود: بر اساس مسئولیت انسان سوره را نگاه کرده و ۸ قسم کرده است

- ولی به نظر ما محور سوره معاد است، اگر در آن از نبوت و رسالت و قرآن سخن گفته شده است، کل چالشی که با پیامبر به عنوان رسول شده است و کل انکار ها به خاطر مسأله قیامت و رستاخیز بوده است، چون در رستاخیز مسأله حل نشده است شروع کردند به توهین کردن به پیامبر و قرآن را انکار کردند، خدای متعال برای اینکه مسأله معاد را و انکار این ها را مسأله اش را حل کند قدرت خودش را بر تنبیه اینها بیان کرده است و بر این اساس سیر سوره را جلو برده است؛ کل سوره را با این نگاه به دو

یا سه بخش می توان بیان کرد که بحث قرآن و رسالت و توهین به پیامبر به عنوان اینکه چرا از معاد سخن می گویی مطرح میشود و خدا برای تسلا دادن پیامبر ایشان را به تنبیه اینها در دنیا و آخرت توجیه می کند، این ساختاری است که می توان برای سوره سبأ در نظر گرفت.

بسم الله الرحمن الرحيم

استاد بهجت پور جلسه (۲۹)

قواعد تفسیر تنزیلی را عرض می کردم بر اساس سیری که در یک تفسیر ترتیبی انجام میشود توضیح دادم که وقتی سوره را توصیف می کنید، **بخش اول** توصیف مربوط به غرض و **بخش دوم** مربوط به محتوی است، و در هر یک از آنها یک سری قواعد هست و باید به یک سری امور پردازیم و بر اساس آن سوره را هماهنگ کنیم.

در جلسه گذشته عرض شد محتوی سوره ها به گونه ای است که باید شما به شکل **پُستی، ماکتی و پیوسته** این ها را گزارش دهید، چند قاعده باید اجرا شود، اگر آن قواعد اجرا شود مفسر می تواند اجمالاً به محتوی سوره به صورت منظم و دسته بندی سوره به شکل منظم دست پیدا کند، دسته بندی که حتماً باید در هنگام تفسیر هم مورد توجه باشد، تأکید می کنم چون قوام تفسیر و قوام این تقسیم ها به قرائن کلامی یا قرائن خارجی است، ممکن است شما در هنگام تفسیر برداشت هایتان تکامل پیدا کند و قرینه نویی پیدا کنید که برداشت گذشته را تصحیح کند؛ همیشه این را احتمال دهید که ممکن است از نظر گذشته خود به جهت مشاهده قرائن قوی تر دست برداریم، مثل مجتهدی که اگر قرینه قوی تری پیدا کند نظرش عوض می شود؛ لذا هیچ گاه پرونده خودتان را در این مباحث نبندید، این که علامه فرموده باید هر دو سال یک تفسیر نوشته شود چون ما همیشه در حال تکامل هستیم و می توانیم مباحث را دقیق تر دریافت کنیم.

کشف تناسب بین سور

مسأله سومی که پای تفسیر تنزیلی را وسط می کشد مسأله ارتباط سوره هاست، در بحث اصول عرض شد تناسب بین سوره ها هم باید برقرار شود و مفسر باید بتواند بین سوره ای و سوره دیگر ارتباط برقرار کند؛ عرض شد رابطه سوره ها در ترتیب مصحفی راه به جایی نبرده است؛ اما ارتباط سوره ها در تفسیر تنزیلی می تواند قابل

فهم باشد، و سعی کردیم که در این زمینه قدری از سوره ها را و ارتباطاتشان را گزارشی تقدیم کنیم که این گزارش ما را مجاب کند که انصافا خدای حکیم وقتی سوره ها را در سیرنزول نازل می فرمودند تناسب ها و ارتباطات را به نحو شایسته ای برقرار کرده بودند؛ در این زمینه اگر بخواهیم ارتباط بین دو سوره را برقرار کنیم، به نظرم ۵ قاعده و تکنیک را باید توضیح دهیم

اولا بدانید انتظاری که از ارتباط سوره ها داریم این است که بتواند فضای بین سوره ها را ارتباطشان را برقرار کند، چرا؟ ما وقتی کل قرآن را می خواهیم بفهمیم عرض کردیم که می خواهیم که در این جو ۲۳ ساله خدای متعال این قرآن را در چه شرایطی نازل کرد و به دنبال چه تحولی بود؟ وقتی یک سوره را بررسی می کنیم، می خواهیم ببینیم این سوره در چه شرایطی نازل شد، ولی وقتی دو سوره را کنار هم می گذاریم می خواهیم ببینیم بین این دو سوره در شرایط فضای فرهنگی اجتماعی چه ارتباطی هست که خداوند متعال این دو سوره را کنار هم قرار داده است؟ این اتصالات در فرایند تحول و فرهنگ سازی ها به درد ما می خورد، چون می دانیم خدای متعال از یک نقطه شروع کرده و به یک نقطه ای می خواهد برساند، این سیر طولانی برای ما بسیار مهم است؛ و این سیر را وقتی من می توانم بدست بیاورم که بین بخش اول و دوم ارتباط برقرار کنم، تا جایی که دلایل وجود دارد و الا اگر دلیلی نباشد نمی تواند با استحسان و بدون دلیل ادعایی را رابطه با دو سوره داشته باشم،

به نظرم برای برقراری ارتباط بین سوره ها باید این چند نکته را باید مورد توجه قرار دهیم:

اول: توجه به غرض و محتوی سوره

مقصود و محتوی هر دو سوره هم جوار را بهش توجه کنید مثلا اگر سوره مزمل نازل شده است تا یک برنامه تربیتی در اختیار من بگذارد، که پیامبر را راهبری کند و آماده سازی کند، یعنی من وقتی به مقصود و غرض سوره توجه می کنم می بینم این سوره آمده است ایشان را آماده کند برای یک سلسله رسالت ها و بعد ایشان را به عنوان رسولی که نباید مخالفت شود معرفی می کند * انا ارسلنا الیکم رسولا کما ارسلنا الی فرعون رسولا* بعد میاد در سوره دوم غرض دیگری مطرح میشود مثلا غرض دوم این باشد که پیامبر مأمور شده باشد که مردم هشدار دهد و آنها را نسبت به عواقب و پیامد رفتارشان نگران کند، اگر من این بخش که پیامبر را آماده می کند و این بخش که به پیامبر می گوید تو باید بلند شوی و شروع به هشدار کنی و آنها را به عواقب عملشان متوجه کنی، اگر کنار هم بگذارم چه نتیجه ای می گیریم؟ قاعدتا شما به این نتیجه می رسید که آن آماده سازی با این اعلام خطر از زبان پیامبر ارتباط دارد، یعنی آماده سازی برای این بوده که پیامبر بتواند در جایگاه یک منذر رفتار مناسب

قوی و فعال داشته باشد، وقتی من دو سوره را از لحاظ غرض بررسی کردم و حتی از لحاظ محتوی بررسی کردم، مثلاً سوره قلم، محتوایش یک تقسیمی دارد این محتوی به من یک الهامی می‌کند که ارتباطش را با سوره قبل برقرار کنم،

در سوره علق خدا متعال دارد به پیامبر می‌گوید باید ربت را به مردم معرفی کنی تا بشناسند و دلایل برتری این رب را برای مردم مشخص کنی، و البته بیان می‌کند که همه قبول نمی‌کنند و با چالش مواجه می‌شوی و در این چالش من یک اقداماتی انجام می‌دهم و تو هم وظیفه ات را انجام بده، این یک پیش بینی است؛ یعنی از نظر محتوی وقتی من کل سوره را ارزیابی می‌کنم این است که چند آیه می‌گوید صفات رب را بر مردم بخوان، بعد می‌گوید البته همه قبول نمی‌کنند و درگیر می‌شوند بعد می‌فرماید: من با کسی که با تو برخورد کند برخورد خواهم کرد و تو وظیفه ات را انجام بده و راه تقرب خودت را پیش بگیر و برو،

در سوره دوم یعنی قلم وقتی محتوی را نگاه می‌کنم سراسر فشار بر پیامبر است که حالا این سوره آمده است این را رفع کند؛ این غرض بود؛ محتوی را هم که نگاه می‌کنم در بخش اول به پیامبر تسلی خاطر می‌دهد که نگران نباش آخر قصه مال توست، *فستبصر و يبصرون* بخش دوم: حالا که این طور است و آینده مال توست پیامبر تو در برابر کسانی که بر تو فشار می‌آورند کوتاه نیا، سازش نکن؛ *و دوالو تدهن فيدهنون* چون ویژگی دارند که با توجع نمی‌شود *و لا تطع کل حلاف مهين هماز مشاء بنميم* بخش سوم: من اینها را که فکر می‌کنم تو را گیر آورده اند تنبیه می‌کنم، پیامبر اول رسالتش بود، اینها هم فکر می‌کردند می‌توانند به ایشان فشار بیاورند، *سنسمه على الخرطوم، انا بلوناهم كما بلونا.. كذالك العذاب* در بخش بعدی می‌گوید اگر افرادی تسلیم شدند حسابشان جداست و بعد منزلت و جایگاه متقین را بیان می‌کند و افرادی را که خیال می‌کنند سرنوشت‌ها یکسان است سرزنش می‌کند و متقی و مجرم دو نوع برخورد دارد، در قسمت بعد می‌فرماید: ای پیامبر تو باید کارت را انجام دهی و کوتاهی نکنی و انفعال نداشته باشی و زود قهر نکنی، در انتها هم می‌فرماید اینها با تو بد هستند ولی کار تو جهانی خواهد شد،

وقتی این دو سوره علق و قلم را از نظر محتوی کنار هم می‌گذاریم، در سوره علق فرمود: منتظر مشکلات باش چون فرمود اینها سرکشی و مخالفت می‌کنند، در سوره قلم این سرکشی‌ها محقق شده است، وقتی محتوی این دو سوره را کنار هم می‌گذاریم این کنار هم گذاشتن می‌تواند ارتباط این دو سوره را با هم حل کند،

پس ارتباط سوره ها در گام اول با توجه به غرض سوره و با توجه به محتوی سوره صورت می گیرد، هم غرض و هم محتوی را باید خوب بفهمیم، بر اساس دریافت بین دو سوره می توانیم ارتباط را برقرار کنیم، در اینجاست که روشن میشود افرادی که ارتباط را بر اساس موضوع انتهایی یک سوره و ابتدایی سوره دیگر بیان کرده اند یا چند موضوع در این سوره و چند موضوع در سوره دیگر برقرار کرده اند، در واقع به صورت پراکنده برقرار کرده اند، فاصله دارند با آن ارتباطی که پس این ارتباط هست، ما می توانیم ارتباط جامع و کامل تر برقرار کنیم، اولین قاعده این است که حتما به مقصود و محتوی دو سوره که می خواهیم ارتباط را برقرار کنیم توجه کنیم.

دوم: توجه به موضوعات سوره

مطلب بعدی، وقتی من دو سوره هم جوار را از نظر محتوی و مقاصد نگاه می کنم، توجه کنم مهمترین موضوعات این سوره و مهمترین موضوعات آن سوره چیست؟ چه موضوعاتی موثرترین موضوعاتی است که در این سوره وجود دارد، گاهی یک مسأله ای در سوره ای مطرح شده است که در سوره های بعد تعقیب شده است و ارتباط دقیقا از این ناحیه ادامه پیدا می کند، مثلا معاد از یک سوره شروع شده است و در ده سوره این مسأله تعقیب شده است، مثلا هشدار از سوره مدثر شروع می شود و در چندین سوره مسأله آسیب شناسی ها از رفتار انسان مطرح میشود و نسبت به آنها از طرف قرآن واکنش نشان داده میشود، پس کار دوم مفسر برای کشف ارتباط سوره ها این است که موضوعات را بررسی کند و ببیند آیا موضوع کلانی هست که چند سوره را به هم دیگر ارتباط دهد؟ مثلا از سوره تین می توانیم مسأله ضرورت جزا را شروع کنیم تا دوازده سوره دیگر که مرتب این مسأله مطرح شده و ابعاد آن را بیان کرده است؛ حتی در جلسات توحید قرآنی بیان شد که حتی اگر مباحث توحیدی مطرح شده است، به جهت این است که مسأله معاد را به اثبات برساند، اگر مسأله معاد نبود توحید هم مطرح نمی شد، اصلا پشتوانه اش قرار گرفته است، پس کار دوم این است که موضوع محوری را کشف کنیم، مثلا از سوره علق که شروع می کنی محور مسأله ربوبیت است وقتی از واژه الله استفاده شده است که خطاب متوجه مشرکین است چون الله را قبول داشتند ولی ربوبیت را قبول نداشتند، مسأله ربوبیت و توسعه شبکه نقش های رب بر زندگی مردم در چند سوره پشت سر هم مطرح می شود، من وقتی می خواهم ارتباط ها را برقرار کنم باید به این موضوعات و کیفیت توزیعش در سوره های هم جوار هم باید دقت کنم؛ چون گاهی همین توزیع به من می گوید که بین این سوره ها چه ارتباطی هست، از نظر غرض و کلان محتوی و از نظر مهمترین موضوعی که در این سوره ها تعقیب می شده است، به نظر ما در سیر نزول این گونه است که گاهی قرآن در چند سوره پشت سرهم یک مسأله را تعقیب کرده و ابعاد آن را کامل کرده است، بنا بر این من اگر بخواهم ارتباط بین سوره ها را

کشف کنم باید به این جنبه ها توجه کنم که این جنبه ها تقویت می کنند آن ارتباطی را که از بخش اول به دست آوردم یا تضعیف یا تکمیل می کند، وقتی شما دو سوره هم جوار را با هم مقایسه می کنید، ملاحظه می کنید که گاهی موضوع موضوع جدیدی است، این جا چطور؟ یعنی به ظاهر اینها هیچ ارتباطی ندارند، مثلا رابطه علق و قلم و یا رابطه مزمل و مدثر را، حالا ترتیب نزول چطور است؟ علق قلم مزمل مدثر، بین قلم و مزمل چه ارتباطی هست؟ قلم آمده است یک چالش پیامبر است به پیامبر گفته اند دیوانه و آزرده کرده اند، در سوره مزمل یک آماده سازی است برای ورود به مرحله جدید این دو چه ارتباطی با هم دارند؟ وقتی می خواهید ارتباط بین سوره ها را برقرار کنید، می بینید هیچ ارتباطی ندارند ولی وقتی موضوع محوری را به دست بیاورید، آن موضوعی که بر اساس آن تحول رقم می خورد می بینید این ها می توانند با هم هماهنگ باشند، مثلا از سوره علق تا مدثر، می گویند اولین کار پیامبر این بود که ریش را به مردم معرفی کند و ویژگی های برتریش را بگوید، اگر باسم ربک، اسم از سمو باشد یعنی برتری رب را برای مردم بیان کن، به ظاهر بین علق و مزمل ارتباطی در غرض و محتوی نیست، ولی دقیقا نقش های رب، از سوره علق تعقیب می شود، در سوره قلم هر چه اسم ظاهر یا ضمیر است درباره خدا، با واژه رب آمده است، چون در سوره علق فرمود باسم ربک، در قلم می فرماید، *ما انت بنعمت ربک بمجنون* ان ربک *سنسمه* این ضمیر به رب بر می گردد *قالوا سبحان ربنا* ان للمتقين عند ربهم *فاصبر لحکم ربک* در سوره مزمل چه اتفاقی افتاده است؟ ربوبیت محور قرار می گیرد، یعنی نقش های رب را ادامه می دهد *انا سنلقى علیک قولاً ثقیلاً* یعنی ما به زودی مأموریت بزرگی به عهده تو می گزاریم، این همان مأموریت انذاری است که در سوره مدثر به او داده می شود، بعد وقتی می خواهد پیامبر را تربیت کند چگونه تربیت می کند؟ * و اذکر اسم ربک و تبتل الیه تبтіلاً* رب المشرق و المغرب لاله الا هو* یعنی کاملاً مسأله ربوبیت به شکل پر رنگ مطرح میشود، تا سوره مدثر که *قم و ربک فکبر* کل سوره همین سور است،

پس گاهی به رغم این که به ظاهر در مقصود و محتوی سوره یعنی دسته بندی های کلان مسأله به ظاهر ارتباطی ندارد اما یک مسأله پر رنگ توضیح داده میشود که باید تثبیت شود نقش ربوبیت خدا در زندگی بشر و هستی یا مردم به یک خشیت برسند و اُبْهت پروردگار در دلشان بیفتد، لذا دائم نقش های خدا را در زندگی گسترش می دهد.

اما مسأله مهتر این است که وقتی من موضوع محوری را در سوره علق به دست آوردم و فهمیدم که بناست خدای متعال در این زمینه به پیامبر مأموریت بدهد که ای رسولم ربت را به مردم معرفی کن، اتفاقی که باید بیفتد این است که به دنبال معرفی رب، باید مردم از زبان این رب

اولا: معرفی و شناخت رب

ثانیا: احساس مسئولیت در برابر این رب بکنند

ثالثا: سخنگوی این رب را بپذیرند

رابعا: این سخنگو به مردمی که احساس مسئولیت در برابر رب می بکنند از زبان رب بگوید که نسبت به رفتارشان نگران باشید، وقتی این ۴ تا در کنار هم چیده شد، (معرفی رب، احساس مسئولیت در برابر رب، معرفی سخنگوی رب و در نهایت ترساندن مردم) در چهار سوره پشت سر هم انجام شده است، من با توجه به موضوع محوری می توانم این چهار تا را به هم ربط دهم.

پس یکی از راه هایی که ارتباط ها را برقرار می کند این است که ببینید موضوع پرتکرار چیست؟ و چه جنبه هایی از آن مطرح می شود؟ و در مجموع چگونه به هم وصل میشود؟

ارتباط چالشی و محتوایی بین سوره ها

نکته ای هم باید مورد توجه قرار بگیرد، وقتی سوره ها را مطالعه می کنید، در سوره ها، بخشی اصل محتوی را می رساند و بخشی چالش ها را، این طور نیست که پیامبر هر مطلبی می فرمود دیگر هیچ اتفاقی نیفتد، بعضی از سوره ها چالش است، سر موضوعی که پیامبر قبلا گرفته است، گاهی ارتباط دو سوره، ارتباط بین بیان یک مطلب و چالشی است که به دنبال داشته است، مثل همین سوره قلم و علق که گفتیم که پیامبر ربوبیت را مطرح می کند با او چالش می کنند سوره قلم نازل میشود، شما سوره ضحی را ببینید یک چالشی است، می گویند خدایش با او قهر کرده است، حساس شدند روی پیامبر، همین که بچه اش فوت می کند اذیتش می کند شخصی می گوید این ابتر است و سوره کوثر باید نازل شود، بسیاری از سوره ها چالش هاست؛

گاهی ارتباط بین سوره ها این است که یکیش محتوی را گفته است و دیگری چالش را، سوره در مرحله اول محتوی را گفته است تمام شده است، بعد شروع کرده اند به چالش و با پیامبر در گیر شده اند، به دلیل آزدگی پیامبر سوره بعدی نازل شده است؛ پس گاهی ارتباط بین سوره ها ارتباط بین محتوی و چالش است، مأموریت و چالش مأموریت است، از این جهت هم سوره ها باید ملاحظه شود،

به نظرم این چهار مطلب که عرض شد، به علاوه توجه به فضای نزول، فضای فرهنگی و تاریخی و سبب نزول و اتفاقاتی در تاریخ گزارش شده است باید مورد توجه قرار بگیرد.

- ما وقتی این موضع را می خواهیم بگیریم، آیا با مفسرینی که ترتیب نزولی نیستند آیا می توانیم مقایسه ای کنیم؟ خیر، چون آنها ترتیب سوره ها را در ترتیب مصحفی بررسی می کنند، انتظار بود مثلا بیان المعانی ملا حویش که بر اساس ترتیب نزول است و الحدیث آقای دروزه و جابر العامری که بر اساس ترتیب نزول است و حسن حبنکه، وارد می شدند ولی وارد نشده اند.

بررسی سوره هایی که ترتیب نزول و ترتیب مصحف آنها یکی است

- اما گاهی در قرآن سوره هایی ترتیب نزول و مصحفی آن یکسان است، مثلا سوره شعرا و نمل و قصص که بر اساس ترتیب نزول هستند، ما برای اینکه بفهمیم این ها چقدر موفق بوده اند؟ آیا توانسته اند ارتباطات را خوب بیان کنند یا نه؟ خوب است که قدری نوشته های این مفسران در این زمینه دیده شود؛ مثلا شعرا در ترتیب نزول ۴۷ هست و نمل ۴۸ هست، همین دو سوره را بررسی می کنیم:

بررسی تفاسیر

۱. تفسیر مجمع البیان

در ابتدای سوره نمل این گونه گفته است: «لما ختم الله سبحانه سورة الشعراء بذكر القرآن افتتح هذه السورة بذكره أيضا»^{۵۳}

آیات انتهایی سوره شعرا این است * هل انبئکم من تنزل الشیاطین، تنزل علی کل افاک اثیم یلقون السمع و اکثرهم الکاذبون....*

اگر ما باشیم و اینجا، بحث نزول قرآن ابتدای یک موضوعی است که به بحث شعراء رد می شود و بعد وارد بحث شعرا می شود؛ ولی ایشان به جهت اینکه تناسبی ایجاد شود، دیده است که در این آیات انتهایی شعراء «قرآن» مطرح شده است، و در ابتدای نمل هم قرآن مطرح شده است، سعی کرده به هر نحو بوده این ارتباط را

^{۵۳}. مجمع البیان، ج ۷، ص ۳۲۷

برقرار کند، باید این را با یک تسامحی بپذیریم، اگر بنا بود مهمترین مسأله درباره شعرا بود که شعرا چه موجوداتی هستند و چه کسانی پیروان اینها هستند؟ حالا این را می‌پذیریم ولی در نهایت انتهای آن و ابتدای این است،

۲. تفسیر منهج الصادقین

هم دقیقاً همین را گویا از ایشان گرفته است: « بدانکه چون حق تعالی ختم سوره شعراء کرد بذكر قرآن در این سوره نیز افتتاح به ذکر آن کرده»^{۴۴}

۳. تفسیر روح المعانی آلوسی

باز بهتر عمل کرده است

«وجه اتصالها بما قبلها أنها كالتتمة لها حيث زاد سبحانه فيها ذكر داود و سليمان و بسط فيها قصة لوط عليه السلام أبسط مما هي قبل و قد وقع فيها إذ قال موسى لأهله إني آنست ناراً [النمل: ۷] إلخ و ذلك كالتفصيل لقوله سبحانه فيما قبل: فَوَهَبَ لِي رَّبِّي حُكْماً وَ جَعَلَنِي مِنَ الْمُرْسَلِينَ الشعراء: ۲۱] و قد اشتمل كل من السورتين على ذكر القرآن و كونه من الله تعالى و على تسليته صَلَّى الله عليه و سلم إلى غير ذلك»^{۴۵}

بسم الله الرحمن الرحيم

استاد بهجت پور جلسه (۳۰)

قاعده: راه کشف انسجام و ارتباط سوره ها

تفسیر در بخش هایی باید مورد اهتمام قرار بگیرد و در این باره باید یک سری قواعدی را پیاده کنیم و مورد توجه قرار دهیم، در توصیف اجمالی سوره چند محور هست که حتماً مباحث ترتیب نزول باید جدی گرفته شود؛ یکی در غرض و مقصود سوره و یکی در بیان محتوی سوره و در نهایت ارتباط سوره، در ارتباط سوره گفته شد که چون غالباً مفسرین ارتباط سوره ها را با توجه به

^{۴۴}. منهج الصادقین، ج ۶، ص ۴۶۳

^{۴۵}. روح المعانی، ج ۱۰، ص ۱۵۱

این سوره هم در ابتدا و هم در انتها و هم در فصول داستان ها با سوره شعرا که قبل از این نازل شده است هماهنگ است، همان حرف آلوسی را بیان کرده است، و همین قرینه است بر صحت ترتیب.

در تفسیر هدایت گفته است:

موضوع های این سوره از زمینه عمومی و کلی طاسین های سه گانه یعنی شعرا و قصص و نمل بیرون نیست، یعنی بیان ویژگی های وحی همراه با آوردن مثال هایی از رسالت های نخستین است، و تو گویی که همه آنها تفصیلاتی است برای آنچه قرآن در سوره فرقان از آن یاد کرده است؛ کأن سوره لقما که درباره قرآن است کأن این سه سوره تفصیلی از مطالب سوره فرقان هست.

استاد:

با این قواعدی که مطرح کردیم به نظر ما رسید که می توان به تحلیل روشن تری از ارتباطات می توان رسید،

پس ابتدا غرض بعد محتوی و بعد موضوعاتی که در هر سوره وجود دارد و مهمترین موضوعات و ارتباطاتی که می توان بین آنها ایجاد کرد و همچنین به فضای نزول و قرائن پیرامونی هم توجه کنید

ما بر اساس فضایی که سیر نزول برای ما ساخته است بر اساس توجه به غرض ها و اهم جریان موضوعی که در این جریان پیش می آید، ارتباطاتی را تحت عنوان سوره بیان می کنیم، در همه بخش های همگام با وحی بخشی به ارتباط سوره اختصاص داده شده است؛ ما در حال طراحی فضای بین سوره ها هستیم و سعی شده است فضای دو سوره مطرح شود و از آنجا ارتباط فهمیده شود. مثلا ارتباط سوره شعرا با سوره های قبل از آن مثلا سوره فرقان فاطر مریم طه و واقعه، از ۴۲ تا ۷۷، در بین مضامین این سوره ها یک فضایی ساخته میشود، عملا دقت کنید چه فضایی ساخته میشود؟

«پیامبر اکرم که مأمور تغییر و تحول جامعه مکی است در کنار توفیقات فی الجمله ای که داشت با انواع مقاومت مشرکین مواجه شد، وی از هر راه ممکن برای غفلت زدایی و هشدار و بیداری قومش استفاده کرد با این وجود تعداد اندکی پیام او را پذیرفتند و عده زیادی انکار کردند، بررسی سوره های پیشین نشان می دهد که عمده مخالفت ها در برابر تغییر فرهنگ جاهلی در موضوعاتی مثل شرک در عبادت و ولایت، انکار فرستاده شدن رسولی از خدا و نزول نیافتن کتابی بر ابناء بشر و بر حضرت رسول بود، وقتی کل مضامین این چند سوره را می بینیم محورش همین موضوعات است؛ این مباحث گاه باعث چالش های بزرگی بین پیامبر و مشرکین می شود»^{۵۷}

این یک فضا سازی است که شرایط فرهنگی حاکم را با توجه به مضامین این سوره ها باز تولید می کنیم.

(مرحوم شیخ طوسی در تبیان می فرماید: یکی از وظایف ما این است که فضای نزول سوره ها را بسازیم چون در فهم خیلی موثر است، متأسفانه ما اسباب سبب نزول نداریم، کاری که به نظر ما یکی از خدمات ترتیب دادن سوره ها بر اساس سیر نزول ایجاد می کند ایجاد این فضا است، یعنی وقتی سوره ها بر این اساس چینش میشود این فضا را آماده می کند، لذا دائم به این سیر ها توجه می کنیم، چون توجه به این سیر ها مفسر را در فهم خیلی کمک می کند، چرایی نزول آیات به شکل خاص و در واقع رصد کردن جریان تحول)،

حالا در ارتباط خاصی که بین سوره نمل و شعرا هست این گونه آورده ایم:

«گذشت که خدای متعال در سوره اعراف سوره ۳۹ به بیان پایه های اساسی هویت جامعه اسلامی توجه داد، در این راستا مومنانی که به شکل غیرعلنی در جامعه مکی زندگی می کردند و امکان بروز رفتار دینی آزادانه نداشتند راهبری می کرد و مفاهیمی چون پذیرش ولایت خاص خدا و توجه

به نعمت های پروردگار و بیداری از غفلت و خشیت از مقام پروردگار که زمینه پذیرش بود و ایمان به رستاخیز برخی از مهمترین این مفاهیم بود، در برابر اقلیت مومن مکه اکثریت مشرک قرار داشت که از هر گونه اقدامی برای تحت فشار قرار دادن پیامبر دریغ نمی کردند؛ در سوره های پیش گفته تعدادی از آزاد های مشرکین علیه پیامبر بیان شد، در سوره شعرا برخی از این توطئه ها تشریح شد تا جایی که حضرت انتظار نزول آیات جدیدی داشت؛ در سوره نمل پیامبر و مومنان را از شکست جریان مقاوم دشمن آگاه می سازد، در ادامه ضمن توضیح شبهات جریان مقاوم، ریشه در جهل ندارد بلکه از باب لجاجت است مومنان را بر پیروزی بشارت می دهد؛ در این شرایط یاد آور می شود که مومنانی که در این فضا به پیامبر ایمان آوردند و صف خود را از این صف جدا کنند مشمول رحمت الهی هستند و از عذاب ایمن هستند».^{۵۸}

سوره نمل آمده است که به ما بگوید: خداوند متعال در این شرایط مطالبی را می فرماید نتیجه این است که در این شرایط دشمن هر چقدر قوی باشد شما پیروز می شود، این ها با توجه به غرض و محتوی و مجموعه سیر سوره ها و بر اساس ترتیب نزول سوره ها و شرایط بیرونی که بازسازی شد می توان ارتباط سوره ها را سامان داد، این کار ارزشمندی است که اگر بتوانیم این ارتباطات را یک جا جمع کنیم و به طور یکسان سازمان دهیم می توانیم به خوبی یک تاریخ تحول با توجه به سیر نزول سوره ها در اختیار مخاطبین قرار دهیم. شاید اگر کسی کتابی در این زمینه بنویسد یا پایان نامه ای طراحی کند کار بسیار با ارزشمندی خواهد بود، این که بفهیم چه اتفاقاتی افتاده است.

پس اگر ما این گونه روابط را برقرار کنیم خواننده دستاوردش از قرآن بیشتر خواهد بود نسبت به کسانی که به این مسیر توجه ندارند و صرفا به شباهت در موضوعات اشاره می کنند، ما با این تحلیل است که سراغ سوره و تفسیرش می رویم، در این صورت است که متوجه می شویم چرا این آیه به این نحو خاص آمده و چرا تهدید می کند و چرا برهان می آورد؟

قاعده گام تحول

بعد از ارتباط سوره ها نوبت قاعده بعدی می رسد، تحت عنوان گام تحول، اصلی ترین و مهمترین بحث در ترتیب نزول وقتی تفسیر تنزیل سوره ای کار می کنیم رسیدن به گام های تحول است، چرا؟ چون گام تحول کلیدی ترین موضوعی است که مطالب پراکنده چند سوره را از جهتی توضیح می دهد، گام تحول موضوعی است که اگر حذف شود دو سه سوره و مباحث پیرامونی آن بی ارزش شده و توجیهی برای نزولش نیست؛ موضوعی که اگر آن موضوع باشد آیات بعد و حتی یکی دو سوره بعد وجود و نزولش توجیه پذیر است آن موضوع گام تحول می شود،

گام تحول در واقع وقتی در مجموعه ۱۱۴ سوره کنار هم قرار می گیرد یک دستاورد دارد، و آن این است که روش فرهنگ سازی جامعه را با توجه به عناصر فرهنگی که در قرآن مطرح شده است به دست بیاوریم، پیامبر در یک جامعه جاهلی که گفتمان حاکم جاهلی است حضور پیدا می کند و شروع به تغییر می کند، این تغییرات مثبت و تحولاتی که رو به جلو است وقتی از دل سوره ها بیرون کشیده میشوند و به هم زنجیر می شوند فرایند تحول را به ما نشان می دهند، اگر در قرآن ۱۲۰ گام برای تحول جامعه ترسیم شده باشد، این صد گام به معنای این است که قومی که فی ضلال مبین است با بیان و طرح این گام ها در جامعه به تدریج هویتش و ماهیتش تغییر می کند و تبدیل می شود به جامعه ای که پایگاه تشکیل امت اسلامی شد، کار مفسر اگر به دنبال کشف تحول است این است که این گام های تحول را از قرآن بیرون بکشد و این ها را با هم زنجیر کند، اگر شما این را در بیاورید نقشه تحول را از نگاه قرآن بیرون کشیده اید، هر یک از این موضوعات خودش فی حد نفسه در سراسر قرآن تثبیت و تقویت شده است و شاخه هایی به آن اضافه شده است، چگونه می توانیم جامعه ای پاکدامن داشته باشیم؟ پاکدامنی یکی از گام های تحول است که در سیر نزول تکامل پیدا کرده است، این فرایندی است که تبدیل به فرهنگ اجتماعی می شود این پاکدامنی در کنار حلقات دیگر آن فرهنگ و گفتمان قرآنی شکل می گیرد، عالی ترین تلاش تفسیر تنزیلی وقتی است که بتواند این گام ها را بیرون بکشد، گام هایی که وقتی بیرون کشیده میشود

احساس میشود موضوعات دیگر این سوره کأن ربطش به هم می ریزد و نظامش به هم میریزد، موضوعاتی که حرکت را مدیریت می کند و تحول را مدیریت می کند، اسمش گام تحول است، ما دو گفتمان هستیم گفتمان اسلامی و جاهلی، در جامعه وارد شدیم که گفتمان جاهلی در آن حاکم است من به عنوان گفتمان دینی و اسلامی می خواهم حرف نوی بزنم، این گفتمان که مجموعه ای است از یک سلسله عناصری اصلی و فرعی که به عنصر اصلی وصل می شود، این ها چطور وارد دستگاه معرفتی و رفتاری و گرایشی مردم می شوند؟ با چه تقدیم و تأخیری؟ با چه ترکیبی؟ گام تحول به این بخش ها توجه می کند و اصلی ترین تلاش ماست که بتوانیم مدلی را در بیاوریم که متناسب با شرایط محیطی و فرهنگی باید بازسازی کنیم، مثلاً یک جامعه ای که دینی است و این صد ویژگی را دارد، این چند ویژگی آن آسیب دیده است، ما به عنوان طلبه ها این مشکل را بر طرف کنیم فایده این بحث اینجاست،

وقتی قرار شد گفتمان اسلامی جای گفتمان جاهلی بنشیند، سه عنصر اصلی بازیگران این صحنه هستند

الف: فرهنگی که باید کنار گذاشته شود، فرهنگ جاهلی

ب: فرهنگی که باید حاکم شود

ج: مجری، یعنی پیامبر و امام و رهبران دینی

کل قرآن از این سه عنصر خارج نیست، یا مطالبی است برای زمین زدن فرهنگ مشرکین یا مطالبی است برای تقویت گفتمان قرآنی و یا مساعدت هایی است برای مجری این تحول، همیشه بین این ها دوران دارد، آنچه به تحول مربوط است این است که شما بخش مربوط به عناصر پیش برنده را کنار هم قرار دهیم، وقتی این به دست آمد فرایند این تحول را اسمش را بگذاریم مهندسی تحول و مهندسی فرهنگی، یعنی مجموعه این عناصر را کنار هم بگذاریم و در یک نظام مطلوب در این صورت عمل مهندسی فرهنگی انجام میشود.

مهندسی فرهنگ: یعنی این عناصری که کنار هم جمع شده اند هر کدام درصدی دارد مثلا درصد توحید نسبت به نبوت و امامت چقدر است؟ درصدی که برای هر یک تعیین میشود وقتی تعیین می کنیم یا از قرآن و روایات کشف می کنیم مهندسی فرهنگ می شود، کل فرهنگ را جلو خودمان می گذاریم و سهم هر عنصر را مشخص می کنیم، کار ما در امور فرهنگی باید به این سمت و سو برود.

وقتی ما از گام تحول سخن می گوئیم، سه ویژگی را سلب کنیم بقیه می شود گام تحول در قرآن،

۱. اول: مسائل مربوط شخص پیامبر به عنوان رهبر نباشد، چون مباحث مربوط به رهبر یک چیز است، هر چه دستور به ایشان داده میشود که مربوط به خودش هست تقویت میشود و تسلیت خاطر میشود نباید این ها را گام تحول بدانیم، وقتی در سوره ها به دنبال گام تحولی هستید نباید مثلا این که به پیامبر فرموده نماز بخوان، این گام تحول است، خیر، این تقویت رهبر و تربیت رهبر یک چیز است و این که چه اقدامی را باید ایشان انجام دهد و چه انتظاری را از مومنان داشته باشد و چه مسأله را مطرح کند این گام تحول میشود، پس باید بدانیم مباحث مربوط به پیامبر و مجری و رهبران مربوط به گام تحول نیست، پس در قرآن هر چه مربوط به این گروه هست را باید از گام های تحول خارج کنیم

۲. تحول در یک جامعه خاص اتفاق افتاده است، عرب های عصر نزول این عرب ها گاهی یک ویژگی هایی داشته اند، هر آنچه مربوط به عرب ها به عنوان معاصر پیامبر مطرح است نه به عنوان فطریات، این جا از گام تحول جداست، وقتی گام تحول را می خواهید در بیاورید باید بگوئید عرب اینجا طواف عریانی کرده و از پشت دیوار آمده است، این گام تحول محسوب نمیشود، چون ممکن است من در ایرن چالش های دیگری را داشته باشم، از این ها می توانم درس بگیرم که چگونه با آنها برخورد کنم، ولی اینها در گام تحول داخل نیستند، گام تحول چیزی است که مربوط به چالش نباشد، چالش ها امور اقتضایی و متغیرات هستند،

۳. گام تحول یعنی این اقتضاعات را در نظر نمی گیریم چون ساختمان وقتی ساخته میشود این امور باید در آن رعایت شود و در شرایط ویژه اقتضاعات خودش را دارد ولی این ها خارج از گام تحول است،

ممکن است در ذهن بیاید این که قرآن گاهی به دنبال سبب نزول آیه نازل شده است، شما ترتیب نزولی هستند، به شما می گویند شما چطور می توانید گام تحول را از قرآن به دست بیاورید در حالی که این آیه به دنبال یک مسأله اجتماعی یا فرهنگی نازل شده است، توضیحی دارد این است که اسباب نزول دو دسته است: برخی از اسباب نزول ها تابعی است از مطلبی که شما بیان می کنید، به دنبال مطلب شما جامعه به انفعال کشیده میشود بخشی یا همه، حالا اگر به مناسبت این انفعال آیه نازل میشود، آیا سبب نزول سبقت گرفته است به اراده خدا یا به دنبال اراده خداست؟ قطعاً به دنبال اراده خداست، مثلاً من در این جمع مسأله ترتیب نزول را مطرح می کنم که واکنش های مختلفی را به همراه دارد، یکی موافق و یکی مخالف و یکی مسخره می کند، و گونه های مختلفی هست، اگر بنده سکوت می کردم آیا کسی واکنشی نشان می داد؟ خیر، همه آرام بودند و هیچ مقاله ای بر علیه یا له کسی نوشته نمی شد، چون مسأله ای مطرح نشده است، بسیاری از اسباب نزول هایی که در قرآن آمده است از این نوع است، یعنی خدا مسأله ای را مطرح می کند و عنصر فرهنگی را وارد زندگی مردم می کند و واکنش ها ایجاد می شود و واکنش ها را جمع می کند این واکنش ها تبدیل می شود به یک سوره یا به یک آیه، این یک دسته سبب نزول،

یک دسته از اسباب نزول قضیه اش جوری دیگر است، یک سری اتفاقات را خود خدا به عنوان آیه مطرح می کند (قد سمع الله قول التي تجادلک فی زوجها) این سوال شرعی و استفتاست، و ممکن است پیشینه ای هم نداشته باشد، زن آمده و از شوهرش شکایت می کند، آیه نازل می شود، این یعنی در بین حوادث حادثه ای را انتخاب می کند که باسیر تحول هماهنگ است که در قرآن مطرح میشود، نگران نشوید که کسی پرسد سبب نزول ها را چه کار می کنید؟ سبب نزول قرآن را

به صفحه حوادث روزنامه نمی کند، این قرآن گزینش آن هم در این حوادث هم حکیمانه و بر اساس سیری است که وجود دارد،

- نکته دیگر این است که حالا ما یک سری گام به دست آوردیم، مثلا صد گام به عنوان تحول، اینها را چگونه در جامعه پیاده کنیم؟ مثلا ما رسیدیم به اینکه اولین کارما این است که مردم را با قرآن آشنا کنیم، ما چگونه این عمل را انجام دهیم؟ آیا دقیقا همین کار باید در ایران پیاده شود و باید در جوانان مان عمل کنیم؟ آیا این مدل باید پیاده شود؟ خیر، ما قائل به جری و تطبیق هستیم که هم در محتوی است و هم در روش، باید بینیم الان جامعه ما در این مسیر صد گامی و ایستگاهی، کجای قصه است؟ ما که نمی خواهیم از ابتدا شروع کنیم، مثلا در پوشش اسلامی نمی خواهیم که از ابتدا شرع کنیم، پوشش اسلامی جایی است که شخصیت ایمانی ایجاد شده است خداوند متعال از باب احترام آن شخصیت می فرماید: شما چون افراد با شخصیتی هستید باید پوشیده باشید زنانی که وابسته به این فرهنگ و جامعه هستید، من اگر بخواهم در جامعه ای که بی پوششی هنجار است، پوشش برقرار کنم، نباید بگویم من باید کار فرهنگی کنم که یعنی نهی از منکر انجام ندهم، خیر نهی از منکر انجام شود، اما مراقب باشم که این هنجار تا وقتی می ماند که من در این زمینه ها کار کنم و این را به نسل بعد منتقل کنم، در یک زمینه هایی در عین حال که باید نهی از منکر و امر به معروف کنم اما باید روی زمینه ها روی نوجوانان کار کنم، این نقشه راهی است که دست شما قرار می گیرد و جامعه را بررسی می کنید و می گوئید این جامعه را در این نقطه قرار دارد و در پوشش اجتماعی شخصیت اجتماعی را دارد، فقط باید بهش تذکر دهیم که مراقب باشد که از دست ندهد؛ اما جوانان و نوجوانان ما باید این گام ها برایشان برداشته شود، پس این گام های تحول را نمی خواهیم به نقشه ای تبدیل کنیم که در همه جا همین باید دقیقا اجرا شود، خیر، نقشه راه را پهن می کنیم و جامعه امروز را مطالعه می کنیم و کلیت جامعه را شناسایی می کنیم و بررسی می کنیم که کجا آسیب دیده است آن را اصلاح می کنیم،

البته در تربیت نوجوانان و نونهالان از همان ابتدا شروع می کنیم، این مراد ماست، نه این که در همه جا یک جور برخورد کنیم، این مدلی است که مراد ماست، مراد ما این نیست که همه جا مثلاً هندوستان فرض کرد که مثل مشرکان مکه از دعوت به ربوبیت آغاز کنیم، خیر، نمی خواهیم دقیقاً همان مدل را در قم یا مدل قم در هند پیاده شود، هیچ یک درست نیست و هر کدام اقتضا خاص خود را دارد و ما نقشه را در میاوریم و بعد مطالعه بعدی را برای تطبیقش در میاوریم.

بسم الله الرحمن الرحيم

استاد بهجت پور جلسه (۳۱)

قاعده: گام تحول

در قواعد تفسیر تنزیلی به اینجا رسیدیم که یکی از مسائل بسیار مهم در تفسیر، گام تحول است؛ به نظر ما راقی ترین و فاخر ترین و ارزشمندترین کاری که با تفسیر تنزیلی خواهیم داشت به عنوان عاملی برای حل مسائل کشور و پیشرفت کشور، مسأله گام های تحول است؛ اگر بتوانیم خوب طراحی کنیم و در این راستاد حوزه علمیه به خوبی عمل کند، نظام را دستش را پر خواهد کرد از روش ها برای ایجاد تحول در جامعه که می تواند از آموزش پرورش گرفته تا دستگاه های فرهنگی و تبلیغی و ترویجی را می تواند مساعدت کند، با توجه به اهمیتش و توضیحی که از گام های تحول و مسائلی که این را از چالش ها و حوزه رهبری جدا کند، به نظرم به چند قاعده باید توجه کنیم تا بتوانیم گام های تحول را از قرآن بیرون بکشیم.

راه های به دست آوردن گام های تحول

۱. یک: مطالعه دقیق مضامین سوره و محتوی سوره های هم جوار در پاسخ به سوال از گام پیش برنده تحول، همیشه وقتی سراغ قرآن می آییم همیشه با سوال وارد شوید، این را در نظر بگیرید، آنی که تفسیر تنزیلی را از غیر تنزیلی جدا می کند، سوالی است که در ذهن شما شکل گرفته است و مسأله ای است که شما دارید، و الا بنا نیست هیچ سبکی از تفسیر سبک دیگر را مورد نامهربانی قرار دهد، ما می خواهیم

همدیگر را تقویت کنیم و تکامل ببخشیم؛ متتهی سوالی داریم که این سوال از طریق ترتیب نزول پاسخ داده میشود، بک سوالی هم داریم که احتیاجی به ترتیب نزول ندارد مثلاً عقل در قرآن و زن در قرآن که احتیاج به ترتیب نزول ندارد، اما اگر سوال کردیم فرایند ارتقا جایگاه زن در قرآن، این چه طور؟ باید ترتیب نزول را ببینید که چگونه جایگاه اجتماعی زن تقویت شد و بالا رفت، سوال من است که سبک تفسیری را توجیه می کند، اگر سوال سوالی باشد که به وسیله تفسیر معمولی بشود جواب داد، لزومی ندارد که خودمان را به زحمت بیندازیم و سبک ها را عوض کنیم، الان هم همین طور است، وقتی من از گام تحول سخن می گویم سوالم این است که چه عنصری را قرآن برای تحول بیان کرده است در این سوره و سوره دیگر، آن عنصر پیش برنده چی بوده است؟ با آن سوال جلو می رویم، و مطالعه دقیقی از مضامین سوره و محتوی سوره های هم جوارش، فقط به آن سوره اکتفا نکنیم و چند سوره بعد را ببینیم چون گاهی این ها مراحل اشتداد تکمیل داشته اند، این کار اول است، با سوالی سراغ قرآن می رویم و سوره را واکاوی می کنیم و یکی دو سوره بعدش را

۲. دوم: مجموعه موضوعات را از سوره در بیاوریم و بعد ببینید که چه مقدار این موضوعات از دیگر موضوعات مستقل هستند یا نقش تأثیر گذار بر موضوعات دیگر دارند، یا وابسته به موضوعات دیگر دارند، سه حالت دارند، یا مستقل هستند و ربطی به موضوعات دیگر ندارند، یا نقش تأثیر گذار دارند، مثلاً اگر این موضوع نبود موضوع دیگر مطرح نمی شد، مثل سوره سبأ که گفتیم بحث قیامت اگر نبود پیامبر تحقیر می شد؟ و قرآن انکار می شد؟ خیر، پس مسأله رستخیز چه نقشی دارد؟ نقش تأثیر گذار، او بود که چالش در پیامبر و قرآن را ایجاد کرد؛ اگر او نبود نوبت به آن ها نمی رسید، گاهی هم بر عکس نگاه می کنیم میگوییم چرا پیامبر اینجا بحث شده و قیامت بحث شده؟ چون می خواهد تسلی خاطر پیامبر باشد، چون پیامبر اصل است و این موضوع مطرح است، پس روابط موضوعات خیلی مهم است مستقل اند و تأثیر گذار و تأثیر پذیر هستند، این سه حالت باید بررسی شوند، در این حالت ها همچنان که عرض شد باید به نقش مثبت این موضوع در پیش برد یا راهبرنده این موضوع در رابطه با رهبر توجه شود، مثبت است ولی این مثبت ها دو حالت دارد، گاهی مربوط به رهبر است، مثلاً پیامبر باید نماز شب بخواند چرا؟ پیامبر باید توکل داشته باشد چرا؟ چون مسلمان است یا رهبر است؟ در سوره مزمل، چون رهبر است، اگر رهبر نبود لازم نبود نماز شب بخواند، نماز شب برای این است که تحملش را بالا ببرد و بار رسالت را تحمل کند، لذا من موضوعات را از این حیث هم باید بررسی کنم، آیا این موضوع که

پیش برنده است و تأثیر گذار است این تأثیر می خواهد روی کلیت جامعه تأثیر بگذارد یا روی پیامبر به عنوان مجری، باید بین این دو فرق بگذاریم، و باید با قرائن کلام به اثبات برسانیم، و باید حالا که این موضوع را در آوردم و تأثیر گذار بر اجتماع هم هست نه بر رهبری، اما تأثیر گذار بر جامعه عربی است مثلاً *انما النسی زیاده فی الکفر* این مال من که نیست، *لیس البر ان تأتوا البیوت من ابوابها* این مال من نیست این مال عرب هاست، این مسائل ربطی به تحول ندارد؛ با این که مثبت و پیش برنده است و جمعی است ولی مال ما نیست و مال عرب زمان نزول است؛ این را هم گام تحول نمی گوئیم این را هم باید تفکیک کنیم

۳. نکته بعد، بعد از این که گامی را در آوردم که مطابق فطرت و انسان است و به چالش ها و عرب و رهبر توجه ندارد و تأثیر مثبت دارد، کار دیگری باید بکنیم، و آن این که بین این گام و گامی که قبلاً در آوردم چه ارتباطی هست؟ چون فرض ما این است که داریم زنجیره و فرایند تحول را کشف می کنیم لذا اگر مفسر نتواند این مجموعه را به هم وصل کند، یعنی بین این گام و گام دیگر ارتباط برقرار کند، این نشان می دهد که ما در استخراج گام دوم هنوز به استقرار لازم نرسیده ایم اگر نتوانیم بین این گام ها ارتباط برقرار کنیم، این آزمایش در واقع موفقیت کار ماست، این چند قاعده را باید دوستان رعایت کنند، اگر با این نگاه سراغ قرآن بیاییم خیلی خوب می توانیم گام های تحول را بیرون بیاوریم

نمونه ای از گام ها

برای نشان دادن اهمیت این کار یک مدل را نشان می دهیم، مثلاً در سوره علق که اولین سوره است

گام اول: می بینید که اگر شما با این تفسیر که بنده عرض می کنم، اگر شما اقرأ بسم ربک الذی خلق، خلق الانسان من علق اقرأ و ربک الاکرم، اگر از دل سوره در بیاوریم با این معنا اقرأ علی الناس، نه علی نفسک، اگر این را از سوره در بیاوریم، کلاً ان الانسان لیطغی، این کلاً از کجاست؟ توجیه نداریم، انسان طغیان می کند، شروع به این که انسان طغیان گر است یعنی چه؟ گام تحول گامی است که اگر از سوره در بیاوریم به هم میریزد، ان الی ربک الرجعی، چرا این تسلیت به پیامبر داده میشود؟ اگر این بخش با این تفسیری که عرض می کنم، به عنوان اصل موضوع، اگر پیامبر مأمور نبود که ویژگی های رب را به مردم بگوید و مردم را بگوید که شما یک رب واحد دارید، این که پیش بینی شود مردم در برابر این رب سرکشی خواهند کرد، اگر نیاز به رب را احساس نکنند و این ان الی ربک الرجعی در مقام دلداری پیامبر معنا نداشت، که تو زحمت می کشی و نتیجه نمی گیری ولی

نگران نباش کار از دست ما خارج نیست، آن وقت معنا نداشت که پیش بینی سرکشی را با اريت الذی ینهی عبدا اذا صلی مطرح کند، این یک نمونه سرکشی و آماده باش، معنا نداشت بفرماید من این سرکشی را تنبیه خواهد کرد، که این راه تقرب تو است، گام تحول را این گونه در بیاورید که اگر این موضوع را از سوره در بیاورید احساس کنید اوضاع سوره به هم میریزد و منطقش از بین می رود این یک نکته

گام دوم: حالا من این را در آوردم، چون گام ها رو پشت سر هم قرار دادن مهم است می خواهم این جهت را عرض کنم، من الان بر اساس سوره علق احساس نیاز به پروردگار کردم، احساس کردم با توجه به شناختی که پیامبر از رب داده است به او نیاز دارم او صاحب نعمت و خالق من و خالق هستی است و هر چه دارم از او دارم، دانایی ام را از او دارم، بر اساس این گام دوم برداشته می شود، ما هم همین مسیر را باید برویم مثلا ما می خواهیم در حوزه طلبه تربیت کنیم، می گوئیم اول رب را با نعمت هایش بشناسان و انقدر بگو که احساس نیاز به رب کند، بعد که حس مسئولیت در برابر رب در او ایجاد شد بگو، اگر در برابر این مسئولیت درست عمل کردی، و در چهار چوب آن حرکت کردی مشمول عنایتی و اگر سرکشی کنی مشمول تنبیه هستی، بین سنسمه علی الخراطوم و ان للمتقين عندربهم جنات النعيم افنجل المسلمین کالمجرمین که گام دوم در سوره قلم است من اینجا ارتباط برقرار می کنم، یعنی بعد از اینکه رب شناخته شد مسئولیت در برابر این رب از طرف انسان باید مطرح شود، لازم نیست الان قیامت مطرح شود، کسی اگر قیامت را قبول داشت قیامت و الا اگر کسی مسئولیت در دنیا هم باشد او برخورد می کند، او منتهی و ملجأ است، این گام دوم است

گام سوم: من پذیرفتم باید در چهار چوب اراده او حرکت کنم، چطور اراده اش را به من میرساند؟ رسول می خواهد، انا ارسلنا الیکم رسولا شاهدا علیکم کما ارسلنا الی فرعون رسولا در سومین سوره مزمل، این سه منطق دارد یا نه؟ بله وقتی کنار هم می گذاریم و آزمایش می کنیم می بینیم منطقش خوب است

گام چهارم: حالا رب شناخته شد و مسئولیت در برابر رب شناخته شد و این که رب سخنگو دارد تثبیت شد، حالا همین سخنگو از زبان رب، تو را باید نسبت به رفتار و رویه هات دغدغه مند کند، یا ایها المدثر قم فانذر و ربک فکبر، یعنی از طریق کبریایی رب، کوچک نگیرید چون سخن از طرف اوست، پیامبر اگر بخواهد بگوید قیامت و جهنم و بهشتی هست به او می خندند، که از کجا می گویی؟ ایشان سخنگوست، یعنی از طرف کسی است که این ها را بیان می کند،

گام پنجم: خب حالا پیامبر من را ترساند و ترس همه وجودم را گرفت، من یک رب دارم و احساس مسئولیت در برابر او می کنم، و سخنگوش هم من را نسبت به آینده ترساند، و گفت این ره که تو می روی به ترکستان است، من حالا ترسیدم چه می کنم؟ به طور طبیعی به دنبال کشف راه درستم، سوره حمد می آید و می فرماید طلب هدایت از خدا را مطرح می کند در رابطه تنظیم ارتباط انسان با خدا، ایاک نعبد، که نتیجه سوره علق است، وقتی من نقش رب را در زندگی می بینم ایاک نعبد هم می گویم، ایاک نستعین وقتی همه نقش ها مال اوست و همه قوه ها دست اوست از او می خواهم، اهدنا الصراط المستقیم، این هم گام پنجم می شود.

گام ششم: من از خدا راه و برنامه خواستم، طلب هدایت کردم، قطعاً خدا هم باید راه را ارائه دهد، فاین تذهبون ان هو الا ذکر للعالمین لمن شاء منکم ان یستقیم، سوره تکویر سوره هفتم، الان نوبت به قرآن رسید که این برنامه ای است که شما را استوار خواهد کرد، این گام ششم شد در سوره هفتم. چون سوره مسد چالش شخصی پیامبر بود

گام هشتم: میریم سراغ گام هشتم اولین برنامه و جامع ترین برنامه را می خواهم، قرآن همیشه به اجمال مسأله ای را مطرح می کند و بعد تفصیل می دهد، اجمالش در سوره اعلی هشتمین سوره، قد افلح من تزکی و ذکر اسم ربه فصلی.

ببینید چقدر می توانید این ها را چقدر خوب کنار هم می توانید بچینید و جامعه را بسازید، من اگر بخواهم مدرسه بروم و درست کنم، همین مسیری که عرض شد درست هست یا نه؟ همین مسیر را باید طی کنم، شما باید زحمت بکشید و گام های تحول را پیش ببرید، قرآن دقیقاً این ها را با ما در میان گذاشته است، اگر ما بتوانیم این ها را بیرون بکشیم این مهارت و خبرویت و رفت و آمد هم می خواهد، ممکن است بهترش را دوستان دیگر در بیاورند، اما مدل این است، اگر واقعا می خواهید جامعه متحول شود باید این گام ها را کنار هم بگذارید، بدون این که عجله کنیم می دانیم که مثلاً باید درباره ربوبیت کار کنیم، برخی اوقات از طلبه ها درباره ربوبیت سوال می کنم که کلمه لا اله الا الله یعنی چه؟ می گویند یعنی خدایی، می گویم خدا یعنی چه اله یعنی چه، می گوید خدا، خدا که اله نیست، اله یعنی معبود و مطاع، آن است که حصن الهی است، ما حتی در این ادبیات اولمان دچار یک سلسله اضطراب ها هستیم و این ها را باید آرام آرام به جامعه داد، ما در ۵ جلد همگام با وحی ۳۰ گام مطرح کرده ایم که این ادامه پیدا خواهد کرد، ما باید این ها را به هم وصل کنیم و قدرت مدیریت جامعه را به ما داده است ان شالله، اگر ما غلط کردیم تصحیحش تو کن، معیار هم همین است و قواعد هم همین هایی است که عرض کردم، شما این ها را در بیاورید و می توانید جامعه را با این ها مدیریت کنید، ان شالله عمر رهبر نابغه ما

مستدام باد، اما رهبران دیگر می خواهند بیایند باید بلد باشند چطور جامعه را اداره کنند، در چه بمانیم و کجا را رصد کنیم و کجا ضعف و کجا قوت را ببینیم و این کار ماست و از اولویت های ماست که باید سرمایه گذاری کنیم، پس گام تحول هم باید مورد توجه شما باشد بیرون بیاورید تا لذت تفسیر تنزیلی بخشی در این جا خواهید چشید.

بسم الله الرحمن الرحيم

استاد بهجت پور جلسه (۳۲)

قاعده: توجه به نظم قرآن جهت کشف مراد الهی

قواعد تفسیر تنزیلی را در بخش ترتیبی مطرح می کردیم، گفته شد وقتی مفسر دست به تفسیر می زند از مقدمات تا انتها که کار تفسیر به سر انجام می رسد اقدامات گوناگونی بالغ بر ۳۳ اقدام را انجام می دهد. همه این ۳۳ اقدام اینگونه نیست که تفسیر تنزیلی در آن دخالتی داشته باشد در برخی از این ها لازم است که تفسیر تنزیلی مورد توجه قرار بگیرد و قواعدی گزارش شد. مقدمات تفسیر از شناسه و توصیف سوره که در تفسیر تنزیلی نیاز بود مطرح کردیم الان وارد اصل تفسیر سوره می شویم، مفسر در تفسیر ترتیبی اقداماتی انجام می دهد، تفسیر یعنی تلاش مفسر برای کشف مراد جدی خدای متعال، اینکه بتواند دریافتی از آیات داشته باشد که بتواند آن را به خدا نسبت دهد، این کار مفسر است، وقتی بنا دارد که مراد جدی خدا را کشف کند، چند اتفاق باید بیفتد،

اقدام اول: یکی اینکه ابهاماتی که بر الفاظ و عبارات و آیات هست که این ابهامات ذاتی آیات نیست بلکه عارض بر آیات می شود قرآن ابهام ذاتی ندارد بلکه اینها ابهامات عارضی است که این ابهامات گاهی با رفع ابهام از الفاظ و عبارات شکل می گیرد که مفسر تلاش می کند الفاظ و سیاق را آنچنان که هست به خوبی تلقی کند و از تلقی درست اینها پرده از مراد جدی خدا بردارد.

اقدام دوم: این است که بعد از رفع ابهام گاهی در برخی از الفاظ و عبارات دچار شبهه می شود یعنی ذات لفظ و آیه و عبارت نه اینکه از اول اینگونه بوده است ولی به عنوان عارضی، دچار چند معنایی می شود که برخی از معناها شبهه ناک است چند معنایی اشکال ندارد شبهه ناک بودن اشکال دارد

اقدام سوم: این که به دنبال دفع شبهات، مقاصد آیات را هم توضیح دهد که مراد خدا چه می تواند باشد که این ها را به منظور رسیدن به مراد جدی خدا انجام میشود

در این مراحل و فرایند کجاها ما نیاز به تفسیر تنزیلی داریم در جایی که رفع ابهام از الفاظ میشود اقدامی که می توان انجام داد این است که نظم و هندسه آیات را می توان به دست آورد را به خوبی تلقی کرد، مفسر اگر نتواند آیات را در هندسه خود به خوبی تلقی کند بخش زیادی از مراد ها را ممکن است از دست بدهد چون هر سخن جایی و هر نکته مکانی دارد، چون این آیه این مطلب را در جای خاص دارد مطرح می کند باید این سیاق و جایگاه دیده شود، در اینجا حتما مفسر باید تلاش کند که نظم ها را به دست بیاورد یکی از ایستگاه ها که ترتیب نزول در آن دخالت خواهد داشت همین جاست.

مسأله بعد در واژه شناسی ها توجه به ترتیب نزول به نحوی که در اصول تفسیر تنزیلی هم گفته شد می تواند مفسر را یاری کند یکی از منابع بزرگ تفسیر، خود قرآن است، ما وقتی می خواهیم ابهام آیه را رفع کنیم، باید به دیگر آیات هم توجه کنیم، نگاه ترتیب نزولی می تواند در کیفیت فهم ارتباط آیات و نقش آیات در ابهام ها مفسر را به ترتیبی که گفته می شود کمک کند.

باید بررسی کنیم که تفسیر تنزیلی با چه قواعدی می تواند ناجح باشد و مفسر را در فهم مراد جدی خدا یاری کند در ابتدا و به همان ترتیبی که عرض شد، بحث نظم مطرح میشود نظم یعنی تألیف و به رشته در آمدن و پیوستگی و استواری چیدمان آیات است ما وقتی می گوئیم نظم آیات را

بررسی کنیم یعنی آیات چگونه پیوسته و آراسته و چیده شده اند و این نظم چه پیامی برای مفسر می تواند داشته باشد.

توجه به نظم در تفاسیر

در رابطه با نظم با توجه به مفسرین سابقا به نظم آیات زیاد توجه نمی کردند. چون این جلسات بیشتر به شکل تمرین دارد موارد و نمونه هایی را مطرح می کنیم. نظم در برخی از تفاسیر اصولا دیده نشده است مثلا وقتی به تفسیر نگاری های صدر مثل قمی و عیاشی نگاه می کنیم که تفتن به نظم آیات نداشته اند بلکه گاهی قطعه و فقره ای از آیه مورد توجه قرار گرفته است و به ارتباطات توجهی نکرده اند، لذا از تفاسیر روایی خاص نمی توان نظم و پیام های نظم آیات به دست نمی آید.

الف: تفسیر جامع البیان

اما اولین تفسیر روایی اجتهادی شناخته شده جامع البیان است که اهل سنت علاقه دارند دوره تألیف را از زمان طبری مطرح کنند. وقتی دوره تدوین را گزارش می دهند این تفسیر را مطرح می کنند در ابتدای آیات سوره یونس این ها اصلا توجهی به نظم نداشته اند مثلا طبری در ذیل آیات می فرماید: گفتار در تفسیر این آیات،

در تفسیر این آیات موارد اختلافی را مطرح کرده ولی وارد نظم آیات نشده است.

«تِلْكَ آيَاتُ الْكِتَابِ قَالَ: الْكِتَابُ الَّذِي كَانَتْ قَبْلَ الْقُرْآنِ. وَ قَالَ آخَرُونَ: مَعْنَى ذَلِكَ: هَذِهِ آيَاتُ الْقُرْآنِ. وَ أَوَّلَى التَّأْوِيلِ فِي ذَلِكَ بِالصَّوَابِ تَأْوِيلٌ مِنْ تَأْوِيلِهِ: هَذِهِ آيَاتُ الْقُرْآنِ،

أَكَانَ لِلنَّاسِ عَجَبًا أَنْ أَوْحَيْنَا إِلَى رَجُلٍ مِنْهُمْ أَنْ أَنْذِرِ النَّاسَ يَقُولُ تَعَالَى ذِكْرُهُ: أَكَانَ عَجَبًا لِلنَّاسِ إِيحَاؤُنَا الْقُرْآنَ عَلَى رَجُلٍ مِنْهُمْ بِإِنذَارِهِمْ عِقَابَ اللَّهِ عَلَى مَعَاصِيهِ

إِنَّ رَبَّكُمُ اللَّهُ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ ... ذَلِكَُمُ اللَّهُ رَبُّكُمُ يَقُولُ تَعَالَى ذِكْرُهُ: إِنَّ رَبَّكُمُ الَّذِي لَهُ عِبَادَةٌ كُلُّ شَيْءٍ، وَ لَا تَبْغِي الْعِبَادَةَ إِلَّا لَهُ»^{۵۹}

در این سه آیه وارد تفسیر تک تک آیات شده بدون توجه به نظم این آیات، کأن این سه آیه هیچ ارتباطی باهم ندارند، در حالی که نظم این آیات قطعاً مرادی دارد و وظیفه مفسر کشف اینهاست ولی مفسر وارد نمیشود.

ب: تفسیر تبیان

تفسیر تبیان شیخ طوسی که اولین تفسیر اجتهادی است در قرن پنجم،

«و قوله «تلك» قال ابو عبيدة معناه هذه. و قال الزجاج: المعنى الآيات التي تقدم ذكرها، قرأ ابن كثير و عاصم و حمزة و الكسائي «لَسَاحِرٌ مُّبِينٌ» بآلف

إِنَّ رَبَّكُمُ اللَّهُ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ ثُمَّ اسْتَوَى عَلَى الْعَرْشِ يُدَبِّرُ الْأَمْرَ مَا مِنْ شَفِيعٍ إِلَّا مِنْ بَعْدِ إِذْنِهِ ذَلِكَُمُ اللَّهُ رَبُّكُمُ فَاعْبُدُوهُ أَفَلَا تَذَكَّرُونَ (۳) خاطب الله تعالى بهذه الآية جميع الخلق و أخبرهم بأن الله الذي يملك تدبيركم و تصريفكم بين أمره و نهيه و يجب عليكم عبادته»^{۶۰}

اصلاً وارد نظم آیات نمیشود و آیات را مستقل تفسیر می کند بلکه نگاه کلی سوره را هم مطرح نمی کند نگاه کلی سوره، اینکه چه ضرورتی بین اینها وجود دارد اصلاً مطرح نمی کند.

ج: تفسیر المیزان

اما از علامه و امثال علامه که به تفسیر اینها باید به دید افتخار نگاه کرد ملاحظه می کنید که به نظم توجه داشته است.

«و غرض السورة و هو الذي أنزلت لأجل بيانه هو تأكيد القول في التوحيد من طريق الإنذار و التبشير كأنها أنزلت عقيب إنكار المشركين الوحي النازل على النبي ص و تسميتهم القرآن بالسحر فرد الله سبحانه ذلك عليهم ببيان أن القرآن كتاب

^{۵۹}. جامع البيان في تفسير القرآن، ج ۱۱، ص: ۵۸-۶۰

^{۶۰}. التبيان في تفسير القرآن، ج ۵، ص: ۳۳۱ و ۳۳۲

سماوي نازل بعلمه تعالى، و أن الذي يتضمنه من معارف التوحيد كوحديته تعالى و علمه و قدرته و انتهاء الخلقة إليه و عجائب سننه في خلقه و رجوعهم جميعا إليه بأعمالهم التي سيجزون بها خيرا أو شرا كل ذلك مما تدل عليه آيات السماء و الأرض و يهتدي إليه العقل السليم فهي معان حقة و لا يدل على مثلها إلا كلام حكيم لا سحر مزوق باطل.^{٦١}

علامه طباطبائی را می بینید که یک نگاه کلی را درباره سوره مطرح می کند. وقتی کل سوره را ببینیم کل مضمون سوره یونس را در این مباحث گزارش داده است و خورده خورده آیات را توضیح می دهد و ارتباطات را مباحث را مطرح می کند. حضرت علامه قبل از اینکه وارد تفسیر آیه به آیه شود سعی می کند هندسه سوره را بیان کند که به مخاطب بفهماند که با یک مجموعه منسجم و دارای هدفی مواجه هستی که به نحو خاصی کنار هم آمده تا آن هدف را تأمین کند با این ذهنیت وارد تفسیر میشود و هر از چند گاهی دوباره به ارتباط بین آیات توجه می دهد. شما این کار و نظام را در تفسیر شاگرد ایشان آیت الله جوادی مشاهده می کنید.

د: تفسیر التحریر و التنویر

ابن عاشور هم سعی کرده این اتفاق بیفتند و تلاش کرده با بیان اغراض بخشی، اغراض را استخراج کند و آنها را در اختیار هدف قرار دهد.

و غرض السورة و هو الذي أنزلت لأجل بيانه هو تأكيد القول في التوحيد من طريق الإنذار و التبشير كأنها أنزلت عقيب إنكار المشركين الوحي النازل على النبي ص و تسميتهم القرآن بالسحر فرد الله سبحانه ذلك عليهم ببيان أن القرآن كتاب سماوي نازل بعلمه تعالى، و أن الذي يتضمنه من معارف التوحيد كوحديته تعالى و علمه و قدرته و انتهاء الخلقة إليه و عجائب سننه في خلقه و رجوعهم جميعا إليه بأعمالهم التي سيجزون بها خيرا أو شرا كل ذلك مما تدل عليه آيات السماء و الأرض و يهتدي إليه العقل السليم فهي معان حقة و لا يدل على مثلها إلا كلام حكيم لا سحر مزوق باطل. إشارة إلى أن إعجازه لهم هو الدليل على أنه من عند الله. و قد جاء التصريح بما كني عنه هنا في قوله: **قُلْ فَأْتُوا بِسُورَةٍ مِّثْلِهِ**^{٦٢}

ه: تفسیر نمونه

^{٦١}. الميزان في تفسير القرآن، ج ١٠، ص: ٦

^{٦٢}. التحرير و التنوير، ج ١١، ص: ٦

تفسیر نمونه نه در همه جا ولی در اینجا به نظم توجه کرده است

محتوی و فضیلت این سوره

«این سوره که از سوره‌های مکی است، و به گفته بعضی از مفسران بعد از سوره اسراء و قبل از سوره هود نازل شده است همانند بسیاری از سوره‌های مکی روی چند مساله اصولی و زیر بنائی تکیه می‌کند، که از همه مهمتر مساله "مبدء" و "معاد" است.

منتها نخست از مساله وحی و مقام پیامبر ص سخن می‌گوید، سپس به نشانه‌هایی از عظمت آفرینش که نشانه عظمت خدا است می‌پردازد، بعد، مردم را به ناپایداری زندگی مادی دنیا و لزوم توجه به سرای آخرت و آمادگی برای آن از طریق ایمان و عمل صالح متوجه می‌سازد.

و به تناسب همین مسائل قسمتهای مختلفی از زندگی پیامبران بزرگ از جمله نوح و موسی و یونس (ع) را بازگو می‌کند و به همین مناسبت نام سوره یونس بر آن گذارده شده است.

و باز برای تایید مباحث فوق، سخن از لجاجت و سرسختی بت پرستان به میان می‌آورد، و حضور و شهود خدا را در همه جا برای آنها ترسیم می‌کند، و مخصوصا برای اثبات این مساله از اعماق فطرت آنان که به هنگام مشکلات آشکار می‌شود و به یاد خدای واحد یکتا می‌افتند، کمک می‌گیرد.

و بالاخره برای تکمیل بحثهای فوق در هر مورد مناسبی از بشارت و انداز، بشارت به نعمتهای بی پایان الهی برای صالحان و انداز و بیم دادن طاغیان و گردنکشان، استفاده می‌کند»^{۶۳}

این را در مقدمه گفته اند و در متن نیز به چند مورد توجه کرده است

«به دنبال آن نخست اشاره به عظمت آیات قرآن کرده، می‌گوید: "أَنَّهُ آيَاتُ كِتَابِ الْحَكِيمِ)". (تِلْكَ آيَاتُ الْكِتَابِ الْحَكِيمِ).

^{۶۳}. تفسیر نمونه، ج ۸، ص: ۲۱۲

*** آیه دوم به تناسب اشاره‌ای که در آیه قبل به قرآن مجید و وحی آسمانی شده، یکی از ایرادات مشرکان را نسبت به پیامبر ص بیان می‌کند، همان اشکالی که به طور مکرر در قرآن مجید آمده و تکرارش نشان می‌دهد از ایرادات مکرر مشرکان بوده است»^{۶۴}

پس ما همگی توجه داریم که مفسرین وقتی به دوره جدید آمده اند سعی کرده اند این ارتباط و نظم را روشن و با استدلال مطرح کنند.

سه قاعده جهت کشف نظم درونی سوره

اگر بخواهیم نظم درونی سوره را نشان دهیم سه قاعده باید رعایت شود (آنها که به نظم قائل بوده اند یکسان عمل نکرده اند باید سعی کنیم قواعدی اجرا کنیم که یکسان سازی شود، حتما باید با قرآن زیاد مراوده داشت تا به فهم اکمل برسیم)

قاعده اول: توجه به مرتبه نزول سوره است. ما وقتی سوره یونس را مربوط به دوره ای می دانیم که پیامبر سعی می کند گفتمان خود را مطرح کند و از شبهاتی که درباره گفتمانش مطرح شده پاسخ دهد در فهم ارتباط بین آیات موفق تر خواهیم بود چون می دانم این گفتار در عداد گفته هایی است که مربوط به این دوره است مثلا سخنرانی های امام بین سال ۴۲ تا ۵۷ معنا و ادبیات خاصی بر آن حاکم است و مسائلی خاصی را می خواهد حل کند و خیلی متفاوت است با سخنرانی ایشان بین ۵۷ تا سال ۶۸ اگر می خواهیم دقیق نظم آیات را بر قرار کنیم یکی این است که به ترتیب نزول توجه کنیم که آیا مکی است یا مدنی یا در هر دوره ای مقاطع مختلف آن. در هر دوره بهتر می دانیم چینش و نظم آیات را به دست بیاوریم.

قاعده دوم و سوم: هر سوره غرضی دارد و هر آیه هم گفتیم که دارای غرض است ما برای اینکه نظم آیه و علت قرار گرفتن آیه در این قسمت را به دست بیاورم لازم است تلاش کنیم که هدف بخشی را تحصیل کنم که آن قسمت خاص چه غرضی داشته است. آن غرض به ما می گوید که چه مراد بوده است. درباره غرض قبلا زیاد سخن گفته ایم. چه غرض سوره و بخش و قسمت و آیه، اینها مفسر را در فهم نظم کمک می کند وقتی بدانیم غرض این ساختمان چیست، علت اینکه چرا این اتاق و ترکیب اتاق ها را بهتر

می دانید و همین طور وقتی غرض بخش ها و طبقات را بدانیم دقیق تر می دانیم که چرا این اتاق در اینجا قرار گرفته است و با این چند در، یعنی کشف غرض ها نظام ها را نشان می دهد.

برای اینکه بتوانیم نظم را کشف کنیم بهترین کار ما این باشد که تا جایی که ممکن است غرض ها را کشف کنیم و تو رفتگی کشف غرض از سوره و بخش و قسمت و آیه هر چه بیشتر می شود فهم ما از علت ها و علت چینش ها بیشتر می شود، این قاعده قدرت ما را در کشف نظم ها بالاتر خواهد برد.

اگر این سه نکته که عرض شد مورد توجه قرار بگیرد (که دو و سه را با هم گفتیم)، غرض آیه قسمت بخش و سور را پشتوانه کشف متن قرار دهیم و رتبه نزولی را هم مورد توجه قرار دهیم در این صورت به آسانی می توانیم به نظم و غرض های درونی سوره ها راه پیدا کنیم.

نظم آیات ابتدایی سوره یونس بر اساس تفسیر همگام با وحی

در سوره یونس نوشته ایم که: با هدف رفع تعجب مردم از وحی اندازی و تبشیری بر پیامبر اکرم و دفع تهمت های کافران فرود آمد. این تعجب به طور عمده چند ضلع دارد تعجب درباره ربوبیت تشریعی خدا و ارسال وحی تشریعی به افرادی از افراد بشر این تعجب از عدم توجه به حکمت های آفرینش و جایگاه پروردگار در هستی ریشه گرفته است که در بخش اول سوره به آن اشاره میشود.

چون ریشه آن تعجب، جهل به جایگاه پروردگار در هستی است و اینکه پروردگار حکیم است و هستی را بازیچه خلق نکرده است چون به این توجه نکرده اند از رسول تعجب کرده اند در حالی که مسأله روشن بود و جای تعجب نداشت.

وقتی نگاه می کنم به آیات اول که توضیح می دهد از ربوبیت تشریعی و توضیح می دهد از حکمتی که خدا در هستی دارد و مکرر از آن استفاده می کند به طور طبیعی می فهمیم که خدای متعال در نظمی که قرار داده است و با آن در آمد «اکان للناس عجا» شروع کرد و بعد نقش خود در تشریع و حکمت خود در هستی یاد کرد کسی که این جهان را با این همه حکمت و قدرت ایجاد کرده است معنی ندارد که انسان را با این همه امکانات خلق کند و بعد او را رها کند، و تکلیفی برایش نداشته باشد این که معنا ندارد من از طریق آن غرض سوره می توانم بفهمم که چرا این دو سه آیه اینجا است یعنی به نظم برسم

باز اگر به ارتباط سوره که در جلد ۵ همگام با وحی مطرح شده توجه کنید، در این مرحله پیامبر از مواضع خود دفاع می کند و مخالفین مکرر به ایشان به خاطر طرح این مسائل حمله می کنند، در این شرایط این سوره نازل میشود تا دفاعی باشد از مواضع پیامبر و دفاعی باشد از مواد اصلی گفتمانی پیامبر مثل بحث رسالت و قرآن ایشان و پشتوانه اش را مثلاً ربوبیت تشریعی قرار دهد

ما هر چه به مرتبه نزول و غرض سوره و بخش توجه کنیم بهتر فهمیده میشود مثلاً

بخش اول: اشاره به غرض سوره است توضیح هم دادیم

بخش دوم: تحلیل و نقد تعجب مشرکان از ربوبیت تشریعی خداست، اینکه چه تعجبی می کردند و چه انتقادی به این تعجب هست، دستاوردهای ایمان و نا ایمانی به ربوبیت تشریعی و عمل به دستورات پیامبر، در آیات ۸ تا ۳۰ سعی کرده این مسأله را حل کند که اگر شما ایمان نداشته باشید به ربوبیت تشریعی و چه رفتاری از خود نشان می دهید و اگر ایمان داشته باشید چه رفتاری از خود نشان می دهند این را توضیح می دهند و تحلیل می کنند، دقیقاً به دنبال بحث توجیه ضرورت ربوبیت تشریعی است که باید انجام شود.

بخش سوم: مفتری نبودن حضرت رسول درباره قرآن

حتماً بر اساس ترتیب نزول سوره ها و جایگاه سوره در فرایند چهار مرحله ای

۱. علق تا حجر (دوره ای که پیامبر علنی دعوت می کرد اما مسلمان ها علنی نبودند)
۲. انعام تا مطففین (دوره ای که مسلمان ها به عنوان یک گروه در مقابل مشرکین دیده شدند)
۳. بقره تا فتح (دوره سوم جامعه سازی پیامبر و استقرار سازی جامعه ایمانی)
۴. مائده و توبه (دوره چهارم: جامعه به ثمر رسیده پا برجایی که دیگر نیازی به وحی از بیرون هم نداشت و می توانست روی پای خود بایستد).

بر اساس این چهار مرحله وقتی از نظم سخن می گوئیم باید آیات را توجیه کنیم این گام اول

گام دوم: توجه به غرض، چه توجه به غرض سوره چه غرض قسمت چه غرض بخش و چه غرض آیه.

بسم الله الرحمن الرحيم

استاد بهجت پور جلسه (۳۳)

قواعد خاص تفسیر تنزیلی: گام هایی در جهت کشف مراد جدی خداوند متعال

بر محضر با سعادت دوستانم عرض می‌کردم که تفسیر به معنای کشف مراد جدیِ خدای متعال حداقل سه مرحله اصلی دارد: رفع ابهام، دفع شبهه و بیان مقاصد.

در مرحله رفع ابهام ما چند جایی گامهایی را باید براساس توجه به ترتیب نزول برداریم و در آنجا قواعد خاصی را باید پیاده کنیم

یکی کشف نظم بود: یعنی برای بیان نظم آیات حتما باید با توجه به ترتیب سوره ها و قرار گرفتن این سوره‌ها در یک سیر منطقی خاصی که بر پیغمبر اکرم نازل شده است از چرایی قرار گرفتن آیات در یک چیدمان خاص در هر سوره پرده برداریم. این ابهام را رفع کنیم.

و عرض کردیم که باید افزون بر اینکه به این ترتیب و رتبه خود سوره توجه کنیم به قرار گرفتن این سوره در هر یک از مراحل چهارگانه هم بی‌توجه نباشیم.

و نکته دوم در بحث قواعد این بود که حتما عنایت به غرض‌ها بشود؛ چه غرض سوره، چه غرض بخش، چه غرض قسمت و چه غرض آیه! هرچه میزان فهم ما از اغراض بالاتر می‌رود فهم ما از نظم آیات هم دقیق‌تر خواهد شد و مفسّری که مرتبه را خوب بفهمد و غرض‌ها را حتی‌المقدور تا

سطح آیه خوب تلقی بکند حتماً موفق‌تر از مفسّرینی خواهد بود که به این جنبه‌ها توجهی نکرده است.

مطلب دوم در رفع ابهام، واژه‌شناسی‌هاست:

مفسّر در واژه‌شناسی‌ها هم نیاز به دقتی در خور دارد؛ قبلاً ما در ضمن بحث از اصول خدمتتان توضیح دادیم، نقش لغت و اینکه لغت بهتر است چگونه دیده بشود؛

نمونه‌ای از واژه‌شناسی قرآن «محسنین»

اما حالا به عنوان عمل و عملیات و قواعدی که باید حین عمل رعایت بشود من به نظرم رسید خدمت دوستان عزیزم یک مثال بزنم، این مثال را اولاً در لغت، لغات محض، لغات قرآنی، لغت شناسان قرآنی، تحلیل مفسّرین و سپس با توجه به ترتیب نزول یک بررسی بکنیم و از دل آن به یک قاعده و قواعدی برای فهم مفردات و لغت‌ها هم فحص پیدا بکنیم!

کلمه احسان و محسنین را به نظرم رسید که پیرامون آن گفتگویی داشته باشیم!

دوستان مستحضر هستند که این بحث احسان و محسنین از مباحثی است که به اشکال مختلف در تمام مراحل نزول قرآن و در قالب فرصت‌هایی که می‌شد از بحث احسان و نیکوکاری بشود در آیات قرآن وارد شده است.

من در لیستی که خدمت شما در این جلسه تقدیم خواهم کرد ملاحظه خواهید فرمود که بخش قابل توجهی از آیات به کلمه احسان و محسنین توجه کرده است بدون اینکه سراغ بحث سیئه یا حسنه یا صرف حُسن برویم، نه، بلکه از واژه عمدتاً احسان و محسن خواستم بحث بکنم و ببینیم حالا این اتفاقی که در فرآیند فهم اتفاق افتاده است چیست و چه لغزشگاه‌هایی درباره آن می‌توانیم خدمت شما تقدیم بکنیم و توجه به ترتیب نزول چگونه می‌تواند این لغزش‌ها را تقلیل بدهد؟!!

۱. لسان العرب:

در لسان العرب که یک کتاب لغت است و همین مطلب هم در العین که در واقع اولین کتاب لغت و شیعی هم هست و اصیل ترین کتاب لغت است به همین معنا آمده است و می فرماید: «الحسن ضد القبح و نقیضه»؛ می فرماید: حسن ضد قبح است و نقیض قبح است.

۲. مفردات:

مفردات هم به همین سادگی، مثال ها زیاد گفتند اما به همین سادگی از کنار آن گذشتند، مفردات هم که لغت قرآنی است ایشان می فرماید: «عبارة أن كل مُبْهَجٍ مرغوب فيه و ذلك ثلاثة أضرب» هر چیزی که موجب طراوت و شادابی و سرور باشد و مورد رغبت باشد این حسن یا حسن می شود البته ایشان حسن را می گویند و بعد می گوید ما سه نوع داریم:

مُستحسن از جهت عقل: یعنی عقل پسند است.

مُستحسن از جهت هوا: یعنی خاص انسان دنبال آن است یعنی میل انسان به آن است.

مُستحسن از جهت حس: انسان احساس نیکی به آن پیدا می کند.

بعد می فرماید: حسنه «يُعْبَرُ عنها عن كل ما يسر من نعمة فبال الإنسان في نفسه و بدنه و أحواله و سيئته تضادها».

حسنة تعبیر می شود از هر چیزی که باعث سرور انسان هست از نعمت هایی که به انسان می رسد چه در خودش، چه در بدنش، چه در حالاتش و سیئه هم ضد آن است.

بعد از این وارد احسان می شود، احسان چیست؟

«يقال: على وجهين، أحدهما الإِنعام على الغير، يقال: أحسن إلى فلان» وقتی شما یک نعمت یا عنایتی به دیگری می کنید به این احسان می گویند یعنی باب افعال که رفت به این معناست یعنی یک نعمت یا لطفی به دیگری بکنید.

«و الثانی: إحسان فی فعله»، انسان در عملش کار نیکی انجام بدهد، «ذلک إذا عَلمَ علماً حسناً» علم نیکویی داشته باشد یا «أو عمل عملاً حسناً» یا عمل نیکویی داشته باشد.

«و علی هذا قول أمير المؤمنين: النَّاسُ أُنْبَاءُ مَا يُحْسِنُونَ». یکی از علایمی که ایشان شیعه است، گفته شده راغب شیعه است مثل این تعبیر است که تعبیر امیرالمؤمنین را شیعیان در رابطه با حضرت امیر به طور مطلق می آورند؛ مردم فرزندان آن چیزی هستند که خوب انجام می دهند.

«منسوبون إلى ما يعلمون و ما يعملونه من الأفعال الحسنة» آن اعمالی که اعمال حسن هستند.

بعد بحث تفسیری و آیه ای را شروع می کند، ما الآن انتظار داریم ایشان بیاید کل موارد احسان و محسنین را در یک تحلیل قرآنی به ما ارائه بدهد.

قوله تعالى: «الَّذِي أَحْسَنَ كُلَّ شَيْءٍ خَلَقَهُ»، سوره سجده آیه ۷؛ ایشان در اینجا می فرماید: «و الإحسان أعم من الإنعام»؛ احسان و نیکوکاری اعم از نعمت دادن است، شما یک نعمت را به دیگری بدهید ممکن است احسان نباشد، هر انعامی احسان نیست و احسان اعم از آن است.

قاله تعالى: «إِنْ أَحْسَنْتُمْ أُحْسَنْتُمْ لَأَنْفُسَكُمْ»؛

و قوله تعالى: «إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَ الْإِحْسَانِ»؛ بعد ایشان روی «إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَ الْإِحْسَانِ» می ماند و یک مکشی می کند و می فرماید:

«فالإحسان فوق العدل» احسان فوق عدل است و بالتار از عدل است. «و ذاك أن العدل هو أن يعطى ما عليه» انسان عطا بکند آنچه را که بر ذمه اش است «و يأخذ أقل مما له» و کمتر از آن چیزی که حقش است از مردم بگیرد، بیشتر بدهد و کمتر بگیرد.

«و الإحسان أن يعطى أكثر مما عليه» البته این «يأخذ أقل مما عليه» ثقل اللسان یا ثقل القلم است، احتمالاً اشتباه است چون به اندازه باید باشد، این اقل نباید باشد اما احسان همین طور است.

«وَالْإِحْسَانُ أَنْ يُعْطَى أَكْثَرُ مِمَّا عَلَيْهِ وَ يَأْخُذُ أَقْلَ مِمَّا لَهُ»، بیشتر از آنچه که به اصطلاح باید بدهد و کمتر از آنچه که باید بگیرد.

«فَالْإِحْسَانُ زَائِدٌ عَلَى الْعَدْلِ» احسان زائد بر عدل است و بعد توضیح می‌دهد که احسان ندب است و عدل واجب است، کأنه ایشان می‌خواهد این را در بیاورد.

«إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ» یعنی آنجایی که به اندازه واجب است «وَالْإِحْسَانُ» احسان یعنی بیش از آنچه که باید بدهی بدهی، و کمتر از آنچه که حقت است بگیر. به کم راضی باش!

حالا مثلاً کسی ستمی در حقت کرده است نگویی چون علنی گفتم باید تو هم علنی بروی معذرت خواهی کنی و من این معذرت خواهی تو را نمی‌پذیرم، نه دیگر، معذرت خواهی اش راضی باش به کمش راضی باش.

«وَأَدَاءٌ إِلَيْهِ بِإِحْسَانٍ» را توضیح می‌دهند و المحسنین، اینجا می‌فرماید که و قوله عزوجل: «وَأَدَاءٌ إِلَيْهِ بِإِحْسَانٍ» در سوره بقره «وَلِذَلِكَ عَظَّمَ اللَّهُ تَعَالَى ثَوَابَ الْمُحْسِنِينَ، فَقَالَ تَعَالَى وَ إِنَّ اللَّهَ لَكَمَّعِ الْمُحْسِنِينَ» در سوره عنکبوت «وَقَالَ تَعَالَى: إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ».

یعنی چون اینها بیشتر یعنی حالت استحباب پیدا می‌کند بیشتر از آنچه که بر ذمه اش هست را می‌دهند و کمتر از حد نیاز خداوند تعابیر همراه با مدحی را در مورد آنها داشتند.

۳. قاموس قرآن

قاموس قرآن تقریباً ترجمه همین مطلب را از راغب بیان می‌کند؛ حسن را توضیح می‌دهد «وصف به معنای زیبایی و نیکویی» است و احسان «مصدر باب افعال است به معنای نیکی کردن» مثل: «لَا تَعْبُدُونَ إِلَّا اللَّهَ وَ بِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا» یعنی نیکی بکنید.

افعال این ماده در قرآن مجید همه از باب افعال آمده است مگر در سه موضع و حالا کاری به این نداریم؛ (مُحْسِن: نیکوکار؛ مُحْسِنِينَ: نیکوکاران؛ مُحْسِنَات: زنان نیکوکار).

به نظر می‌آید این اسماء فاعل در قرآن به جای صفت مشبیه بکار رفته و از آنها ثبوت ارائه شده است یعنی صرف عمل مراد نیست، توصیف مراد نیست بلکه توصیفی همراه با ثبات مراد است چنانچه که با مراجعه روشن خواهد شد.

بعد توضیح می‌فرمایند که: «أَسْلَمَ وَجْهَهُ لِلَّهِ وَهُوَ مُحْسِنٌ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ» تا اینجا که می‌فرماید که مُحْسِنَات در قرآن فقط یکبار است اینک چند آیه را بررسی می‌کنیم:

«إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَالْإِحْسَانِ» همان مطالب راغب اصفهانی را می‌آورد، احسان بالاتر از عدل است زیرا عدل آن است که آنچه بر عهده دارد بدهد و آنچه برای اوست بگیرد ولی احسان آن است که بیشتر از آنچه که بر عهده دارد بدهد و کمتر از آنچه برای اوست بگیرد. اختیار عدل واجب ولی اختیار احسان مستحب است.

عرضم به حضور شریفان این هم پس نظر لغویین قرآنی است.

لسان العرب مطلق نیکوکاری را مطرح کرد که یک امر عُرفی و عقلی است. وقتی به راغب اصفهانی و کسانی که این واژه‌ها را قرآنی بررسی می‌کنند، راغب اولاً آمد و گفت: احسان عقلی داریم، احسان عُرفی داریم، یعنی احسان براساس خاص و احسانی که عُرف می‌پسندند و بعد آمد و توضیح داد که احسانی که در قرآن به کار رفته است در برابر عدل است، نیکویی کردن به دیگران که در برابر عدل است و حتی اعم از انعام است و انعام تنها بخشی از احسان و نیکوکاری است و نه همه احسان و نیکوکاری! عدل واجب و احسان مستحب است، این هم در واقع فهم ایشان از قرآن است.

۴. علامه طباطبایی در المیزان

تا به علامه می‌رسیم و علامه اینجا به نظر من تلاش کردند که براساس آن فهم تفسیر قرآن به قرآن دوباره مجموعه این واژه را در قرآن با توجه به آیات یک تحلیلی از آن داشته باشند که حالا باید بررسی بکنیم که این تحلیل قرآنی چقدر در معیار و مقیاس قرآن قابل پذیرش است کما اینکه خود مطالب راغب اصفهانی و قاموس را باید ارزیابی بکنیم.

ایشان در جلد چهار آیه ۱۳۳ و ۱۳۴ سوره آل عمران ذیل این آیه: «و سَارِعُوا إِلَى مَغْفِرَةٍ مِنْ رَبِّكُمْ وَ جَنَّةٍ عَرْضُهَا السَّمَاوَاتُ وَ الْأَرْضُ أُعِدَّتْ لِلْمُتَّقِينَ، الَّذِينَ يُنْفِقُونَ فِي السَّرَّاءِ وَ الضَّرَّاءِ وَ الْكَاطِمِينَ الْغَيْظَ وَ الْعَافِينَ عَنِ النَّاسِ وَ اللَّهُ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ».

«أُعِدَّتْ لِلْمُتَّقِينَ» بعد آمد و گفت: «وَاللَّهُ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ»، می‌خواهد از اینجا یک تحلیلی ارائه بدهد که محسنین به چه معنایی هستند؟!

ایشان اینجا می‌فرماید: «وَاللَّهُ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ» اشاره است به اینکه آنچه از اوصاف ذکر شد در حقیقت معرف متقین است، یعنی این صفات: «يُنْفِقُونَ فِي السَّرَّاءِ وَ الضَّرَّاءِ»، «الْكَاطِمِينَ الْغَيْظَ» و «وَالْعَافِينَ عَنِ النَّاسِ» اینجا در واقع صفات و معرف متقین است و این متقین معرف دیگری در دو مرحله دارد و آن عبارت از کلمه «مُحْسِنِينَ» است.

یک، آن مجموعه صفات و دو مُحْسِنِينَ، که در مورد انسانها معنایش نیکوکاران به انسان است و در مورد خدای متعال معنایش استقامت و تحمل راه خداست!

نیکوکار در رابطه با دیگران مُحْسِن می‌شود یعنی در عموم مردم، اما وقتی می‌گوییم: فلانی مُحْسِن است نسبت به خدا یعنی استقامت و تحمل دارد در راه خدا، و سر این راه ایستاده است که در این باره در جای دیگر قرآن می‌خوانیم: «وَبَشِّرِ لِلْمُحْسِنِينَ، إِنَّ الَّذِينَ قَالُوا رَبَّنَا اللَّهُ ثُمَّ اسْتَقَامُوا فَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ» ایشان از محسنینی که قبل از آیه «إِنَّ الَّذِينَ قَالُوا رَبَّنَا اللَّهُ ثُمَّ اسْتَقَامُوا» نتیجه گرفته که محسنین وقتی در رابطه با خدا محسن شمرده شدند یعنی کسانی که در بحث ربوبیت خدا استوار هستند.

بلکه احسان در آیات احقاف که بنده این را نوشتم نزول ۶۶ است چون این لازم است به آن توجه بشود. احسان در آیات احقاف اصل و ریشه برای احسان به مردم است، چرا که اگر احسان به خلق برای خدا نباشد نزد خدا هیچ ارزشی ندارد! احسان در سوره احقاف «إِنَّ الَّذِينَ قَالُوا رَبَّنَا اللَّهُ ثُمَّ

استقامُوا» می‌گوید: اگر انسان نیکوکار به مردم است باید با قصد قربت باشد و إلا احسان حساب نمی‌شود.

پس از نظر حضرت علامه «محسن» کیست؟ محسن کسی است که نیکوکار است با مردم اما برای خدا، اگر این دو باهم جمع نشد محسن قرآن به حساب نمی‌آید! این برداشت حضرت علامه است. چرا که اگر احسان با خلق برای خدا نباشد نزد خدا هیچ ارزشی ندارد! آری، از آیات سابق از قبیل آیه «مَثَلُ مَا يُنْفِقُونَ فِي هَذِهِ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا» و امثال آن بر می‌آید که احسان به مردم زمانی در نزد خدا دارای منزلت است که برای رضای او انجام شده باشد دلیل بر گفته ما آیه شریفه زیر است: «وَالَّذِينَ جَاهَدُوا فِينَا لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنَا وَإِنَّ اللَّهَ لَمَعَ الْمُحْسِنِينَ»، یعنی کسانی که در راه ما تلاش می‌کنند محسن هستند، این را می‌خواهند استفاده کنند.

برای اینکه می‌دانیم معنای این جهاد که عبارت است از بذل جهد در جایی و در امری تصور دارد که آن امر مطابق میل نباشد؛

جهاد در کجاست؟ وقتی که من علاقه‌ای به آن علی‌الظاهر ندارم و از مالم در حالی که «يُطْعَمُونَ الطَّعَامَ عَلَى حُبِّهِ» با اینکه من دوستش دارم و نیاز به آن دارم و علاقه دارم می‌دهم، این جهاد می‌شود بلکه مخالف با مقتضای طبع باشد، جهاد در آنجایی است که شخص کار را مخالف با مقتضای طبعش انجام بدهد و این نیز تصور ندارد و یا بگو شخص عاقل بر خلاف میل خود تلاش نمی‌کند مگر وقتی که به امور دیگر ایمان داشته باشد!

ایشان می‌خواهد تحلیل بکند که چرا محسن باید قصد الهی داشته باشد؟ یعنی اگر ایمان نداشته باشد احسان نمی‌کند، اینها همه جای بحث و بررسی دارد؛

ایشان آمد بین پدیده احسان بین مردم و استواری در قصد الهی می‌خواهد جمع بکند و این جمع با استفاده از آیات صورت می‌گیرد، آیاتی که در آن واژه «مُحْسِنِينَ» به کار رفته است؛ نمی‌خواهد

اینها را تفکیک نکند بلکه می‌خواهد اینها را کنار هم بگذارد و یک معنای سومی علی‌الظاهر از احسان قرآنی بگیرد.

شخص عاقل برخلاف میل خود تلاش نمی‌کند مگر در وقتی که به امور دیگری ایمان داشته باشد که منافع آن بیش از آن تلاش باشد، اموری که هر انسان عاقلی وقتی آن را درک کند حکم کند که باید درصدد تحصیلش برآید و بلکه مقاومت هم بکند و برای به دست آوردنش از همه محبوب‌های طبیعی و شهوات نفسانی چشم‌پوشد و لازمه داشتن چنین درک و اعتقاد این است که بگوید: «ربُّنا الله» و تا کسی نگوید «ربُّنا الله» چنین احسانی از او صادر نمی‌شود و به پای این گفته خود ایستادگی هم بکند.

این از نظر اعتقاد اما به حسب عمل هم باید به پای گفته خود بایستد یعنی در راه خدا جهاد کند «مَنْ جَاهَدَ فِینَا لَنَهْدِيْهُمْ سُبُلَنَا» و بینهم و بین‌الله انگیزه‌ای به جز عبادت او نداشته باشد و در راه خود او انفاق کند و بینهم و بین‌الناس با حُسن معاشرت سلوک نماید.

پس آنچه که گفتیم این معنا به دست می‌آید، ببینید جمع بندی ایشان این می‌شود:

«احسان در قرآن یعنی چه؟ احسان عبارت است از انجام دادن هر عملی به وجه حسن و بدون عیب هم از جهت استقامت و ثبات و هم از جهت اینکه جز برای خدا نبوده باشد».

شما در معنای راغب چنین برداشتی را نمی‌کردید! راغب به اصطلاح این حوزه‌ها را می‌توانست تفکیک بکند اما ایشان اینها را کنار هم گذاشت، براساس مطالعه درون قرآنی!

۵. معنای واژه محسنین در نظر استاد بهجت پور

حالا ما باید این را تحلیل بکنیم، یعنی ببینیم این معنایی که ایشان از احسان الآن فرمودند واقعاً در همه قرآن ساری و جاری است؟ می‌توانیم بگوییم هر جایی واژه احسان را شنیدیم معنایش این

است که شخص عملاً تلاش بکند و نیکوکاری به دیگران داشته باشد و این نیکوکاری را به قصد قربت انجام بدهد و إلا احسان نیست، صحه السلب دارد، این را باید بررسی بکنیم!

بنده برای اینکه دوستان یک تمرینی شده باشد دیروز نشستم کل آیاتی که به نحوی با مسئله احسان و محسنین ارتباط داشت در سیر نزول را درآوردم و یکی دو آیه هم در حُسنی به دلیل تناسب آن آوردم.

به جدول نگاه کنید، شما هم هر وقت خواستید پژوهش‌های تفسیری خواستید انجام بدهید پیشنهاد من این است که حتماً یک جدولی به سرعت به این شکل بسازید:

ردیف داشته باشد بعد نام سوره و نزولش، مثلاً: سوره لیل، نزول ۹، متن آیه را بیاورید و شماره‌ای که کنار آن می‌آید و سپس ملاحظه یک عنوان به آن بنزید، نمایه زنی داشته باشید، همیشه این کار را داشته باشید، این جدول‌ها بعدها خیلی به درد شما می‌خورد؛

مثلاً: از همین جدول‌ها دو سه مقاله به راحتی می‌توانید در بیاورید، یک پایان نامه به راحتی می‌تواند استخراج بشود، مثلاً: معنای واژه مُحسن و احسان در قرآن، آن دو را بررسی کنید و نسبت و تناسب‌هایش را بسنجید، در ضمن آیاتی که واژه احسان در آن بکار رفته است به این جدول ملاحظه کنید، ببینید آیات گذشته چه اطلاعاتی در اختیارتان گذاشتند، در آینده چه اطلاعاتی در اختیارتان می‌گذارند؟ این گونه جدول‌ها را در اختیار داشته باشید.

راش هم همین است، شما همین واژه‌شناسی‌هایی را که در معجم المفهرس یا در همین نرم‌افزار کلمه را بنزید اما خودتان به ترتیب نزول اینها را کپی پیس کنید، در عرض یک الی دو ساعت می‌شود همه اینها را جمع بندی کرد.

پس ردیف خواهیم زد، نام سوره، ترتیب نزول و متن عربی و آیه و ملاحظات...

این جدول را ملاحظه بفرمایید، حدود ۸۰ عنوان است، ما محسن را ابتدا نداشتیم از سوره ۳۹ اعراف اولین باری است که «مُحْسِن» بکار می‌رود و محسنین و تعبیر أخذ به أحسن آمده است و به دلیلی من اینجا آوردم و «سنزید المحسنین» در سوره اعراف است.

در سوره فرقان به اصطلاح از تبدیل سیئات به حسنات سخنی گفته شده است.

سوره فاطر از اینکه افراد گاهی به اصطلاح کار زشتشان را حَسَن فرض می‌کنند و از تعبیر رفتار بد به حُسَن و نیکی سخن گفته شده است، آوردن حسنه مطرح شده است

و باز بعد از سوره اعراف که از محسنین صریحاً یاد شده بود در سوره قصص که چهل و نهمین سوره است یعنی در ده سوره بعد واژه محسنین دوباره به کار می‌رود و رفتار حسن در برابر رفتار زشت و احسان به دیگران، یعنی احسان عملی

و باز احسان جمعی «إِنْ أَحْسَنْتُمْ لِأَنْفُسِكُمْ» یعنی کلّ بنی اسرائیل که در سوره اِسرائ که پنجاهمین سوره است و همین طور ملاحظه بفرمایید «بِالَّتِي هِيَ الْأَحْسَنُ» یعنی یک عملی را از آن به أحسن یاد شده است، قول أحسن از آن یاد شده است، آوردن حُسَنی از آن یاد شده است

و نماز در اینجا «أَقِمِ الصَّلَاةَ» به عنوان یک عمل أحسن از آن یاد شده است و دستور در اینجا که صبر کن خداوند با محسنین است یعنی سوره هود آیه ۵۲.

سوره یوسف آیه ۵۳ که در چند جا محسنین در رابطه با حضرت یوسف به کار رفته است، که مرحله اول تمام می‌شود و مرحله دوم سوره انعام آنجایی که دیگر مسلمانان علنی شده‌اند و از احسان به والدین سخن گفته شده است، از تقرّب مال یتیم به شکل احسن سخن گفته شده است و از به اصطلاح رفتار خدا به عنوان تمام کننده احسن نسبت به وحی سخن گفته شده است.

از محسنین چند بار در سوره صافات یاد شده است، از محسنین در سوره لقمان یاد شده است و به همین طور تا سوره‌های مدنی، به همین نحو همیشه یک جدول برای خودتان درست کنید.

حالا حضرت علامه آمدند و فرمودند که: احسان عمل نیک به دیگران است، انجام دادن هر عملی به وجه حسن و بدون عیب هم از جهت استقامت و ثبات و هم از جهت اینکه جز برای خدا نبوده باشد.

حالا اینجا آیه داریم، مثلاً: سوره لیل «فَأَمَّا مَنْ أُعْطِيَ وَاتَّقَىٰ وَصَدَّقَ بِالْحُسْنَىٰ فَسَنِيَرُهُ لِلْيُسْرَىٰ» نیکویی را تصدیق کرد یا تکذیب کرد، «كَذَّبَ بِالْحُسْنَىٰ» این را شما می‌توانید به این معنا حمل کنید؟! ما در اول نزول قرآن هستیم، خداوند بعد از اینکه این آیه را می‌فرماید، می‌فرماید من توفیقاتی را به او می‌دهم که مفسرین «فَسَنِيَرُهُ لِلْيُسْرَىٰ» را یعنی شیب زندگی‌اش را به سمت دین و شریعت سهله سمحه خواهم کرد، یعنی رو به سمت دین خواهد آمد.

احسان به معنای انجام عمل با ثبات نیکوکارانه، و با قصد قربت در اینجا معنا می‌تواند بشود؟ اثباتش خیلی سخت است، اگر براساس سیر باشد یعنی قاعدتاً باید این معنا، فعلاً معنای عرفی باشد، یعنی آن چیزی که عقل حسن می‌داند، عُرف حسن می‌داند، بیش از این نمی‌تواند به اصطلاح بار معنایی برای این احسن یا حُسنی بکنیم!

یا در سوره نجم بیست و سومین سوره، ما در بیست و سومین سوره «وَلِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ لِيَجْزِيَ الَّذِينَ أَسَاؤُا بِمَا عَمِلُوا» در برابر حُسنی «وَلِيَجْزِيَ الَّذِينَ أَحْسَنُوا بِالْحُسْنَىٰ». اینجا ما در واقع هنوز تا اینجا دستوری مبنی بر اینکه همه کارهایتان ولو واجبات توصلی‌تان را برای قُرب به خدا انجام بدهید برایمان وارد نشده است، من بررسی کردم که دارم عرض می‌کنم!

حالا ما بیایم بگوییم اینجا «لِيَجْزِيَ الَّذِينَ أَسَاؤُا بِمَا عَمِلُوا وَ لِيَجْزِيَ الَّذِينَ أَحْسَنُوا بِالْحُسْنَىٰ» یعنی کسانی که عمل نیک انجام می‌دهند به مردم، پایدار هستند اولاً و ثانیاً به قصد قربت، اثبات این دلیل می‌خواهد؟

ما در اینگونه موارد چکار می‌کنیم؟ قاعدتاً باید بفهمیم ما یک معنای عرفی داریم، حسنای عرفی، کما اینکه بدی هم عرفی است و بدی هم عقلی است، اینجا هم بدی عقلی و عرفی داریم مگر اینکه یک دلیلی در اینجا اقامه بشود، قطعاً نمی‌توانیم اینجا را به آن معنای حضرت استاد بگیریم.

«وَلَا تُفْسِدُوا فِي الْأَرْضِ بَعْدَ إِصْلَاحِهَا وَادْعُوهُ خَوْفًا وَطَمَعًا إِنَّ رَحْمَتَ اللَّهِ قَرِيبٌ مِنَ الْمُحْسِنِينَ» اولین جا اینجا بود، سوره اعراف که سی و نهمین سوره است، اینجا را چطور معنا کنیم؟ خود آیه می‌فرماید: «لَا تُفْسِدُوا فِي الْأَرْضِ بَعْدَ إِصْلَاحِهَا وَادْعُوهُ خَوْفًا وَطَمَعًا» این مُحَصِّل یک معناست به نام احسان و نیکوکاری یا محسن شدن، محسن اینجا کی هست؟ محسن تعریف شده است، می‌گوید: محسن کسی است که افساد در زمین نکند مثلاً وحدت جامعه را به هم نریزد، اخوت اسلامی را خراب نکند، همدلی را نشکند، جامعه را به سمت رفتارهای همراه با فحش و بد و بیراه و بددلی نکشاند، امور مردم را درست انجام بدهد، اگر ارباب رجوع است کار را به خوبی انجام بدهد تا ارباب رجوع کارش به درستی انجام گیرد، اگر مسئول بخشی است کارش را به خوبی انجام بدهد به گونه‌ای که از این کار امور مردم فاسد و خراب نشود، همه اینها در آن است، این یک.

«وَادْعُوهُ خَوْفًا وَطَمَعًا» در بخش عبادتش هم اینگونه باشد، خدا را با امید و ترس، امید و طمع و ترس و خوف بخواند، اگر کسانی اینگونه باشند، اینها دوتا بخش جدا از هم هستند، اینها دو تا عمل جدا از هم هستند، اگر کسی این دو تا عمل را انجام بدهد محسن است، نه اینکه شما اگر عدم افساد در جامعه داشتی به قصد قربت محسن می‌شوی! محسن در اینجا دو تا عنوان دارد:

یک: افساد نکنید. دوم: خدا را بخوانید.

نه خدا را بخوانید در این امر فقط، بلکه خدا را در هنگام عبادت بخوانید، یعنی مشرکانه عمل نکنید، کسی که مشرک نبود و افساد نکرد محسن قرآن می‌شود.

خوب از اینجا به بعد، هر مُحَصِّل برای محسنین داشتیم باید یا می‌توانیم خرج آیات آینده بکنیم؛ مثلاً: اگر الآن در سوره قصص بود یا سوره دیگر که از احسان یاد شد، سوره نمل یا سوره لقمان که

می‌گوییم محسن کیست؟ می‌گوییم کسی که افساد در زمین نمی‌کند و خدا را تنها با خوف و طمع می‌خواند این یک ویژگی او هست. خداوند وقتی «هدی و رحمه للمحسنین» گفته است مرادش اینها بوده است.

«وَكُنَّا لَهُ فِي الْأَلْوَابِ مِنْ كُلِّ شَيْءٍ مَوْعِظَةً وَ تَفْصِيلاً لِّكُلِّ شَيْءٍ فَخُذْهَا بِقُوَّةٍ وَ أَمْرٌ قَوْمَكَ يَأْخُذُوا بِأَحْسَنِهَا سَأُرِيكُمْ دَارَ الْفَاسِقِينَ» این را ما چطوری معنا بکنیم؟ می‌توانیم با معنای حضرت استاد پیش برویم؟ مثلاً بگوییم «وَأَمْرٌ قَوْمَكَ يَأْخُذُوا بِأَحْسَنِهَا» یعنی عمل کردن به قصد قربت، در صورتی که اصلاً این نیست؛

احکام الهی دو دسته هستند: یک احکام الهی واجبات است و یک احکام الهی، احکام تکمیلی و کمالی است. مثلاً نماز واجب است و شما موظف هستید در قرآن که نماز بخوانید، اما نماز به اول وقت و جماعت این احسن است.

شما می‌توانید قصاص بکنید اما عفو احسن است «وَأَمْرٌ قَوْمَكَ يَأْخُذُوا بِأَحْسَنِهَا» خوب من وقتی أخذ به احسن کردم محسن می‌شوم؛ محسن هستم یعنی عمل را انجام دادم با قصد قربت؟ معلوم نیست.

شما در موارد استعمال حتماً دوستان به این جنبه‌ها توجه بفرمایند.

الان فقط یه جمع بندی دارم و آن جمع بندی این است:

احسان و محسنی که در قرآن آمده است بسته به مخاطبین معنا می‌شود:

گاهی احسان ناس است همین نیکوکاری‌های معمولی است.

گاهی احسان انبیاست، متعلقش با آن آمده است، مثلاً: ابراهیم محسن است قبلش توضیح داده است، چون مثلاً هادی دیگران است یا دیگر انبیا، چند نبی را ذکر کرده است و می‌گوید اینها محسن هستند چون اینها هادی دیگران هستند، خود آیه گفته است.

اما مؤمنان، ما وقتی سیر نزول را می‌بینیم در سیر نزول مصادیقی آمده است که کم کم اضافه شده است، مصادیف نویی برای نیکوکاری.

اولش آن بود که فرمود: افساد در زمین نکنید و خدا را به اخلاص بخوانید با خوف و طمع «إِنَّ رَحْمَتَ اللَّهِ قَرِيبٌ مِّنَ الْمُحْسِنِينَ» اما محسنین در این بخش، یعنی در بخش رفتار اجتماعی که به فساد دامن نزنند و اهل دعا باشند اما وقتی جلوتر می‌آییم مثلاً در سوره نمل «هُدًى وَ رَحْمَةً لِّلْمُحْسِنِينَ» می‌گوید: «الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَ هُمْ بِالْآخِرَةِ هُمْ يُوقِنُونَ» مصادق‌هایش در آنجا اضافه می‌شود.

ما و شما وقتی می‌خواهیم تفسیری از واژه‌ها داشته باشیم این تفسیر از واژه‌ها باید در سیر نزول ارزیابی بشود، این فرمایش حضرت علامه در سیر نزول باید ارزیابی می‌شد.

واقعاً من نمی‌توانم این معنا را برای احسان عموم مردم بپذیرم، برای احسان در دوره اول بپذیرم، بلکه ممکن است در جاهایی به قرینه نه بلکه به ظهور بعضی از آیات اینها را پذیرفت.

پس تا اینجا می‌خواهم عرض کنم یکی از کارهای بزرگ که به نظر من یک وقتی باید اهلش انشاءالله انجام بدهند نوشتن یک المفردات دوم است، یک التحقيق دوم است، التحقيق دومی که براساس تنظیم آیاتی در سیر نزول اتفاق بیفتد.

این چه خدمتی می‌کند؟ سیر معنایابی واژه را توضیح می‌دهد، می‌گوید: این واژه تا کی عرفی است؟ کجاها اصلاً عرفی است؟ نشان بدهد، این و این و این، مثلاً این سی تا آیه همه عرفی است، اینجا با این مصداق مُحَصِّل این مفهوم معنادار شده است، در اینجا این اضافه می‌تواند بشود، اینجا نمی‌تواند اضافه بشود.

کار بسیار به نظر من ارزشمندی است که تا الآن در بحث مفردات قرآن اتفاق نیفتاده است، امروز ما به نظرم براساس سیر نزول می‌توانیم بسیاری از آیات را بازبینی بکنیم بین معنای عرفی یعنی

استعمال آن در معنای عُرفی؛ استعمال آن در مراتبی از آن مصادیق مُحصل و استعمالش با توجه به مخاطبین مثلاً پیغمبران و اولیای الهی و امثالهم فرق قائل بشویم.

این به نظر من خدمت بزرگی است که در عالم تفسیر انجام باید بشود و حداقل خود ما که می‌خواهیم تفسیر تنزیلی انجام بدهیم باید توجه بکنیم که به برداشت‌های مثل راغب، التحقیق و حضرت علامه و امثالهم نمی‌توانیم اکتفا کنیم و نیاز به بررسی مجدد خودمان براساس این جدول‌ها دارد، یک بررسی بکنیم و یک ارزیابی از این واژه‌ها داشته باشیم.

بسم الله الرحمن الرحيم

استاد بهجت پور جلسه (۳۴)

عرض می‌کردم مفسّر وظیفه‌اش کشف مراد جدی خدای متعال است و کشف مراد جدی خدای متعال چند مرحله دارد:

مرحله اول رفع ابهام از الفاظ و عبارات است. در این مرحله اقدامات گوناگونی مفسّرین انجام می‌دهند تا به کشف مراد جدی خدا از راه رفع ابهام نائل بشوند. در این مرحله یکی از اموری که گره می‌خورد با توجه به ترتیب نزول مسئله نظم بود، نظم آیات.

مسئله دوم فهم مفردات بود که به نظر بنده فهم مفردات با توجه به سیر نزول یکی از امور بسیار بسیار ضروری در قرآن‌شناسی است و لازم است تا افراد سختکوش و تلاش‌گری و دقیقی جدولی از هر یک از مفاهیم قرآن به ترتیب نزول آیاتش را آماده بکنند، آیات پس و پیش را ملاحظه بکنند و آیه را در آن سیاق‌ها و با توجه به ترتیب ترجمه بفرمایند و آن واژه را معنا بفرمایند و این کمک بزرگی است به فعالیت‌های تفسیری.

من اگر بخواهم برایتان مثال بزنم از تفاسیری که این واژه‌ها را براساس تلقی‌های اولیه، برداشت‌های اولیه به وضوحش یا به اجمالش واگذار کرده‌اند می‌شود مثال‌های بسیار زیادی آورد در حالی که مفسر باید دقیقاً در همین جا تکلیف خودش را با این واژه‌ها روشن کند، برای نمونه در جلسه گذشته ملاحظه فرمودید که ما معنا و پژوهشی که حضرت علامه از واژه احسان و محسنین داشتند وقتی در سیر نزول و واژه‌های موافق با سیر نزول بررسی کردیم دیدیم که نمی‌توانیم در همه جا همراه با جناب ایشان باشیم و به نظر رسید که باید به قاعده دیگری عمل کرد.

این قاعده این است که مخاطبت را بشناسی و اگر مخاطبت عام است معنا را عرفی ببینی و اگر در ابتدای نزول قرآن هستی معنا را عرفی ببینی و اگر در مخاطب خاص و درباره مخاطب خاص دارد سخن گفته می‌شود معنا را با توجه به آیات اطراف ارزیابی کن و این را هم در همین حد یعنی نسبت به اولیاء و نسبت به انبیاء متوقف کن و سرایتش را به دیگران نده.

در رابطه با مؤمنین می‌تواند این مصادیق رو به افزایش باشد یعنی انتظار از مؤمنین انتظار از همراهان با این دعوت می‌تواند به تناسب پیشرفت اضافه بشود البته همین جا هم باید باز دقت لازم را کرد که نکند در اینجا دقیقاً ما بازگشت به معنای عرفی یا به حداقل از انتظارات کرده باشیم که دیگر در آنجا باید سیاق‌ها به کمک ما برسد.

اگر این مجموعه قواعد را به آن توجه بکنیم تصورم این است که مفرد شناسی‌های ما و واژه شناسی‌های ما دچار یک تحول بنیادی می‌شود، نه در اصل معنا بلکه در استعمال، یعنی واژه‌شناسی‌ها در استعمال قرآن با توجه به حوزه استعمال معانی متعدد و متکثری پیدا خواهد کرد که مفسر نمی‌تواند خود را برکنار از آشنایی با این امور بداند و فکر کنم این یک حوزه ارزشمندی است.

اصطلاحات معمولاً یک معنای عرفی دارد و ما اساس را بر این می‌گذاریم که واژه‌ها مخصوصاً آن واژه‌هایی که چندبار تکرار شده است مثلاً ممکن است در صائمین یکی دو بار بیشتر نباشد و خیلی

نگرانی نیست اما به طور کلی خوب است که همه واژه‌هایی که پرکارآمد در قرآن هستند یک دور از این منظر دیده بشوند و یک ارزیابی دقیقی از آن صورت بگیرد.

الآن که ما این در اختیارمان نیست و شما الآن دارید تفسیر می‌کنید یعنی هر یک از دوستان ما قاعدتاً در نقطه‌ای هستیم که مقالات موضوعی می‌نویسید و یا احیاناً سوره‌ای را تفسیر می‌فرمایید من خواهم این است که واژه‌های پرکاربرد و واژه‌های مهم و تأثیرگذار را حتماً با روشی که در نوبت گذشته عرض کردم ارزیابی بکنید و از کنارش به آسانی نگذیرید که گاه برای ما واجد معانی ارزشمندی است که به دلیل بی‌دقتی این مراد جدی خدای متعال از دستمان خارج بشود.

در بحث رفع ابهام خوب ما گاهی از آیات دیگر استفاده می‌کنیم، استفاده از آیات دیگر هم به نظر می‌رسد نیاز به یک تحول دارد براساس نگاه تنزیلی و رویکرد تنزیلی.

قبلاً خدمتتان عرض کردم که در بحث باز اصول که ما هنگامی که داریم تفسیر انجام می‌دهیم برای رفع ابهام به گذشته نگاه کنیم اما برای بیان تفصیلات مجملات قرآن به آینده. چون طبع قرآن اینگونه است «أَحْكَمَتِ آيَاتُهُ ثُمَّ فَصَّلَتْ» اول مطلبی را به اجمال بیان می‌کند و بعد تفصیلش را خواهد آورد.

اگر لازم داشتید در تفصیل سیر بکنید از مجملات خواستید اطلاعات بیشتری داشته باشید باید رو به آینده حرکت بکنید و اما اگر خواستید ابهام یعنی خود عبارت مفهوم نبود، دقیقاً مراد مستقراً را برای ما ایجاد نکرده بود، اگر ما در این شرایط قرار گرفتیم چاره‌ای نداریم الا اینکه به گذشته توجه بکنیم. این توجه به گذشته باز هم امری است که در قرآن شناسی چندان مورد مهر قرار نگرفته است و بار ما و شما در امر تفسیر سنگین است. حتماً باید این اتفاق بیفتد و اگر شما دائماً بتوانید هنگامی که موضوعی را از قرآن بررسی می‌فرمایید که ابهامی الآن در آن دارید این ابهام را به کمک آیات گذشته سعی کنید رفع کنید، چرا؟

چون قرآن «بِلِسَانِ الْعَرَبِيِّ الْمُبِينِ» آمده است. هنگامی که به مردم القاء می‌شد مردم کاملاً می‌فهمیدند یعنی از نظر «مَا فُهِمَ مِنَ الْكَلِمِ» معنا روشن بود اما این «مَا فُهِمَ مِنَ الْكَلِمِ» که قبلاً توضیح داده شده

بود و لازم نبود همانجا توضیح داده بشود. برخی از موارد قبلاً توضیح داده شده بود و ما اینجا که با واژه مواجه می‌شویم مبنا برای من که گذشته دستم است پرونده مطلب دستم است الآن واضح و روشن است.

بنده برای اینکه دوستان به اهمیت این کار عنایت بفرمایند در همین سوره یونس که خدمت شما مطالبی را راجع به نظم‌ش عرض کردم، چند مورد را ذیل آیات که به پیشینه‌اش در سیر نزول توجه کردیم و با توجه به آن برداشتی را الآن توضیح دادیم، علت کاربرد واژه‌ای را توضیح دادیم من چند مورد را اینجا نوشتم که البته در همگام با وحی خصوصاً جلد چهارم و پنجم متعهد شدم که زیاد به اصطلاح این بازگشت به گذشته را انجام بدهیم و انشاءالله در مجلدات بعد را هم سعی می‌کنم این زیاد اتفاق بیفتد که دوستان هر جایی ابهام است هر جایی به اصطلاح دچار یک احساس شکن در فهم معنا شده‌ایم سعی کردیم با توجه به گذشته توضیح بدهیم که در گذشته قضیه چگونه مطرح شده است و الآن این آیه هماهنگ با مطالب گذشته چه پیامی را برای ما دارد؟!

البته در جلد ششم و هفتم گاهی دیگر رنگ، رنگ انتقاد هم شده است یعنی من از جلد اول همیشه ناظر به تفاسیر نوشتم اما بیان نمی‌کردم که ایشان چنین فرمودند اما براساس سیر نزول این معنا اشتباه است و این معنا درست است.

به تدریج گاهی برای اینکه روشن بشود اگر دقت ما در ترتیب نزول و اهمال ترتیب نزول بیشتر می‌شد گاهی از باب نمک آش مثلاً در جلد ششم بیشتر شد و در جلد هفتم که الآن هستیم گاهی من می‌نویسم، مثلاً این برداشت با توجه به این سیر نمی‌تواند درست باشد.

اما تا اینجا سعی کردم وفادار بمانم که خیلی این تفسیر درگیر نشود، درگیر نشود نه اینکه ناظر نیست، نه اینکه توجه نکرده اما ابراز و بنا نشده است و گفته شده است این معنا درست است، یک معنایی که درست می‌دانستیم خدمتتان آوردیم.

توجه به نکات جدید در تکرار مطالب قرآنی

بنابراین عنایت خواهید فرمود که من یک چند مثالی خدمتتان عرض بکنم، این چند مثال کمک شما خواهد کرد در اینکه به آیات گذشته چگونه توجه بفرمایید که در فهم فعلی کمک بکند.

نمونه ها

۱. «الر، تلک آیات الکتاب الحکیم» آیه اول سوره یونس، خب در «الر» من معتقد هستم اصلاً حروف مقطعه را ما نمی فهمیم اما اهل بیت ترجمه‌ای از آن کرده‌اند و ما هم همان ترجمه‌ها را باید بگوییم و بیشتر از این هم وظیفه‌ای هم نداریم.

در روایتی منقول از امام صادق علیه السلام فرمودند: «الف یعنی أنا، لام یعنی الله و رثوف هم از راء گرفته شده است، «أنا الله الرثوف» مختصر آن است و ما این را گفتیم.

«تلک آیات» مورد اشاره سوره یونس است و استفاده از اسم اشاره دور برای نشان دادن عظمت و والایی است. تا اینجا که تلک آیات الکتاب الحکیم، الکتاب در این ترکیب مکان آسمانی قرآن در لوح محفوظ است چنانچه که پیشتر در سوره واقعه که نزولش ۴۶ است آیه ۷۸ و سوره فاطر که نزولش ۴۳ است آیه ۳۱ به آن اشاره شد، یعنی ما در آنجا توضیح دادیم که وقتی کتاب گفته شده است کتاب واژه‌ای برای اشاره به آن چیزی است که در آسمان مکتوب یا ابراز شده خدا که در لوح محفوظ ثبت شده است.

اینجا که اگر می‌فرماید: «تلک الآيات الكتاب» یعنی آن کتاب! پس ما چون در گذشته ذیل این دو آیه که قبلاً آمده در سیر نزول قضیه حل شده است این را ارجاع به آنجا می‌دهیم.

«الحکیم» وصف به معنای فاعل است، چون در واژه حکیم معنای قطع و ریشه داری و ثبات نهفته است می‌توان گفت کتاب الهی و لوح محفوظ بر همه امور عالم حاکم و درباره همه آنها حکم قطعی دارد. روشن است که اتصاف کتاب به ثبات و قطعیت که گفته است «کتاب الحکیم» از آنجا ناشی شده که صادر کننده آنها خدای حکیمی است که به پدیده‌های اصلی دانش عمیق و ریشه داری دارد.

چرا حکیم است؟ چون گوینده و ابراز کننده اش حکیم است.

باز سراغ گذشته رفتیم، پیشتر قرآن در سوره یاسین نزول ۴۱ آیه ۲ یا بخشی از احکام قرآن سوره بنی اسرائیل که نزولش ۵۰ است و آیه ۲۹ به حکمت توصیف شده بود، یا کلّ قرآن یا بخشی از قرآن.

حالا پس علت استعمال کلمه «حکیم» در سوره یونس چیست؟ چون قبلاً گفته شده است که قرآن حکیم است چرا الآن دوباره گفته شد؟ علت استعمال کلمه «حکیم» در سوره یونس به مطالب ریشه دار قاطع و روشننگر این سوره و رفع تردیدها و تشکیکها درباره وحی الهی به پیامبر بازگشت می کند.

یعنی اگر از حکیم بودن دوباره اینجا یاد شده است خواسته است حوزه خاصی از قاطعیت و ثبات را نشان بدهد و إلا توصیف قرآن به حکیم یا بخشی از قرآن به حکیم «ذَلِكَ مِمَّا أَوْحَى إِلَيْكَ رَبُّكَ مِنَ الْحِكْمَةِ» در سوره اسراء اینها نشان می دهد که قرآن حکیم است چرا اینجا دوباره از این وصف استفاده شده است؟ می گوئیم به خاطر این است که می خواهد مسئله رسالت پیامبر را بگوید که با توجه به مطالبی که در این سوره خواهد آمد هیچگونه شک و تردیدی درباره اش نکنید.

پس این حُسن استعمال دوباره حکیم و اتصاف قرآن به حکیم را در اینجا سعی کردیم توضیح بدهیم.

ببینید اگر شما با این رویکرد سراغ قرآن بروید همیشه می توانید بخش های گذشته را به خوبی در خدمت فهم بخش های آینده بخشی که دارید تفسیر می کنید قرار بدهید. کافی است دائماً اولاً از نظر مهارتی حضور ذهن داشته باشید، خیلی باید دوستان سوره های قبل را بخوانید.

یکی از خواهش هایی که عرض می کنم این است که مثلاً اگر الآن دارید سوره یونس که سوره ۵۱ است را دارید کار می کنید، وقتی سوره یونس را کار می کنید مکرر سوره های قبل را در سیر نزول

مطالعه بفرمایید تا ذهنتان نسبت به واژه‌ها و مطالب فعال شده باشد، آن مطالب خیلی به شما کمک می‌کند تا الآن را دریابید. به خلاف اینکه بعضاً گفته می‌شود کلّ قرآن باید دیده بشود به نظر من بخش اعظم از فهم تمرکزش روی فهم سوره‌های گذشته است و این حُسن به اصطلاح ترتیب نزول در اینجا این است.

شما وقتی تسلط بر مطالب گذشته داشته باشید به سرعت ذهنتان به تناسب بین این بحث و بحث‌های گذشته معطوف می‌شود و براساس آن می‌توانید بخش‌های خوبی از آیات را گره گشایی بفرمایید.

۲. الآن مثلاً در آیه دوم «أَ كَانَ لِلنَّاسِ عَجَبًا أَنْ أَوْحَيْنَا إِلَى رَجُلٍ مِنْهُمْ أَنْ أَنْذِرِ النَّاسَ»، حالا بحث انذار مطرح شده است، در بحث انذار تفسیر «أَوْحَيْنَا وَ نَاسٍ» جنس مردم از تعجب کنندگان و غیرآنها را شامل می‌شود «أَنْ أَنْذِرِ النَّاسَ» به اصطلاح جنس مردم است چه تعجب بکنند و چه تعجب نکنند، به همین جهت تکرار شده است و یک بحث تفسیری است.

بین «أَ كَانَ لِلنَّاسِ» و «أَنْ أَنْذِرِ النَّاسَ» چه نسبتی بین آنها است اما اینجا توجه بفرمایید باز ما به گذشته رفتیم پیشتر تعجب از آمدن وحی بر بشر در سوره اعراف که نزولش ۳۹ و آیه ۶۳ این سوره از زبان مردم نوح نقل شد. یعنی بحث تعجب نسبت به وحی این بار اولش نیست که مطرح می‌شود بارهای گذشته‌ای هم داشته است، حالا چه نسبتی بین اینها است این را باید مفسّر توضیح بدهد.

پیشتر تعجب از آمدن وحی بر بشر در سوره اعراف نزول ۳۹ آیه ۶۳ از زبان مردم نوح نقل شد و در سوره بنی اسرائیل نزول ۵۰ آیات ۹۴ و ۹۵ به اجمال این تعجب را به عموم مردم نسبت داد. آنجا مردم نوح بودند و اینجا همه مردم اجمالاً گفت همه مردم این تعجب را دارند و از آن پاسخ گفت.

این اجمال چنانکه روش قرآن است در سوره یونس به تفصیل پاسخ داده شده است، نسبت بین طرح تعجبی که در سوره اسراء بوده است با طرح تعجبی که در سوره یونس مطرح شده است، اسراء پنجاهمین سوره است و یونس پنجاه و یکمین سوره است چرا دوباره تکرار شده است؟

توضیحش این است آنجا به اجمال گفته شده است و اینجا به تفصیل.

در مورد نوح که اولین شریعت است، اولین شریعت رسمی شریعت نوح است، از آدم تا نوح ما شریعت رسمی نداشتیم، از اولین موردی که اولین شریعت رسمی آمده است مسئله تعجب مطرح بوده است قرآن می‌خواهد می‌فرماید تعجب همیشه بوده است، همیشه مردم از نزول وحی بر بشر تعجب کرده‌اند حالا اینجا به تفصیل برگشت به قوم پیامبر کرده است و ابعاد این تعجب را توضیح داده و جواب داده است.

اگر دوستان ما به این سیر توجه بکنیم الآن می‌توانیم واجد یک پیام نو برای مخاطب باشیم، یک ابهام گذشته‌ای را الآن حل بکنیم، بگوئیم این مطلب براساس سیر نشان داده می‌شود که از اول بوده است و اجمالاً همیشه بوده و حالا به تفصیل در مورد قوم پیامبر دارد بیان می‌شود و چیز جدیدی هم نیست، شبهه جدیدی هم نیست.

۳. حالا بحث بعد «أَنْ أَنْذِرِ النَّاسَ وَبَشِّرِ»، تقدّم انذار بر بشارت، چرا انذار بر بشارت اینجا تقدّم یافت؟ باز من به سیر نزول مراجعه کردم، گفتم تقدّم انذار بر بشارت در ترتیب نزول سوره‌ها نشان می‌دهد که دعوت توحیدی ابتدا بر پایه انذار گذاشته می‌شود، هرگاه ما دعوت توحیدی داریم شروعش از انذار است. دیگر آیات را آدرس داده‌ام:

«سوره‌های کوثر ۲، لیل ۱۴، ق ۳۴، قمر ۳۰ و ۳۳ و ۳۶ و ۳۷ و ۳۹ و ۴۱، ص ۴ و ۶۵ و ۷۰، اعراف ۲ و ۶۳ و ۶۹، یس ۶» اینها به ترتیب نزول است؛ پس از آن به جنبه بشارت در کنار انذار توجه شده است.

یعنی تا یک مرحله‌ای فقط انذار بوده است و از یک مرحله‌ای بشارت هم اضافه شده است اما کنار انذار، که از سوره فرقان که چهل و دومین سوره است، یس چهل و یک است و لقمان چهل و دومین سوره است. یعنی در سیر نزول که نگاه می‌کنید تا یک مدتی پیام فقط، پیام هشدار است و از چهل و دو که شروع می‌شود هشدار و انذار باهم است، این چقدر پیام تربیتی برایتان دارد؟

شما دارید تفسیر تربیتی و تحولی می‌کنید، وقتی این اِذار را به دنبالش بشارت را می‌روید در سوره‌های گذشته ارزیابی می‌کنید به سرعت شما دستتان از یک پیام و یک نکته تربیتی پُر می‌شود، اول هشدار و بعد از مدتی هشدار و بشارت کنار هم می‌آید.

سوره فرقان ۴۲، ۱؛ فاطر ۴۳، ۲۴؛ ببینید دقیقاً پشت سر هم هستند و سوره‌ای هم بین آنها فاصله نشده است، مریم ۴۴، ۹۷؛ دیگر قطع شده است و بنی اسرائیل که سوره قبل از این یونس است ۵۰، ۱۰۵؛

خود این را بررسی کنید می‌توانید از آن یک نکته و مقاله تربیتی خوبی از آن در بیاورید و توضیح بدهید به مربیان و مسئولین تربیتی توضیح بدهید که چکار باید بکنند؟! از کجا باید شروع بکنیم؟ می‌خواهیم این بچه را تربیت بکنیم، روش دارد، یعنی روش تربیت دینی را ما از همین‌ها می‌توانیم در بیاوریم.

۴. باز ملاحظه فرمایید: «أَنَّ لَهُمْ قَدَمَ صِدْقٍ عِنْدَ رَبِّهِمْ»، خوب بشارت این است که «أَنَّ لَهُمْ قَدَمَ صِدْقٍ عِنْدَ رَبِّهِمْ» تفسیر بشارت است، «قدم» به پای شخص یا عضوی که انسان برای راه رفتن به جلو می‌گذارد اطلاق می‌شود و گاه نیز مراد از آن مقام و منزلت است.

«صدق» موافقت رفتار و گفتار با باورها و مطابق خیر رفتار کردن می‌باشد. باز من اینجا یک بازگشت به گذشته داشتم، پیشتر گاه از نشیمنگاه و مقام صدق نزد مالک مُقتدر در سوره قمر که سی و هفتمین سوره بوده است، گاه از زبان صدق در بین دیگران، سوره مریم که چهل و چهار است و شعراء که چهل و هفت است و گاه از داخل شدن صادقانه و خروج صادقانه در بنی اسرائیل که سوره پنجاهم است سخن به میان آمده است.

خوب یک جایی چی شد؟ نشیمنگاه صدق، یک جایی زبان صدق، یک جایی ورود و خروج صدق، الآن هم قدم صدق! اینها چه نسبتی با هم دارند؟!

وقتی دارید شما تفسیر تنزیلی می‌کنید چون اینها را به دست می‌آورید سعی می‌کنید بین اینها رابطه برقرار بکنید و توضیح بدهید این صداقتی که اول در مثلاً نشیمنگاه است، «عند ملیک مقتدر» دوم عرضم به حضور شریفان که ورود و خروج است و سوم مثلاً داخل و خارج شدن در امور است و الآن گام صدق اینها چه نسبتی با هم دارند؟! چرا خداوند گاهی از آن تعبیر و گاهی از این تعبیر دارد استفاده می‌کند؟ شما وقتی تفسیر تنزیلی می‌کنید خودبخود باید این نسبت‌ها را کشف بکنید و یک ترتیبی باید از آن ارائه بدهید.

به نظر می‌رسد مثلاً ما نوشتیم شخصی که در راه خیر گام می‌زند و گام‌هایش موافق با باورهای درست و ایمانش باشد صاحب قدم صدق می‌گویند. عبارت مورد بررسی در این آیه برای رسیدن فایده این گام‌ها به مؤمنان اشاره دارد، فایده‌ای که از سوی مالک مقتدر به آنها عطا شده است.

۵. باز مثلاً بحث رابطه ربوبیت و خالقیت آسمان‌ها و زمین مطرح است؛ آیه سوم سوره یونس «إِنَّ رَبَّكُمُ اللَّهُ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ» آیه در صدد تذکر انحصار مالک مدبر به خدای متعال است، به منظور استدلال بر این مطلب ابتدا پروردگار را خدای آسمان و زمین معرفی می‌کند.

از اینجا که گفته است ربّ کسی است که آفریدگار آسمان‌ها و زمین است، ما باز به گذشته برگشتیم؛ گفتیم پیشتر به ترتیب نزول در سوره‌های اعراف آیه ۵۴ و فرقان ۵۹ و ق ۳۸ از آفرینش آسمان‌ها و زمین سخن گفته شده بود، تکرار این مطلب و استدلال به آن در سوره یونس با موضوع بحث در این آیات تناسب دارد، چرا دوباره در اینجا مطرح شد؟

می‌توان گفت ربوبیت تشریعی و انزال وحی بر یکی از افراد بشر به اتقان و حکیمانه بودن افعال الهی پیوند دارد، یعنی چون افعال الهی حکیمانه هستند یکی از نمودهای حکیمانگی‌اش در تشریعاتش تجلّی و ظهور پیدا می‌کند؛ چگونه خدای متعال هستی را با این دقت بیافریند، به اداره آن پردازد، شئون و احوال مختلف آن را متّجه به اهداف و دارای نظم حکیمانه کرده باشد اما

برای هدایت انسانها برنامه‌ای حکیمانه تعیین نکرده و به ابلاغ اراده‌های خود به یکی از افراد بشر برای ابلاغ به دیگران اقدام نکرده باشد! بلکه این مهم را مهمل گذاشته تا هر کسی ادعای ربوبیت مردم را داشته باشد، هر کسی پیدا بشود و بگوید من صاحب‌تان هستم.

از منظر دیگر چگونه با قدرت گسترده خود در پدیده‌ها سیطره به آفرینش سلطه و تدبیر داشته باشد اما به انسان سلطه و تدبیر یعنی ربوبیت تشریعی نداشته باشد؟! می‌شود؟

پس ما در واقع گفتیم گرچه این مسئله قبلاً مطرح است اما هر جایی پیامی داشته است و اینجا هم یک هدف خاصی دارد.

به همین نحو اگر دائماً مراجعه بفرمایید می‌توانید زمینه برای برداشت‌های نوتر و تازه‌تر و باطراوت‌تر از قرآن را فراهم بکنید.

حالا من سؤال می‌کنم مفسّری که ترتیب نزول در نظر مبارکش نیست می‌تواند این پیام‌ها را بگیرد؟ اگر این نظرم حکیمانه است ما می‌توانیم اینها را به عنوان مرادهای خدا بیان بکنیم، یعنی تلاش کنیم به دست بیاوریم با توجه به قرائن!

راهش هم همین است یعنی قاعده‌اش هم همین است شما هر موضوعی را که بحث می‌فرمایید با توجه به حضور ذهنی‌تان و ورزیدگی ذهنی‌تان به سرعت سعی کنید این مورد مشابه را در آیات گذشته واریسی کنید، آیاتش را به قدر حوصله‌تان بیورید و بعد هم به حضور شما سعی کنید نسبت تناسب اینها با یکدیگر و اگر تکراری است علت تکرار و اگر بُعدی است، یعنی یک بُعدش را قبلاً مطرح کرده و یک بُعدش را اینجا علت انتخاب این بُعد را در این سیاق سعی کنید توضیح بدهید و اینجا واجد پیام‌های خیلی زیادی خواهید شد و بسیاری از مطالب ارزنده در دست‌تان قرار خواهد گرفت که تا الآن مورد توجه نبوده است.

یک مطلب دیگر این است که گاهی آقایان در برداشت‌هایشان آنجایی که اختلاف شده است مثلاً از بین دو معنا یا سه معنا انتخابی کرده‌اند شما با توجه به گذشته و سیر بحث در گذشته می‌توانید در بین این برداشت‌ها به برداشت دقیق و متقن و درست‌تر نزدیک بشوید.

این را من در جلد ششم عرض کردم و سعی کردم نمونه‌هایی را پیاده بکنم، ببینید این برداشت خوب غلط است و نادرست است چون این برداشت منوط به این است که مثلاً فلان آیه نازل شده باشد و این آیه هنوز نازل نشده بود و تا الآن این واژه هر جا آمده است به این معنا بوده است، ببینید این طوری است.

گاهی آیات در سیر نزول فعلاً در یک معنای خاص به کار می‌رود و معانی دیگرش بعداً می‌آید.

حالا آیه‌ای که در اینجا مورد اختلاف قرار گرفته است و هیچ قرینه‌ای برایش نیست که معنای دوم آمده باشد فقط چون معنای دوم در قرآن کاربرد داشته‌اند مفسر آمده این را انتخاب کرده است، بدون هیچ قرینه معنای دوم بر انتقال و اراده خداوند، چون خدای متعال وقتی می‌خواهد معنای دوم را انتخاب کند هر جایی که انتخاب کرده است به صراحت اولاً مسئله را روشن کرده است و بعدها ما با شک و تردید ممکن است مواجه بشویم که حالا معنای اول اراده شده است یا معنای دوم؟

اما طبیعت به اصطلاح نزولی قرآن همین طوری است، متن تا زمانی که بنا بود معنای اول نازل بشود، تصریحی به معنای دوم نکرده است. مفسر آمده معنای دوم را با توجه به آینده آورده است در حالی که شما چون سیر نزول در دستتان هست می‌توانید این را اصلاح کنید.

بنابراین حتماً به نظر بنده یکی از ابعاد بسیار مهم برای رفع ابهام‌های موجود در آیات این است که شما به سرعت نسبت به موضوعات مشابه در سیر نزول قبل از این آیه توجه بفرمایید و براساس تطبیق اینها مقایسه اینها به پیام‌های نو دست پیدا بکنید.

۶. مثلاً: «إِلَّا مِنْ بَعْدِ إِذْنِهِ» پیشتر نیز در ترتیب نزول از عدم امکان شفاعت بی اذن خدای قادر سخن رفت، مثلاً در سوره‌های مدثر که نزولش چهارم است آیات ۴۸، نجم که بیست و سه است آیه ۲۶، اعراف پنجاه و سه، یس بیست و چهار، مریم هشتاد و هفت، طه صد و نه؛ شاید تکرار در اینجا تأکید بر این مطلب باشد که چگونه ارسال وحی از سوی خدا را بر خود امری بعید می‌شمایید و پیامبری را که اظهار می‌کند از طریق خدای متعال سخنی را می‌شنود و آن را به شما می‌رساند باور نمی‌کنید اما خود بت می‌پرستید و آنها را شفیعان خود پیش خدا یعنی «مِنَ اللَّهِ» می‌شمایید بدون آنکه پیامی و شاهی بر اذن من، یعنی من خدا در این باره جستجو کنید!

این پیغمبر می‌گوید من از طرف خدا شاهد هم می‌آورد و از او قبول نمی‌کنید و بعد بدون هیچ دلیل بدون اینکه بگردید به دنبال یک شاهی بر انتساب این شفاعت‌گیری‌ها به خدا اینها را به عنوان شفیع خودتان به عنوان یک امر مسلم پذیرفته‌اید!!!

پس تکرار قاعداً یک توجیهی باید داشته باشد و مفسر باید اینجا به حکمت این تکرارها توجه کرده باشد؛

۷. «إِنَّ الَّذِينَ لَا يَرْجُونَ لِقَاءَنَا»، این عبارت پیشتر مثلاً در سوره فرقان آیه ۲۱ آمد؛ در اینجا این صفت موجب استکبار از پذیرش رسالت پیامبر و تقاضای دیدار مستقیم با خدا و ملائکه دانسته شد، همچنین در آیه ۴۰ همان سوره یعنی فرقان با تعبیر «لَا يَرْجُونَ نُشُورًا» این ناامیدی را موجب عدم بهره‌گیری از عبرت‌های تاریخی و هلاکت اقوام پیشین شمرد اما در آیه مورد بحث این صفت را موجب شفاعت ابدی دانست!

یعنی یک بُعد دیگری از مسئله را آورد؛ می‌گوید کسی که امید نداشته باشد استکبار پیدا می‌کند یک، دوم از عبرت‌های تاریخی بهره نمی‌گیرد، سوم موجب شقاوت ابدی‌اش می‌شود.

در هر یکی از مواردی که استعمال شده است یک شاخه این مسئله را بیان کرده است و این برای مخاطبین ما خیلی لازم است که بدانند چرا این تعبیر تکرار شده است و در هر تکراری چه اراده‌ای از این تکرار بوده است.

۸. «وَرَضُوا بِالْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَاطْمَأَنَّنُوا بِهَا» این افرادی که راضی به حیات دنیا شده‌اند و دلشان را به دنیا مطمئن کرده‌اند که کأنه همه چیز همین است؛ رضایت به معنای خشنودی و اطمینان، آرامش و سکونت نفس و ثبات دل به زندگی دنیاست!

این معنا یعنی اطمینان به دنیا و امثالهم در سوره اعلیٰ نزولش ۸ آیه ۱۶ از گزینش دنیا بر آخرت سخن رفت و در سوره نجم ۲۳، ۲۹ و قصص که ۴۹ نزولش و ۷۹ آیه‌اش از انحصار اراده برخی از مردم به زندگی دنیا سخن گفت؛ گفت همه اراده‌شان را منحصر در دنیا کرده‌اند.

این گزینش و اراده نتیجه رضایت و خشنودی به زندگی دنیاست و فرع بر اعتماد به روش‌های معمول دستیابی به خواسته‌ها در دنیاست.

می‌گوید اگر آنگونه عمل می‌کنند ریشه‌اش همین رضایت و اطمینان خاطر است، کسی که رضایت داشت و اطمینان خاطر داشت دنیا را بر آخرت بر می‌گزیند و همه خواستش را در دنیا منحصر می‌کند، چون آخرتی را برای خودش قلمداد نمی‌کند.

پس بین این سه مفهوم یک ارتباطی است، ارتباط سبب و مسببی! اگر آن رفتار را دارند ریشه‌اش در همین اطمینان خاطر است، ریشه‌اش در همین اعتماد است، لذا خدای متعال اینها را به این نحو در کنار هم و در سیر نزول مطرح می‌کند.

اینها معنای به اصطلاح مترادفی با هم دارند از نوع رابطه سبب و مسبب!

بخش بسیار بسیار مهمی از کارآمدی تفسیر تنزیلی در همینجاست؛ اگر کسی شنیده‌اید از بزرگان ما مثلاً گفته‌اند که آقا ما کتاب‌های تفسیر تنزیلی را دیده‌ایم اما چیزی برایمان به همراه نداشته است، استاد من حضرت علامه معرفت در تفسیر مفسران این مطلب را بیان می‌فرمایند.

ایشان در آنجا در ضمن گزارش تفاسیر به ترتیب نزول بیان می‌فرمایند که: «تفسیر به ترتیب نزول می‌تواند خیلی مفید و ارزشمند باشد اما این که الآن نوشته شده است، چند تا تفسیر را اسم آوردند، اینها که نوشته شده چیزی به دنبال ندارند، خب یک جابجایی سوره‌ها صورت گرفته است.

درست است اگر واقعاً بنا بشود صرفاً ما سوره‌ها را جابجا بکنیم و از این جابجایی تنزیلی پیامی برای مردم نداشته باشیم، نه در نظمش، نه در معنانشناسی، نه در الآن استفاده از آیات و فهم نسبت و تناسب‌های آیات در سیرهای تربیتی و روشی و اینکه اول چه بخشی را بگویید و بعد چه بخشی را بگویید و بعد روی چه بخشی تأکید بکنید! اینها را نتوانیم از آیات استفاده بکنیم خب واقعاً تفسیر به ترتیب نزول دیگر فایده ندارد و صرفاً یک بازی و سرگرمی عملی تازه است که در بین سرگرمی‌های دیگر بعضی‌ها ایجاد می‌کنند!!!

به نظر من این را حتماً باید این ابعاد در ضمن تفسیر دیده بشوند و خوشحالیم که الآن در نقطه‌ای نشستیم که می‌توانیم بگوئیم سقف و سهم ما از برداشت‌های قرآن با توجه به ترتیب نزول بسیار بسیار بهتر و بیشتر و دقیق‌تر شده است.

امیدوارم که خدای متعال ما را توفیق فهم بهتر و بیشتر و دقیق‌تر این سبک و نزول تدریجی این کتاب عزیز و فاخر و حکیمانه‌اش را بفرماید و نورانیت دل و نورانیت قلب ما را روزافزون بفرماید.

بسم الله الرحمن الرحيم

روایات اسباب نزول

در نوبت‌های گذشته عرض کردیم که تفسیر یک عمل روشمند است و توجه به ترتیب نزول به عنوان یک مؤلفه است که به حقیقت می‌تواند متغیر مهمی در فهم مرادهای جدی خدای متعال باشد.

توضیح دادیم که در سیر مباحث تفسیر چه جاهایی نیاز به توجه به تنزیل است و چند مورد را که در بخش مقدمه بود خدمتتان عرض کردیم، چه در شناسه و یا در توضیح اجمالی سوره و سپس وارد بحث در ماهیت تفسیر شدیم و از نظم سوره‌ها تا مفردات آیات و سپس کیفیت استفاده از منبع قرآن یعنی وقتی می‌خواهیم تفسیر قرآن به قرآن بکنیم به چه شکل و به چه نحو می‌توان قواعد تفسیر تنزیلی را به کار برد و در شناخت دقیق‌تر و درست‌تر مرادها از آن استفاده کرد؛

بعد از قرآن یکی از منابع مهم روایات هستند و شاید در بحث تفسیر یکی از منابع بسیار ارزشمند اسباب نزول است، یعنی مجموعه‌ای از روایات و اقوال که این اقوال قرائن خارجی کلام را برای ما روشن می‌کند!

بیشتر در این زمینه گفته‌ایم و خود دوستان عزیزمان طلاب فاضل هستند و می‌دانند که سبب نزول می‌تواند حتی نظریه فقهی یا نظریه کلامی را برای ما شفاف بکند! می‌تواند علت برخی از واژه‌ها و استعمال واژه‌ها و عبارت‌ها را برایمان روشن بکند، البته این منبع به دلیل اینکه گرفتار قدری سوءاستفاده بوده است نیازمند به پالایش و پیرایش است و باید انتخاب بشود و از این منظر حتما لازم است که روایات ترتیب نزول را، روایات اسباب نزول را با دقت و وسواس پیگیر شود و برای استفاده مطمئنی از آنها راه‌کارهایی را تدبیر کرد؛

ما برای اینکه روایات اسباب نزول را به خوبی استفاده بکنیم، یک سلسله قواعد را داریم که اینها حتما باید مراعات بشود، چه شما ترتیب نزول را رعایت بکنید و چه نخواهیم در سطح ترتیب

نزولی تفسیر بکنیم! اما برخی از قواعد حالا دو یا سه قاعده است که حتما باید زمینه به مجموعه قواعد مربوط به اسباب نزول بشود که از این جنبه هم میزان اتقان کار بالاتر برود.

در نوشته‌ها و کتب محققانه‌ای که در زمینه روایات اسباب نزول وارد شده است، چند قاعده گفته شده است که من آنها را ذکر می‌کنم و دو سه تا قاعده را هم اضافه می‌کنم:

گفته شده است اولین کاری که باید مورد توجه باشد این است که مفسر اطمینان بکند که راویان سبب نزول دروغگو و دسیسه‌کار نبودند، در بین راویان ما، یعنی کسانی که در سلسله سندی قرار دارند کسانی هستند که از زبان بزرگان، از زبان صحابه، از زبان تابعین دروغ تولید می‌کردند، اِفک می‌بستند، مثلاً می‌گفتند که: زراره از امام صادق چنین فرمود، یا سه تا واسطه بین خود و زراره قرار می‌داد از امام صادق، همه آنها هم به ظاهر انسان‌های موجه و درست اما خود ایشان با سوءاستفاده از نام‌شان شروع به بیان روایات سبب نزول با آن نحوی که خودش می‌خواست می‌کردند. خب از این دست از روایات هم زیاد است،

قواعد مربوط به روایات اسباب نزول در تفسیر تنزیلی

قاعده اول: اولین کاری که یک مفسر باید انجام دهد این است که از نظر رجالی باید اینها را بررسی بکند که آیا دروغگوی رسمی، دسیسه‌کار رسمی، غالی رسمی در بین اینها هست یا نه؟! اگر غالی، دروغگو، کذاب و افرادی که مُشتهر به فساد در عقیده هستند در سلسله بود دیگر از آنجا به بعد مطالعه را کنار بگذارند، دیگر از آنجا به بعد استفاده از آن منبع را کنار بگذارند، چرا؟ چون دیگر هیچ امیدی نیست به اینکه شما بتوانید از راه استفاده از متن یک دروغگوی رسمی که درصدد تخریب است به حقیقت خدای متعال دست پیدا بکنید!

قاعده دوم: دومین مطلب و راهکار یا قاعده‌ای که مفسرین رعایت می‌کنند و توصیه کرده‌اند که رعایت بشود این است که آن ناقل اخیری که سبب نزول را او بیان کرده است، خودش از نظر

عقیده و رفتار و وثاقت در چه جایگاهی قرار دارد؟ جابر بن عبدالله انصاری است! امثال ایشان مثل سلمان یا افراد محترمی هستند که در بین صحابه اینها به سلامت شناخته شده‌اند، اَبی بن کعب است، عبدالله بن مسعود است، عبدالله بن عباس است، این تیپ شخصیت‌ها هستند یا اینکه احیاناً افرادی که از نظر عقیده انسان‌های منحرفی هستند، عبدالله بن زبیر است، اموی است، ولید بن مغیره است، خب این تیپ افراد ولو ناقل سبب باشند ما نمی‌توانیم به نقل اینها اعتماد بکنیم!

پس در رجال ما به این دو نکته توجه می‌کنیم و اگر کار به این دو مورد رسید دیگر کار ادامه پیدا نمی‌کند.

قاعده سوم: راه سوم یا قاعده سوم فراوانی نقل است. همین که مفسرین همین که راویان نسبتاً زیادی چه در فتوا و چه در نقل بالآخره به این روایت توجه کرده‌اند و این را مورد عنایت خودشان قرار داده‌اند این قاعدتاً یک قرینه برای اعتماد سبب نزول می‌شود؛ طُرق فراوان یا برداشت براساس این سبب نزول در حال تفسیر یعنی چه شهرت به اصطلاح روایی باشد و چه شهرت استنادی باشد اینها موجب می‌شود که این روایت مورد عنایت بیشتری قرار بگیرد. این هم از نظر سند و ظاهر.

قاعده چهارم: یکی دیگر از قواعدی که مفسرین بیان کرده‌اند این است که باید این روایت سبب نزول با کل آیه مورد بحث هماهنگ باشد، به این معنا که روایت نباید صرفاً گوشه‌ای از آیه را حل بکند اما ناهماهنگ با گوشه‌های دیگر و بخش‌های دیگر آیه باشد؛ ممکن است روایت سبب نزول از نظر معنا و ماجرا به گونه‌ای باشد که بالآخره با بخشی از آیه بتواند ارتباط برقرار بکند. اما وقتی شما به سیاق آیه و آیات اطرافش نگاه می‌کنید این هماهنگی و این هم‌پوشانی و این پشتیبانی بین این روایت و آیه صددرصد نباشد، گوشه‌هایی داشته باشد که آن گوشه‌ها موجب بشود که ما تردید بکنیم که این سبب نزول مربوط به این آیه است که کل ابعاد را مورد توجه قرار نداده باشد، خب اگر اینگونه بود باز اعتماد ما سلب خواهد شد مخصوصاً با توجه به اینکه کثرت روایات سبب نزول از حیث روایات غیرمعتبر به گونه‌ای است که می‌توانیم بگوییم اصل بر این است که در روایت

سبب نزول روایت درست نیست إلا ما خرج بالدلیل؛ خاطرتان است که از احمد نقل می‌کردم: «ثلاثة لا أصل لها». یکی از آنها هم روایات تنزیلی بود، روایاتی که درباره سبب نزول بحث می‌کرد و می‌گفت اصلاً اینها ریشه ندارند، کار بسیار سخت است و چون وضع ما اینگونه است بنابراین باید روایت کاملاً همه ابعاد آیه را روشن بکند و إلا باز حمل می‌کنیم آن را به اینکه بازی با روایت شده است برای اینکه فضیلتی برای کسی تراشیده بشود و نکته مبهمی را در معارف اسلامی وارد بکند.

قاعده پنجم: همچنان که روایت هیچگاه چه در سبب نزول و چه در غیر سبب نزول نباید با محتوای قطعی قرآن مخالف باشد. شما می‌دانید که مخالفت با محتوای قطعی قرآن سبب می‌شود که کلاً روایت تبدیل به زخرف بشود، باطل بشود، شایسته بشود که بر دیوار کوبیده بشود و از آن اعراض باید بشود، خب سبب نزول اگر مطلبی را بگوید و این مطلب با معارف قرآن هماهنگ نیست. مثلاً: با عصمت پیامبر هماهنگ نیست، با توحید هماهنگ نیست، قطعاً ما باید چنین روایتی را کنار بگذاریم

قاعده ششم: و یکی از مواردی که قبلاً ظاهراً به آن اشاره کردم این بود که باید روایت با ترتیب نزول هم هماهنگ باشد، چرا؟ چون این روایات دارند گزارش تاریخ را می‌دهند و در ضمن تاریخ در زمان یک حوادثی اتفاق افتاده است که منجر به نزول شده است و قرآن هم نزولش نجومی و تدریجی است و اگر بنا باشد این روایت، روایت درستی باشد باید از نظر تقدم و تأخر آن حادثه‌ای که دارد گزارش می‌شود با نزول سوره یا نزول آیه هماهنگی وجود داشته باشد، شما ملاحظه می‌فرمایید در بین اسباب نزول گاهی چنین هماهنگی وجود ندارد. مثل همین آیه ۱۲۶ تا ۱۲۸ سوره نحل که در اینجا بیهقی از ابوهریره نقل می‌کند و این را به اصطلاح در «لباب النقول» آورده است که پیامبر وقتی بر سر نعل حمزه ایستاد و او را به آن شکلی که مثله شده بود دید فرمود که با هفتاد نفر از قریش همان کنم که با تو کردند و قسم هم خورد و بعد آیه نازل شد «وَإِنْ عَاقَبْتُمْ فَعَاقِبُوا بِمِثْلِ مَا عُوقِبْتُمْ بِهِ» اگر می‌خواهید عقاب کنید مثل بلایی که سرتان آوردند بیاورید، یعنی اگر یکی

را کشتند یکی را بکشید، یکی را مثله کردند یکی را مثله بکنید نه هفتاد نفر را! «وَلَنْ صَبَرْتُمْ لَهُوَ خَيْرٌ لِلصَّابِرِينَ» و بعد به پیامبر می‌فرماید: «وَاصْبِرْ وَمَا صَبْرُكَ إِلَّا بِاللَّهِ وَ لَا تَحْزَنْ عَلَيْهِمْ وَ لَا تَكُ فِي ضَيْقٍ مِّمَّا يَمْكُرُونَ» خب خاطرتان است که عرض کردم سوره نحل از سوره‌های مکی است و سوره مکی که نمی‌تواند سبب نزولش حادثه‌ای باشد که در مدینه اتفاق افتاده است، در جنگ پیامبر عمومی خودش را آن هم در مدینه از دست داده است و آن حادثه مربوط به آنجاست و این آیه مکی است و هیچ کس هم نگفته است این آیه الحاقی و استثنائی است. از این موارد بسیار است که در کتاب مهارت‌های بیان تفسیر بنده چند مثال برای شما زده‌ام به آنجا مراجعه کنید.

اما این قاعده یعنی توجه به ترتیب نزول می‌تواند بخش خوبی از این روایات سبب نزول را درباره‌اش دآوری کنند.

قاعده هفتم: روایات تطبیقی اسباب نزول

حالا در روایات وقتی وارد می‌شوید می‌بینید که این روایت از نظر هماهنگی با نزول سرچایش نیست، درست نیست، آیا می‌شود به گونه دیگری این روایات را حفظ کرد؟ البته بله و این نیازمند این است که دقت کافی در روایات به عمل بیاید، تعبیری که در آن بکار رفته است و بعد از آنکه آن مراحل و قواعدی که عرض کردم گذشت یکی از قواعدی که دوستان باید مورد عنایت خودشان قرار بدهند این است که به محض اینکه دیدند این روایت از نظر سند درست است آن پیشینه را که عرض کردم، نه در سلسله سند دروغ است و نه ناقل حدیث انسان منحرفی بوده است و نه بی‌توجهی به او شده است و نه با معارف قرآن مخالف است و نه با مجموعه اتفاقات در آیه، روایت این گونه باشد اما از نظر زمان هماهنگ نباشد این را چکار کنیم؟!

در اینگونه موارد باید این روایت را ملحق به روایات جری و تطبیق بکنیم؛ یعنی چه؟

شما الآن در زندگی اجتماعی و فرهنگی تان گاهی یک حادثه‌ای پیش می‌آید شما براساس این حادثه یک آیه‌ای را درباره جریانی، فردی یا گروهی می‌خوانید اینکه شما در این حادثه این آیه را می‌خوانید از باب تطبیق آیه است بر عمل اینها، حالا ممکن است پیامبر همین کار را کرده باشد، ممکن است جبرئیل حتی گاهی در مسائلی بر پیامبر نازل شده باشد و دوباره همین آیه را خاطرنشان کرده باشد، این آیه از باب نزول مجدد نیست، این آیه از چه بابی است؟ یادآوری جری و تطبیقی است، می‌گوید آن آیه‌ای که در آن زمان نازل شد امروز بر عمل اینها تطبیق داده می‌شود.

بنابراین دوستان عنایت بفرمایند که این شاخصه ترتیب نزول بنا نیست هر روایتی که از آن معبر گذشت، قواعد را درباره‌اش پیاده فرمودید حالا که به اینجا رسید چون با سیر نزول هماهنگ نیست ببوسد و کنار بگذارد نه ممکن است قبول بکند به عنوان جری و تطبیق!

سوره عادیات است، در سوره عادیات روایت وجود دارد که این مربوط به جنگ حضرت علی علیه السلام است «وَالْعَادِيَاتِ ضَبْحًا فَالْمُورِيَاتِ قَدْحًا. فَالْمُغِيرَاتِ صُبْحًا فَأَثَرُنَّ بِهِ نَقْعًا. فَوَسَطْنَ بِهِ جَمْعًا» در حالی که ما یقین داریم که این آیه و این سوره کجا نازل شده است؟ در مکه، چهاردهمین سوره مکی است! چطور این را حل می‌کنید؟ می‌گوییم آقا این روایتی که امام صادق علیه السلام فرموده است از باب جری و تطبیق است.

لذا در تفسیر نمونه حضرت آیت‌الله العظمی مکارم دقیقاً همین جا در بحث سوره عادیات می‌فرماید این روایات را باید حمل بر تطبیق کرد.

بیان مصداق یکی از مصداق قابل تطبیق این آیه و سوره عادیات قصه جنگ حضرت امیر است که در دوره مدینه اتفاق افتاده است، بنابراین به سرعت این روایات را کنار نگذاریم.

برای اینکه این الحاق به خوبی صورت بگیرد و اصلاً شما تشخیص بدهید بین روایت تطبیقی و روایت تنزیلی کدام یک از این روایات مربوط به اصطلاح این حادثه‌ای است که دارد گزارش

می‌شود نکته‌ای که باید توجه بفرمایید این است که وقتی ما از تطبیقی بودن روایات را هم می‌گوییم معنایش این نیست که حتماً این روایت یا این حادثه بعد از دوره پیامبر اتفاق افتاده باشد، نه ممکن است دقیقاً در دوره پیامبر حادثه‌ای اتفاق بیفتد اما حادثه، حادثه تطبیقی می‌باشد.

مثال: ابوطالب علیه السلام در سال دهم فوت می‌کند، سوره علق در بین سوره‌های نازل شده سوره اول است، شما چطور این دو را جمع می‌کنید که مثلاً روایت وارد بشود که وقتی ابوطالب فوت شد ابوجهل قریش را جمع کرد و گفت: «هَلُمُّوا» که حالا فرصتش است که یاور پیامبر به اصطلاح هلاک شد و الآن دیگر کار پیامبر را یکسره بکنیم.

بعد آیه نازل شد که «فَلْيَدْعُ نَادِيَهُ سَنَدْعُ الزَّبَانِيَةَ» یعنی اهل مجلسش را جمع کرد ما هم پاسبان‌هایمان را جمع می‌کنیم؛ درست است هر دو در مکه بودند اما با فاصله زمانی، شما باید قاعداً چنین روایاتی را حمل بر روایات تطبیقی بکنید.

اتفاقاً اگر آقایان و خانم‌ها ملاحظه بفرمایند روایات سبب نزول را در سوره‌های مکی آن هم در دوره اول مکه از این دست روایت زیاد است، از این دست روایات که با توجه به سیر نزول نمی‌تواند، با اینکه هر دو در مکه بوده است نمی‌تواند این تنزلی باشد بلکه باید این روایت تطبیقی باشد.

کما اینکه اصل مکی و مدنی بودن است که باید شما قاعداً براساس مکی و مدنی تشخیص بدهید چون این سوره مکی است و این حادثه مدنی است قاعداً باید حمل بر جری و تطبیق بکنیم.

خواستم بگویم برای تشخیص قواعد مربوط به روایات حتماً این هفت قاعده را ملاحظه بفرمایید، هنگامی که تفسیر انجام می‌دهید به روایت که می‌رسید به سرعت این را وارد تفسیرتان نکنید، ببینید این هفت قاعده در آن جاری است و اگر جاری بود و شما خیالتان راحت شد آن وقت این را به عنوان یک روایت قابل قبول و نقل قابل قبول در دستگاه فهم‌تان و تفسیرتان وارد بفرمایید.

گام‌هایی برای کشف مراد جدی خداوند متعال در قرآن

خب عرضم به حضور شریفان که اگر خاطرتان باشد تفسیر را که تعریف می‌کردیم می‌گفتیم که تفسیر عبارت است از این است که «مفسّر به منظور کشف مراد جدی خدای متعال چند گام را بردارد»:

گام اول: رفع ابهام، انشاءالله من در یک جلسه لیست منهج را جلوی‌تان خواهم گذاشت تا کاملاً این هندسه مباحث تفسیری هم از این منظر روشن بشود.

یکی از مهمترین کارهای مفسّر رفع ابهام است و رفع ابهام با استفاده از منابع متعدد صورت می‌گیرد: «لغت بود، خود استفاده از سیاق درونی بود، قرآن بود، حدیث بود، علوم دیگر بود» مجموعه اینهاست که به اصطلاح ما را کمک می‌کند تا ابهام یک آیه را رفع بکنیم. در بین اینها دو سه مورد بود که گفتیم از منظر ترتیب نزول باید بررسی بکنیم و الباقی در همان رویه و روش عمومی تفسیر دیده می‌شود.

گام دوم: تفسیر و کشف مراد جدی خدای متعال افزون بر رفع ابهام نیاز به دفع شبهه هم دارد، در بحث دفع شبهه ما از منظر ترتیب نزول وارد نمی‌شویم یعنی چیزی نداریم، دفع شبهه همان دفع شبهه است و تنها اتفاقی که ما انتظار داریم اتفاق بیفتد این است که در دفع شبهات اول به محکماتی که گذشته بوده ارجاع بدهید، ببینید می‌توانید حلش بکنید، اگر نه لازم شد سراغ آیات بعدی بروید این یک.

دوما نکته‌ای که باید توجه داشت این است که خود آیه نوعاً شبهه دارد اینها را داخل در تفسیر بیاورید، اما اگر خود آیه شبهه نداشت این را در مباحث فراتفسیری ببرید؛ دعوای مذهبی، شبهات روشن‌فکری اینگونه مطالب نباید وارد تفسیر بشود بلکه باید ملحق به فراتفسیر بشود این را توجه بفرمایید این از نظر نظم منطقی است. چرا؟ چون من سعی می‌کنم آیه را در آن بستر زمانی با توجه

به نزولش خوب بفهمم این تفسیر می‌شود و استفاده‌های بعد، حل مسائل بعد، دعوایی که بعد از نزول پیش آمده است اینها را باید در ساحت فرائض و تفسیر وارد بکنید و در آنجا به فکر حلش باشید.

گام سوم: بیان مقاصد است. البته در بحث بیان مقاصد در همین مهارت‌های بیان تفسیر توضیح دادیم که گاهی متعلق هم باید بحث بشود، مثلاً وقتی می‌گویند کافرون، منظور کافر به چه؟ اینها هم مهم است و هم در بیان مصداق، هم در بیان مقصود هر دو، یعنی متعلق و مقصود از آیه و هدفی که آیه گرفته است اینجا هم می‌توان به مسئله ترتیب نزول توجه بکنیم، یعنی ترتیب نزول ما را در فهم کمک می‌کند، گاهی فهم ما را تغییر می‌دهد، توجه به ترتیب نزول، چون الآن بر این اساس من می‌توانم به مقصود جدی خدای متعال دست پیدا بکنم اگر سیر نزول در اختیارم باشد.

توجه به دو نکته برای کشف مقاصد آیات

هر وقت خواستید مقاصد آیات را بررسی بکنید دو تا خواهش از شما داریم:

یک: به سیاق توجه بکنید. سیاق سوق و ریخت کلام است که این سیاق می‌تواند در یک سوره باشد و می‌تواند در سوره‌های قبل هم باشد، کلام یک سیاق دارد، در سیر نزول یک سیاقی دارد پیگیری می‌شود، یک مجموعه مفاهیم به تدریج وارد زندگی مردم می‌شود، مفسر گاه برای فهم درست مقصود باید به سیاق توجه بکند.

باید ببیند این ریخت با این شرایط با این گفته‌ها با این موقعیت نزول چه مقصودی می‌تواند داشته باشد.

دومین قاعده و روش در فهم مقاصد و یا دقت در فهم مقاصد این است که شما به مخاطبین توجه بکنید. آیات مخاطب مستقیم و مخاطب غیر مستقیم دارد، شما وقتی می‌خواهید مقصود آیه را کشف بکنید به مخاطب مستقیم توجه بفرمایید.

ببینید با توجه به فضای نزول، با توجه به مثلاً شرایط ابتدای نزول، مخاطبی که الآن وجود دارد از این آیه چه چیزی را برداشت می‌فرماید؟ اگر شما به این نکته توجه بفرمایید می‌توانید بخش خوبی از مرادهای خدای متعال را آنچنان که اراده فرموده است تلقی بفرمایید و به دیگران منتقل کنید.

حالا مثال بزنم برایتان در «إِنَّ إِلَىٰ رَبِّكَ الرُّجْعَىٰ» شما ملاحظه بفرمایید که مفسر توجه به مخاطب اولیه نمی‌کند، اگر مخاطب اولیه پیامبر باشد «إِنَّ إِلَىٰ رَبِّكَ الرُّجْعَىٰ»، یک مقصود دارد و اگر مخاطب انسان طاغی باشد «كَلَّا إِنَّ الْإِنْسَانَ لِرَبِّهِ لَكَنَافٍ» انسان سرکش باشد «إِنَّ إِلَىٰ رَبِّكَ الرُّجْعَىٰ» خطاب به آن انسان باشد مقصود آیه چیز دیگری خواهد شد و اگر مراد مطلق انسان اعم از طاغی و سرکش و غیر سرکش باشد «إِنَّ إِلَىٰ رَبِّكَ الرُّجْعَىٰ» مقصودش دیگری می‌شود.

درست است یا نه؟ یعنی وقتی که می‌فرماید: «إِنَّ إِلَىٰ رَبِّكَ الرُّجْعَىٰ» و خطاب ما به یک انسان طاغی است می‌خواهد تهدیدش بکند و او را بترساند اما اگر بنا شد به انسانی که مورد طغیان و سرکشی قرار گرفته است یعنی پیامبر بگوییم «إِنَّ إِلَىٰ رَبِّكَ الرُّجْعَىٰ» می‌خواهیم چکارش بکنیم؟ می‌خواهیم به ایشان دل‌داری بدهیم و تسلی خاطرش بدهیم، اگر مطلق انسانها را داریم بحث می‌کنیم می‌تواند مثلاً دو جنبه باشد، هم تهدید باشد برای گروهی و هم تشویق باشد برای گروهی و حتی تسلی خاطر.

مقاصد با توجه به مخاطبین متفاوت خواهد شد و مفسر از این منظر باید آیات را بررسی بکند. متعلقاتها هم همین‌طور هستند مخصوصاً عرض کردم در سیر نزول، وقتی در سوره دوم یا سوم از مکذبین یاد می‌کند خوب این محدوده‌اش روشن است، مثلاً: مکذّب پیامبر، مکذّب توحید ربوبی نه بیشتر، چون در این سیاق فعلاً «فَلَا تُطْعِ الْمُكَذِّبِينَ» این مکذبین نمی‌توانند مکذّب رسالت انبیا، مکذّب مثلاً معاد، مکذّب قرآن...

اینها هیچ کدامش زمینه طرحش فراهم نشده است، تو باید در سیر نزول ببینی قبلش چه موضوعاتی مطرح است و براساس این چیزی که قبلاً اتفاق افتاده است بگویی آقا «فَلَا تُطْعِ الْمُكَذِّبِينَ» یعنی کسی که رسالت تو را دارد تکذیب می کند همین! دیگر بیشتر توسعه ندهید.

بنابراین در کشف مقاصد در کشف مصداق‌ها یا متعلقاتها حتماً عنایت بفرمایید که ترتیب نزول می‌تواند مفسّر را یاری بکند.

بسم الله الرحمن الرحيم

استاد بهجت پور جلسه (۳۶)

فرا تفسیر

در نوبت گذشته ما مراحل تفسیر را که در آن مباحث تنزیلی مطرح می‌شد را خدمت شما گزارش دادیم؛ بعد از اینکه کار تفسیر تمام شد و مفسّر مراد جدی خدای متعال را بیان کرد ما وارد حوزه‌ای تحت عنوان فرا تفسیر می‌شویم؛

جری و تطبیق در آیات

در فرا تفسیر چکار می‌کنیم؟ در فرا تفسیر به دنبال این هستیم که از این دریافتمان بعد از کشف مراد استفاده‌های تکمیلی بکنیم، مثلاً: باطن آیات را توضیح بدهیم، پیامات آیات را توضیح بدهیم، جری و تطبیق آیات را بیان بکنیم، نکته‌های تبیینی برای آیات بگوییم، مثلاً به مناسبت یک بحث فقهی از آیات مطرح می‌شود و نکته‌های روش شناختی!

در واقع تفسیر به وسیله اینها اثر گستری قرآن را نشان می‌دهد، یعنی اثر قرآن را توسعه می‌دهیم، در فراتفسیر شما به دنیال اثر گستری هستید، این آیه که در یک بستر زمانی خاص با مخاطب خاص نازل شد، حالا چه عرصه‌های گسترده‌ای را می‌تواند به روی شما باز کند، چه پیام‌های کلانی دارد؟ چه نکته‌های عمیق تری را می‌توان از این آیه استفاده کرد و هکذا.

در این بحث فراتفسیر عرضم به حضور با سعادتتان مسائلی که ترتیب نزول در آنها مطرح می‌شود که خیلی مهم است یکی‌اش همان جری و تطبیق و سبب نزول بود که قبلاً به آن اشاره کردیم.

نکته‌های روش شناختی

و یکی هم نکته‌های روش شناختی است، یعنی مفسّر بعد از اینکه سوره تمام شده است دوباره بنشیند سوره را بررسی کند و چند نکته را به نظر ایشان که این نکته‌ها روش‌ها را در اختیار ما می‌گذارد را مورد توجه خودش قرار می‌دهد.

شما بیان فرمودید و قبلاً هم بحث کردید که زبان قرآن زبان تربیتی است، متنی است که آمده است تا مخاطبین خود را تحت تربیت قرار بدهد، وقتی با قرآن مواجه می‌شوید حتماً نگاهتان نگاه تربیتی باشد و من این را به شما عرض می‌کنم که امروز صنعتی که می‌تواند به خوبی قرآن را در متن تحولات انقلاب اسلامی و سازندگی نظام اسلامی قرار بدهد رویکرد تنزیلی است، چون این رویکرد تنزیلی کاملاً نازل به روش‌ها و نازل به میدان است این را قبلاً خدمت شما گفته‌ام.

اما نکته این است که شما وقتی می‌خواهید قرآن را بیاورید و به عنوان مدل برای جامعه‌تان مطرح بکنید، چه چیزی از قرآن را باید بیاورید تا در موضوعاتی که قرآن به آن پرداخته است، مدلی را دریابورید که در آن موضوعات که قرآن به آن پرداخته هم بتوانید از قرآن استفاده بکنید، این بخش مربوط به نقطه‌های روش شناختی است.

نمونه‌ای از برداشت روش شناختی در سوره علق

یعنی چی؟ یعنی من بیایم سوره را ارزیابی کنم، سوره را مطالعه بکنم، سوره مثلاً علق را بعد بگویم خداوند هدفش از این سوره چه بوده است؟ خواست مأموریت اول پیامبر را بگوید و او را برای حوادث پیش رو آماده بکند و توجیه بکند و از او بخواهد که مراقب چه چیزهایی باشد و چه اتفاقاتی به استقبال او خواهد آمد.

خب این هدف و بعد نوزده آیه نازل شده است، این نوزده آیه روش انتقال این مطالب را دارد به ما توضیح می‌دهد، در آیه اول چه گفت دوم چه گفت سوم چه گفت تا انتها! شما اگر می‌خواهید روش کلی چنین توجیهی را یاد بگیرید بهترین کار این است که سوره را از این منظر، یعنی از منظر نگاه روشی بررسی بکنیم!

مثلاً: اول به ایشان می‌گوید که وظیفه معرفت بخشی به مردم چیست و ابعاد معرفت بخشی چه باید باشد؟!

دوم بیان بفرماید به ایشان که انتظارش به قدر حقیقت نباشد، انتظارش به قدر ظرفیت‌های انسان‌ها باشد.

سوم منتظر باشد که مواجهه با مشکلات خواهد شد، یعنی از طریق کسانی که زیر بار نمی‌روند جریان دو جبهی و دو قطبی ایجاد خواهد شد، یک جریان بنایش را بر تکذیب خواهد گذاشت، بر سرکشی و برخورد! و برای اینکه حق و باطل را هم تشخیص بدهد شاخصه‌هایی را هم بیان می‌کند، برای اینکه این رهبری که وارد میدان شده است عقب نزنند و جا نزنند و دلش خالی نشود می‌گوید من پشت تو هستم و تو را حمایت خواهم کرد و نسبت به اینکه یک وقتی منفعل بشود و به دنبال خاص آنها حرکت بکند توضیح می‌فرماید که اگر بناست به من نزدیک بشوی نباید به آنها نزدیک بشوی، این یک روش است!!

در خیلی از مسائلی که مثل مسئله دعوت به ربوبیت پیش می‌آید می‌توانم این روش را پیاده کنم، کسی را به مأموریتی در جمعی می‌فرستم تا پیامی را که مهمترین پیام است و آغاز یک درگیری

است را بیان بکند، منطقش را باید به او بدهم، منطق بسیار محکم و مستدلی، او را با آن منطق بفرستم و بعد به او بگویم منتظر برخوردها باشد و منتظر دو قطبی شدن باشد و بعد این جریان دو قطبی را ویژگی‌هایش براساسی که من به او می‌گویم بشناسد و البته نقش من در این حادثه چه خواهد بود و تو مراقب چه آسیبی باید باشی؟!

این یک مدل روشی برای من می‌شود و هر جا می‌توانم من از این روش استفاده کنم!

نکته‌های روش شناسی سوره‌ها به شکل کلی، و نکته‌های روش شناختی به شکل جزئی، یعنی مثلاً وقتی می‌خواهیم یک کسی را بترسانیم از همراهی جریان معاند چه باید کرد؟ وقتی می‌خواهیم به او امید بدهیم با چه ادبیاتی باید بگوئیم؟

مثلاً خداوند وقتی می‌خواهد پیامبر را قوی بکند و او را به اصطلاح مطمئن به راهش بکند بیان می‌فرماید که خوب «كَلَّا لَئِنْ لَمْ يَنْتَهِ لَنَسْفَعًا بِالنَّاصِيَةِ نَاصِيَةٍ كَاذِبَةٍ خَاطِئَةٍ فَلْيَدْعُ نَادِيَهُ سَدَّعُ الزَّبَانِيَةِ» چرا این ادبیات را به کار می‌برد؟

می‌خواهد بفرماید بدان! بدان! که این جریان فردی نخواهد بود. من این را آنقدر نگه می‌دارم تا کل جریان باطل گرد هم جمع بشوند، باید حوصله بکنی، این جور نباشد تا مثلاً یکی از آنها آمد و قدری توهین کرد بگویی فردا بریزید روی او و او را بزنید، نخیر، من این را به عنوان یک طعمه می‌گذارم تا همه اذنابی که مثل این هستند گرد او جمع بشوند، «فَلْيَدْعُ نَادِيَهُ»، باید نادیه خودش را جمع بکند، باید همه قوای خودش را برای مقابله با شما به میدان بیاورد، من می‌خواهم قدرت نمایی بکنم.

قدرت الهی به این است که همه این جریان باطل را روی هم بریزد و بریزد و بعد با یک سیلی همه را از بین ببرد، این برای شما که وارد میدان می‌شوید مثلاً الآن در فضاهای سیاسی و فضاهای بین‌المللی وارد میدان سیاسی می‌شوید یک وقت می‌بینید که دشمن در حال جمع شدن است،

نترسید این وعده خداست «هَذَا مَا وَعَدَنَا اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَصَدَقَ اللَّهُ وَرَسُولُهُ» در جنگ احزاب هست این آیه و درست هم است، اصلاً باید هم این طور بشود.

اگر عربستان چهره‌اش روشن نشود که باطل یکجا جمع نمی‌شود و باید این اتفاق بیفتد، باید بالأخره عرضم به حضور شما که مثلاً در فلسطین جریان نفاق فلسطین به سمت اسرائیل کشیده بشود، دیر یا زود، این قاعده است و سنت الهی است و باید کل باطل در کنار هم جمع بشود و باید زمینه برای دفاع ما و یا آزمایش ما در برابر این جمع متراکم فراهم بشود و البته آن روز روزی است که «أليس الصبح بقريب».

بینید ما این روش‌ها را باید از قرآن بیرون بیاوریم؛ من در هنگام با وحی به عنوان نمونه انتهای هر سوره چند نکته روشی را درآورده‌ام اما این کل نکته‌های روشی نیست بلکه این آغازی است و انشاءالله شماها باید این را تکمیل بفرمایید.

اشکالی که وجود دارد بعضی‌ها این نکات روشی را بدون استناد به قرآن، بدون استناد به قرینه داخلی آیات در می‌آورند، نکته‌های روشی را حتماً باید با توجه به قرائن بیرون آورد، تفسیر تنزیلی با رویکرد تربیتی، با رویکرد کشف روش‌ها به شدت بسته به این قسمت از کار دارد، یعنی اگر شما بنا دارید قدرت روش سازی قرآن را نشان بدهید، قدرت تحولی قرآن را نشان بدهید باید بتوانید با بررسی یک سوره و قطعات یک سوره مجموعه نکته‌های روشی را به شکل عام یا به شکل خاص در رابطه به هر یک از اغراض سوره‌ها استخراج بکنید و این را در اختیار مخاطبتان بگذارید، این کار بایسته‌ای است که بر ذمه همه ما است.

قواعد روش شناختی

حالا من در اینجا چند قاعده را توجه می‌دهم:

قاعده اول: توجه به رویکرد تربیتی در کشف نکات است، وقتی می‌خواهید نکته‌ها را در بیاورید حتماً این را به عنوان یک متن تربیتی ببینید، ببینید خداوند مثلاً می‌خواهد در اینجا پیامبرش را تربیت کند، خداوند در اینجا می‌خواهد مؤمنان را تربیت کند، خداوند در اینجا می‌خواهد معارضین را تنبیه بکند و دوباره دریچه‌ای به روی آنها می‌خواهد باز کند؛ یک هدفی بوده است که ما این جنبه تربیتی را عرض کردیم که در غرض سوره‌ها باید تأمین بشود، یعنی وقتی شما وارد بحث‌های غرض می‌شوید غرض سوره توجه‌تان حتماً به این باشد که رویکرد تربیتی را چه در غرض و چه در محتوای سوره‌ها حتماً تحقیق بفرمایید.

این قاعده اول است، اگر کسی این رویکرد تربیتی را نبیند به نظر من نکته‌های روش شناختی آنچنان که باید صیدش نخواهد شد. شما برای هر چیزی یک وسیله صید مناسب خودش را لازم دارید، یک جا باید از تور استفاده کنید، یک جا باید از نیزه استفاده کرد، یک جا باید از سنگ استفاده کرد، یک جایی باید از تفنگ استفاده کرد؛

در کشف نکته‌های روش شناختی حتماً باید رویکرد شما، رویکرد تربیتی باشد تا حق مطلب در باب نکته‌های روشی محقق بشود، این نکته اول.

قاعده دوم: باید به سیر تربیت در سوره‌های نازل شده گذشته و جریان کلی تبیین توجه بکنید؛ ببینید قرآن وقتی می‌خواهد تربیت بکند یک مسئله را توزیع می‌کند، مثلاً: در ده یا بیست سوره و گاهی در کل صد و چهارده سوره انتظار است که این مسئله را تعقیب کرده باشد.

من وقتی می‌خواهم نکته روش شناسی این سوره را پیدا بکنم و بحث بکنم باید توجه داشته باشم که در سیر نزول تاکنون چه مقدار از این به اصطلاح مسئله تربیتی مطرح شده است؟ من وقتی راجع به پاکدامنی می‌خواهم صحبت بکنم می‌توانم پاکدامنی را منحصر به سوره یوسف بکنم؟

دیدید بعضی‌ها در تفسیر سوره یوسف گفته‌اند سوره پاکدامنی و بعد نشسته‌اند همه نکات پاکدامنی سوره را درآورده و توضیح داده است، همین بس است؟ تا ما روش پاکدامن شدن جامعه را از قرآن استخراج کنیم؟ نخیر، مطالب این سوره حتماً با مطالب گذشته ارتباط دارد، وقتی نکته‌های روش شناختی را می‌خواهید بفرمایید نسبت تناسب بین اینها را هم باید تحقیق بفرمایید، باید بدانیم در گذشته پیرامون این موضوع چه اتفاقی افتاده است ولو اینکه در اینجا به تفصیل وارد نشویم اما اجمالاً اشاره به آن لازم است، حتی در مسئله‌ای مثل چالش‌های پیامبر، شما لازم دارید ببینید در سوره‌های گذشته چه چالش‌هایی با پیامبر شده است و خداوند با توجه به آن گذشته چرا امروز با این ادبیات در این سوره برای رفع چالش اقدام کرده است؟ مثلاً دیگر در اینجا استدلال نمی‌کند.

مثلاً وقتی خداوند در برابر یک چالش بدون استدلال لازم به پیامبر دستوراتی می‌دهد و بسیار کوبنده برخورد می‌کند یعنی اینکه همیشه در برخورد با چنین چالشی اینگونه رفتار بکنیم؟ نخیر، معنایش این است که اگر کسی را قبلاً توجیه کرده‌ایم و توضیح لازم را به او داده‌اید و ایشان دیگر در فضای چالش بین خود و معارضینش قرار دارد حالا که در اینجا هم دارید بحث می‌کنید به قدر ضرورت اکتفا بکنید. نمی‌توانیم این را روشی برای همه چالش‌ها بدانیم!!!

قاعده سوم: توجه به حجم مباحث مطرح شده درباره موضوع مورد اشاره تاکنون؛ یک حجمی دارد مجموعه مطالب، این حجم به شما می‌گوید آقا مثلاً برای اینکه جامعه پاکدامن بشود این ده تا نکته باید گفته شود تا کل مسئله دستتان باشد، الآن که دارید نکته روش شناختی را بیان می‌فرمایید باید بگویید ما در کجای این قضیه قرار داریم؟

مثلاً در نکته چهارم هستیم، هندسه را سعی کنید به دست بیاورید، با به دست آوردن هندسه مباحث الآن توضیح بدهید که در اینجا به این مقدار اکتفا بکنید، بعد از اینکه این مطالب را گفتید حالا فعلاً همین را بگویید، همین و بیشتر نشود.

قاعده چهارم: وقتی که می‌خواهید نکته‌های روش شناختی را بفرمایید، ببینید قرآن که صرفاً پیرامون یک موضوع شروع نمی‌کند و پایان نمی‌برد، قرآن چگونه عمل می‌کند؟ مجموعه از موضوعات را به تدریج وارد زندگی مردم و فرهنگ مردم می‌کند؛ خیلی حکیمانه و بسیار بسیار به نظر من پیچیده!

وقتی من دارم نکته روش شناختی را می‌گویم آیا باید به مفاهیمی که پیرامون این مفهوم شکل می‌گیرد یا به مفاهیمی که مقدمه شکل‌گیری این مفهوم است توجه بکنم یا نه؟ شما با توجه به نکته‌های روش شناختی که در سوره‌های گذشته حاصل شده یا الآن در این سوره وجود دارد.

مثلاً اگر بخواهیم درباره پاکدامنی سخن بگوییم ببینید پاکدامنی در اینجا با این چهار مفهوم هماهنگ شده است، یعنی الآن کسانی که مخاطب این بحث هستند از نظر روشی با آنها کاری کرده باشید که این چهار تا مفهوم را هم پذیرفته باشند، یا مثلاً الآن هم مفهوم پنجم به مفاهیم گذشته اضافه شده باشد و آن وقت این مفهوم پنجم باید در زمانی اضافه شده باشد که این مقدار به اصطلاح بحث پاکدامنی گفته شده باشد.

شما می‌خواهید روش در بیاورید و این روش به دیدن این اطراف شکل می‌گیرد و درست می‌شود، نمی‌توانید صرفاً یک خط طولی بگیرید راجع به این مفهوم و جلو بروید، نخیر، چون الآن شما روش را در سوره تحلیل می‌کنید ببینید در خود سوره چه مفاهیمی گرد این موضوع خداوند قرار می‌دهد و ثانیاً مفاهیم گذشته چه نسبتی با این برقرار می‌کند.

امروزه من باز تأکید می‌کنم از این منظر به کار شما بسیار احتیاج است، بسیار احتیاج است که شما این نکته‌ها را بتوانید از قرآن بیرون بکشید و برای پیشبرد امر اجتماع امروزتان این را توصیه کنید، بگوئید آقا فعلاً این مفهوم را چشم پوشی کنید و بگذارید شرایط برایش مهیا بشود، شرایط چطوری برایش مهیا بشود؟ بروید آن مقدمات را فراهم بکنید، تمرکزتان را روی آن مفاهیم بگذارید، زمانش که رسید این مفهوم را مطرح می‌کنید و مضطرب هم نباشید. محکم و مسلط بر روش‌ها که شدید

مطمئن باشید آن وقت می‌توانید با یک حوصله و با یک تدبیر حکیمانه امر به اصطلاح نفوذ دادن مفاهیم دینی را در زندگی مردم براساس این روش‌ها پیگیری کنید.

قاعده پنجم: توجه به مخاطب و کیفیت گفتگوها با ایشان. ببینید وقتی شما دارید نکته‌های روشی را بیرون می‌کشید مخاطبتان مهم است، این مخاطب مشرک است! این مخاطب مشرک ستمگر است! این مخاطب مؤمن است! این مخاطب مؤمن محسن است! این أولوالالباب است حتی اگر مشرک باشد! اینها همه در روش دخالت دارد؟!!

لذا وقتی می‌خواهید نکته‌های روشی را در بیاورید حتماً این مخاطب و ویژگی‌هایش، نه اینکه کافر است بلکه یک کافر خاص است، حوزه انکارش، حوزه خاصی است، ظرفیتش ظرفیت خاصی است، حتماً باید به اینها توجه کرد تا بتوانیم نکته‌های روش شناختی را آنچنان که هست و خدای تعالی اراده کرده است را بیان بفرمایید.

من فکر کنم دوستان اگر بتوانند این پنج مسئله را به خوبی مورد عنایت و توجه خودشان قرار بدهند از نظر نکته‌های بیان روش شناختی توفیقات فراوانی انشاء الله نصیبمان و نصیبشان خواهد شد.

این نکته‌های روش شناختی براساس این ضوابط بیان شده است البته ممکن است شما تکمیل بفرمایید و این صرفاً یک مثال است، یک سوره را در نظر می‌گیریم و بگیریم و خودتان در مطالعاتتان و ببینید چه نکات روشی را بیان کرده‌اند، فقط یکی دو تا هشدار که اجمالاً عرض کردم دوباره تکرار می‌کنم؛

ممکن است شما ایده‌ها و حرف‌های خوبی از قرآن به ذهنتان برسد، اما امکان یک مطلب است و این چیزی که به ذهن مبارکتان می‌رسد و اینکه این را بتوانید مستند به این آیه یا به سوره بکنید، این مطلب دیگری است، بعضی از آقایان و محترمین وارد شده‌اند و پیام‌های سوره‌ها و آیات را

گفته‌اند اما توجه به این ویژگی‌های کلام و خود لفظ و سیاق‌ها و ارتباطات نکردند، اینگونه برداشت از قرآن با این که نکته‌های لطیفی را به مردم می‌دهند اما آسیب جدی به جریان قرآن‌شناسی و قرآن‌فهمی ما بزند، و هر کس احساس بکند با یک برخورد با آیات و هر چیزی که به ذهنش می‌رسد دارد به حضور شما پیام‌هایی را از آیات دارد استخراج می‌کند در حالی که چنین نیست.

من به همین مقدار اشاره اکتفا می‌کنم و امیدوارم که حتماً دوستان در بحث نکته‌های روش‌شناختی با عمق فراوان و با توجه به نیازها به اصطلاح وارد بشوید.

این نکته را هم عرض بکنم، شما یعد از اینکه نکته‌های روشی را درآوردید، این را باید با متخصصین فنون مطرح بکنید، آنها احتمالاً می‌توانند ابعاد نادیده شما را متوجه‌تان بکنند، ذهن ما وقتی حساس می‌شود و دوباره سراغ متن می‌رود این نکته‌های روش‌شناختی بیشتر خواهد شد.

به دوستان عزیزم عرض می‌کنم اگر می‌خواهید انشاءالله نقش تأثیرگذاری بر روند تحولات فرهنگی و اجتماعی جامعه داشته باشید فراوان باید با متخصصین رشته‌های غیر قرآن در حوزه‌های علوم اجتماعی و علوم انسانی بنشینید، اینها از زاویه‌هایی به مسائل نگاه می‌کنند که ذهن ما و شما را دقیق می‌کنند با دقتی که آنها به ذهن ما می‌دهند و حساس کردن به اصطلاح ذهن ما، ما دوباره وقتی سراغ همین متن و همین نکات روشی که رفته بودیم و برداشت کرده بودیم دوباره بر می‌گردیم در این شرایط نکته‌های ظریف‌تر و دقیق‌تری را نصیبمان خواهد کرد.

این ظرفیت قرآن است «بحرٌ لایدرک قعره» کسی به عمقش نخواهد رسید، این واقعاً ظرفیت قرآن است! شاهدش هم این است که شما اگر تفسیر ترتیبی بنویسید یک برداشتی از آیات دارید و وقتی همین موضوع را تبدیل به تفسیر موضوعی می‌کنید برداشت‌هایتان متفاوت و حتی در مواردی اصلاح می‌شود، یعنی ظرفیت قرآن این است، ذهن‌تان باید در بیرون برای نکته‌های روش‌شناختی، درگیر بشود و چون این نکته‌های روش‌شناختی ارتباط تنگاتنگ دارد و هر چه در بیرون ذهنتان درگیر بشود و حوصله بکنید در مراجعه به قرآن استفاده‌تان بیشتر و بیشتر خواهد شد.

با این مطلبی که خدمت شما عرض کردیم بحث قواعد تفسیر تنزیلی تمام شد؛ یعنی ما از ابتدا تا انتهای یک عملیات تفسیر نشستیم و یک به یک بررسی کردیم که خوب اگر خواسته‌ایم در این بخش به تنزیل توجه بکنیم چه قواعد و روش‌هایی وجود دارد؟ از ابتدا تا انتهای نکته‌های روش شناختی را بیان کردیم.

انشاءالله در جلسات بعد پیرامون تفسیر موضوعی باید سخن بگوییم؛ تفسیر موضوعی بسیار مهم است، خیلی مهم است امروز جامعه با توجه به بحث‌های موضوعی و مسئله‌هایی که تفسیر موضوعی می‌تواند حل بکند پیش خواهد رفت؛

پیشران تحول براساس قرآن به نظر بنده تفسیر موضوعی است مخصوصاً وقتی بخواهیم زندگی مردم را براساس لایحه‌های تخصصی بررسی بکنیم این را توجه داشته باشید اما تا اینجا هم بحمدالله خوب پیش رفتیم و تا اینجا دستاوردهای ما خیلی زیاد است، امروز بر اساس این می‌توانیم ادعا بکنیم به فهم بیشتر و دانش افزون‌تر و برداشت‌های دقیق‌تر، کامل‌تر، خالص‌تر و درست‌تر می‌رسیم، نه به این معنا که برداشت‌های گذشته‌مان را تخطئه کنیم، به این معنا که برداشت‌های گذشته‌مان را تکاملی برایش ایجاد کنیم با متغیری که آوردیم؛

امروز ما در این نقطه نشسته‌ایم، نه بیشتر و نه کمتر، نه انکار گذشته و نه کم ارزش دیدن توجه به سیر نزول در فعالیت‌های تفسیری، ما بین او دو تا یک راه میانه را انتخاب می‌کنیم و براساس فهم متعادل از کاری که به دست آوردیم و بدون تخطئه و توهین به گذشتگانی که مدیون زحمات شبانه‌روزی آنها هستیم سعی می‌کنیم فهمان را متکامل بکنیم.

فکر می‌کنم این چند بخش که خدمتتان عرض کردم اگر به خوبی در هنگام تفسیر دیده بشوند شما می‌توانید بخش‌های خوبی از فهم‌های تفسیری را و کشف‌های مراد جدی خدای متعال را انشاءالله بهبود ببخشید.

بسم الله الرحمن الرحيم

خوشحالیم که در محضر دوستان عزیز هستیم، همچنانی که می‌دانید بحث قواعد تفسیر در سیر تنزیلی‌اش بیان شد، ما در این دوره ابتدا مبانی را گفتیم، یعنی هست‌ها را و بعد اصول را گفتیم یعنی باید و نبایدها را و به دنبال آن وارد قواعد تفسیر شدیم و قواعد تفسیر را هم از ابتدا تا انتهای یک سیر عملیات تفسیر ترتیبی خدمتتان گزارش دادیم. بعد از این انشاءالله وارد بحث تفسیر موضوعی می‌شویم

مهارت‌های بیان تفسیر

اما به نظرم رسید که قبل از ورود به بحث تفسیر موضوعی با توجه به اینکه پایان سال است و ما باید این مباحث را یکی دو جلسه با هم تمرین بکنیم یک سلسله مطالب درباره تفسیر ترتیبی خدمتتان عرض کنم، درباره تفسیر همگام با وحی و اقداماتی که باید انجام بشود گزارشی را تقدیمتان بکنم و بعد از آن در فرصت مناسب به بحث تفسیر موضوعی بپردازیم.

می‌دانید که یکی از مسائل بسیار مهم در بحث تفسیر داشتن یک ذهن منضبط و ساختارمند است که بداند از کجا باید شروع بکند و به کجا ختم بدهد.

بسیاری از دوستان عزیز ما که در حوزه تفسیر کار می‌کنند گاهی از این منظر یک مرور و یک مطالعه و یک تمرین انجام نداده‌اند!

کتاب مهارت‌های بیان تفسیر که احتمالاً در اختیار دوستان عزیزمان قرار گرفته است هدفش را این قرار داد که بیاید بگوید شمایی که تفسیر کار کرده‌اید، مبانی و اصول و قواعد تفسیر بطور عام اینها را مستحضر هستید، با مناهج تفسیری و مفسران آشنا هستید، اگر الان بخواهید برای مردم در یک منهج دارای سازمان و مطلوب مطالب را بگویید از کجا شروع کنید و به کجا ختم بکنید؟ و چگونه اینها را بگوئید؟ چه مهارت‌هایی حین عمل مورد توجهتان قرار بدهید. یازده درس در این کتاب

مهارت‌ها بیان شده است که به شکل کارگاهی شش روز به دوستان طلبه در حوزات علمیه سراسر کشور طلاب سطح سه و چهار آموزش داده می‌شود. این اتفاقی است که افتاده است و تا الآن در ۱۵ استان قریب به هزار نفر موضوع آموزشهای مهارت‌های بیان تفسیر قرار گرفته‌اند و با همکاری‌هایی که برخی از مراکز حوزوی یا تبلیغی کرده‌اند انشاءالله این بحث در بخش‌های دیگر هم ادامه پیدا خواهد کرد.

در این مدل بنا نیست توضیح داده بشود که مثلاً اگر با کودک یا نوجوان با جوان کار می‌کنید چه چیزهایی را باید رعایت بکنید، این یک بحث دیگری است و خوب است ولی بحث ما این است که این دانشی که ما داریم چطور به یک صنعت یا فن تبدیل بکنیم؟!

بینید من یک دانشی را در دنیا می‌بینم تولید شده است و بعد آن دانشمندان از آن یک صنعتی به نام عینک در می‌آورند این خروجی مجموعه دانش‌های مرتبطی است که به این شکل خودش را نشان می‌دهد.

دقیقاً ما در حوزه تفسیر هم باید اینگونه عمل بکنیم، این همه در حوزه نشستیم علوم قرآن را کار کردیم، روش‌ها و گرایش‌های تفسیری کار کردیم، آمدم متن‌های تفسیری را خوانده‌ایم، آمدم تفسیر ترتیبی و موضوعی کار کردیم، در واقع شمایی که در این رشته دارید تلاش می‌کنید واجد انبوهی از ادبیات علمی تولید شده هستید، اما اینکه این انبوه حالا چطور در یک عملیات، یک عمل بیان تفسیر خودش را نشان بدهد، خودش را بریزد، این کاری است که حتماً لازم است توسط به اصطلاح شما شکل بگیرد در ذهن خودتان اولاً و سپس به مردم منتقل بشود، یعنی آن دانسته‌هایتان دقیقاً متناسب با نیاز واقعی با صحنه طراحی بشود.

این کتاب مهارت‌های بیان تفسیر آمده و این را برای شما طراحی کرده است، یعنی بر اساس به اصطلاح موضوعی و برداشت‌هایی که مورد قبول نویسنده‌اش بوده است اینها را در یازده درس تنظیم

کرده است و برای هر کدام منابعی را معرفی کرده است و مباحث نظری قبلی خود را توضیح داده است و مهارت‌های انتقالش را به مردم و پیشنهادهای برای پژوهش.

اگر بنا بشود خواهران و برادران فعلی به جمع اساتیدی که الان بیست و پنج و شش نفر هستند و دارند در سراسر کشور این دوره‌ها را برگزار می‌کنند پیوندند ما قاعدتاً باید کارگاه مهارت‌های بیان تفسیر را برای دوستان داشته باشیم، آنجا یک به یک بحث می‌شود، تمرین بشود و بعد هم کیفیت گفتار و گفتگو با طلاب خواهر و برادر سراسر کشور را با هم مرور کنیم و براساس این دوستان آماده بشوند که انشاءالله در این سفرهای تبلیغی کارگاه‌های سه روزه در مهارت‌های بیان تفسیر دو تا سه روزه یعنی شش روز بروند در یک منطقه برگزار کنند و برگردند، انشاءالله کاری است که باید در زمان مناسب صورت بگیرد، حتماً لازم است و انشاءالله اگر تمهیداتش فراهم بشود و توفیق داشته باشیم که در خدمت دوستان باشیم حتماً سعی می‌کنیم در زمان مناسب کارگاه را برگزار کنیم و از ظرفیت دوستان در آن کارگاه‌ها استفاده بکنیم.

اما ما در طول جلساتی که به قواعد تفسیر پرداختیم گفتیم که در چه جاهایی مسئله تفسیر تزیلی مطرح می‌شود و چه قواعدی را باید اجرا بکنیم؟

حالا که کار ما در اینجا به پایان رسید یک مرور در منهج مناسبی که به نظر ما در تفسیر باید انجام بشود را هم داشته باشیم، بالآخره خواهران و برادران دست بکار تفسیرنگاری می‌خواهند بشوند، چه همکاری در مؤسسه تمهید یا اینکه خودشان می‌خواهند تفسیر بنگارند و کمترش این است که تفسیر بگویند، چه اتفاقی باید بیفتد، از کجا باید شروع بشود و به کجا باید ختم بشود؟

مراد ما از منهج تفسیر و تفاوتش با منهج مفسر هم روشن است!

وقتی می‌گوییم منهج تفسیر یعنی یک روش و یک منبع خاص، یا مجموعه منابعی که حجت هستند و در تفسیرشان استفاده می‌شود اما وقتی صحبت از منهج مفسر هست یعنی مفسر هر منبعی را که پذیرفت هر سبکی را که می‌پذیرد در حوزه ترتیب، یک تفسیر ترتیبی چه حالا ترتیب نزولی باشد

یا ترتیب مصحفی باشد فرقی نمی‌کند یا اصلاً می‌خواهد فقط یک سوره را تفسیر بکند، این چه سلیقه‌ای باید داشته باشد، مستحضر هستید که سلیقه‌ها متفاوت است.

یک وقت کسی وقتی می‌آید در اینجا کلاس را اداره بکند اول بدون هیچ سخنی دستگاه را باز می‌کند وصل می‌کند و میکروفن را آماده می‌کند هر چیزی را سر جایش می‌گذارد و بعد شروع می‌کند و می‌گوید: سلام علیکم بسم الله الرحمن الرحیم، یک الی دو دقیقه به چشم مردم نگاه می‌کند و با آرامش خیال همه بساط خود را پهن می‌کند و بعد شروع به سخن می‌کند و یک کسی هم شروع می‌کند سلام علیکم بسم الله الرحمن الرحیم، می‌خواهیم در این زمینه بحث بکنیم در ضمن اینکارها وسایل دیگر را باز می‌کند و این را وصل می‌کند، اینها دو تا روش و سلیقه هستند، سلیق متفاوت می‌تواند باشد.

حالا یک مفسر وقتی می‌خواهد تفسیر بیان کند، چه سلیقه‌ای مطلوب است؟ چگونه بهتر است یک سوره را تفسیر ترتیبی بیان بکند؟ و در هر مرحله چه اقدامی را باید انجام بدهد؟

تفصیلش همان کتاب مهارت‌های بیان تفسیر است اما اجمالش را امروز یک مرور بکنیم تا دوباره دوستان عزیز من جای مباحث قواعد تفسیر تنزیلی را هم در این سیر پیدا کنند، یعنی ببینند که حالا کجای هندسه این بحث قرار می‌گیرد؟!

ببینید، تفسیر سوره‌های قرآن کریم وقتی می‌خواهد انجام بشود،

مراحل تفسیر سوره

بخش اول باید گزارشی از سوره ارائه شود، در گزارشی که ما از سوره داریم انجام می‌دهیم...

بخش دوم این است که بیاید تفسیر سوره را ارائه بدهید.

در بخش سوم مباحث فراتفسیر سوره را باید داشته باشیم.

بخش اول که گزارش سوره را می‌دهید شما قاعدتاً باید ابتدا راجع به شناسه سوره یعنی اندام‌واره سوره بحث داشته باشید، یعنی نامش چیست؟ ویژگی‌هایش چیست؟ یعنی آن چیزهایی که در نگاه اول به سوره به دست می‌آید، اول مواجهه ما با سوره همین ویژگی‌های ظاهری است که تحت عنوان شناسه سوره باید بیان بکنیم و خود این بیان و مقدار و شاخه‌هایش را خدمتان عرض می‌کنم. کار دومی که باید انجام بدهید توصیف اجمالی سوره است، بعد از توضیح شناسه سوره، باید یک توصیف اجمالی از سوره بپردازید، یعنی درون و محتوای سوره را توصیف کنید.

در کار سوم طلیعه تفسیر سوره را شروع بکنید، یعنی سوره را تقسیم بندی بکنید و ترجمه‌ای را انتخاب کنید و متن را به نحو شایسته‌ای سامان بدهید برای بحث و سپس وارد تفسیر سوره بشوید. این چهار مرحله و در نهایت هم بحثهای فراتفسیر که در نوبت‌های گذشته به آن اشاره کردم و شاخه‌هایی که دارد.

بخش اول: گزارشی از سوره

وقتی شما تفسیر را شروع می‌کنید، انتظار است که اول کارتان در گزارش همانطور که عرض شد مباحث شناسه سوره باشد، خوب اولین برخورد ما با سوره با نام سوره است، مثلاً: می‌گویند سوره بقره را می‌خواهیم تفسیر کنیم، خوب من وقتی بخواهم سوره بقره را تفسیر بکنم انتظار است اول بگویم نام این سوره چیست؟ اگر لازم است یک ترجمه‌ای از نام سوره داشته باشم، اگر ضروری شد چند نام مشهور که برای سوره بود مهمترین نامها را توضیح بدهم و اینکه چرا این نام برای آن انتخاب شده است؟

در علوم قرآن مستحضر هستید در بحث به اصطلاح تاریخ قرآن در بخش اولی که در علوم قرآن تحقیق فرمودید این بحثها وجود دارد، نام سوره و وجه نام‌گذاری، نام‌های مشهور سوره، توقیفیت نام‌گذاری یا غیر توقیفیت و اجتهادی... اینها همه مباحثش در آنجا مطرح می‌شود، وقتی بحث

تفسیری شروع شد انشاءالله اینها پیرامونش گفتگوهایی هست و مواضعی است که خدمتتان تقدیم خواهد شد.

- اولین و مهمترین کار این است که نام سوره را به مخاطب بگوییم یا در هنگام نگارش بنویسیم و وجه این نام گذاری را هم توضیح بدهیم که چرا این نام را برای آن انتخاب کرده اند.

- دومین کاری که باید انجام بدهید این است که قرآنی که ما در محضرش هستیم بعد از اینکه رسیدیم که این سوره سوره نحل است دومین سؤالش این است که جنس سوره از جنس مکی است یا مدنی؟ چرا؟ چون مکی یا مدنی بودن در انتظاری که از سوره داریم دخالت تامی دارد. من هم می خواهم تفسیر بکنم اولین کاری که باید بکنم این است که ذهن مخاطب را باید از الآن منضبط بکنم و انتظارش را دقیقاً در شاهراهی که می خواهم قرار بدهم لذا اولین بحث مکی و مدنی است، آیا بالأخره این مکی است یا مدنی؟ چون در آیات مکی و مدنی بحث آیات استثنایی وجود دارد، یعنی گفته شده است ما یک سری آیه داریم که از سوره های مکی است یا مدنی است یا بالعکس!

درباره اینها تعدادشان و مواردشان باید شما یک گفتگویی را با مخاطبیتان در میان بگذارید، مخصوصاً شما که می خواهید تفسیر تنزیلی کار بکنید قاعدتاً این بخش باید برای شما خیلی مهم باشد یعنی سعی کنید هم مکی بودن و هم مدنی بودن را قطعاً به آنها منتقل بکنید و تک تک آیاتی را که ادعا می شود اینها آیات استثنایی هستند و جابجایی که در این آیات اتفاق افتاده است حتماً به مخاطبتان منتقل بفرمایید.

- کار دیگری که شما باید انجام بدهید این است که خب حالا مکی و مدنی را مشخص فرمودید، استثنایی بودن تعدادی از آیات را مشخص کردید، اما شماره اش را چگونه؟ حالا که مکی است چندمین است؟ قبل از این سوره و بعد از این سوره چه سوره ای نازل شده

است؟ چون اینها در فهم دخالت دارد، در رسیدن به یک سیاق دخالت دارد، بنابراین مفسّر در این مرحله که دارد شناسه سوره را توضیح می‌دهد راجع به ویژگی‌های ظاهری سوره دارد توضیح می‌دهد یک سری از کارهایی که باید بکند این است که این در ترتیب نزول به اصطلاح رتبه‌اش چند است قبلش چه سوره‌ای بوده و بعدش هم چه سوره‌ای قرار دارد! قاعدتاً آن جدول‌هایی که مسند یا غیرمسند هستند و ترکیبی هستند می‌توانند شما را کمک کنند، اگر نوشته‌هایتان تخصصی است اگر اختلافی در اینجا وجود داشت قاعدتاً باید درباره آن اختلاف هم داوری بفرماید.

- بعد از این مرحله شماره سوره در ترتیب مصحف است، اگر فرض ما این است که شما دارید تفسیر تنزیلی می‌گویید باید بگویید بعد از اینکه قرآن نازل شد تا اینجا که گزارش شد وضعیت نزول است، مثلاً می‌گویید سوره بقره در مکه نازل شد و قبل از هجرت پیامبر نازل شد، قبل از این سوره و بعد از این سوره نازل شد، همه اینها مرحله نزول است خوب حالا نوبت به چی می‌رسد؟ دوره تدوین، خوب حالا این سوره در تدوین کجا قرار گرفت؟ وقتی قرآن جمع شد، کاری نداریم که حالا موافق باشیم یا مخالف باشید این مهم نیست بالأخره ما یک مصحف رسمی داریم که روی سر ما قرار دارد، الآن این مصحف رسمی سوره را در کجا قرار داده است، مثلاً می‌فرماید در جزء بیست قرآن قبل از این سوره و بعد از این سوره، این را باید توضیح بدهید!!!

- و باز در مرحله تدوین شماره آیات است، تعداد آیات است، می‌دانید که به اصطلاح شمارش آیات بعد از نزول اتفاق افتاده است، حتی بعد از تدوین اتفاق افتاده است، یعنی پیامبر شماره‌ای از آیات نگفته است، در قرآن ما راجع به سوره حمد داریم که «لقد آتیناک سبعاً مِنَ الْمَثَانِي وَالْقُرْآنَ الْعَظِيمَ» آیاتش مشخص نیست، بعدها قاریان نشستند مصحف تدوینی را نگاه کردند و شروع به شماره‌گذاری آیات کردند، مثل اینکه شما الآن در محضر ادعیه اهل بیت عزیز ما قرار دارید بدون اینکه اینها شماره‌گذاری شده باشند، خودتان هستید که

شماره می‌زنید براساس که می‌توانید شماره می‌زنید، خیلی از ادعیه‌ها شماره ندارند، مثلاً جوشن کبیر را شماره زدیم ولی ادعیه‌های دیگر را شماره نزدیم و می‌توانیم بزنیم، قرآن هم همین طور شد.

خب در بین این شماره‌گذاری‌ها برای شما که مفسر هستید و می‌خواهید تخصصی بحث کنید خوب است که بدانید مثلاً حجازی‌ها کدام را یک شماره قرار داده‌اند؟ کجا آیات را جدا کرده‌اند؟ مثلاً مدنی‌ها چگونه عمل کرده‌اند؟ اما برای عموم وقتی که می‌خواهید می‌نویسید شماره‌ها را براساس شمارش کوفی می‌زنید همین که الآن در مصحف رسمی به ثبت رسیده است، این که الآن هست براساس شمارش کوفی است همین مدل شمارش کوفی را رعایت می‌فرمایید و جلو می‌روید.

اینها مجموعه مباحثی است که شما در مباحث شناسه سوره مطرح می‌کنید.

می‌شود بحثهای دیگر را هم کرد، مثلاً بحث قرائت و اختلاف قرائت را چون الآن در حوزه مطالعات تفسیری به این بحث توجه نمی‌شود پیشنهاد ما این است که وارد این مسائل نشوید و مردم را گرفتار چنین مباحثی نفرمایید اینها به نظر من کافی است.

تنظیمش هم تقریباً روشن شد، شناسه می‌خواهد اندام‌واره را بگوید، مرحله اول نگاه نزول است و مرحله دوم نگاه به تدوین است. یعنی قرآن وقتی تدوین شد بر مصحف و شماره گذاری چه اتفاقی افتاد؟ این نظم منطقی می‌شود.

مراحل توصیف اجمالی سوره

- بعد از این نوبت به توصیف اجمالی سوره می‌شود، شما باید یک توصیف اجمالی از سوره داشته باشید، یک گام به جلو بروید، محتوا را اجمالاً توضیح بدهید، یک وقت بحث از انسان است و یک وقت بحث این است که این حیوان ناطق است یعنی یک توصیفی از انسان دارید می‌کنید. در مقام توصیف سوره چه باید کرد؟ و این مطالبی که ما در حوزه توصیف دانسته‌ایم چگونه باید به آن نظم بدهیم اینها را خدمتتان عرض می‌کنم.

اما یادآور می‌شوم در بحث شناسه سوره این پنج شش بحثی که وجود داشت در نام‌گذاری نوبت به تفسیر تنزیلی رسید یا نه؟ نرسید، در مکی و مدنی رسید، در آیات استثنایی رسید، در ترتیب نزول که دیگر قطعاً! ما سه تا بحث از شناسه را با رویکرد تفسیر تنزیلی حل می‌کردیم این را دوستان عنایت فرمودند و خواهند فرمود.

اول: هدف از نزول سوره

اما در توصیف اجمالی، در توصیف اجمالی سوره کار اول شما این است که باید ببینید این سوره با چه هدفی نازل شد، چرا و با چه هدفی این سوره را نازل کردند؟ خیلی مهم است، بحث غرض صدور را مفصل خدمت شما مطرح کردیم، عرض کردیم که ترتیب نزول یکی از پایه‌های مهمی که کارآمدی‌اش و دستاوردهای به اصطلاح قرانی و تفسیری به آن متکی می‌شود اینجاست که بتوانیم مقصود سوره را به خوبی کشف کنیم و مورد توجه قرار بدهیم.

دوم: محتوی سوره

کار دوم‌تان این است که محتوای سوره را توضیح بفرمایید، یک گزارش محتوای سوره که به شکل پشتی، یعنی پیوسته به هم و پشت سر هم به شکل طولی، ماکتی یعنی عصاره و خلاصه هر بخش گفته بشود و مفسّدی که عرض کردم ارتباطات و پیوند بین بخش‌ها رعایت شود، این اتفاقات حتماً در گزارش محتوا باید بیفتد.

سوم: ارتباط سوره ها

سومین کاری که مفسّر انجام می‌دهد ارتباط سوره است، حالا که ما سوره را غرض و محتوایش را توضیح دادیم، در گام بعد چکار باید بکنیم؟ بین این سوره و سوره قبل چه ارتباطی است؟

ما در بحث مصحفی قبلاً هم توضیح دادم، امکان حل مسئله هنوز آنچنان که باید موجب آرامش دل باشد اتفاق نیفتاده است اما در ترتیب نزول می‌توانیم ارتباط را به دست بیاوریم و برای مفسّر در

تفسیر تنزیلی کشف ارتباط بسیار مهم است چرا که ما باید کل این قرآن را به مثابه یک مجموعه تدریجی به هم پیوسته و به هم وابسته ببینیم، چرا که وقتی می‌خواهیم این به اصطلاح فرهنگ-سازی‌ها و این روش‌ها را استخراج بکنیم باید این پیوندها و پیوستگی‌ها را رعایت بکنیم و مورد نظر قرار بدهیم.

و در نهایت روایت اسباب نزول اگر وجود داشته باشد با توجه به آسیبی که خدمتتان عرض کردم و روایت فضیلت سوره؛ چون روایت فضیلت می‌تواند برای عموم مردمی که در صحنه‌ها دخالت نداشتند الهام بخش باشد، یعنی اینکه می‌فرماید: «مَنْ قَرَأَ سُورَةَ فَلَان» برایش چنین ثمراتی هست این فواید و ثمرات می‌تواند با توجه به اصطلاح هدف‌گذاری سوره برای غیر مخاطب مستقیم باشد. خدا دارد با پیامبر سخن می‌گوید اما برای ما هم پیامی دارد، روایت فضیلت این بخش را بیان می‌کند.

ببینید اگر این پنج شاخه به خوبی به مخاطبینتان منتقل بشود یک ذهنیت مناسب، یک انضباط ذهنی مناسب و یک هندسه درست و حسابی از سوره به آنها منتقل می‌شود.

پس مقصود سوره که در اینجا عرض کردیم حتماً مباحث تفسیر تنزیلی لازم است، گزارش محتوای سوره حتماً تفسیر تنزیلی به آن نیاز دارد و ارتباط سوره، که اینها سه تا بسیار مهم است و روایت اسباب نزول که امروز بحث کردیم این درباره سوره است و در رابطه با آیات هر دو مباحثش را عرض کردیم و روایت فضیلت را که عرض کردم و مخاطب غیر مستقیم.

خب بعد از این دوباره یک مرور بفرمایید:

بخش اول: گزارش سوره. بخش دوم: تفسیر سوره. بخش سوم: فراتفسیر.

بخش دوم: تفسیر سوره

تا اینجا هر چه عرض کردیم راجع به بخش اول بود که در دو شاخه شناسه و توصیف اجمالی سوره ارائه شد، طلیعه سوره را و بیان تفسیر سوره را الآن می‌خواهیم توضیح بدهیم.

در بخش دوم که تفسیر است یکی‌اش طلیعه است، حُسن انتخاب شما، حُسن انتخاب مفسّر، عرض کردم در هر سبکی از سبک‌های تفسیر ترتیبی فقط بخواهد یک سوره را ترتیب مصحفی یا ترتیب نزولی؛ حُسن انتخاب مطلع بسیار مهم است، جودت و زیبایی و انضباط ذهنی مخاطب به خوبی در این عمل شما تجلّی می‌کند،

اولین کاری که باید بکنید این است که یک طلیعه مناسب برای سوره و بعد هم شروع به تفسیر بکنید، حالا در بحث طلیعه تفسیر اول و مهمترین کار تقسیم سوره است، این نوزده آیه را چطور می‌خواهید تفسیر بکنید؟

قاعدتاً اگر کسی محتوای سوره را براساسی که گفتیم انجام داده‌اند در طلیعه سوره هم باید تفسیرش متناسب با محتوایی باشد که گفتیم، بله ممکن است شما محتوایی را که بیان می‌کنید دچار یک چالشی بشوید و آن چالش این است که حجم بحث خیلی طولانی است چکار باید بکنیم؟ این را تبدیل به چند بخش و قسمت می‌کنیم، بخش‌های ریز و زیرمجموعه‌های زیر آن بخش، بخش براساس غرض تقسیم شده است.

اغراض جزئی‌تری، مثلاً قصه این پیغمبر و قصه آن پیغمبر و قصه مثلاً گفتگوی خدا با پیامبر اینها را می‌توانیم تقسیم بکنیم، یعنی یک بخش را ممکن است به دو یا سه بخش و حتی تا پنج بخش هم تقسیم کرد، برای اینکه عملیات تقسیم به خوبی صورت بگیرد آن محتوا را اصل قرار می‌دهیم و اگر لازم شد تقسیمات داخلی در آن بخش برقرار می‌کنیم با توضیحی که در اینجا ذکر خواهیم کرد.

دوم ترجمه است، وقتی که ما وارد ترجمه می‌شویم در این نقطه ما باید فقط ترجمه جمله‌ای ارائه بدهید، ترجمه هسته‌ای ارائه بدهید، یعنی ترجمه‌ای که متعهد به متن عربی است اما برگردانش به زبان و ادبیات فارسی است، جمله به جمله، جمله را بر می‌گرداند، تفسیری هم نباید باشد، چرا؟

چون شما تازه می‌خواهید وارد تفسیر بشوید. شما وقتی می‌گویید بیان المراد یا والمراد یا مراد آیه آنجا ترجمه تفسیری از آیه را دارید ارائه می‌دهید اما اینجا فعلاً ترجمه جمله‌ای و هسته‌ای ارائه خواهید داد.

پس در طلعه حتماً به این دو نکته‌ای که عرض کردم، تقسیم بخش به قسمت و استفاده از یکی از ترجمه‌های جمله‌ای؛ این را حتماً لحاظ بفرمایید، ترجمه جمله‌ای در برابر ترجمه تحت اللفظی است، تحت اللفظی یعنی ذیل هر کلمه عربی ترجمه فارسی‌اش بیاید بدون آنکه آن را به ادبیات فارسی برگردانید، در ادبیات فارسی فعل در انتها قرار می‌گیرد در عربی فعل اول است، شما که دارید ترجمه فارسی می‌کنید جمله می‌شود را باید در آخر قرار بدهید، لذا کارهایی مثل کار آقای فولادوند، آقای رضایی اصفهانی، آقای مجتبی، آقای حدادعادل که ترجمه‌هایی از قرآن ارائه کرده‌اند اینگونه دارند عمل می‌کنند اینها را انتخاب کنید با این ملاحظه، که شما وقتی دارید ترجمه جمله‌ای ارائه می‌کنید مواظب باشید گاهی کلمه دو معنا دارد مترجم یک معنایی را انتخاب کرده است اما شما در تفسیر می‌خواهید معنای دوم را انتخاب کنید نباید این فاصله بینتان باشد.

مثلاً: او کلمه‌ای را به عنوان نجم و به عنوان ستاره گرفته است و شما به عنوان یک درخت یا یک درختچه گرفته‌اید، «والنجم و الشجر یسجدان» بعد او در ترجمه‌اش گفته است ستاره و درخت در حال سجده در برابر خدا است و نظر شما چیز دیگری است، در این ترجمه جمله‌ای مراقب باشید که نجم را مثلاً برگردانید به بوته، اینها را اصلاح بفرمایید، یعنی سوهان کاری‌های خودتان را حتماً داشته باشید.

بعد از اینکه از طلعه گذشتید، قاعدتاً وارد تفسیر می‌شوید، در تفسیر وقتی بخش یا قسمت را شروع می‌فرمایید اول کاری که عرض کرده بودم در نوبتهای گذشته از نظر منطقی باید این گونه عمل بکنید، رفع ابهامات عارضی باید بکنید، چرا ابهامات عارضی؟ چون قرآن ابهام ذاتی ندارد، این روشن است و عرض کردم که همه اینها مفصلش خواهد آمد.

پنج اقدام برای رفع ابهام عارضی

ابهام عارضی، برای اینکه ابهام عارضی را حل بکنیم، ما پنج اقدام را توصیه کرده‌ایم:

یک: نظم درونی آیات، و اینجا هم توضیح دادیم که تفسیر تنزیلی سروکله‌اش پیدا می‌شود.

دوم: معنای واژگانی، مهمترین واژه‌ها را باید معنا کرد که باز هم جای تفسیر تنزیلی بود.

سوم: ابهامات ادبی، نه نیازی نیست.

چهارم: ابهامات تاریخی، اینجا به درد تفسیر تنزیلی می‌خورد، چون هر چه ما را با واقع نزدیکتر می‌کنند امکان فهم ما از متن دقیقتر و شفاف‌تر می‌شود.

پنجم: بیان تنزیل، یعنی مصداق این آیه کیست؟ متعلق این آیه کیست؟ مثل مکذّب که تکذیب چی؟ و از نظر شخص چه شخصی را اراده کرده است که بحث سبب نزول و اینجا مطرح می‌شود.

خب در بین اینها عرض کردم، نظم و معنای واژگانی و بیان تنزیل حتما قواعد تفسیر و تنزیلی لازم دارد، ابهامات تاریخی، علمی اجتماعی اینجا همه کمک به فهم تنزیلی ما می‌کند.

دفع شبهات

بعد از اینکه رفع ابهام کردیم حال باید دفع شبهه بکنیم، مطلب را که خوب فهمیدیم شبهه ناک می‌شود، مثل اینکه موسی وقتی دید که خضر زد و بچه را کشت، فهمید که زد بچه را کشت، یعنی کار را خوب دید وقتی دید صاحب شبهه شد، شبهه متولد شد، ان چه کاری بود کردی؟

بعد از اینکه ما رفع ابهام می‌کنیم مثلاً می‌گوییم در واژه‌شناسی این لغت دو معنا دارد، خود بخود به دنبال اینکه شما می‌فرمایید دو معنا می‌تواند داشته باشد «وجوه یومئذ ناضره، إلی ربّها ناظرة». «لن ترانی یا موسی» وقتی گفتی «لن ترانی یا موسی» بعد می‌بینید که آنها گفتند ایشان عرض کرد: «ربّ اُرنی أنظر إلیه» خداوند برایش توضیح داد که نمی‌شود و با تجلّی بر کوه مسئله را حل کرد، اما

بیپاره بنی اسرائیل وقتی این تقاضا را کردند چه شد؟ خداوند هفتاد نفر را زد کشت، چه فرقی بین اینها است؟ خون ایشان سرخ تر بود، شبهه اینجا ایجاد می شود، باید این شبهه ها را حل کنیم.

بعد از رفع ابهام نوبت به دفع شبهات می آید و باید اینها را حل کرد.

«ناضره» یعنی به خدا نگاه می کنند! باید قاعدتاً این مسئله را حل کرد.

عرض کنم به محضر تان که بعد از اینکه این سه مرحله تمام شد، یعنی دفع شبهه شد و بیان مقاصد شد باید یک معنای تفسیری از آیه ارائه بدهیم، اول معنای چه بود؟ جمله ای حالا معنای تفسیری. یعنی من براساس تلاشی که کردم رفع ابهام و دفع شبهه کردم، بیان مقصود کردم حالا بگویم، براین اساس بگویم که خداوند مثلاً به منظور تسلی خاطر پیامبر عزیزش فرمود: ای پیامبر! نگران مخالفت های اینها نباش، کار از دست من خارج نیست و مطلب را من اداره و مدیریت خواهم کرد. «إِنَّ إِلَى رَبِّكَ الرُّجْعَى»، «إِنَّ إِلَى رَبِّكَ الرُّجْعَى» یک جمله است اما شما براساس تفسیر یک مراد و یک ترجمه تفسیری از آیه را ارائه می فرمایید، این کار شماست، این ترجمه های تفسیری بسیار مهم است و محصول زحمات تان را در اینجا نشان خواهد دارد.

فرا تفسیر

به دنبال این وارد بخش سوم می شویم، بخش فراتفسیری است. بزرگترین خدمت شما به مردم و تفسیر تان این است که تفسیر تان را با فراتفسیر مخلوط نکنید، سعی کنید در یک مقام فهم آیه را توضیح بدهید و بعد شروع به مباحث تکمیلی بکنید، مباحث تکمیلی را در فراتفسیری بیاورید، مثلاً: مقاصد غیرمستقیم، حالا این به پیامبر تسلی خاطر است به من که الآن می شنوم چی؟ به معارضین پیامبر چی؟ اگر می خواهید از آن اهداف سخن بگویید اینجا سخن بگویید.

پیام آیات، گاهی آیه یک پیام تربیتی یا اخلاقی یا پیام اجتماعی عام دارد، همیشه می شود از آن استفاده کرد، مفهوم عامی را می شود از آیه بیرون کشید و توضیحش داد این را در فراتفسیر بیاورید.

تطبیقات، در روایات ما فراوان پیش آمده است که بعد از اینکه در رابطه با افرادی آیاتی نازل شده است آمده‌اند بر شیعه و بر مخالفین اهل بیت و بر اهل بیت اینها را تطبیق داده‌اند، یا خودتان الآن یک تطبیق اجتماعی الآن به نظرتان می‌رسد، مثلاً: شما الآن فکر می‌کنید که آمریکا الآن شیطان بزرگ است، آمریکا این است، آمریکا شیطان بزرگ است و رفتاری از شیطان را با رفتاری از آمریکا می‌خواهید تطبیق بدهید این را نباید در تفسیر بیاورید این را باید در اینجا در فراتفسیر بیاورید.

در تبیینات، مثلاً به مناسب فرض بفرمایید بحثی درباره وضو شما یک دو سه روایتی در تبیین عملیات وضو است توضیحاتی در این زمینه است مثلاً نیت لازم است، ترکیبش اینگونه باید باشد، موالاتش اینگونه باید رعایت بشود اینگونه مباحث را لازم می‌دانید که توضیح بدهید اینها را باید در فراتفسیر بیاورید و در تفسیر اینها را نگه ندارید.

و در نهایت هم مباحث استدراجی، به مناسب مباحثی مطرح می‌شود و از جمله و مهمترین مطلب آن نقطه‌های روش شناختی است که من برای شما توضیح دادم که چقدر می‌تواند در بحث تفسیر مخصوصاً در بحث تنزیلی کاربرد داشته باشد یا اینگونه بفرمایید که یکی از کاربردهای تفسیر تنزیلی است و جهت‌هایی است و دانش‌هایی است که تفسیر تنزیلی در اختیار شما می‌گذارد.

این به نظر بنده یک سیر تفسیری درست است، یعنی اگر از الآن بخواهید یک سوره را تفسیر کنید این مراحل باید طی بشود.

شناسه سوره را بفرمایید، توصیف سوره را بفرمایید، تفسیر سوره را بفرمایید تا وارد فراتفسیر بشوید و این مراحل هر کدام هم چند شاخه داشت به همان ترتیبی که خدمت شما عرض شد، اگر منطقش را نپذیرید باید سعی کنید یک توضیح و توجیهی بر ذکر یک سلیقه بهتر داشته باشید. این سی و سه مرحله است که در چند مرحله‌اش حتماً تفسیر تنزیلی و قواعدش لازم است رعایت بشود و چند تایش هم نتیجه و محصول توجه به تفسیر تنزیلی است و در خدمت تفسیر تنزیلی خواهد بود.

امیدوارم که این مجموعه بتواند قدرت ما را در و توان ما را در ارائه تفسیرهای سازگار و هماهنگ و قابل فهم و مفید برای مردم بالاتر ببرد.

بسم الله الرحمن الرحيم

استاد بهجت پور جلسه (۳۸)

آشنایی با روش کار همگام با وحی

در این جلسه به نظرم رسید با توجه به تولیدی که در زمینه تفسیر تنزیلی صورت گرفته است و با عنایت به ساختاری که محضران تقدیم شد خدمتتان عرض کنم که در تفسیر همگام با وحی که تاکنون شش جلد آن نگاشته شده است چه اتفاقی افتاده است و سعی شده است به چه جنبه‌هایی از تفسیر توجه بشود و بعد هم پیرامون انتظاری که به عنوان تکلیف همکاران و دوستان محترم در این دوره داریم به آن هم اشاره بکنم و این آخرین مطالب بنده در بحث تفسیر ترتیبی باشد تا انشاءالله مباحث تفسیر موضوعی.

ببینید تفسیر همانطور که خدمت شما عرض شد به نظر حقیر سی و سه مرحله دارد که در چهار بخش ارائه می‌شود: مقدمات که خودش شامل شناسه و توصیف اجمالی و تفسیر و نهایتاً فراتفسیر.

یکی از مطالبی که بنده در همگام با وحی تلاش کردم که رعایت بشود همین تقسیمات بود. یعنی ابتدا سعی کردم شناسه سوره‌ها را توضیح بدهم بعد هم از آن سعی کردم توصیفی از سوره ارائه بشود و در نهایت وارد تفسیر و بعد از آن فراتفسیر بشویم.

تفسیرهایی که به ترتیب نزول نوشته شده است مثل کاری که آقای حسن حبنکه میدانی کرده بود، کاری که بیان المعانی کرده بود، کاری که جابراعامری کرده بود، کاری که الآن در دسترس است و سوره‌ها را مورد توجه قرار داده‌اند غالباً در مباحث مقدماتی حق مطلب را ادا نکرده‌اند شاید احساس نفرمودند که خیلی از سخنان خودشان را باید از طریق مباحث مقدماتی به مخاطبین‌شان منتقل کنند.

شما بیان المعانی را که می‌بینید با توجه به مقدمه‌ای که ایشان بر تفسیر بیان المعانی کردند ملاحظویش اولین مفسر به ترتیب نزول است، ایشان وقتی آنجا توضیح می‌خواهند بفرمایند می‌فرمایند: خوب چون مولا امیرالمؤمنین البته ایشان سنی است و این تعبیر را نمی‌آورند، مولا امیرالمؤمنین چون تفسیرش به ترتیب نزول بوده است ما هم تفسیرمان به ترتیب نزول انجام دادیم.

وارد مقدمه هم که شده است همین که این سوره مکی است و تعداد آیاتش عین هر تفسیر دیگری اطلاعات ابتدایی و اجمالی داده است و مطلب را واگذار کرده است.

الحديث مقدمه‌اش به اصطلاح بحث تفسیر الحديث مقدمه نسبتاً طولانی و خوبی دارد، اما در تفسیر که وارد شده است گاهی در مقدمه وارد شده است و یک سری نکات گفته است راجع به سوره و شرایط عمومی و و سوره را هم تفسیر نکرده است مثلاً هر چند آیه یکی دو تا آیه سه چهار تا آیه که به نظرش مفید بوده است و لازم بوده است که توضیح بدهد آنها را توضیح داده است به همین مقدار اکتفا کرده است.

شاید حسن جنبه از همه بهتر عمل کرده است چون رویکرد تربیتی داشته است منتهی محدود به سوره‌های مکی است و توجه به بخش تربیت داشته است، منتهی در مقدمات باز خیلی ایشان وارد نشده است و محصول مشت پر کنی ندارد.

تفاسیر ترتیب مصحفی هم غالباً در بحث مقدمات از نظم و انضباط یا جامعیت اطلاعات برخوردار نیست شاید در این اینها اولویت را اگر بخواهم عرض کنم و مقدم بودن را در این مباحث ابن عاشور است در «التحقیق و التنبؤ» و بعد از او به نظرم می‌رسد که بین تفسیر نمونه و تفسیر هدایت آقای مدرسی یک قدری اطلاعات خوبی دارد و از همه آنها بهتر آقای قرشی است در تفسیر «أحسن الحديث» که اینها مقدمات را اجمالاً بیان کرده‌اند، دیگران هم گفته‌اند مثلاً: سید قطب در «فی أجواء هذه السورة» علامه فضل الله در «أجواء هذه السورة» مطالبی را بیان فرمودند اما مباحث مفید همین مقداری است که عرض شد و جامع هم نیست یعنی همه ابعاد را بحث نکردند. خب در تفسیر «بصائر» البته که قبلاً در نوبت گذشته به آن اشاره کردم آن هم به مقدمات پرداخته است چون نقش یک دائرة المعارف را در بین تفاسیر به عهده گرفته است.

بنابراین آن چیزی که به ذهن بنده رسید این بود که این منهجی که عرض کردم تولید بشود یعنی ابعادش در ذهنم شکل گرفت، تولید بشود و مخاطبین اطلاعات کافی را قبل از ورود به تفسیر داشته باشند.

لذا همگام با وحی سعی کرد به شناسه پردازد، نام سوره‌ها، مکی و مدنی، آیات استثنائی، ترتیب نزول، ترتیب مصحف، تعداد آیات اینها را بگوید.

و همچنین به غرض سوره، به محتوای سوره، به ارتباط سوره، به سبب نزول و همچنین فضیلت اگر وجود داشت. این به نظرم برای تفسیر ما خیلی لازم بود و هم جبران نفس کارهای گذشته را در تفسیر تنزیلی می‌کرد و هم همراه با کامل ترین تفاسیر مثل ابن‌عاشور در «التحقیق و التنبیر» عمل می‌کرد.

اضافه اینکه سعی کرد منضبط بشود، مثلاً: مرحوم علامه طباطبایی یا تیان شیخ طوسی یا حضرت آیت الله العظمی مکارم شیرازی گاهی ضمن بحث‌ها یک سری از مباحث که ماهیتش از حیث معرفتی مثل مقدمات بود، یعنی در سِلک همین شناسه یا توضیحات بود اینها را وارد تفسیر کرده بودند. من سعی کردم که به اصطلاح این پالایش اتفاق بیفتد و تکلیف مطلب در مقدمات حل بشود.

بعد از آن وارد تفسیر شدیم، در تفسیر بنده به نظرم رسید کاری که باید انجام بشود این است که مخاطبمان دائم بداند این نقشه راه سوره چیست و جلوی چشمش باشد، یعنی مثلاً بگویند: بخش اول و عنوانش را هم بگویند، قسمت عنوانش را هم بگویند، یک درآمدی بر آن هم بزنند اما کاملاً خواننده تفسیر با هندسه سوره هماهنگ جلو برود. این به نظر بنده از نظر ساختار کار لازمی بود که گاه علامه انجام می‌داد اما نه به این معنا که کاملاً منضبط و همیشگی بلکه هر وقت احساس می‌فرمودند موردی لازم بود بیشتر توضیح بدهند بیان می‌فرمودند، ایشان معمولاً در ابتدا یعنی بخش ورودی تحت عنوان بیان به غرض و محتوا اشاره می‌فرمودند اما ذیل بحث‌ها پیش می‌آمد که به نظم و سازمان سوره هم عنایت بفرماید.

ایشان فراوان به سیاق‌ها توجه می‌فرمودند به همین مناسبت گاهی احساس می‌فرمودند که نظم سوره را هم باید مورد توجه قرار می‌دادند.

ما در تفسیر همگام با وحی سعی کردیم که خواننده همیشه این همراهی را با ما داشته باشد و بداند این آیه‌ای که دارد بحث می‌شود جایش در سوره کجاست و چه بحثی را الآن دارد مجموعه این آیات را تعقیب می‌کند.

باز اصرار داشتیم که حتی قبل از هر آیه‌ای یک اشاره‌ای به اینکه الآن این آیه، اگر این آیه به تنهایی داشت نقشی را در سوره ایفا می‌کرد به نقش آیه در سوره با توجه به پیوندش با مباحث گذشته اشاره بکنیم، دائماً این ارتباط باشد و خواننده از طریق این انسجام پیام را از سوره و از آیات دریافت کند.

در ابتدایی که تفسیر شروع شد من بنایم بر این بود که همه تفاسیر را ببینم و ناظر به آنها اظهار نظر بکنم؛ برداشت‌هایی را تصحیح کردم، نکاتی را اضافه کردم یک وقت مقایسه‌ای کرده بودم و تعدادی از همکارانمان این مقایسه را انجام داده بودند.

مثلاً در سوره علق پنجاه و دو نکته اضافه بر تفاسیر از طریق این دریچه نگاه به تنزیل به دست آمده بود که بیان کرده بودیم و فقط کسانی که آنها را می‌خواند و تفاسیر دیگر را می‌خواند متوجه می‌شد که اینجا دارد چه تغییری ایجاد می‌شود.

اصراری نداشتم و هنوز هم ندارم این تفاوتها را بروز بدهیم، مثلاً فرض کنید حضرت علامه چنین فرمود ما چنین می‌فهمیم، حضرت آیت الله مکارم چنین فرمود ما چنین می‌فهمیم، نه نیازی است و نه آن زمان احساس می‌کردم مناسب است که تفسیر همگام با وحی وارد این فضا شود.

با توجه به نظرات آنها برداشتی که خود ما از این دریچه به سوره می‌کردیم، دریچه تنزیل تغییراتی در ذهن و فهم و روش ما ایجاد می‌کرد که ما آن را اعمال می‌کردیم بدون اینکه آن را تذکر بدهیم.

اما بسیار تطبیقی است، یعنی اگر کسی از این منظر سوره‌ها را ببیند متوجه می‌شود که چه تغییری در فهم دارد اتفاق می‌افتد و این رزق ماست از طریق تفسیر تنزیلی نه از باب شخص، نه هر کسی دیگر از این منظر نگاه کند چنین برداشت‌هایی از سوره‌ها خواهد کرد.

بعد از آن سعی شد در این تفسیر بین نکته‌های تنزیلی و نکته‌های تطبیقی و اینها جدا بشود، مثلاً ملاحظه فرمودید تفسیر اُطیبُ البیان یا تفاسیر روایی را که فراوان بین تنزیل و تطبیق و اینها خلط می‌شد و خواننده به یک تفسیر روشن از مراد آیه و مباحث مربوط به آیه نمی‌رسید.

گویا از اول ما آستین‌هایمان را بالا می‌زدیم تا مثلاً نظریه مذهب را از دل این آیات در بیاوریم، بنده به نظرم رسید کار درست همین است که ساحت تفسیر را از ساحت مباحث جدا بکنیم، مباحث به اصطلاح باطنی و تطبیقی.

و لذا در این تفسیر خیلی در این زمینه تلاش شد که جنبه‌های مربوط به ویژگی‌های فراتفسیر داخل در تفسیر نشود.

در ادامه راه ما به یک اصلاحاتی هم رسیدیم که عرض خواهم کرد مثلاً من لغت را می‌دیدم، غرض را می‌دیدم، نظم را می‌دیدم، لغت را می‌دیدم، ادبیات عرب را می‌دیدم در ادبیات اصرارم بر این بود که سنگین نشود، خیلی

مخاطبین ما گرفتار مباحث ادبی نشود اما مفسّر توجه به مباحث ادبی داشته باشد که این در موارد مراد خودش را نشان می‌دهد جز در موارد نادر که تذکر داده بشود.

مباحث علمی جدید، بعد از اینکه ما از قرآن و از سنت یعنی از لغت و ادبیات و قرآن و سنت استفاده می‌کردیم مباحث علم جدید و دریافت‌های جدید را اضافه می‌کردیم یعنی به آنها هم توجه می‌کردیم این نبود که چون تفسیر ما تنزیلی است یعنی تاریخی و در تاریخ دفن بشود، سعی می‌کردیم روشن بشود و براساس آن مقدار فهم چطوری فهمیده شده است؟

اما وقتی دانش رشد کرده است ما الآن چه جلوه جدیدتری از این آیه را هم می‌توانیم دریافت کنیم؟ و در نهایت هم به مراد آیات رسیدیم که بیان شد. بعد از آن وارد نکته‌ها شدیم.

این بحث‌های فراتفسیری را بنده اینگونه به نظرم رسید ذیل هر آیه یا چند آیه به چند نکته محتوایی اشاره بشود و خواننده از این نکته‌ها لذت ببرد، مخصوصاً نکته‌های تطبیقی یا باطنی که سعی کردم تحلیلی بر آنها بزنم تا از مکتب اهل بیت دفاع کرده باشم، نه دفاع بلکه زیبایی‌های این مطلب را به مخاطبمان منتقل کرده باشم که با این فهم چقدر می‌توان در واقع تجلّی دانش و حکمت و ظرفیت معصومانه اهل بیت را به آن رسید. در نهایت هم انتهای هر سوره نکته‌های روش شناختی را به آن اضافه کردم که پیرامونش نوبت‌های گذشته با شما مطالبی را عرض کردم. اینها از باب نمونه بود، یعنی اگر بنا بود کسی روی نکته‌های روش شناختی تمرکز بکند خیلی می‌توانست مطلب از آیات استخراج بکند.

این ساختار یک تفسیر به ترتیب نزول سوره‌ای است.

بازنگری های در مجلدات تفسیر همگام با وحی

یک اتفاقی افتاد البته خیلی هم طبیعی بود، ما وقتی تفسیر را شروع کردیم تجربه امروز را نداشتیم، اولین جلد همگام با وحی ظاهراً سال ۸۰ مثلاً یک و دو بیرون آمد و الآن شانزده هفده سال از آن دوره گذشته است و داریم تفسیر کار می‌کنیم مباحث نظری و جلایی به ذهن خود بنده داده شده است، عملیات کار، خود کار طبعش این است که ذهن را جلاء می‌دهد، حساسیت‌ها را نسبت به نکته‌های کم فروغ زیاد می‌کند.

ما امروزی که در خدمت شما هستیم از جلد چهارم به بعد فکر می‌کنم که به این چارچوب و سازمانی که در تفسیر خدمتتان گزارش دادم خیلی وفادار بودیم.

برخی از منابع را من به اصطلاح در جلد چهارم و پنجم گاه خیلی خیلی ضروری بود لازم بود که به اصطلاح ذکر نام بکنم، ذکر نام کردم نظراتشان را گفتم و نقد کردم، عرض کردم دأبم بر نقد و بیان نقد بر ظاهر چیز نیست و إلا خیلی شلوغ می شد واقعاً خیلی شلوغ می شد نه بر سر مردم را به این مسائل خیلی گرم بکنیم اما گاهی لازم بود، بنایمان بر این است با همکاری دوستانم آقای معرفت آقای صافی و همکارانمان در گروه تفسیر بیایم در سه جلد اول را یک اصلاحی در آن انجام بدهیم و مطابق جلدهای چهارم و پنجم و ششم، یعنی چیزی که الآن داریم انجام می دهیم یعنی یک نظم درست تر یک غنای بیشتر و گاهی اصلاح بعضی از رویه ها، اینها باید انجام داده شود.

- الآن در تفسیر همگام با وحی در سه جلد اول، ما در شناخت اغراض نسبت بین بخش ها بیان محتوا، بیان ارتباط روش و منهج یکسانی را نرفتیم، فکر می کنم باید در یک بازنگری اینها را به اصطلاح مطابق قواعدی که عرض کردم یکسان بکنیم دقیقاً بر مَر آنها عمل بکنیم.
- ما مثلاً به روایات فضیلت توجه زیادی نمی کردیم برخی از روایات فضیلت را من در شناختنامه اصلاح کردم یعنی آوردم اما در تفسیر همگام با وحی نیاوردیم، اینها را به نظر من باز باید بیاوریم و توضیح بدهیم.
- وقتی وارد تفسیر شدیم سوره های کوچک تقسیماتی داشت اما ما تقسیماتش را رعایت نکردیم و همه را مثل یک بخش گرفتیم و باید قاعدتاً اینها را دوباره تفکیک کنیم یک توضیح بدهیم تا هندسه سوره دست مخاطب باشد.
- باز ما وقتی وارد تفسیر شدیم لغت را جدا از تفسیر قرار دادیم مثل کاری که در تفسیر نمونه و مجمع و امثالهم است. در جلدهای چهارم به بعد به این نتیجه رسیدیم که درست این است که هر تگه ای که داریم جدا می کنیم لغتش را همانجا اگر لازم شد درست بدهیم، مباحث ادبی اش را همانجا توضیح بدهیم باید قاعدتاً اینها را دوباره سرجایش برگردانیم.
- در تفسیر سه جلد بنده گاهی غفلتاً نه به عنوان استدلال بلکه به عنوان قرینه از آیاتی که در آینده نازل میشد می شد استفاده کردم در حالی که نیازی نبود و ما در جلدهای مخصوصاً چهارم به بعد هیچ گاه در تفسیر و رفع ابهام نگاه به آینده نکردیم باید سه جلد دیگر را دوباره بیایم از حیث اصلاحی در آن انجام بدهیم.

- دیگر اینکه در همین بخش بندی ها و توضیحاتی که برای بخش ها بود در سه جلد اول به این شکل عمل نکردیم و مخاطب را با هندسه سوره همراه نکردیم الآن باید این کار را اضافه بکنیم، فکر می کنم جامع البیان و ابن عاشور جدی دیده نشد دوباره باید این جهت را اضافه کنیم.

- در سه جلد اول مراد آیات را در دل آیه توضیح می دادیم، مثل علامه طباطبایی و بزرگان که در ضمن حل یک نکته مراد آن بخش را توضیح می دادند بعد در ادامه رسیدیم به اینکه نه مخاطب دوست دارد حالا ببینیم مجموعش چه شد و اصلاً آن که برای مفسر و مخاطب مفسر مهم است آن ترجمه تفسیری است ولو اینکه ده خط بشود اشکالی ندارد.

نکته های تفسیری باید به هنگام مقدمه و درآمدی برای بیان مراد قلمداد بشود حتی ممکن است در بعضی از آیات نیازی به بیان آن مقدمات هم نباشد یعنی نه لغت لازم باشد و نه سبب نزولی دارد که بیانش بکنیم نه نکته خاصی است، می شود از بس وضوح و ظهور دارد شما وارد بیان مراد بشوید و تفسیر خودتان از آیه تحت عنوان معنای تفسیری آیه ارائه بدهید اینها را باید جدا می کردیم که نکرده بودیم.

فکر کنم باید دوباره یک قدری این نکته های روش شناختی را پررنگ تر بیان بکنیم، حیف است با توجه به اهمیت ما عجله بکنیم و نکته های روان شناختی را به سرعت از آن بگذریم.

اینها اتفاقاتی است که باید بیفتد در سه جلد اول و ما بنا داریم انشاءالله این اتفاقات را با کمک دوستان مدیریت بکنیم، انشاءالله آقای صافی و آقای معرفت در خدمت دوستان هستند بنا دارند برای هر یک از دوستان حالا که تفسیر ترتیبی تمام شد متن را با یک اصلاح، یک الی دو سوره را اصلاح خواهند کرد وضع فعلی و وضع مطلوب این را به عنوان مدل در اختیارشان می گذارند و بعد همین نواقصی را که عرض کردم همین اصلاحاتی را که عرض کردم انشاءالله باید انجام بدهیم تا تفاسیر سه گانه اول هم در انتخاب و کمال مثل تفاسیر چهارم و بعد باشند.

بالآخره ما کار را شروع کردیم و خیلی هم طبیعی است که هر چه جلوتر می رویم ذهن ما حساس تر می شود و نکته ها روشن تر می شود و راه برایمان روشن تر می شود و اگر عمری باقی می ماند من دوست داشتم هر چند یکبار مثلاً هر دو سه سال یکبار دوباره برگردم همه شان را اصلاح بکنم چرا که دریغ می آید از نکته هایی که گیرمان می آید در ادامه راه که اینها دیده نمی شود.

یکی از دوستان به من توصیه می‌کرد که دست به تفسیر نزن، بگذارید همین طور تا آخر برو و بعد دوباره از اول برگرد، من هرچه خواستم به توصیه ایشان عمل کنم نتوانستم لذا می‌دانید جلد اول ویراست دوم خورد یعنی مثلاً مقدمه جلد اول پنجاه و خورده‌ای صفحه بود شد صد و پنجاه و خورده‌ای.

خیلی از مطالب و اشتباهات یا نقص‌ها یا کم دیدن‌ها، حساسیت‌های ذهنی در آن مرحله نبود یعنی در جلد اول قبل از این ویراست دوم که بعد ایجاد شد، طبیعی کارها یعنی من مطمئن هستم اگر دوستان عزیزم دوباره همین مطلب بنده را بخوانند حتی بعد از این اصلاحی که عرض می‌کنم حتماً شما هم یک ده بیست درصد به نظرتان می‌رسد که باید کار را اضافه بکنید چرا که اصلاً این میدان، میدان جدید و بکر است و در این میدان جدید و بکر تجربه‌ها حتماً مفسّر را کمک می‌کنند و راه خودشان را نشان خواهد داد و این راهی که خودش را نشان می‌دهد ما را ترغیب می‌کند به اینکه راه طی شده را دوباره یک بازبینی و اصلاح بکنیم.

انشاءالله در هفته آینده که دوره تمرین است و خواهیم نشست و قواعد تفسیری را محضر شما مجدداً مثل جلسات گذشته مرور خواهیم کرد دوستان برای آقایان و خانم‌ها سوره‌ها را مشخص کردند و می‌کنند و براساس یک حجم مشخصی تقاضا خواهند کرد که انشاءالله غنی سازی را در این زمینه تعقیب بفرمایید و امیدوارم که اینکار نشانگر این است برای ما که دوستان عزیز در طول این دوره چند ماهه چه مقدار تفسیر تنزیلی را تلقی فرمودند که مطمئناً سودش برای علاقمندان به قرآن و تفسیر تنزیلی خواهد شد که بتوانند ارتقای این اثر را در قلم شما ببینم البته بعد از نگارش و اصلاحات شما بنده هم مجدداً خواهم دید و نکته‌های را که به نظرم رسیده است را اضافه خواهم کرد. اما شما هم حتماً عنایت بفرمایید ممکن است نکته‌ای به نظر مبارکتان برسد، تذکری به نظرتان برسد، برداشت نویی به نظرتان برسد اینها را یا با کامنت یا با رنگ خاص به اصطلاح مرقوم خواهید فرمود که بنده استفاده بکنم.

افتخار ما این است که تفسیر تنزیلی و همه تولیدات این سبک تا الآن چه بحث‌های موضوعی و چه بحث‌های ترتیبی با تشریک مساعی دوستانی مثل شما بوده است، یعنی گروه اول قبل از این دوره دوم که خدمتتان هستیم بخش خوبی از آنها بنده را الآن در امر تفسیر چه همگام با وحی چه تفسیر نزولی کمک می‌کنند و اینگونه هست که همه ما با همدیگر توانسته باشیم خدمتی به این راه بکنیم و در هر جلد هم هر یک از عزیزان به مقداری که لطف فرمودند حتماً من از آنها یاد کردم و من آرزویم این است که در کنار مجلدات و بیش و پیش از مجلدات

نام مفسّرینی که این تفسیر تنزیلی را دارند در واقع کار می‌کنند و رویش تجربه خرج می‌کنند یا تجربه می‌آموزند بلند و بزرگ بشود.

آرزوی ما این است که مثلاً این سبک بعد از دو دهه و سه دهه که از آن گذشتند مثلاً یک دهه‌ی آینده یک چهل الی پنجاه مفسّر بنام داشته باشند این آرزوی بنده است.

من بارها به دوستان گفته‌ام بسیار خوشحال می‌شوم اگر دوستان از من عبور کنند، این آرزوی بنده است چون ما همه برای قرآنیم، همه برای این راه هستیم، اگر خدای نخواستہ زمینه به گونه‌ای فراهم بشود که زمینه به گونه‌ای بشود که مثلاً یک نفر و یک چند تا کتاب محصول این مثلاً سه چهار دهه فعالیت قرآنی بشود واقعاً ما شکست خورده‌ایم.

من آرزویم این است که بیش از کتاب‌ها و نوشته‌ها دوستان مفسّری در این زمینه وارد بشوند مثلاً سوره مائده آخری است یا سوره توبه؟ این آیات استثنایی این سوره درست است یا غلط؟ از این بحث‌ها از این بحث‌هایی که همه‌اش به تفسیر تنزیلی می‌پردازد، یک شماره دومش هم از هشت مقاله‌اش دو تایش مربوط بود و به تفسیر تنزیلی مربوط بود.

من خدا را سپاس کردم و شکر کردم که الحمدلله این موج دارد در کشور ایجاد می‌شود و راه خود را پیدا کرده است ما همان را می‌خواهیم و همه هدف ما همین است که از این متغیّر در فهم استفاده بکنیم و این داشته‌هایمان را خرج بکنیم و ما به این نتیجه برسیم موفق هستیم.

این را که عرض می‌کنیم دوستان وارد تفسیر بشوند، بعد تفسیر موضوعی و در تفسیر موضوعی من آرزوهای خیلی بزرگتری از دوستان دارم انشاءالله این برای این است که هدف ما این است که خدمت به این کتاب بکنیم، هدف ما این است که خاک راه این قرآن عزیز بشویم.

اگر عزتی است مال قرآن است و اگر شوکتی است مال قرآن است و اگر ماها هم چیزی گیرمان می‌آید سر سفره این کتاب است.

انشاءالله همه‌مان همین مسیر را داشته باشیم و دوستان خواهش این است که با جدیّت این مسیر را همراهی را داشته باشند تا بتوانیم هر چه زودتر این راه را به فرجامش نزدیک بکنیم.

خوب این آخرین جلسه‌ای است که به عنوان بحث‌های نظری و قواعد تفسیر تنزیلی خدمتتان هستیم تا انشاءالله جلساتی که بعد از این به مناسبت تفسیر موضوعی در خدمت با سعادتتان خواهیم بود.

والسلام علیکم و رحمه الله و برکاته